فرهنگ واژه‌های اوستا

۳

احسان بهرامی

به یاری افریدون جنیدی

فرهنگ واژه‌های اوستا

۴/۶۰۰ ر ش
۷/۱

DICTIONARY

of the

AVESTA

3

By:

E.Bahrami

Editor:

F.Joneydi

۴۱۶۰۰
زبانهای باستانی

بنیاد نیشابور
۲۸

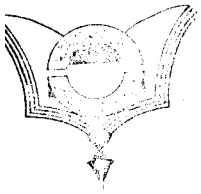

تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

فرهنگ واژه‌های اوستائی

بر پایهٔ فرهنگ کانگا
و نگرش به فرهنگهای دیگر

دفتر سوم

ا. بهرامی

فرهنگ واژه‌های اوستائی دفتر سوم
احسان بهرامی
ویراستار: فریدون جنیدی
حروفچینی: طلوع، ذوقی، کورش، کامپوزر، ادیک، امید
صفحه‌آرائی: شرکت کامپوزر
لیتوگرافی: فیلم گرافیک
چاپ: ۲۰۰۰
صحافی: آذین
شمار: ۳۰۰۰ دفتر
چاپ نخست: ۱۳۶۹
به سرمایه بنیاد فرهنگی شادروان سرن سروشیان
نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، بولوار کشاورز. روبروی پارک لاله. خیابان جلالیه
شماره ۱۰ ساختمان کیخسرو اردشیر زارع تلفن ۶۵۲۷۸۴

تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیا

راهنمای این دفتر

و	۱۱۴۷
ه	۱۱۹۴
ی	۱۲۳۷
و	۱۲۹۵
ه	۱۴۹۸
ی	۱۴۹۹
ه	۱۵۰۹
ریشه‌ها	۱۶۳۱
قیدها	۱۶۵۵
قیدهای ضمیری	۱۶۵۶
قیدهای اشاره‌ومکان	۱۶۵۷
قید زمان	۱۶۵۸
قیدهای لفظی	۱۶۵۹
حرف‌های اضافه	۱۶۶۰
نـدا	۱۶۶۲

[illegible]

ی در آغاز واژه

ya: [illegible] .

(relat. pro.-who, which.)

یَ : وات پیوستن ، وات فزونی ، مانند که ، کی ، چه کس ، کدام ،

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱ و۲ . ۴–۱۳ . ۱۵–۱۹ . یسنا ۴۲ و ۴ . ویسپرد ۱۵ و ۳ [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۹ . وند ۷ و ۵۱ . ۷۰ . [illegible] وند ۱۳ . ۱۰ . ۱۱ . [illegible] یسنا ۱۰ و ۱۳ . [illegible] یسنا ۳۳ و ۵ . [illegible] یشت ۴ و ۱ . [illegible] یسنا ۱۰ و ۱۳ . [illegible] یسنا ۳۳ و ۵ . [illegible] = ([illegible]) یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۴۵ و ۱۱ . [illegible] یشت ۱۹ و ۸۷ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹ .

[illegible] . مادینه ۱/۱ وند ۱ و۹ . وند ۳و۲۴ . تاوند ۵۷ . [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۲ و ۴۱ وند ۳ و ۱۵ . وند ۱۰ و ۱۸ . [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۲ و ۲۳ .

کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۲ . ۲۵ . [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۴ . ۷ . ۸ . ۹ . ۱۱ و ۱۷ . یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۵ و ۹۸ . یشت ۱۰ و ۴۵ . [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۹! وند ۵ و ۲۰۱ . وند ۱۹ و ۵ . وند ۲۰ و ۳ . ۵ . ۶ . ۷ . [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۲ و ۱ . ۲ . ۴ . ۵ . ۶ . ۸ . ۱۱ . [illegible] وند ۳ و ۱۵ . وند ۴ و ۵۰ – ۵۴ . [illegible] یشت ۱۵ و ۴۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۸ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۶ . یسنا ۳۱ و ۲ . یسنا ۳۳ و ۱ . یسنا ۴۸ و ۱۰ . [illegible] ۴/۱ (۷/۱) وند ۱ و ۱۷ [illegible] نرینه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۶ . یشت ۸ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۸۷ [illegible] ۴/۱ وند ۱۹ و ۵ [illegible] نرینه ۵/۱ وند ۲ و ۲۲ . یشت ۵ و ۹۶ [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۶۹ . ۹۷ [illegible] مادینه ۵/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴ . یشت ۱۱ و ۲۰ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۴ . وند ۲۰ و ۸ . یسنا ۱۲ و ۱ . ویسپرد ۲ و ۵ . یشت ۱۷ و ۱۷ [illegible] ۶/۱ وند ۲۱ و ۴ . ۸ .

۱۲ [illegible] ۶/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۳۱ و ۴. یسنا ۵۱ و ۲۲ [illegible] ۶/۱
یسنا ۳۳ و ۱ [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۵ و ۲۴. یسنا ۶۵ و ۱۱ [illegible]
۶/۱ یسنا ۱۵ و ۲. یسنا ۵۸ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۳ [illegible] نرینه ۷/۱ یشت ۱۰ و
۶۴. یشت ۱۳ و ۹۱ [illegible] ۷/۱ یسنا ۶۸ و ۲۳ [illegible] نرینه ۷/۱ (۶/۱)
یشت ۱۰ و ۶۴. [illegible] مادینه ۷/۱ وند ۳ و ۹. ۱۲. ۱۳. وند ۷ و ۵۶.
[illegible] یشت ۱۰ و ۱۴ یشت ۱۳ و ۲۷. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۸۵.
[illegible] ۸/۱ یشت ۱۵ و ۳. ۸. ۱۲. ۱۶. ۲۰.
[illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۱ و ۷۵. [illegible] کماسه ۲/۲ یسنا ۳۰ و ۲ [illegible] نرینه ۶/۲
وند ۱۳ و ۹. یسنا ۴۵ و ۲. یسنا ۴۶ و ۷ [illegible] کماسه ۶/۲ یسنا ۳۳ و ۹ [illegible]
نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۱۹. وند ۲ و ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۵. یسنا ۹ و ۱۵. یسنا ۳۲ و ۱۱.
ویسپرد ۲ و ۵. یشت ۱۳ و ۳۰ [illegible] نرینه ۱/۳ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا
۳۰ و ۵. یسنا ۳۹ و ۱. یسنا ۴۵ و ۱ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۷ [illegible]
مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷. وند ۸ و ۳۴. یشت ۵ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۷۸ [illegible]
مادینه ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۴. یشت ۱۳ و ۶۸. [illegible] . . . [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا
۳۳ و ۱۰ [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۳۸ و ۱. [illegible] کماسه ۱/۳ وند ۷ و ۱۲.
[illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷. وند ۷ و ۳. ۱۲. ۲۳. ۲۵. ۲۸. ۳۲. ۷۳. [illegible] نرینه
۲/۳ یشت ۸ و ۱۲. [illegible] نرینه ۲/۳. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰.
یسنا ۳۲ و ۱۵. یسنا ۴۳ و ۳ [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۶ و ۱۴ [illegible] ۲/۳
یشت ۵ و ۵. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۴ و ۴۵. وند ۱۸ و ۲۷ق. وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲.
[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۴. [illegible] کماسه ۲/۳ وند ۱ و ۱۱. ۱۲. ۱۶.
[illegible] کماسه ۲/۳ وند ۳ و ۴۱. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۷. یسنا ۴۴ و ۲۰.
[illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۲۸ و ۳. یسنا ۴۴ و ۱۱. [illegible] نرینه
۴/۳ یسنا ۳۹ و ۱. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۱۰ و ۹. [illegible] نرینه ۵/۳
(۳/۳) وند ۸ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. [illegible] مادینه ۵/۳. [illegible] نرینه ۶/۳
وند ۳ و ۲۹. وند ۱۳ و ۳. یسنا ۳۲ و ۷. ویسپرد ۱۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۳ [illegible]
مادینه ۶/۳ یسنا ۲۱ و ۲ [illegible] نرینه ۷/۳ یسنا ۳۳ و ۵ [illegible] مادینه
۷/۳ یشت ۱۰ و ۲۸. ۳۸. یشت ۱۳ و ۴۶ [illegible] مادینه ۷/۳ [illegible] مادینه
۷/۳. [illegible] کماسه ۷/۳ یسنا ۳۴ و ۸. و مانندهای: [illegible]

[illegible]

[illegible] ، [illegible]

yaetuš̄īš: یَئِتوشیش

See: [illegible] شماره ۱. نگ:

yaetuš-gao: [illegible]

name of an illustrious personage. یَئِتوش گَاُ

نام کسی نامور،

[illegible] ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

yaeϑman: ۲- [illegible] . [illegible]

assistance, aid. یَئِثمَن

یاری، کمک،

[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۹.

yaeš̄a: [illegible] .

See: [illegible] . نگ: یَئِش

yaoiti: [illegible] . [illegible] .

union, connection یَئُئیتی

جفت، همبسته، باهمی،

yaokaršti: [illegible] (گندم) دانه‌کار، کشاورز،

sowing corn; cultivation of corn. یَئُکَرشتی

[illegible] ۱/ وند ۳ و ۳۰.

yaoxéϑra: [illegible] . از ریشه [illegible] ،

strife, dissension, discord; یَئُخِذرَ

ستیزه، ناهماهنگی، ناسازگاری،
مانند: [illegible]

yaoxéδra: [illegible] (۲)

یَئُخِذْرَ

constitution, natural frame of body; the body;

بنیاد سرشت نهادی کالبد (کالب تن)، تن،

yaoxšti: [illegible]

یَئُخْشْتی

skill, strength, power;

توانا، نیرو و زور،

[illegible] ۵/۳ (۳/۳) یشت ۱۰ و ۸۲.

۶/۳ یشت ۸ و ۴۵. یشت ۱۰ و ۸۲.

yaoxštivant: [illegible]

یَئُخْشْتیوَنْتْ

skilful, powerful,

توانا، نیرومند، زورمند،

[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰. [illegible]
کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵
یشت ۸ و ۴۹ یشت ۱۰ و ۶۱. [illegible] کماسه ۲/۱ یشت
۱۹ و ۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۷۲. [illegible]
[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۸ و ۸
[illegible] نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱. ۲.

yaogét: [illegible]

یَئُگِتْ

See: [illegible] نگ:

yaoš, yaož: [illegible] و [illegible]

holy, pure, undefiled.

یَئُشْ - یَئُژْ

پاک، ناب، ناآلوده، پاکیزه. پورداود: پایدار.

yaoždaΘ**:** [illegible]

یَئُژدَنْث

See: نگ: [illegible]

yaoždā: ([illegible]) [illegible].

یَئُژدا

to purify, to cleanse;

پاک کردن، زدودن،

[illegible] ۱/۱ وند ۱۱ و ۱. وند ۱۹ و ۱۲. وند ۲۱ و ۶. ۱۰. ۱۴.
[illegible] (گلدنر [illegible]) وند ۱۲ و ۲. ۴. تا ۲۰.
[illegible]; [illegible] وند ۱۱ و ۴–۷. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۲۱.
وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰–۱۰۳،
[illegible] وند ۷ و ۱۶. [illegible] ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۹.
[illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۵۴. ۵۶ وند ۹ و ۳۳–۳۵. [illegible]
[illegible] وند ۶ و ۴۲. ۴۳. وند ۸ و ۳۳–۳۶. [illegible].
نرینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۷. ۳۸. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰.
[illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷. [illegible].
نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۳. [illegible] وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲.
۱۴. ۱۶. ۱۸. ۲۰. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ [illegible]
وند ۱۱ و ۲. [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. ۲۲. ۲۶.
[illegible] مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۴. وند ۱۸ و ۷۲.
مانده: [illegible].

[illegible].

پَئیری یَئُژدا

pairi-yaožda:

to cleanse or purify thoroughly; زدودن یا سراسری پاک شدن

[illegible] ۳/۱ وند ۸ و ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹.

fra-yaoždā; فرَ یَئژدا

to purify, to cleanse. پاکیزه کردن، زدودن،

۱/۱۰ وند ۲۱ و ۶. یشت ۲۴و۴۹.

yaoždā: (۲) ۱. یَئژدا

purify. پاکی، زلالی، ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ وند ۱۰ و ۱۳. یسنا ۴۸ و ۵.

yaoždāiti: ۱. یَئژدائیتی

purification. پاکسازی، شستشو، پالایش،

۱/۱ وند ۱۰ و ۱۹. ۲/۱۰۶ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ۳/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸.

yaoždātaŋ یَئژداتَ

See: نگ: ۱.

yaoždātar; ۱. یَئژداتَرْ

a purifier, a cleanser; پاکساز، زداینده، پاک‌کننده،

۶۴. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۲.

yaoždātō-zéma: یَئژداتُوْ زِمَ

(the place)where of the ground is clean.

زمین پاک.

جائی که زمین آن پاک است [illegible] = جائیکه زمین آن پاکترین است. کماسه ۱/۱ وند ۳ و۱۵. وند ۵ و ۴۶. وند ۹ و ۳. وند ۸ و۵.

[illegible] . [illegible]

yaoždāΘra: یَئِژْداثْرَ

purification; پاک‌سازی، پالایش، شستشو،

[illegible] ۱/۱ وند ۳ و ۳۸. ۳۹. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۲. یشت ۸ و ۱۵.

2- the means or the instruments of purifiying.

۲ ــ ابزار یا دستگاه پاک‌کننده،

[illegible] ۱/۱ یشت ۶ و ۲. نیایش ۱ و ۱۲. (خورشید نیایش).

3- the prayer or the words of purification.

۳ ــ مرد مینوی یا واژه‌های پاک‌کننده،

[illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و۲.

yaoždāΘrya: [illegible] . یَئِژْداثْرِیَ

a purifier, one who performs the purificatory rites; the Yaozhdathrya retains so much of the purifying effect of the Bareshnum Ceremony, as tne to be able to assist in purifying others by means of the same ceremony. When that effect has passed away, a priest can no longer perform the sacred rites,until he has again undergone the nine nights' purification of the Barshnum.

پاک‌کننده، کسی‌که آئین پاکسازی را از نظرگناه ویژه‌انجام میدهد. یوژداثریه نگاهدارنده بسیاری‌ازابزار پاک‌کننده است در آئین برشنوم، وتواناست برای‌یاری‌دیگران‌با دادن‌ابزار در آئین برشنوم انباز شود. اگر چنانچه آئین پاکسازی بیشتر بدرازاکشدبایدگر نمیتواند آئین‌دیگری‌ترتیب دهد مگر پس از انجام آئین نه (۹) شبه برشنوم

۱/۱ وند ۹ و ۳۹ ۰ ۴۰ ۰ ۴۲ ۰ وند ۱۹ و ۲۱ ۰ ۳۳ ۰
۵/۱ وند ۹ و ۲ ۰ ۴۷ ۰ ۵۲ ۰ وند ۱۹ و ۴۱ ۰

yaoždāni:

یَئِژْدانی

an instrument for cleaning;

ابزاری برای پاک‌کننده،

۱/۱ وند ۱۴ و ۰۷ (۱/۲ نیایش)

yaoždi:

یَئِژْدی

purify, cleanness;

پاکی، بی‌آلایشی، زدودگی،

۳/۱ وند ۵ و ۱۹ ۰

yaoždya:

یَئِژْدیَ

pure, clean;

پاک، بی‌آلایش،

(ایستاده‌از) آب‌پاک = است. مادینه ۱/۱ وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ ۳۸ ۰ ۴۱

yuźdañh:

یوژدانْگْهْ

پورداود: پاکی و رسائی ۰

yaona:

یَئُنَ

the aerial space, where the clouds are formed;

جو، اتمسفر.

بخشی از هوا یا آسمان که ابرها درآنجا ساخته می‌شوند. ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۴ ۰ ۵ ۰ یشت ۸ و ۳۵ ۰ یشت ۱۳ و ۵۴ ۰ ۵۶ ۰ ۲/۱ وند ۲۱ و ۴ ۰ ۸ ۰ ۱۲ ۰ ۱۶ ۰

2- a residence, an abode.

۲ ــ جا ، خانه ،

۲/۳ یشت ۵ و ۸۷.

مانندهها :

3- power, strength; assistance.

۳ ــ زور ، نیرو ، یاری ،

مانندهها :

4- perseverance. continuance.

۴ ــ پشتکار ، دنباله ،

۲/۱ وند ۴ و ۴۵.

yaonibya:

یَئُنیبیَ

See: نگ :

yaonõ-xāta:

یَئُنو ـ خُوَتَ

having one's own strenght.

دارنده نیروی خویش ، خودزور ،

نرینه ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

yaom:

یَئُم

See: نگ :

yaoš:

یَئُش

pure, holy, indecl. پاک و ورجاوند ، یسنا ۴۴ و ۹.

purity; sanctity, joy(Har.); پاکی ، ورجاوندی ، شاد ،

یسنا ۴۶ و ۱۸.

yaošti: مادینه

یَئْشتی purity.

پاکی ، ([illegible] ۲/۳۰ یسنا ۳۸ و ۲۰)

yaxšti: (مادینه) [illegible]

یَخْشتی branch, the stem of a tree.

شاخه ، تنه درخت ،

این واژه از واژه [illegible] ساخته شده است ، مانند .

yanh: [illegible]

یَنْگْه to strive to the utmost; to endeavour;

بیشترین کوشش کردن ، کوشیدن [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۶ .

yaz: [illegible]

یَزْ to worship, to invoke, to praise, to call on for assistance;

یزیدن ، یشتن ، ستودن ،

[illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۲۵ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۳ . یشت ۶ و ۴ . یشت ۱۰ و ۳۰ . [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۶ . یسنا ۶ و ۱ . یسنا ۳۸ . ۱ . یسنا ۴۲ و ۱–۶ . یشت ۱۵ و ۱ . خورده اوستا . [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۱۱ . [illegible] ۱/۱۰ وند ۲۲ و ۳ . ۱۰ . ۱۷ . یسنا ۵۰ و ۴ . یسنا ۵۱ و ۲۲ . یسنا ۵۷ و ۳ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۴ . یشت ۸ و ۱۲۱ . یشت ۱۰ و ۳۱ . ۱۴۳ . [illegible] ۳/۱ وند ۱۷ و ۱ . وند ۱۸ و ۹ . یسنا ۱۹ و ۶ . یشت ۱۰ و ۱۰۸ . ۱۳۷ . [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۸۵ . [illegible] ۲/ یشت ۱ و ۹ . یشت ۵ و ۱ . یشت ۱۰ و ۱۱۹ . [illegible] ۳/۱۰ وند ۱۲ و ۲ . ۴ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ . یشت ۵ و ۹۰ . [illegible] ۳/۳۰ یشت ۸ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۵۵ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲ . ۱۹ . یشت ۵ و ۱۷ . یشت ۱۰ و ۸۸ . یشت ۱۴ و ۲۸ . یشت ۱۷ و ۱۸ . ۶۱ . [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۵۷ . یشت ۱۰ و ۳۹ . [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۷ . یشت ۵ و ۳۰ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ . یشت ۱۳ و ۲۴ . [illegible] وند ۱۹ و ۱۹ . [illegible] یسنا ۳۴ و ۶ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲ . [illegible] ۴/۱۰ یسنا ۶۸ و ۱۲ . یشت ۵ و ۱۹ .

[illegible] ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یشت ۸ و ۴۳. یشت ۱۵ و ۵. [illegible] مادینه ۱/۳ فرگرد ۱ و ۲. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۲.

apa-yaz: [illegible]

آپَ یَزْ

to worship away, to abjure,

to reject;

نپذیرفتن، چشم پوشی کردن،

[illegible] = ([illegible]) ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۴.

ã-yaz: [illegible]

آ - یَزْ

to praise, to extol;

ستایش کردن، ستودن، بسیار ستودن.

[illegible] ۱/۳ ویسپرد ۴ و ۱. [illegible] = ([illegible]). [illegible] ویسپرد ۱۹ و ۲. [illegible]

fra-yaz: [illegible]

فْرَ یَزْ

to praise highly, to invoke,

to call upon, to worship;

برسائی ستودن، نیایش کردن، [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱ [illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۱. یشت ۱۱ و ۷. [illegible] ۳/۱. یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۴ و ۴۴. یشت ۱۰ و ۹۱ [illegible] ۳/۳ وند ۹ و ۵۶ وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۱۴ و ۴۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۲۰. [illegible] ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۴۰ و ۴۱. یشت ۵ و ۵۱. [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۵۰. [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۷. یشت ۵ و ۹۰. یشت ۱۵ و ۵۴. یشت ۱۷ و ۶۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۶. [illegible] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۲ و ۵.

yazata: [illegible] .

یَزَتَ

worthy of adoration, ordivine honor;

یزته = ایزد = شایسته ستودن و بزرگداشت [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳. یشت ۱۹ و ۵۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۳. یسنا ۶ و ۲. یسنا ۱۷ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۹. یشت ۱۰ و ۶. ۱۰۸. یشت ۱۵ و ۱. سی‌روز ۲ و ۹. ۲۸. ۳۰. [illegible] بزرگترین ستودنی مانند اهورامزدا ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. یسنا ۷ و ۲۰. ۲۱ یسنا ۲۲ و ۲۷. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۱ و ۹. [illegible] ۲/۲ یشت ۱۰ و ۴۱. [illegible] ۱/۳۰ یشت ۶ و ۱. یشت ۱۷ و ۱۹. [illegible] ۱/۳ یشت ۶ و ۳. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۴. [illegible] ۲/۳ یشت ۶ و ۴. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۶ و ۲. [illegible] ۴/۳ وند ۲ و ۲۱ یسنا ۱ و ۱۹. ویسپرد ۸ و ۱. [illegible] ۶/۳ وند ۱۹ و ۳۰ یسنا ۳ و ۴ یسنا ۲۲ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۹۸. یشت ۱۱ و ۱۷. [illegible] ۸/۳ یسنا ۶۵ و ۱۲. [illegible] ۸/۳ یسنا ۶۰ و ۱۴ نیایش ۳ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۷.

yazūm: [illegible]

یَزوم

See: [illegible] نگ:

yatāra: [illegible] .

یَتارَ

whichever of the two.

هر کدام از دو [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یشت ۱۴ و ۴۴. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۳ و ۴۷.

yamtu: [illegible]

یَمتو

See: 1, (۱-و) نگ:

yat: (۱)

یَتْ

1- when

۱ ــ هنگامیکه ... وند ۳ و ۳۲. وند ۷ و ۴۴. وند ۱۳ و ۴۹. ۵۰.

2- if. ۲ ــ اگر ... وند ۳ و ۳۶. ۳۷. ۳۸. وند ۴ و ۱۷. وند ۱۳ و ۲۹. ۳۰.

3- namely, to wit, that is. ۳ ــ یعنی، آنست،

... وند ۲ و ۱. وند ۴ و ۲. وند ۱۹ و ۱۴.

yat: (۲)

یَتْ

to hasten, to accelerate.

شتاب کردن، تندتر کردن،

2- to have power, to be able. ... ۳/۱ وند ۲۱ و ۲.

3- to assist. زورداشتن، توانا بودن،

۳ ــ یاری کردن، ... ۶۴۶. نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۳.

... یاورترین. ... نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۲. ... مادینه ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۳. ... -

... + ... = ...).

4- to endeavour; ۴ ــ کوشش کردن،

... ۳/۳ یشت ۱۰ و ۷۸. ... ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۹. (گاتها).

fra-yat:

فرَ یَتْ

to take one's course hastily, to hasten. شتابیدن،

با کسی برابری شتاب گذاردن، ... یسنا ۵۷ و ۲۹. ... ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۹. یشت ۵ و ۶۵.

yaΘa:

یَثَ

as, in the manner that;

همچنین، بدین سان، چگونه،

[illegible] وند ۱ و ۱۴. وند ۴ و ۵۰–۵۴. یسنا ۹ و ۲. یسنا ۶۰ و ۶. [illegible]
یسنا ۱۲ و ۶. یسنا ۱۳ و ۵. یسنا ۲۷ و ۱۳. یسنا ۳۱ و ۱۴ و ۳۹ و ۴. [illegible]
یشت ۱ و ۲۶. [illegible] وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹.
([illegible] ، مانند)

2- as much, ۲ ـ آن اندازه، [illegible] وند ۲ و ۱۱. وند ۶ و ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۴۳.

3- before. ۳ ـ پیش از، جلوتر از، [illegible] وند ۷ و ۳۷.

4- than. ۴ ـ از، [illegible]، وند ۴ و ۴۷. ۴۸. وند ۱۸ و ۶۵. یسنا ۱۰ و ۹.

5- either-or. ۵ ـ هم، هر یکی، یا. [illegible] وند ۱۳ و ۴۱.

6- so that, thereby. ۶ ـ بنابراین، بدآن‌سان، به انگیزهٔ

7- when; since. ۷ ـ هنگامیکه، گاهیکه، از آن‌گاه تاکنون،

[illegible] (هنگامیکه) یشت ۸ و ۱۴. [illegible] (از آنگاه تاکنون) یسنا ۴۴ و ۱.

yaΘana: [illegible] . [illegible] .

as, in the manner that; یَثَن

همچنین، بدین سبک،

[illegible] یشت ۱۳ و ۱۵۲. یشت ۱۹ و ۶۰. ۶۳. [illegible]. یسنا ۱۲
و ۴. یسنا ۲۰ و ۲. یسنا ۳۱ و ۲۲. یسنا ۳۵ و ۲. یشت ۱۶ و ۳.

2- so that; ۲ ـ بنابراین، بدآن‌سان،

[illegible] یسنا ۱۹ و ۱۱.

yaΘa-mā: [illegible]

of the required measure; according to the rules. یَثَما

باندازه بایسته، برابر داد. [illegible] ۲/۱۰۶ یشت ۵ و ۱۲۷.

[illegible]

yaΘā-āiš-iΘā-hāiti: یَثا آئیش ایثا هائیتی

the 33rd chapter of Yasna. هات ۳۳ یسنا.

نام بخش سی و سه یسنا پتایتها آئین ایتها . [illegible] ۲/۱۲ یسنا ۳۳و ۱۵ .

yaϑna: [illegible] .

یَثْنَ

See: [illegible] : نگ

yaϑra: [illegible] . [illegible] .

یَثْرَ

wherever, at whatever place.

هر جاکه ، در هرجائیکه ،

[illegible] یسنا ۱۰ و ۳ . ۷ . یشت ۱۰ و ۵۰ . ۱۰۱ . [illegible] یسنا ۳۰ و ۹ . یسنا ۳۱ و ۱۱ . یسنا ۴۶ . ۱۱ .

yadā; [illegible] . [illegible] ،

یَدا

when, at the time that

هنگامیکه ، در هنگام آن ،

[illegible] یسنا ۳۰ و ۸ . یسنا ۳۱ و ۱۶ . یسنا ۵۰ و ۹ .

2- here, in this word.

۲ ــ این‌جا ، در این‌جهان ،

[illegible] = این جا و جای دیگر یا در این جهان و جهان پسین ، یسنا ۳۵ و ۲ .

yaδa: [illegible] . [illegible] .

یَذا

where, at the place in which.

کجا ، در کدام جا ،

مانده‌ها : [illegible] ; [illegible] .

yaδāt: [illegible] . [illegible] .

یَذات

though.

اگر چه ، [illegible] یشت ۱۹ و ۱۲ .

yaδõit:

1- whence.

2- than;

یَذُوْیت

از کجا ، از چه رو ، وند ۶ و ۱۷ ۰ ۴۵ ۰ وند ۸ و ۲۰ ۰

۲ ـ از وند ۱۶ و ۱۷ ۰

yam:

to subdue, to rule, to sway;

(۱)

یَم

آرام کردن ، زیر فرمان درآوردن ،

فرمان راندن ،

ã-yam:

to submit to, to undergo, to suffer.

آ ـ یَم

واگذار کردن به ، دادن به ، بسربردن ، سپری کردن ، تن در دادن ،

= (+) ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳ ۰

upa-yam:

to subdue;

اوپَیَم

آرام کردن ، بزیر فرمان درآوردن ،

fra-yam:

to fix, to appoint.

فرَیَم

درگیر کردن ، در کار گذاشتن ، گاشتن ،

yam:

to go, to meet, to unit;

(۲)

یَم

رفتن ، دیدار کردن ، با هم شدن .

apa-yam:

۵۴۱۸ ـ

اوپَ یَم to go far off; to be disgraced,
to suffer pain;
بدور در رفتن ، رسوا بودن ،
به‌دردو رنج‌تن دردادن ، [illegible]
+ [illegible] . نربنه۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۴ .

hām-yam: [illegible]
هانْم یَم to go or meet together.
رفتن یا همدیگر را دیدار کردن .
[illegible] ([illegible]) ۲/۳
یشت ۱۰ و ۸ . ۴۸ . یشت ۱۵ و ۴۹ .

yama: [illegible]
یَمَ See: [illegible] نگ :

yayata: [illegible]
یَ یَتَ See: [illegible] نگ :

yayāw: [illegible]
یَ یاوْ See: [illegible] نگ :

yava: [illegible] (۱)
یَوَ the staff or the support of life(Lit.); barley, corn.
مایه زندگی ، نگهدارنده زندگی = جو ، دانهٔ جو .
[illegible] ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ . [illegible] ۲/۱ وند۵و۲۰ . [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۳۱ . وند ۱۶ و ۶ . ۷ . وند ۱۷ و ۳ . [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵۲ . ۵۳ . ۵۴ . [illegible] ۶/۱ وند ۳ و۲۷ . [illegible] کماسه ۱/۳ وند ۷ و ۳۲ . [illegible] ۶/۳ وند ۷ و ۳۵ . وند ۱۹ و ۲۶ . یشت ۸ و ۲۹ . [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۴ . ۲۳ . وند ۹ و ۵۳ . ۵۴ . ۵۵ . ۵۷ . [illegible] = انبارهای دانه ، ۷/۳ وند ۱۷ و ۳ .

yava: (۲)
always, anytime.

یَوَ ـ ۲

همیشه، همه‌گاه

هرگز وند ۱۸ و ۲۹. یشت ۱۱ و ۵. هیچگاه یسنا ۱۹ و ۱۰. یشت ۲۲ و ۸. ۱۰. = همیشه یسنا ۴۹ و ۱. یسنا ۲۹ و ۹.

yava: (۳)
a kind of measure.

یَوَ

یک جوری پیمانه، اندازه سنجش.

yavaeji:
everliving;

یَوَئِجی

همیشه زنده، همیشه زندگی‌کننده،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱. ۸۹. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۳. نرینه ۴/۳ یسنا ۴ و ۴. یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۹ و ۴.

yavaetāt:
everlastingness.

یَوَئِتا ت

جاوید، همیشه هست،

برای همیشه ۴/۱ وند ۷ و ۷۵. یسنا ۲۸ و ۱۱. یشت ۱ و ۲۴. برای همیشه و همیشه = همیشگی ۴/۱ وند ۳ و ۱۴. ۲۱. ۳۹. وند ۵ و ۲۶. ۳۴. وند ۸ و ۲۷. وند ۹ و ۴۱. ۵۰. برای کمان و برای همیشه یسنا ۶۲ و ۶. نیایش ۵ و ۱۲.

yavaesu:

یَوَئِسو ever benefitting, doing good forever.

همیشه سودرساننده، همیشه سودمند، همیشه نیکی‌کننده. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱ و ۸۹. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۳. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۹ و ۴.

yavant: [illegible] (از ریشه [illegible])

یَوَنْت as much.

باندازه، [illegible]، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷.

[illegible] کماسه ۲/۱ وند ۵ و ۶۰. ۶۱. یسنا ۳۴ و ۹. [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۶ و ۲۹. (۲) کی، چه هنگام. [illegible] وند ۱۴ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. 2- when.

۳ ـ بدرازی [illegible] وند ۱۴ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. 3- so long as.

[illegible] یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۴۳ و ۸. ۹. یسنا ۲۸ و ۴. [illegible] = بدرازی = [illegible] ۳/۱. یسنا ۹ و ۵. یشت ۱۰ و ۷۱. یشت ۱۵ و ۴۰.

yavan: [illegible]

یَوَن، یَوْن a young man, a youth.

جوان، (نرینه)

[illegible] ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۰. [illegible] ۲/۱. ویسپرد ۳/۳ خورده اوستا ۴ و ۸. [illegible] ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. ۳۶. یشت ۲۴ و ۱۷. [illegible] ای تو جوان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و نیکو دین ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. ۱۲. یشت ۲۴ و ۵۸. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۵ و ۴۰. [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۱۳.

yavākém: [illegible]

یَواکِم See: [illegible] نگ: [illegible]

yavin: [illegible]

یَوین (plenty) of corn;

دانه، مانند گندم و جو و لوبیا وکاورس و دیگر دانه‌ها.

(همه از = دانه)
۴/۲ یشت ۲ و ۳. سی‌روزه ۱ و ۷. ۲/۳ یشت ۲ و ۸.
۲/۳ یسنا ۴۲ و ۲. (وسترگارد سی روزه ۲ و ۷.

(با).

yavō-ărāni:

یَوُوْ چَرانی

a corn-field;

کشتزار، کشتزار (گندم، جو و دیگر دانه‌ها)

۲/۱ وند ۵ و ۵.

yavō-fraθanh:

یَوُوْ فرَتَنْگْهْ

as thick(Lit., broad).

به ستبری،

کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۹.

yas:

یَسْ

to cut, to destroy;

بریدن، نابود کردن، از ریشه و بن = بریدن و ساختمان واژه از بریدن و بود که به دگرگون شده.

apa-yas:

آپَ یَسْ

to destroy, to ruin.

نابود کردن، ویران کردن،

۳/۱ وند ۱۸ و ۶۳. ۶۴.

۲/۱ وند ۹ و ۸.

۱/۱ وند ۱۹ و ۹. ۱۲.

yas: (۲)

یَسْ

to come.

آمدن از بن ریشه

yas: (۳)

یَس

approaching;

نمایان شدن، فرست شدن.

۱/۳ یسنا ۵۱ و ۴.

yasa:

یَسَ

adoration, worship, prayer.

ستایش، پرستش، نیایش،

از ریشه یسنا و یسن.

(با) .

yasõ-béréta:

یَسُو بِرِتَ

brought for Yasna.

برای ستایش آورده،

۵/۳(۳/۳) یشت ۱ و ۹. نیایش ۳ و ۷.

yaska:

یَسْکَ

sickness; illness.

بیماری، ناخوشی،

۲/۱ وند ۹ و ۵۱. وند ۲۰ و ۱. ۲/۱ وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. یشت ۱۰ و ۱۱۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. وند ۲۱ و ۲. ۱/۲ وند ۷ و ۷۰. ۱/۳۰ وند ۹ و ۴۸. ۲/۳ یشت ۳ و ۱۰. ۲/۳ وند ۲۲ و ۶. ۹. ۱۵. ۶/۳ یشت ۳ و ۱۴. ۸/۳۰ یشت ۳ و ۷.

2- a sich person.

(۲) بیمار. ۴/۱ وند ۲۰ و ۱. ۲.

yaskõtéma:

یَسْکُو تِمَ

sick liest, the most sichness-producing.

ناتوان‌ترین ، ناخوشترین ، فراهم‌کننده بیشترین بیماری [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۴.

yasta: [illegible] .

یَسْتَ

See: نگ : [illegible] .

[illegible] , [illegible] [illegible] .

yastém, yastā, yastat:

یستم ـ یستا

See: نگ : [illegible]

[illegible] ([illegible] با [illegible])

yastō-zaeni:

یَسْتُوْ زَئِنی

furnished with weapons; fortified with arms.

با جنگ‌افزار آراسته ، دارای جنگ افزار ، [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

yasna: [illegible] . [illegible]

adoration, worship, a prayer of praise.

یَسْنَ

یزشن ، ستایش ، پرستش ، نیایش ،

[illegible] ۱/۱۰ یسنا ۲۱ و ۲. [illegible] سنا ۶۸. ۷. [illegible] ۲/۱۰۶۴ یسنا ۳۳و۸. ویسپرد ۲۱ و ۱. یشت ۱ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۳۲. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۱۶ و ۱۹. و خورده اوستا [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۱ و۱۸. [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۷. یسنا ۵۷ و ۳. ۶ و ۸. یشت ۱۰ و ۳۰. یشت ۱۱ و ۱۸. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۴و۱. یسنا ۳۵ و ۱۰. [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۵و۲. [illegible] ۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱. یسنا ۵ و ۱. ویسپرد ۴ و ۲. [illegible] ۵/۱۰ یشت ۱ و ۲۴. [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۲۱ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۴۷. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱و۲۱. [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۳۴و ۱۲. [illegible] ۷/۱ یسنا

۱۳و۸. یسنا ۱۵و۲. یسنا ۵۱و۲۲. ویسپرد ۱۶و۳. یشت ۱۳و۱۴۸. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۶۰ و ۶ فرگرد ۷ و ۲. [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۲. [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۱۰. یسنا ۵۰ و ۹. [illegible] ۵/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۷ و ۲. و مانندهای: [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۱ و ۷. ویسپرد ۲ و ۷. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۲و۱. ویسپرد ۱ و ۵.

[illegible] (با [illegible])

yasnō-kéréti: یَسْنُوْ کِرِتی

the performance of the Yasna ceremony

انجام آئین ستایش یا یسناخوانی، [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۳۱.

2- a chapter of the Yasna.

۲ ــ با [illegible] شماره ۱. = بخشی از یسنا. [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۲.

yasnya: یَسْنیَ [illegible]

worthy or adoration or prise.

شایسته ستایش و نیایش،

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۱. یشت ۱۰ و ۵. ۷۸. یشت ۱۴ و۵۴. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] کماسه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۱. ۲. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱و۱۹. یسنا ۲۳ و ۴. یسنا ۵۱ و ۱۰. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۴. [illegible] کماسه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳ [illegible] نرینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۳. [illegible] = شایسته‌ترین برای ستایش و نیایش نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲. (۲) نماز، نیایش، یسنا

2- praise, Yasna.

[illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱.

3- [illegible]

۳ ـ ستوت یسن نام یکی از ۲۱ نسک اوستا، و این اکنون به نج گاتاها وهفتمین یشت گفته می‌شود. [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۴ [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۱. [illegible] ۶/۳. [illegible] یسنا ۵۵ و ۷. ویسپرد ۱ و ۳. ویسپرد ۳ و ۷. ویسپرد ۹ و ۷. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

yaš: [illegible]

to prepare, to widen the way.

یَش

آماده کردن، راه هموار کردن،

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵. [illegible] یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

[illegible] (یشت ۱۳ و ۱۴۸)

yašéθwatča:

یَشِسْوَتْچَ

adj. abl. sing. from

این واژه بگونه صفت و تنها از واژه یشتوه

worthy of invocation-praise-Yasna.

ساخته‌شده، شایسته نیایش و نماز و ستایش. از ریشه: [illegible]، که برابر ستایش، نیایش است

yašta: [illegible]

adored, praised.

یَشْتَ

ستوده، نیایش‌شده

yaštar: [illegible]

an invoker, a worshipper, a praiser.

یَشْتَرْ

نیایشگر، ستایشگر، نطزگزارنده، دوست‌دارنده [illegible] ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۱۴ و ۱. [illegible]

یشت ۳ و ۱ . ۲ .

yaštva: از ریشه . worthy of invokation-Yasna.

یَشْتْوَ

شایسته ستایش،

مانند: .

yah: .

See: . نگ:

یَهْ

yahmya: (۱).

clear, manifest;

یَهْمْیَ

آشکار، پیدا، روشن،

۱/۳۰ یسنا ۷۱ و ۶.

yahmya: (۲) .

See: . نگ:

یَهْمْیَ

yahmya-jatara:

name of a mountain.

یَهْمْیَ جَتَرَ

نام کوهی،

یشت ۱۹ و ۶.

yā: (۱)

to go, to walk.

یا

رفتن، گردش کردن، گام زدن،

aiwi-yā: .

آئیوی یا

بآن سورفتن ، گذرکردن ، دورزدن ،

to go over a round.

بهمه رسیدن ، (بدرگذه دهدهم بدرهم و =) بدرگذه وه بدرد هم و ۰ ۳/۱

یشت ۱۰ و ۹۵ ۰

paiti-yā: ۰

پَئیتی یا

to go against, to encounter.

به روبرو رفتن ،

نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۱ ۰

vī-yā: ۰

وی یا

to go through, to penetrat; to reach by the intellect;

از میان رفتن ، نیایش کردن ، سوراخ کردن ، با هوش رسیدن به ،

yā: (۲) ۰

یآ ـ ۲

to show favour.

همراهی نشان دادن ، مهربانی نشان دادن ،

yāiti: ۰۱ ـ ۰

یائیتی

going about; passing one's life.

گشت‌زنی ، گردش ، گذر زندگی

گذرانندهٔ زندگی (برداشته شده از هم و سانسکریت = زندگی است) .

مانند :

yāirya: ۰

یائیرْیَ

pertaining to the season.

وابسته به موسم ، موسمی ،

موسم آینده که هنگام آماده است مادینه یسنا ۲ و ۶ نیایش

۴ و ۱۰. [illegible] مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۶.

2- season; the season-festival; Gahambar.

۲ ــ موسم . موسم جشن و نیایش، گاهانبار. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۲. [illegible] ۴/۳ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ویسپرد ۱ و ۲. [illegible] ۶/۳۰ یسنا ۱ و ۱۷. آفرینگان گاهانبار ۱.

yāh, yāwnh: (۱) [illegible]. یا [illegible]

یاه ، یاونگه

to put on(as a garment); to wear; to gird round about the body.

پوشیدن ، به تن کردن ، به پیرامون تن بستن ،

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. [illegible] یشت ۱۵ و ۵۴. [illegible] ، مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴. یشت ۱۳ و ۱۰۷.

aiwi-yāwnh : [illegible].

أئیوی یاونگه

to gird round about the body.

به پیرامون تن بستن ،

کشتی ، کمربند ورجاوند ، که از ۷۲ رشته پشم گوسفند سفید بنام ۷۲ هات یسنا است و هر بهدین بر روی پیراهن ورجاوند (سدره) پیرامون کمر خود ۲ بار می‌پیچد . پوشیدن ، کمر بستن . [illegible] = او کشتی باکمربند ورجاوند نه بسته است ، وند ۱۸ و ۹. [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۳۲. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۶. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۷. [illegible] کمر بسته. دسته بسته شده مانند برسم . یشت ۲۴ و ۲۳.

yāwnh: (۲) [illegible].

یاونگه

to endeavour, to work;

کوشیدن ، کارکردن ،

yāwnh: (۳)

یاونگه

a great event, an important undertaking,

رویداد بزرگ، پذیرش بزرگ، پیش‌آمد بزرگ،

۲/۳۰

یسنا ۳ و ۲. ۶/۳۰ یسنا ۳۶ و ۲. یسنا ۵۸ و ۷. یشت ۱۳ و ۴۱.

yāwnha: ۱-

یاونگه

a garment, clothing.

جامه، رخت، پوشاک،

yāwnhaya:

یاونگهَی

pertaining to garments.

وابسته به جامه، پوشاکی،

۶/۳ وند ۶۰ و ۵. وند ۱۸ و ۳۴. ۳۷.

yāta: ۱-

یاتَ

made of life, conduct; actions, deeds.

روش زندگی، رفتار، کردار، کنش،

۲/۱۰ وند ۱۹ و ۲۹. آفرینگان ۱۱.

yātayenti:

یاتَینتی

See: ۲- نگ:

yātā: ۲-

یاتا

power, strenght.

زور، نیرو،

۳/۱ یسنا ۳۶ و ۲. (وسترگارد ۰)

yātu:

یاتو sorcery, magic.

جادو، جادوگری،

۳/۱ یسنا ۸ و ۳. یشت ۳ و ۱۷. ۲/۳ وند ۱ و ۱۳.

2- a sorcever. one who practises the black art

۲ ــ جادوگر، کسیکه پیشه جادوگری یاکار جادوئی میکند. ۱/۱ یشت ۲ و ۱۱. (گلدنر ۱/۳) یشت ۱۵ و ۵۶. ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶. ۲/۳ وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. یشت ۱ و ۶. یشت ۱۵ و ۱۲. یشت ۱۹ و ۲۹. ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴. ۶/۳ وند ۸ و ۸۰. یشت ۶ و ۴. ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸. یشت ۳ و ۵. یشت ۱۰ و ۳۴. یشت ۱۳ و ۱۳۵.

یاتوغْنیَ yātuϑnya:

killing by sorcery.

کشنده با جادوگری، ۲/۱ وند ۳ و ۴۱.

یاتوجَتَ yātujata:

killed by witchcraft.

کشته با جادو.

۱/۳. وند ۷ و ۴.

یاتومَنْتْ yātumant:

addicted to sorcery;

جادومند، بجادوگری خو گرفته،

نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸. یشت ۱۵ و ۵۶. مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۷. یشت ۳ و ۱۲. نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۱۴. مادینه ۴/۱ یسنا ۹ و ۳۲. نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۵۵. ۵۹. نرینه ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴. نرینه ۶/۳ یشت ۱۱ و ۶.

س ۱۳۷۶
خصصی ادبیات

نرینه ۶/۳ یسنا ۶۱ و ۳۰ [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۱۴.

2-driving away sorcery; demolishing the black art;

راننده و کنارکننده جادوگری، ویران‌کننده جادوگری،

[illegible] نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ و ۲.

[illegible] [illegible]

yātumana:

یاتومَن

one who belives in sorcery;

جادواندیش،

کسیکه به جادو باور دارد، پیرو جادو [illegible] ۶/۱ یسنا ۸ و ۴.

yātō: [illegible]

یاتُو

same as [illegible] مانند

جادو

yāt: [illegible] [illegible]

becaus;

یاتْ

زیرا، برای اینکه [illegible] یسنا ۳۲ و ۴. یشت ۲۴ و ۴۳.

that, which, for.

آن، که، کدام، برای [illegible] یسنا ۳۶ و ۶.

yāna: [illegible] [illegible]

favor; gift;

یانَ

دهش نیک، بخشش، پیشکش. پورداود: نیکی.

[illegible] ۲/۱۰۶ وند ۱۹ و ۶. یسنا ۹و۱۹. ۲۰. ۲۱. یسنا ۶۵ و ۱۱. یشت ۱۷ و ۲۶.
یشت ۲۴ و ۸. [illegible] ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ و ۷. ۹. ۱۳. ۱۵. ۱۷. ۲۱. ۲۳و
۲۵. ۲۷.

[illegible] [illegible]

yānavant:

یانَوَنْت

showing favour; favouring;

بخشنده، دهش‌کننده،

(=) = بخشنده‌ترین.
= من بخشنده‌ترین، بخشنده‌ام
نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۰۳ ۰۷ ۰۹ ۰۱۳ ۰۱۵ ۰۱۷ ۰۲۱ ۰۲۳ ۰۲۵ ۰۲۷

yãnya:

gift-besto wing; full of blessing-prosperity;

یانْیَ

دهش‌گر، دهش بخشنده، پرازخجسته و خوشبختی، فرمایشی (ملهم شده) .. inspired.

کماسه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۰ پورداود: نیکی‌رسان.

yãma, yama:

glass-wares;

یامَ، یَمَ

جام، ۶/۳۶ وند ۸ و ۰۸۵.

yãmõ-pačika:

a glass-blower.

یامُوْپَچیکَ

جام سفالی، جام پخته.

۵/۱ وند ۸ و ۰۸۵.

yãré:

a year.

یارِ

سال، سال که ۳۶۵ روز است.

۲/۱ وند ۲ و ۰۴۱. ۲/۱ وند ۵ و ۰۳۶. وند ۸ و ۳۳ وند ۹ و ۰۴۶. وند ۱۲ و ۰۲۲.

yãré-čarṣõ:

those who go by the season.

یارِ چَرْشُوْ

آنهائیکه با سال میروند.

یشت ۸ و ۰۳۶.

yāré-drājanh: [illegible]

the period(Lit. the length)of one year. یارِ دراجَنْگْه

بدرازی یکسال،

زمان، بدرازی سال. [illegible] ۱/۱ وند ۴۳و۶. [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۳۶. ۳۷. یشت [illegible] ۲/۱ وند ۳و ۳۶.

yāvarana: [illegible] (با [illegible].)

یاوَرَنَ

the faith or creed to which. باوروخستوواستوان.

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷. [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷. [illegible] نرینه ۱/۲ یسنا ۱۲ و ۷. [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۱۲ و ۷.

yāvaréna: [illegible] کماسه

an instrument for thrashing corn. A hand-mill. یاوَرِنَ

آسیاب دستی، دست آس. دستگاهی برای خرد کردن و کوبیدن دانه.

[illegible] = [illegible] = دانه (گندم، جو) [illegible] = جنبش.

[illegible] ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰.

yās: [illegible]

to beseech, to beg. to pray for. یاسْ

لابه‌وخواهش کردن،

آرزوکردن، خواستن [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵و۱۱. یشت ۵و۱۳۰. [illegible] یسنا ۲۸ و ۱. ۸. یسنا ۴۹ و ۸. (۵۱و۲۱) [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱. [illegible] لابه‌کننده. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۲.

2- to wish; to desire;

۲ ــ خواستن ، آرزو کردن ، [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۶۵ و ۱۱ . [illegible] ، [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۱۸ . ۲۰ و ۲۲ .

apa-yās: [illegible]

to dislike, to hate — آپَ یاس

بیزاری‌کردن ، نخواستن ، بیزاری‌داشتن ، دشمنی‌کردن .

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۱ و ۵ .

ā-yās: [illegible]

to wish, to desive, to demand; — آ یاس

خواستن ، آرزو کردن ، درخواست کردن .

[illegible] ۱/۱ یسنا ۲ و ۱ . ویسپرد ۱/۲ .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

[illegible] وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ . [illegible] یشت ۱۴ . ۳۵ . یشت ۱۵ و ۵۵ .

ni-yās: [illegible]

to take hold of; to seize. — نی یاس

ربودن ،

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ . ۵۰ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۵ . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ .

hām-yās: [illegible]

to combine in equal measure; — هانم یاس

جور کردن پیمانه برابر

جور کردن اندازه برابر ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۱ .

از ریشه . yāskérét:

یاسْکِرِتْ

efficious, effective;

موثرتر، اثر،

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵. = هنائیده‌تر

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. = هنائیده‌ترین کماسه ۱/۱

یشت ۱/۱. ۱/۱ یشت ۱ و ۵. نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۷۶.

۲/۳۰ یشت ۱۳ و ۷۵.

yāsta!

یاسْتَ

girded, girded up;

کمربند بسته، آماده،

yā-šyaoϴanā,hāiti:

یا ـ شْیَئُثْنا هائیتی

the 34th chapter of Yasna.

نام بخش ۳۴ یسنا.

۲/۱، یسنا ۳۴ و ۱۶.

yāhin: ۲ـ

یاهِنْ

1- efficaious, effective; virtual;

راستین، مینوی

نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

2- enterprising, valiant, heroic, working vigoously.

گستاخ‌وپردل‌درانجام‌کارهای‌بزرگ، پهلوان، کارکننده، بانیرو، نیرومند،

= گشتاسب نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۴.

۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹. وشتاسپ یل

yima: ۱ـ

the King Jamsheed,

یئمَ = جم

جمشید ، = [illegible]

Jamsheed, the period of brilliance in the life of the Aryans(Yyam=tuin+shid= khorshid=sun) wherin the people attained the proficiency for making clay bricks, setting up terraces, hot baths and cities, manufactureing ceramic receptacles, spinning and knitting silk, cotton and linen, extracting gems from the mines of stone, building boats, and amalgamating scent, perfum and wine.

When, however, merry-going soared to unprecedented heights the happy life of the Aryans came to an end with the tyranny of Babylonians(Zahhak)and Jamshid, or the country of the Aryans was split in two at the hands of its brother,and the Zahhakis(Babylonians)ruled in Iran for one thousand years with cruelty, burning and slauthering. For detailed information, plaese refer to the life and Migration of the Aryan Race based on Iranian Mythology, Fereidoon Jonaydi.

جمشید : دورهٔ تابندگی و درخشش زندگی آریاییان .
(ییم = همزاد + شید = خورشید) که در آن مردمان به زدن خشت و ساختن ایوان و گرمابه و شهر ، جام‌ها و آوندهای سفالین ، رشتن و بافتن ابریشم و کتان و پنبه ، برآوردن گوهرها از دل سنگ ، ساختن کشتی و بو و عطر و می . . . دست یافتند .
و چون خوش‌گذرانی در آن دوران به نهایت رسید با ستم بابلیان (ضحاک) روزگار خوش آریاییان درنوردیده گشت و "جمشید" یا کشور آریایی بر دست برادرش به دو نیمه شد و ضحاکیان (بابلیان) هزار سال بر ایران‌زمین با ستم و سوختن و کشتن فرمانروایی‌کردند.
برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی" نوشته فریدون جنیدی.

[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۰۵ ۰۷ ۰۱۰ ۰۱۱ ۰۱۴ ۰۱۵ ۰۱۸ ۰۱۹ ۰۲۱ ۰۳۱ ۰۳۲ ۰۳۳ ۰۴۲.
[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۰۲۱ یسنا ۹ و ۰۴ یشت ۵ و ۰۲۵ یشت ۹ و ۰۸ [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۳۲ و ۰۸ [illegible] ۰۵۴ ۰.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۱ [illegible] ۴/۱ وند ۲ و ۰۲ ۰۸ ۰۹ ۰۱۲ ۰۱۳ ۰۱۶ ۰۱۷ ۰۲۲ ۰۳۱
[illegible] ۴/۱ وند ۱۹ و ۰۳۹ [illegible] ۵/۱ یشت ۱۹ و ۰۳۵
[illegible] ۶/۱ وند ۲ و ۰۶ یسنا ۹ و ۰۵ یشت ۱۳ و ۱۳۰ یشت ۱۵ و ۱۶ [illegible]
۸/۱ وند ۲ و ۳ و ۰۴ ۰۹ و ۰۱۳ ۱۷ و ۰۲۲ ۰۲۳ ۰۳۱

yim: [illegible]

See: [illegible]

یِیم

[illegible]

yimõ-kérénta:

یِیمُو کِرِنتَ

he who sawed Jamsheed(in twain).

آنکه جمشید را باره‌دونیم کرد [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۰۴۶

yũ: [illegible] (۱)

یو

to unite. to come in contact with, to continue;

همازور شدن، باهمی، بهم پیوستن،

2-to support, to maintain, to prop up;

نگهداری کردن،

نگهداشتن، پشتیبانی‌کردن،

fra-yu: [illegible]

فرَ یو

to bring in contact; to allow to remain;

۱ـ برخوردکردن ۲ـ همراهی کردن ۳ـ ماندگار کردن

[illegible] ۲/۱ یشت ۱ و ۰۲۴

hãm-yu: [illegible]

هانْم یو

to be unite, to be mixed.

با هم بودن، آمیخته‌بودن،

yu: (۲)

continuity, everlastingness.

پیوستگی ، جاودانگی ،

= برای همیشه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵ . = برای همیشه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۱۱ . یسنا ۴۹ و ۸ . یسنا ۵۳ و ۱۰۴ . یسنا ۶۰ و ۷ . مانند :

2- of long life.

زندگی دراز = ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳ .

yuxta:

1- tiedup, yoked;

یوخت

۱ ــ گرفتار ، بسته نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۶ .

2- compacted, serried(as columns of the army).

تنگ هم ، فشرده بهم (مانند ستون سربازان‌درارتش) در نوک تیر از ستیغ البرز نیرومند و نیک استوار شده ، (چنارادبی آن = بهم فشرد و آمیخته از آهن) مادینه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۷ . کماسه ۶/۳ یشت ۱۴ و ۶۳ .

3- a team of horses;

۳ ــ گروهی ازاسبان .

۶/۳ یشت ۵ و ۵۰ .

مانند :

4- joined together.

۴ ــ بهم پیوسته . پورداود : جفت ، پیوسته .

نرینه ۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹ .

yuxta-aspa:

one who yokes teme of horses; (epithe of Durrsp.).

یوخت اسپ

۱ ــ کسیکه اسبها را یوغ میکند (می‌بندد) پاژنام درواسپ . مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۲ .

yuxtavairi:

name of an illustrious personage;

یوخت‌وَئیری

نام کسی نامور

و باید نام برادر شاه گشتاسب باشد. ۱۰/۶ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

yuxtāspa:

name of an illustrious personage.

یوخت‌اسپَ

نام کسی نامور،

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

yuxš:

to declare(M.);

یوخش

روشن گفتن، آشکار کردن، (میلز).

para-yuxš:

to declare(M.); to reproach(Dar.);

پَرَ یوخش

روشن گفتن (میلز)

سرزنش کردن (دارمستتر). ۲/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۲.

yuj:

a yoke for oxen. to tie, to unite, to streng then, to be joined;

یوج

یوغ برای جفت گاو نر، یوغیدن

۲ ـ بستن، باهم کردن، نیرودادن، بهم پیوسته، ۳/۱ یشت ۱۰ و ۵۲. ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۷. ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰. ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۴. ۳/۳۰ یسنا ۴۶ و ۱۱ یسنا ۴۹ و ۹.

apa-yuj:

آپَ یوج

to disjoin, to separate(Lit.); to leave off, to lay aside;

بهم نپیوستن، از هم جدا کردن، رها کردن، بکنار گذاشتن،

نرینه ۵/۱ وند ۱۸ و ۲۰. ۳۳. ۳۶. ۳۹. ۴۲. ۴۵. ۴۸. ۵۳.

fra-yuj:

فرَ یوج

to be united; to be friend, to be kind;

باهم بودن، همازور بودن، دوست بودن، مهربان بودن

۱/۳، یشت ۴ و ۱.

2- to yoke;

۲ ــ یوغیدن، بهم بستن،

نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

yujyasti:

یوج یَستی

a masure of distance, a measure of about 16000 paces(Dar.);

اندازه درازا، اندازهٔ نزدیک به شانزده هزار گام.

۲/۱، وند ۱۳ و ۱۷.

yuz:

یوز

1- to be mixed, or united;

۱ ــ با هم یا همآروز بودن، در هم بودن

۳/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۴. یشت ۱۸ و ۵: نیایش ۴ و ۵.

۳/۳ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۱۴ و ۶۲.

2- to be agitated, to boil;

آشفته بودن، جوشاندن،

یشت ۱۰ و ۱۱۱. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۹۵.

avi-yuz: آوی یوز

to throw(the columns of the army) into confusion.

به در هم برهمی انداختن، ناآراسته کردن (مانند ستون سرباز را در هم برهم کردن) . [illegible] = در هم و برهم کردن رده‌ٔوستون‌سربازی یشت ۱۴ و ۶۲.

ã-yuz: آ یوز

to be agitated(as the water of the tide); to overflow;

درهم برهم بودن، آشفته بودن مانند خیزابه (موج)، لبریز شدن.

[illegible] یشت ۸ و ۳۱.

upa-yuz: اوپَیوز

to be agitated, to be disturbed (as the water of the sea);

برآشفته بودن، بهم برخوردن (مانند آب دریا).

[illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۳۸.

[illegible] یشت ۸و.

vĩ-yuz: وی یوز

to ebb, to flow back (as the water of the tide);

فرو کشیدن، فروکش کردن (مانندآب). پس رفتن‌مانند (فرونشستن آب).

[illegible] ([illegible])

۳/۱یشت ۸و۳۱.

yuδ: [illegible]

یوذ to fight, to contend with.

جنگیدن ، هم‌چشمی کردن ،

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۳ . ۶۴ .

۵۵۲۳ – ā-yuð: آ یوذ to fight;

جنگیدن ، نبرد کردن ، مانند : .

yum: یوم

See: نگ :

yuyõ-sémi: یو یُوْ سِمی an implement for sowing seeds in the ground; a plough-share (Dar.);

افزاری است که با آن دانه میکارند .

اوجار ، گاه آهن ، زمین‌شیارکن ، دستگاه شخم‌زنی و کشت دانه‌ها . = دانه (گندم ، جو ، دیگردانه‌ها) = زمین .

۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰ .

yuiti: یوئیتی connection, touch, contact;

پیوستگی ، بهم بستگی ، بهم رسی ،

۷/۱۰ وند ۵ و ۵۵ . ۵۶ .

yūiðišta: یوئیذیشت most heroic or powerful;

پهلوانانه‌ترین ، نیرومندترین .

دلاورانه‌ترین جنگنده نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۷ .

= نیرومندترین . پادشاه

کهکشان ، وند ۱۹ و ۴۲ .

yūxta:

یوخت

same as مانند

yūxtar:

یوختر

one who yokes; one who harness;

یوغ‌کننده ، افساردار ،

ستام‌زننده . = رهانیدن افسار برای تند کردن (اسب) ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۲

yuxδa:

یوخذ

strong-bodied, well-built.

نیرومند پیکر ، خوش‌ساخته ، نیک‌ساخته ،

به گونه وپیکرهٔ یک گراز تنومند یا نیرومند پیکر نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷ . یشت ۱۴ و ۱۵ .

yujén:

یوجین

See: نک :

yūjyasti:

یوج یَستی

a measure of length; 8 miles(West); a measure about 16000 paces(Dar.);

پورداود : وادار کردن .

اندازه درازا باندازهٔ هشت مایل ، وسترگارد . اندازهٔ درازا باندازه شانزده هزار گام‌دار مستتر . ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۷ .

yūzém: یوزیم

See: نگ :

yūtō: یوتُو

See: نگ :

yūnā̊m: یونانْم

See: نگ :

yūšmat, yūšmaibya, yūšmākém: یوشمت

See: نگ : یوشماکم .

yūšmāka, xšmāka: یوشماکَ ، خْشماکَ

possessive pronoun of the second person plural(our).

نام واژه دارنده دوم کس فزوده (مال) (ضمیر ملکی دوم‌کس جمع مال شما)

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۵ = تو نیازمندانت را به پروران (خوراک‌بده) برای ازبرکننده مانتره است ۱/ یسنا ۵۰ و ۵. برای بزرگداشت‌کننده‌گان خودت ۶/۱ یسنا ۵۰ و ۷.

yūšmāvant: یوشماونْت

such as you. مانند شما،

(𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬌𐬨𐬀𐬌 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌.) . 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬌𐬨𐬀𐬌 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 𐬌𐬨𐬀𐬌 . ۶/۳ یسنا ۲۹و۱۱

yūš: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 .

See: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 نگ: یوش

yūšta: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀 .

name of an illustrious personage. یوشتَ

نام کسی نامور

𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀 . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸

yūštā: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀 ; 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌

یوشتا، یوش توم

شما مانند: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 same as

𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 ; 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 ; 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 ; 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 .

yéng, yé, yém, yéngstu:

See: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 . برای هر چهار واژه نگ:

yéma: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 . از ریشه 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 -۲ .

the twins, a pair. یِیمَ

جفت، دوتائی، هم‌زا،

𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 . ۱/۲۰ یسنا ۳۰ و ۳ .

yévin: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 .

See: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 . نگ: یِیوین

yeinti: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 .

See: 𐬬𐬀𐬨𐬀𐬌 . نگ: یِ اینتی

yénhe-hātam

یِنگهِ ـ هاتانْم

one of the three antique and most frequently recited prayers, the other two being Ahuna Vairya and Ashem Vohu.

آنکه را که از میان آفریدان.

نام یکی از سه نیایش اوستای ورجاوند است که ینگه‌هاتام نامیده می‌شود و دیگر اهونور و سومی اشم‌وهو است.

۲/۱ یسنا ۶۱ و ۱. ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶. ۶/۱۰ ویسپرد ۱ و ۴.

yeδi :

یِذی

if;

اگر. وند ۱ و ۱. یشت ۶ و ۳. یشت ۱۰ و ۵۵. یسنا ۷۱ و ۱۵.

وند ۲ و ۴. وند ۳ و ۲۱. ۴۰. یسنا ۱ و ۲۱. یشت ۱۹ و ۴۳.

یسنا ۴۴ و ۱۵. ۶. یسنا ۴۸ و ۱. ۹. وند ۵ و ۲۶. وند ۷ و ۶۰. وند ۱۵ و ۴. ۶. ۱۰. ۱۲. وند ۳ و ۱۴. ۲۱. وند ۵ و ۲۶. وند ۹ و ۵۰.

yezi-adā-hāiti:

یزی آدا هائیتی

the 48th chapter of the Yasna.

نام چهل هشتمین‌هات یسنا ۲/۱۰۶ یسنا ۴۸ و ۱۳.

yezya:

یِزیَ

worthy of divine adoration.

شایسته ستایش خدائی

(از آمیخته واژه ...) ترینه ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۸.

yeδi:

یِذی

See: نگ:

yesnya:

یِسْنْیَ

See: نگ:

yesnyata:

یِسْنْیَتَ

state of being worthy of adoration.

شایستگی ستودن.

۳/۱۰ یشت ۸ و ۵۰. یشت ۱۰ و ۱.

yešyant:

یِشْیَنْت

flowing; boiling(as water);

روان، غلیان‌شونده، آشفته

از ریشه = بهم برخورده و آشفته. مادینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱.

yešti:

یِشْتی

worship, adoration, Yasna.

یزش، ستایش، نیایش.

۳/۱ یسنا ۲ و ۱. یسنا ۲۲ و ۱. ویسپرد ۲ و ۱. ویسپرد ۱۰ و ۱.

yõiΘémã:

یُوْیِثِما

See: نگ:

yõiΘ-wan:

یُوْیِثْوَن

assisting,helping;

پشتیبانی‌کننده، یاری‌کننده،

سرینه ۱/۱ ویسپرد ۱۲ و ۱.

yõišta: یُوئیشتَ

a noted person of the well-known Fryana Family.

یوئیشته نام یک نامور است که از خانواده روشناس فریانه است.

۱/۱۰۶ یشت ۵ و ۸۱.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۰.

yvãném: یُوانِم

جوان را، = جوان.

See: نگ:

R = ر

raiθya: (۱)

رَئیثْیَ ـ ۱

گردونه. See: نگ :

raiθya: (۱) از ریشه

رَئیثْیَ ـ ۲

path, course.

جاده، راه،

rae: ۱.

رَ اِ

wealth, lustre, glitter;

خواسته، مال، شکوه، درخشش،

۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۹. ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸. یشت ۱۱ و ۸. یشت ۱۳ و ۲. ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱. ۲/۳۰ یسنا ۶۸ و ۱۱. ۲۱. یشت ۱ و ۳۳. ۶/۳ یسنا ۶۰ و ۴.

raekaṅh:

رَئِکَنْگْهْ

evacuation, emptying.

تهی و رها، تهی‌کننده،

ریشه = تهی کردن، رهسپار شدن. (اشپیگل را به‌کوره یا تنور گزارش کرده). (یوستی را به کورهٔ آهن‌گدازی گزارش کرده).

۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۰.

raexénaṅh:

gift, a valuable thing, wealth.

رَئِخِنَنْگْهْ

بخشش، چیز گرانبها

خواسته، ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱. ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۷. پورداود: ریختن.

raeϑwa: (۱)

impurity, defilement, pollution.

رَئِثْوَ ـ ۱

ناپاکی، آلودگی،

پلیدی ۶/۳. یشت ۴ و ۵.

raeϑwa: (۲)

to be mingled with, to take the form of.

رَئِثْوَ ـ ۲

آمیخته بودن یا، آماده کردن، ۳/۱ وند ۷ و ۵.

۳/۳ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۱ و ۷. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۸۱. یشت ۸ و ۱۳.

uparaeϑwa:

to difile, to pollute.

اوپَرَئِثْوَ

ناپاک کردن، آلوده کردن، پلید کردن،

۳/۱ وند ۹ و ۴۵. وند ۱۰ و ۱. ۱۷. ۳/۱ وند ۳ و ۱۴.

raeϑwiš:

dregs, sediment, the grosser parts of any liquid matter.

رَئِثْویش

درد، ته‌نشین، بخش‌ناویژه از چیز آبکی (آبگون).

raeϑwiš-bajina:

رَئِثْویش بَجِن (a sieve)used for staining (Haoma)and for removing dregs from it;

الک ، (آرد بیز) که برای پالودن هوم بکار میرود و هم چنین برای برداشتن درد و ته‌نشین آبگون هوم بکار میرود .

وندیداد ، فرگرد ۱۸ ، بند ۱۴ ، مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۸ .

raeθwiškar:

رَئِثْویشْکَرْ

the priest who performs all the accessory services, such as adjusting the ceremonial utenusils and putting them in their proper order;

رئیتویشگر ، موبدی است که در آئین یسنه ابزار و آوندهای بایسته‌راآماده‌کرده ودرخدمت آئین یسنه‌یاریهای‌بایسته‌را انجام میدهد . واکنون "ریتوشکر" را در زبان فارسی "راسپی" یا "راسفی" می‌خوانیم ، در زمان کنونی در آئین‌های یسنه تنها دو موبد بنام راسفی یا راسپی و زئوتر انجام بایسته میکنند . و در باستان موبدان دیگر بنام آتروخش‌آبرت ، فرابرتر و دیگر.. انجام بایسته میکردند . وندیداد ۱۸ ، ۲/۱ ویسپرد ۳و۱ . نیایش ۳ و ۵ . وندیداد ۱۸ ، ۴/۱ وند ۵ و ۵۷ . ۵۸ .

raemna:

رَئِمْنَ

name of a mountain.

نام کوهیست ،

وندیداد ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵ .

raevant: (۱)

رَئِوَنْت

wealthy; wealth- bestowing; brilliant, bright, radiant.

دارا ، خواسته‌دار ، بخشنده دارائی ، درخشان ، تابان ، شکوهمند .

وندیداد ۱/۱ نرینه ۱/۱ یشت ۵و۸ . یشت ۵ و۷۸ . یشت ۱۹ و۶۷ .

نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ . وندیداد ۱۸ ، نرینه ۲/۱

آن مرد خوشبخت را هیچکس نمیزند یشت ۱۴ و ۳۶ . وندیداد ۱۸ ، نرینه ۲/۱

وند ۱ و ۱۳. وند ۱۹ و ۳۷. ۳۹. یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۱۶ و ۴. یسنا ۲۵ و ۴. یشت ۲ و ۶. یشت ۷ و ۵. یشت ۸ و ۲۲. [illegible] کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۶۴. [illegible] نرینه ۴/۱ یسنا ۱۲ و ۱. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱. ۱۱. یسنا ۳ و ۱۳. یشت ۱ و ۰۵. ۲۳. یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۲۷. [illegible] از ارزش گرانبها نرینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷. [illegible] کماسه ۶/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴. یشت ۶ و ۰۵. ۷. سی‌روزه ۱ و ۱۱. نیایش ۱ و ۱۰ و ۱۷. [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۲۰۱. یشت ۲۴ و ۳۷. [illegible] = درخشانترین [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳.

raevant: [illegible] (۲)

رَئِوَنْت = ریوند

ریوند. ستیغ ریوند در نیشابور خراسان که در آن آتش‌برزین جای داشته است و هم‌چنین آن را بنام آذربرزین‌مهر می‌نامیدند که بدستیاری گشتاسب شاه آن آتشکده پایه‌گذاری شده بوده است (از بندهش پهلوی)، و نیز نام باستانی ابرشهر، یا نیشابور.

Mont Raevant in Khorasan on which the fire Burzin, otherwise known as Adar Burzin Meher, was consecrated by King Gushtasp. (Peh. Bundhesh.)

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶. [illegible] ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۹. [illegible] ۶/۱ نیایش ۵ و ۶. سی روزه ۱ و ۹.

[illegible] ([illegible] با [illegible])

raevat-aspa: رَئِوَتْ آسْپَ

(the dawn) with its radiant horses. درخشان اسب

[illegible] = سپیده‌دم با اسبان تابان و پرتو-افکنش. مادینه ۲/۱ نیایش ۵ و ۵.

[illegible]

raevat-čiϴra: رَئِوَت چیثْرَ

(a maiden)of a glorious seed. درخشان‌نژاد ، شکوهمند تخمه

درخشان‌رو ، [illegible] = دختری از تخمهٔ شکوهمند . مادینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۹ . [illegible] یشت ۲۴ و ۵۶ .

[illegible] . از نژاد با شکوه ، نژاده

raevahe: [illegible]

رَئِوَهِ

See: [illegible] نگ :

[illegible] (۱) از ریشه ([illegible] - ۱)

raeṣa, raeṣanh: رَئِشَ ، رَئِشَنْگْهْ

a wound, a cut, hurt. ریش ، زخم ، درد .

[illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۸ . وند ۱۳ و ۳۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . [illegible] ۲/۱۰ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۵ و ۱۲ . ۲۲ . ۲۵ . ۲۸ . ۳۱ . ۳۴ . ۳۷ . ۴۵ .

raēša: [illegible] (۲)

رَئِشَ

a beard. ریش ، موی‌رخ ،

[illegible] ۷/۱ وند ۱۷ و ۲ .

raō: [illegible]

light, easy to be driven(as a chariot); mostly used رَئُوْ

in a compound form with. سبک ،

آسان رانده شده آسان بودن در رانده (مانند ارابه) [illegible] = ارابه [illegible] = [illegible] = سبک [illegible] . نرینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲ .

raoiδita: (۱).
grown, large;

رَئُئیذیتَ

روئیده، بالیده، بزرگ،

. نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۲.

raoδita: (۲) .

رَئُئیذیتَ

See: نگ:

raoxšna: .

light, lustre.

رَئُخْشنَ

روشن، تابان،

۲/۱ وند ۲۱ و۵. ۹. ۱۳. ۲/۳ وند ۱۶ و ۲.

2- shining, briliant.

درخشنده، تابنده،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲. ۸۱. نرینه۲/۱یشت ۷ و ۳. یشت ۸ و ۲. یشت ۲۴ و ۴. کماسه ۲/۱ وند۲۲و ۱. ۸. ۱۴. کماسه ۳/۱(۵/۱) یشت ۱۹ و ۴۴. کماسه ۵/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۳. کماسه ۶/۱ یشت ۱۲ و ۳۷. سی‌روزه ۱و ۳۰. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰و۱۹. یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

raoxšni: (از ریشه)

light, lustre, brilliancy.

رَئُخْشنی

۱ ــ روشنی، درخشندگی، تابندگی،

۱/۱ یشت ۶ و ۱. نیایش ۱ و۱۱. یشت ۷ و۴. نیایش ۳ و ۶.

2- shining, brilliant,

۲ ــ روشن، درخشنده، تابنده،

= با پرتوهای درخشنده. ۵/۳ (۳/۳) یشت ۸ و ۲.

raoxšni-aiwiδāta: رَئُخْشنی ـ آئیوی ذاتَ

brilliant garments. جامه‌درخشان یا جامه‌ئی از روشنائی،

۷/۳ یشت ۱۳ و ۴۵.

raoxšni-xšnūta: رَئُخْشنی خْشنوتَ

the brilliant religious lore, the spiritual knowledge which makes the divine path clear;

از دو واژه روشنی با خشنودی = دین شکوهمند یا داد دینی، درخشان، دانش مینوی سازنده راه درست و روشن خدائی.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۳.

raoxšnu: رَئُخْشنو

light, lustre, روشنائی، درخشندگی،

۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵ = در میانه روشنائی ستارگان

۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵.

raoxšnémant: رَئُخْشنِمَنْتْ

bright, luminous.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴.

raoϑna:

رَئُغَنَ

oil, fat, butter.

روغن ، چرب ، کره ،

زَرِمَی رَئُغَنَ

zarémaya-raoϑna

the butter of spring.

روغن بهاره ، روغنیکه در موسم بهار گرفته شود .

یشت ۲۲ و ۱۸ .

رَئُغْنَوَنْت

raoϑnavant:

rich in fat;

پرچرب ، چاق ، روغن‌دار ،

مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۱ . ۱۵ .

رَئُغْنَی

raoϑnya:

rich in oil;

پرروغن ، روغن‌دار ، روغنی .

مادینه ۲/۱ یشت ۱۲ و ۳ .

رَئُچَنْگْهْ

raočan̊h:

light, lustre;

روشنی ، درخشندگی ،

۱/۷ یسنا ۱۲ و ۳ . نیایش ۵ و ۹ . = روشنائی آسمانی ۱/۳ وند ۲ و ۳۹ . ۴۰ . یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۵۰ و ۱۰ . وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ . یسنا ۳۷ و ۱ . یسنا ۴۴ و ۵ . = روشنائی بی‌پایان ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۶ . یشت ۱۲ و ۳۵ نیایش ۲ و ۶ . سی‌روزه ۲ و ۳۰ . یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۱ . یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۱ . ۵/۳ یسنا ۱۹ و ۶ . ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ . یسنا ۱ و ۱۶ . یشت ۱۳ و ۵۷ . سی‌روزه ۱ و ۳۰ . ۷/۳ یشت ۲۲ و ۱۵ . یشت ۲۴ . ۶۱ . مانند :

2- shining, brilliant; روشن‌کننده، درخشان،

[illegible] ۲/۱، [illegible]، [illegible]، [illegible]

۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. نیایش ۵ و ۱۶.

raočahina:

رَئُچَهینَ

shining, brilliant.

روشن، درخشنده،

۲ ــ تابش، درخشندگی، کماسه

raočina:

رَئُچینَ

درخشندگی، شکوهمندی، تابندگی،

2- day-light;

۲ ــ روشنائی روز،

raočinavant:

رَئُچینَوَنْت

resplendent, brilliant,

۱ ــ درخشنده، باشکوه،

نرینه ۲/۱ (۱/۱) یشت ۲۳ و ۶

2- pertaining to the light of the day; (time)of day-light;

۲ ــ وابسته بروشنائی روز، هنگام روشنائی روز.

نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۵.

raočōnnhvant:

رَئُچُنْنْگْهْوَنْت

brilliant; endowed with light;

شکوهمند، دارای روشنی،

درخشان، کماسه ۲/۱ یسنا ۵ و ۴. یسنا ۳۷ و ۴.

raoža:

رَئُژَ

a fox.

روباه. ۱/۱۶ وند ۵ و ۵. ۲/۱۰ وند ۶ و ۵۰.

raožda: نرینه

name of a un-Arian counrty;

رَئُژْدَ

نام کشوری سوای کشور

آریائیان ، کشور ناآریائی .

raoždya:

of the country of Raozhda; a Raozhdian;

رَئُژْدْیَ

روژدهی ، از کشور روژده . نرینه ۱/۶یشت ۱۳ و ۱۲۵ . مادینه ۱/۶یشت ۱۳و۱۲۵ .

raoδa:

face, feature, size

رَئُذَ

رئوذه = روی ، رو ، چهره ، گونه ،

۷/۳ یسنا ۹ و ۵ . یشت ۲۲ و ۹ .

raoδaya:

to grow, to increase.

رَئُذَیَ

روئیدن ، افزودن ،

مادینه ۲/۱ وند ۵و۷ . وند ۶و۶ . وند ۵ و ۷ .

raoδita:

name of a mount; the Royishnomad of Bundehesh; the Ruyan of the Islamian geographer, in the Tabaristan (Dar.);

رَئُذیتَ

نام یک ستیغ ، برابر نوشته بندهش روایشنومند نام بلندی و ستیغ است ، برابر کتاب‌های جغرافی پس از اسلام "کوه" رویان در تبرستان (مازندران) است . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲ .

raoδya:

رَئْدْیَ

(land) fit for irrigation or watering;

شایسته آبیاری، مادینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۳.

زمین شایسته آبیاری، پورداود: رویاننده.

raonā̊m:

رَئُنانْم

See: نگ:

raopi:

رَئُپی

a fox;

روباه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

raraθ-a·

رَئُرَثَ

of the light chariot; or on her light chariot;

از گردونه سبک، یا روی گردونه سبک‌آن‌زن، مادینه ۱/۱ یشت ۸ و ۳۸. یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۲۴ و ۸. مادینه ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۲۵. مادینه ۱/۶ سی‌روزه ۱ و ۲۵.

raxsā:

رَخْسا

harm, evil,

رخسا = رنج، آزار، آسیب، بد، زشت،

رخسام ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۲.

raγ:

رَغْ

to be light;

سبک بودن،

2- to widen; to be in easy circumstances;

۲ ــ پهن کردن،

در چگونگی آرام بودن، آسان ورامس بودن، درحال‌سبک‌بودن، دلشاد بودن.

raϑā: [illegible] .

رَغا Rage= Rae, an improtant city of Media to the South of Tehran.

رغه = ری . درجنوب شهر تهران ،

که در زمان باستان شهر بسیار چشم‌گیر و بزرگی بوده و "دوغدو" مادر اشورزرتشت در این شهر به جهان آمده است . [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ .

[illegible] ۲/۱ وند ۱ و ۱۵ .

rañh: [illegible] .

رَنْگْه to resound; to spread the fame of ; to praise;

پژواک کردن آوا ، آوازه گستردن ، نام آواز بهم رساندن ، ستودن .

مانند: [illegible] .

rañhā: [illegible] . (۲)

رَنْگها weeping(Jus.); immodest(Har.); prodigal(J (Dar.);

گریان ، گریه‌کننده (یوستی) . گستاخ ، بی‌شرم (هارله) : ولنگار ، ول هزینه کننده ،

[illegible] ۱/۳ یشت ۵ و ۹۳ . پورداود : سرپیچ ، نافرمان .

rañhā: [illegible] . (۱)

رَنْگها the river Tigris(Dar.); the oxas(Har.); the xaxrets (Spi; Jus; Gieger.);

رود اروند (دارمستتر) .

بنا بگزارش دکترهارله رود ایسوس ، و برابر گزارش اشپیگل و یوستی و گیگر رود خاکزارت است [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۶۳ . یشت ۲۳ و ۴ . [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲ . [illegible] ۶/۱ وند ۱ و ۱۹ . یشت ۱۰ و ۱۰۴ . یشت ۱۵ و ۳۷ .

raji: [illegible] . (۱)

رَجی a kingdom. domain

یک سرزمین شاهنشاهی ، سرزمین زیر فرمان .

[illegible] ۵/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ .

raji: (۲) .

رَجی

devoted.

فداکار، سرسپرده، جان‌باز،

این واژه از ریشه = پیوسته بودن یا وابسته بودن و پیوند داشتن، شیفته بودن و دل بسته بودن است. . . = آنها به رهنمائی دینی دلبسته و شیفته‌اند. نرینه ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۹.

ranj: (۱) .

رَنْج

See: نگ: .

ranj: (۲) .

رَنْج

to torment, to harm.

رنجیدن، رنجاندن، رنج

raz: (۱) .

رَزْ

to leave, to abandon;

واهشتن، واهلیدن، رها کردن،

raz: (۲) .

رَزْ

to rectify; to adjust, to justice to.

پیراستن، برابر کردن، داوری درست کردن به.

razan̄h: . .

رَزَنْگْهْ

a solitary place, a forest, a wood.

راز، پوشیده،

جنگل، بیشه، (برابر شود با و .).

۶/۳ وند ۸ و ۹۷.

razišta: [illegible]

most righteous, staightest; most true. رَزیشتَ

راست‌ترین ، درست‌ترین ، صفت برتر از واژهٔ [illegible] = راستی است [illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۹. یسنا ۶۸ و ۱۳. [illegible]. مادینه ۱/۱ یشت و ۱ و ۷. [illegible]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳. [illegible]. مادینه ۲/۱ یسنا ۲۵ ۵. یشت ۱۰ و ۱۲۶. یشت ۱۶ و ۱. [illegible]. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۵. [illegible]. نرینه ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳. [illegible]. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یسنا ۲۲ و ۲۴. یشت ۱۱ و ۱۶. [illegible] ۸/۱ یشت ۱۱ و ۱۶. [illegible] ۸/۱ یشت ۱۶ و ۲. [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۷. [illegible]، کماسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۱. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۳۵. یشت ۱۷ و ۱۷.

razūra: [illegible] ۱. [illegible] و [illegible] .

a forest, a wood; رَزورَ

جنگل ، بیشه ، [illegible]: درختان انبوه

[illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۵۰. یشت ۱۵ و ۳۱. یشت ۱۹ و ۷۷. [illegible] ۲/۳ = یشت ۱۵ و ۳۲. = بسوی جنگلهای سپیدار ، [illegible] ۷/۱ وند ۱۳ و ۸. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۵ و ۳۲. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۶ و ۳. [illegible]. مادینه ۲/۳ یشت ۱۵ و ۳۱.

ratu: [illegible] (۱)

a righteous person; a leader a chief; a lord, a spiritual leader رَتو

کس راست ، رد ، سرور ، رهبر ، سر ، خداوند ، پیشوا ، پیشوای مینوی [illegible]. ۱/۱ وند ۵ و ۲۵. ۲۶ وند ۸ و ۱۱. یسنا ۲۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۴۱. [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۴۳. یشت ۱۳ و ۹۱. [illegible]. ([illegible]) ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۱. ۲. یسنا ۳۱ و ۲. ویسپرد ۲ و ۲.

یشت ۱۱ و ۱. ۱۰ و ۱۴. ۱۵. ویسپرد ۲ و ۷. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۷.
[illegible] ۴/۱ یسنا ۳ و ۱ [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۶. [illegible] ۶/۱
یسنا ۱ و ۱۷. یسنا ۶۶ و ۱. ویسپرد ۱ و ۲. ویسپرد ۹ و ۶. یشت ۲ و ۳. خورده اوستا
۱. [illegible] ۶/۱ فرگرد ۷ و ۲. [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۸ [illegible]
۶/۱ ویسپرد ۹ و ۶. [illegible] (وسترگارد [illegible]) ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰. ویسپرد
۲۱ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۱۵. [illegible] ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۱۹ و ۱۸ [illegible]
۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳. ویسپرد ۳ و ۵ [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۳. ۱۸. ویسپرد ۱ و ۱.
ویسپرد ۲ و ۲. نیایش ۴ و ۴. یشت ۱۰ و ۱۲۲. یسنا ۱۹ و ۵. [illegible] ۴/۳
یسنا ۱ و ۳ ویسپرد ۱ و ۲. [illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۱۹. ویسپرد ۱ و ۱.
[illegible] ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲.

2- mastery, exalted dignity;

آقائی، استادی، کاردانی، بالاجاه، [illegible] ۷/۱ ویسپرد ۱۴ و
۲.

ratu: (۲) (از ریشه [illegible]) [illegible]

رَتو

time, period,

رتو = گاه، هنگام، زمان،

[illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۹. یسنا ۹ و ۱. [illegible] ۲/۱ خورده.
[illegible] ۴/۱ (۷/۱) ویسپرد ۴ و ۲. [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۵.
[illegible] ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱.

[illegible] (با [illegible])

ratuxšaθra:

رَتوخْشَثْرَ

wich rule over the Ratus.

رد، فرمانروای شهر (کشور)

[illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱. [illegible]
مادینه ۲/۳ یسنا ۵۴ و ۲. آفرینگان. [illegible]
۴/۳ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۵ و ۱. یسنا ۷۱ و ۱۱. آفرینگان.

ratuxšara: [illegible] (۲) [illegible]

رَتوخْشَرَ (the holy woman)obeiant to her husband. or
(زن پاک) سربفرمان شوهر ruler is her husband;
یا فرمان‌دهنده به شوهر، . مادینه ۲/۱
ویسپرد ۳ و۴. نیایش ۴ و ۹. و . مادینه
۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

کماسه ۱-

ratuϴwa:
رَتوثْوَ
chiefainship, mastry, greatness;
سروری، آقائی، بزرگی،
۱/۱ یشت ۲۴ و ۴۲. ۲/۱ یشت ۸ و ۱.

ratunaya:
رَتونَیَ
subrdinate to the Ratu(Let.); a disciple;
پیرویازیردستارد. پیروسرور. نرینه ۱/۱ خورده ۱۳
۲/۱ خورده ۷ و ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲.

ratufriti: (۲- با
رَتوفْریتی
the well-timed prayer; the adoration at the
proper time; or the reverential prayer of the chiefs;
نیایش یا نماز بجا یا بهنگام. نیایش به هنگام گفته شده،
ستایش با بزرگداشت به سروران. ۲/۱۰ یسنا ۳ و۴.
۲/۱ یسنا ۳ و۴. ۳/۱ آفرینگان ۵.
۳/۱۰ یسنا ۵۵ و۵. ۴/۱۰ ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد
۱۱ و ۶. ۶/۱۰ ویسپرد ۹ و ۶.
۶/۳ ویسپرد ۹ و ۷.

2- the affection or kindness of the chieftain.
مهریامهربانی سرور. ۴/۳ ویسپرد ۵ و ۱.

ratumant:

رَتومَنْتْ (the prayer)wich contains the Ratu.

رادمند،

دارای ردی‌وسروری، بخشنده، [illegible] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۷.
[illegible] = این نماز دارای
اهونه‌وری است کماسه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۸. نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۵.

[illegible]

رَتوش مِرِتَرْ ratuš-mérétar:

one who preserves the memory of his chieftain.

سربفرمان one who respects his master.

کسیکه سرور خویش را بیاد میدارد، کسیکه به سرور خود بزرگداشت میکند. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

رَثَ raΘa:

a chariot, a war-chariot.

گردونه، گردونهٔ جنگی.

[illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۵ و ۲۸. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۰ و ۳۸. یشت ۱۷ و ۱۷. [illegible] ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸. و مانندهای: [illegible] و [illegible].

[illegible]

رَثَئِشْتَرْ raΘaeštar: از ریشه ([illegible])

one who stands on the war- chariots.

کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌ایستد، مرد جنگی، گردونه‌سوار جنگاور، ارتشتار.

ساختمان واژه: [illegible] = [illegible]

[illegible] = گردونه‌جنگی [illegible] = ایستادن. [illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۲۸. وند ۱۳ و ۴۵. یسنا ۱۱ و ۶. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۵۳. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۸. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۲ و ۱۲. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۵. ۱۰۲. [illegible] ۴/۱ وند

۵ و ۵۷ ۰ ۵۸ ۰ یشت ۱۳ و ۸۸ و ۱۹ ۰ ۷ ۰ [illegible] ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴ ۰ ۴۵ ۰ یشت ۲۳ و ۵ ۰ یشت ۲۴ و ۱۶ ۰ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲ ۰ یسنا ۵۷ و ۳۳ ۰ یشت ۱۱ و ۱۹ ۰ [illegible] ۸/۱ آفرینگان ۵ و ۶ ۰ سی‌روزه ۱ و ۹ ۰ [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱ ۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳ ۰ [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۳ و ۵ ۰

raϑakairya (a crown) in the shape of a chariot; or, in the shape of the wheel of a chariot; [illegible] رَثَکَئیرْیَ

بگونه پیکره گردونه یا به پیکرهٔ چرخ گردونه.

مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸ ۰ = تاج به پیکرهٔ چرخ گردونه.

raϑōišémna hurling the war-chariot; [illegible] رَثُوْیِشِمْنَ

پرتاب‌کنندهٔ گردونهٔ جنگی.

[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۰ ۰

raϑōišta one who fights on the war-chariot, a warrior. [illegible] رَثُوْیِشْتَ

رتوئشته

جنگاور گردونه‌سوار، کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌جنگد، جنگاور.

[illegible] ۷/۱ (۶/۱) وند ۱۴ و ۹ ۰

raϑwā: mastery, greatness, or truthfulness; [illegible] رَثْوا

سروری، بزرگی، یا راستی [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۳ و ۴ ۰

raϑwya: timly, opportune, lawh lawful, proper. [illegible] رَثْوَیَ

۱ ــ بهنگام ، بجا ، درخور ، روا ، برابر آئین ، آماده ، [illegible] ، مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . [illegible] ، کماسه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۲ . یشت ۵ و ۲ . آفرینگان ۴ و ۳ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰ . ۵۶ . خورده ۴ و ۳ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰ . ۵۶ . و آفرینامه خشتهریانه . [illegible] ، [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱ . [illegible] ، کماسه ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱ .

2- befitting a chief; (Lit.); noble of emienent descent;

۲ ــ با ریشه [illegible] = در خور سرور ، شایسته یک سرور ، نژاده ، شایسته از نژاد برجسته ، [illegible] ، از نژاد برجسته ، وسترگاردواژه‌رتویه‌چهره رابه اینگونه گزارش کرده است باچرخیکه بآسانی میرود ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷ .

ran: [illegible]

to excite, to agitate; رَن

رن = راندن ، برانگیختن ، آشفته کردن .

مانند : [illegible] ; [illegible] .

rana: [illegible] .

a battle-field. رَنَ

پهنهٔ نبرد ، میدان جنگ ، مانند : [illegible] .

rap: [illegible] .

to deprive, to snatch away; to win. رَپ

ربودن ، بی‌بهره‌کردن ، بردن ، مانند : [illegible]

2- to please, to give joy, ۲ ــ خوشنود کردن ، شادی دادن .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۱ و ۴ . [illegible] ، یسنا ۵۱ و ۱۸ .

= بخشنده شادی نرینه ۲/۱ یسنا ۷۰ و ۱ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۲ .

rapaka: [illegible] . [illegible] .

enjoyment, revelling; رَپَکَ

خوشی، کام، خوش،

۱/۱ وند ۷ و ۵۸.

rapant: رَپَنْتْ

bestowing gladness or delight;

شادی‌بخش، خوشی‌بخشنده،

rapiθwā: رَپیثْوا

mid-day, moon; South.

نیم‌روز، رپیتوین (جنوب)

۲/۱ وند ۲ و ۱۰. ۱۴. ۱۸.

rapiθwitara: رَپیثْویتَرَ

southern

نیمروزی (جنوبی).

از نیمهٔ پاختری کماسه ۵/۱.

rapiθwina: رَپیثْوینَ

the second division of the day Rapithwan Geh.

(from 12 o'clock mid-day to P.M.).

بخش دوم روز رپتیون‌گاه (ازتسو ۱۲ نیم روز تا ۳ تسو از نیم روز).

۲/۱ یسنا ۲ و ۴. نیایش ۲ و ۵. ۴/۱ یسنا ۱ و ۴. یسنا ۳ و ۶. خورده اوستا ۲ و ۵. یسنا ۲ و ۱.

۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۸ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۴۰. ۶/۱ خورده ۳. ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰.

rafédra: رَفِذْرَ

pleasure, joy, delight,

خوشی ، شادی ، کام‌یابی ،

۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۰. ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۲. ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۳. یسنا ۳۳ و ۱۳. ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۱.

rafnaṅh:

رَفْنَنْگْهْ

1- joy, delight, comfort.

۱ ــ شادی ، خوشی ، آرامی ،

۱/۱ یسنا ۲۸ و ۶. ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱. ۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ۴/۱ یشت ۱۰ و ۵. آفرینگان ۲ و ۱۴. ۴/۱ یشت ۱ و ۹. ۴/۱۰ یسنا ۵۸ و ۷. ۷/۱ یسنا ۴/۱ و ۴ ۲/۳ یشت ۴ و ۱.

2- one who bestows joy-comfort.

۲ ــ کسیکه شادی ، آرامش می‌بخشد ، ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸. ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳.

ram:

رَمْ

to take rest, to be pleased.

آرام گرفتن ، آسوده بودن ،

۲/۳ یسنا ۶۵ و ۹. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹

2- to be tamed or subdued. ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱.

رام بودن ، آموخته بودن ، سربفرمان بودن ، ۲/۱ یشت ۴ و ۹. یشت ۱۳ و ۹۵.

ā-ram:

آ رَمْ

to take rest, to be plead pleased.

آرمیدن ، آسوده بودن ،

= شادمان کردن. ۳/۱ وند ۵ و ۲۱.

ram: (۲)

the site, to strike ablow

رَم

زدن ، زنش زدن ،

raya:

shining, brilliant, ephithet of the sun.

رَیَ

۱ ـ درخشان ، تابان (پاژنام خورشید) کماسه ۱/۱ یشت ۶ و ۱ .

یشت ۶ و ۱ . خورشید نیایش ۱ و ۱۱ . ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۴ . یشت ۶ و ۱ .

2- spendour, luster,

۲ ـ با شکوه و شکوهمند ، درخشان ،

rayō-nāman

رَیُوْ نامَن

of brilliant name.

نام شکوهمند ،

نرینه ۱/۳ یشت ۴ و ۳ .

ravanh:

affluence, easy circumstances; happy state, means.

رَوَنْگْهْ

فراوانی (میلز) . چگونگی آسانی ، خوشی ، دارائی و خواسته ،

= سختی ، دشواری ، فشار ، غمزدگی ، رنج ، پریشانی ، = آسایش

دارائی ، فراوانی ، خوش زیستی ، ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹۹ . ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۸۵ .

۲/۱ یسنا ۸ و ۸ . ۴/۱ یشت ۱۰ و ۵ . آفرینگان ۲ و

۱۴ . ۷/۳ وند ۱۸ و ۱۰ . یشت ۳ و ۴ . و مانندهای :

ravazdā:

expanding. widening(Lit.);

رَوَزْدا

joy -producing;

هزینه‌کننده، گسترنده، خوشی و شادی فراهم‌کننده، [illegible]
[illegible]، = خرد خوشی فراهم‌کننده ورجاوند، نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

ravant: [illegible] (نرینه)
name of a person. رَوَنْت
نام کسی، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

ravan: [illegible] [illegible]
a walley, dale, vale. رَوَنْ
دره، دره‌ٔ کوچک، دره پهن اندک‌گود،
[illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۲۳. وند ۵ و ۱. ۲. یسنا ۱۰ و ۱۷. یشت ۱۴ و ۲۱. یشت ۱۸ و ۶.

ravasčarant: [illegible] ([illegible])
(animals) that wander wild at large; (animals) that bound on the plains; رَوَسْچَرَنْت
آواره:
ول،
[illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۴۸. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۱. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱ و ۱. یشت ۱۳ و ۴۸.

ravō-fraoϴman: [illegible] ([illegible])
wide- stepping; رَوُوْ فرَ اُثْمَنْ
بسیار گام بردارنده، بلند خرناس‌کشنده،
[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲. یشت ۱۷ و ۱۲. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

rasa: رَسَ

a chariot; a corrupt form of

گردونه

گردونه‌جنگی واژه تباه شده از است از رنه =گردونه ،گردونه جنگی است

. وند ۲ و ۶.

rasāstāt: رَسانْستاتْ

truthfulness, ritheouss, justice, equity; the angle. presiding over truthfulness and dustice; justice;

درستی ، راستی ، دادگری ، داوری درست ، نیروی نگهبان راستی و دادگری.

این واژه ساخته شده است. از ریشه است

= پیراستن ، برابر و یک اندازه کردن. ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴. یسنا

۳ و ۱۶. یشت ۱۷ و ۰۵ ۶۲. سی‌روز ۱و ۲۵.

rasman: رَسْمَنْ

the lines of files of the army;

رده و دسته ، راسته ،

دسته‌سربازان ، ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳. ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۶. یشت ۱۳ و ۳۹. ۲/۳ یشت ۱۴و۴۷. ۲/۳ یشت ۱۰و۳۶. ۴۱. یشت ۱۴و۶۲. ۴/۳ یشت ۶۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۸. ۴۷. یشت ۱۵ و ۴۹. ۶/۳ یشت ۱۴ و ۶۳.

rasmō-jata: رَسْمُوْجَتَ

smitten in the lines of the army.

در رده زده شده ، پورداود : صف‌شکن. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

raš: رَش

to wound, to hurt, to toment;

رشه = ریش کردن ،

زخم کردن ، رنجاندن ، آسیب زدن ، آزار کردن ، ۳/۳یشت ۱۰ و ۲۱ ۳/۳ یسنا ۴۷ و ۴ . یسنا ۳۲ و ۱۱ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ .

= برای زخم‌زننده یسنا ۴۹ و ۳ . یسنا ۵۱ . ۹ .

rašanh: رَشَنگه

wounding. suffering;

ریش کردن ، رنج دادن . پورداود : زیان ، آسیب .

۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۱ .

rašni: رَشنی

Rashnu, the presiding over truthfulness and justice;

رشن نیروی نگهبان راستی و دادگری است .

= راستترین رسن . ۱/۱ وند ۱۳ و ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۱ . ۱۰۰ . یشت ۱۲ و ۶ . یشت ۲۳ و ۷ . ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۶ . یشت ۲۴ و ۵۲ . ۱/۱ (۴/۱) یشت ۱۰ و ۷۹ . ۲/۱۰ ویسپرد ۱۶ و ۱ . ۲/۱ . ۶ یسنا ۲ و ۷ . یسنا ۱۶ و ۵ . یشت ۲ و ۱۰ و نیایش ۵ و ۷ . یشت ۱۲ و ۵ . ۹ . ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۳۹ . ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۷ . (گلدنر) ۳/۱ یشت ۱۳ و ۳ . ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۶ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۷ . یسنا ۳ و ۹ . یشت ۱۲ و ۰ . ۴۰ . نیایش ۵ و ۲ . ۶/۱ وند ۴ و ۵۴ . ۵۵ . ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲ . یشت ۱۲ و ۷ . ۱۱–۳۸ ۸/۱ (۱/۱) یشت ۴ و ۳ . یشت ۱۰ و ۱۲۶ .

rašnya: [illegible] ۰ [illegible] ۰۲

truthful;

رَشْنْیَ

راستگو، راستی، راستین،

[illegible] = واژه‌های راستین کماسه ۲/۳ یشت ۱۲ و ۱۰

rašvatāmča: [illegible] ۰ (یشت ۲۴ و ۱۰)

رَشْوَتانْمْ چَ

از واژه [illegible] = درخشان، باشکوه،

rašta: [illegible] ۰

See: [illegible] ۰ نگ:

رَشْتَ

rā: [illegible] ۰ (۱)

to give, to bestow.

را

دادن، بخشیدن،

[illegible] = خواهی بخشید ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۸.

fra-rā: [illegible] ۰

to bestow, to dedicate,

فرَ را

بخشیدن، پیشکش کردن،

[illegible] = من بتو پیشکش میکنم ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸.

[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳.

rā: [illegible] ۰ (۲)

to hinder, to prevent(Sp. Jus. & Har.); to bruise to crush(Dar.);

را

بازداشتن، جلوگیری کردن (اشپیگل، یوستی، هارلز)

کوبیدن، خرد کردن، (دارمستتر) [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۲.

ã-rã:

آ را

to stick, to be infixed.

چسبیدن، پیوست بودن، پابرجا بودن،

= ۳/۳ وند ۱۵ و ۴.

rãwnhayén:

راونگهَین

See: نگ:

rãiti:

رائیتی

gift, generous giving, offering.

رادی، جوانمردی،

بخشندگی، دهشمندی، ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۵. ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. یشت ۱۸ و ۴ ۳/۱ یسنا ۴۰ و ۱. ۴. ۶/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا ۳۸ و ۵ ۱/۳ یسنا ۳۳ و ۷. یسنا ۶۵. ۹.

2- generous; (Lit.); a friend;

۲ ـ بخشنده، یار، دوست

۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

rãz:

راز

to glitter, to rule, to domineer, to array the lines of the army, to adjust;

درخشیدن، فرمانروائی کردن، فرمان سخت دادن، رده سربازان را آراسته کردن. با هم برابر کردن یاآراستن.

۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶. یشت ۱۰ و ۱۴. کماسه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳. = راست. یشت ۱۰ و ۱۳۷. کماسه ۲/۳ یشت ۱۴ و ۴۷.

2- to cry out aloud;

(۲) باآوای بلند فریاد کردن.

آنان فریاد خرهند کرد ۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳.

ni-rāz: نی راز

to nurse(Dar.);

پرستاری کردن ، پروریدن ، (دارمستتر)

۲۴ و ۳۶ یشت

vī-rāz: وی راز

to commm to command,

to go to issue a command.

فرمان‌دادن ، فرمان‌فرستادن ، ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۷ .

hām-rāz: هانم راز

to comb one's hair;

موی کسی را شانه کردن ،

۳/۱ وند ۱۷ و ۲ .

و گیسوان آنان را (موهای) شانه کن ۲/۱ وندْ ۱۷ و ۴ .

2- to advance straight forward. راست بجلو بردن .

۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۴۷ . ۴۹

rāẓa: راز فارسی

religious doctrines or mandates. "or" secrets of راز

آئین دینی ، یا دستور دینی ، "یا" رازهای یک دین .

religion.

۲/۳ یسنا ۵۰ و ۶ .

rāzare: کماسه

regulation; a fixed law; رازَرِ

آئین‌نامه ، داد پایدار ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲ .

2- prayer, worship; ستایش، نماز، پرستش،

۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷.

(فرموشی) شاید سرود و نماز را به اهورامزدای بزرگ و امشاسپندان به برد یشت ۱۳ و ۱۵۷.

rāta: رات

offered, bestowed; پیشکشی، دادنی، بخشنده،

با این پیشکشی زوتهرها. مادینه ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۶ و ۱.

2- any thing given; a gift, an offering, liberality,

۲ ـ هر چیز بخشش، پیشکشی، داده شده، آزادگی،

مادینه ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۳ و ۹. ۶/۳ یشت ۱۹ و ۵۳.

3- the anglel presiding over generosity-charity;

۳ ـ فرشته نگهبان و نگهدار دستیگرهای بخشندگی را. ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۶. ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸. ۲/۱ یشت ۲ و ۸. سی‌روزه ۲ و ۵. ۶/۱ یشت ۲ و ۳. سی‌روزه ۱ و ۵.

rāθéma: راثِم

See: نگ:

rāθni: راثنی

a measure of two spans

پیمانه‌ئی از دو بدست (وجب).

مانند:

rāθman:

راثمَن

۱ ــ راه، جاده، a path, way.

۲ ــ کسیکه راهنما است، راهنما، 2- one who guides the way;

wealth(Haug); recompense(Dar.);

خواسته، دارائی (هوک)، پاداش (دادن) دارمستتر. [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷

rãd: [illegible]

راد

= راد فارسی = بخشنده: جوانمرد

۱ ــ راد، بخشیدن، مهربان بودن to bestow, to be kind.

[illegible] ۳/۳ یسنا ۳۳ و ۲.

با یک پیشکشی پرستش to adore with an offering

کردن [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۶. [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۰ و ۶۸.

3- to be effected or accomplished;

۳ ــ سودمند بودن یا هوده و بهره داشتن یا رسا بودن. با وفا بودن.

[illegible] = [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۵۳ و ۹.

rãdaṅh: [illegible] [illegible]

راذَنگهْ a gift, an offering, favour.

۱ ــ بخشش، پیشکشی، یاری، کمک

[illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳. [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱۷.

با ارج، گرانبها، بسیار خوب، 2- precious, exellent;

[illegible] = ماشاید مانتره گرانبهای آنها

را بشنویم ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۷.

3- an offerer, one who dedicates;

۳ ــ پیشکش‌کننده، کسیکه بخشش می‌کند، نیازکننده، . . . . . [illegible]

۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۷.

rãϑa: [illegible] [illegible]

رادَ

a lord, a master;

۱ ــ دارنده، آقا، سرور، سر.

2- a husband.

۲/۱ یسنا ۲۹ و ۹.

۲ ــ شوهر، شوی

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۳.

rãna:

(۱).

رانَ

the thigh,

ران، ۲/۱ وند ۸ و ۵۹، ۶۰، ۶۱، وند ۹ و ۲۱، ۲۲.

rãna:

(۲).

رانَ

one who fights or strives against.

کسیکه میجنگد،

یا کسیکه در برابر تلاش میکند، ۴/۲ یسنا ۳۱و۳، یسنا ۴۷ و ۶، یسنا ۵۱ و ۹، ۴/۳ یسنا ۴۳ و ۱۲.

rãnapãna:

رانَ‌پانَ

a pair of greaves; an armour for the legs; cuisee;

یک جفت ران‌بند، زرهی برای پاهای جنگجو، ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

rãnyõ-skéréti:

رانیُو سْکِرِتی

joy-creating(M.); rich in gifts(Dar.);

farnishing, offerings(Har.);

شادی آفرین (میلز). پروهش (دارمستتر).

آراسته‌کننده پیشکشی (هارلز) ۲/۱ مادینه، ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۶، یسنا ۵۰ و ۲، ۲/۱ مادینه، ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۳.

rãma:

رامَ

ease, comfort, happiness;

۱ ــ آسانی ، آرامی ، خوشی ،
[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱ . [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰ .
2- weakness, infirmity; ۲ ــ سستی ، ناتوانی ،
[illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۸ .

rāma : [illegible] (۲) .
jealousy(PeHL.): violence(Har.); brutality(Dar.); رامَ
-رشک (پهلوی) ، تندی ، سختی (هارله) . جانورخوئی ، بی‌مهری (دارمستتر) [illegible] .
۲/۱ یسنا ۴۹ و ۴ .

rāman: [illegible] .
pleasure, comfort, ease; رامَنْ
رامش ، رامشن ، آسانی ، خوشی ، شادی
[illegible] ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴ .
2- Raman' Khastra ۲. [illegible] رامن‌خواستره
the angel presiding over the atmosphere and the comanion
of he gives their taste and good flavour to
different kinds of meals and conteributes to the happiness
and joy of the whole creation. ۲ ــ رام‌خواستره ، نگهبان‌هوا
پیرامون‌کرهٔ‌زمین‌ودهندهٔ همه‌گونه خوردنی‌ها و انبازی می‌کند با همهٔ آفریده‌شدگان
در شادی و خوشبختی و رامش .

rāma-šayana: [illegible] .
of a happy dwelling, epithet of رامَ‌شَیَنَ
[illegible] = شادی ، رامش . [illegible] = خانه ، جایگاه ، سرا ، پایتخت .
از خانه خوشبختی ، پاژنام میترا وتشتر . [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸
و ۲ . یشت ۱۰ و ۴ . نیایش ۲ و ۱۳ .

[illegible] ([illegible] با [illegible])

rāmā-dā: راما دا

bestowing cheerfulness or happiness

بخشنده شادی یا خوشی و خوشبختی ، شادی‌بخش، رامش‌بخش.

۱/۱ یسنا ۴۷ و ۳.

rāmō-dāiti: رامُو دائیتی

(land)of good(Lit., cheerhul)creation(rt.)

از ریشه که برابر است با آفریدن رویهمرفته میشود : از آفرینش خوب و شاد و امیدوار.

از ریشه که برابر است با دیدن رویهمرفته میشود : از پیدایش شاد و نیک

که برابر است با شایسته، درخور: شایسته شادمانی و خوشی.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱.

rāmō-šiti: رامُو شیتی

joyful or happy abode جای شادی و خوشی ، خانهٔ رامش.

۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴.

rārēša: رارِش

a tormenter; the root is reduplicated;

آزارنده،

رنج‌دهنده، (ریشه این واژه دو تا شده بایگو به در دگرگونی یافته است ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۲.

rās: راس

to reach, to go, to assist;

رسیدن ، رفتن ، یاری کردن ،

، مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱. ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.

rāšan: [illegible]

an ordinance, a command, a law; راشَن

فرمان، دستور،

داد. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲.

rāšta: [illegible]

See: [illegible] نگ: راشتَ

[illegible]

rāštaré-va enta راشترِ وَغِنتی

name of a person ; the Dinkard appears to

راشتروغنتی = نام کسی است. در کتاب دینکرد این نام برابرشده‌با موبد موبدان باآوازه و نامور آدربادماراسپند که در زمان شاپور موبد موبدان بوده است. و مانند [illegible] یشت ۱۳ و ۱۰۶. [illegible]

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

rāšta: [illegible] (تکراری)

See: [illegible] نگ: راشتَ

rāhi: [illegible]

See: [illegible] نگ: راهی

ri: [illegible]

to ooze, to be foul; to descrate. ری

خوارکردن، ناپاک‌بودن، ناستودن، بزرگداشت نکردن، خوارشمردن.

rič: [illegible]

to empty,to pour out. ریچ

تهی کردن،

[illegible] ۳/۱ یسنا ۶۵ و ۷. [illegible] ۶۴۹. [illegible] در سوی چپ آن یک‌گذرخشکی است برای گذشتن از رود ویتنگومه‌ئیتی ۳/۱ یشت ۵ و ۷۸. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۷۷.

آب کردن، آبیاری کردن، 2- to water; to irrigate;

۳ ـ رها کردن، داشتن، 3- to forsake, to leave off.

4- to scatter or blow away; to melt away.

۴ ـ پراکنده کردن، بباد دادن، بآرامی نابود کردن. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۱.

paiti-rič: [illegible]

پَئیتی ریچ

بکنار انداختن، 1- to throw(a person)ashore;

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۸.

بیهوده کرده، بکنار انداختن. 2- to waste, to throw away.

3- to leave off, to abandon; to repudiate;

رها کردن وواهشتن، گذرا کردن،

مانند: [illegible]

riΘ: [illegible]

ریث to ooze, to be foul; to defile; to make impure;

به لجن کشیدن، ناپاک بودن، آلوده کردن، پلید کردن، ناپاک ساختن.

مانندها: [illegible]

riš: [illegible] (۱)

ریش to wound

ریشیدن، زخم کردن. [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. وند ۱۵ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۴۴.

rī:

to bawl out.

ری

فریاد کشیدن ،

ava-rī:

to cry out aloud;

آوَ ری

با آوای بلند گریستن ، ناله کردن بلند .

۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۳ .

ruxš:

to shine, to glitter.

روخش

درخشیدن ، تابیدن ،

مانندهها :

ruč:

to shine, to give light, to glitter;

روچ

درخشیدن ، روشنی دادن .

تابیدن = هنگامیکه او تن خودرا درخشان میکند . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲ . = باآتش زبانه‌کش درخشان نرینه ۵/۱ آتش نیایش ۵ .

aiwi-ruč:

to give light, to shine.

آئیوی روچ

برافروختن ، روشن کردن .

= آن روشن می‌کنداین را در آتش ،وند ۵ و ۲ . ۳/۳ وند ۱۹ و ۲۳ .

ā-ruč: [illegible]

آ روچ to shine, to give light;

درخشان کردن ، روشن کردن ، برافروختن .

[illegible] وند ۲ و ۳۹ . ۴۰ .

us-ruč: [illegible]

ئوس روچ to give light to brighten up·

to blaze up;

روشن کردن ، برافروختن ، زبانه‌کشیدن . [illegible] وند ۲ و ۴۰ . وند ۱۹ و ۲۸ . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ .

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ .

paiti-ruč: [illegible]

پئیتی روچ to light up(as fire); to kindle.

برافروختن ، آتش روشن کردن .

[illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ .

[illegible]

روث See: [illegible] نک :

ruč,ruδ: [illegible]

رود ،روذ to grow, to increase;

رستن ، روئیدن .پورداود : نالیدن ، نگریستن

[illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴ . [illegible] یسنا ۱۰ و ۴ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۹ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲ . [illegible] نمیده است ۳/۱ یسنا

۴۴ و ۲۰. [illegible] مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۱۹ و ۱۸. و مانندهای: [illegible]

apa-rud:

to retard from growing(Lit.);

to breake down, to destroy;

آپَ رود

کندکردن رونده از پا انداختن، ویران کردن پورداود: فروگذاشتن

نابود کردن. [illegible] وند ۷ و ۷۸ و ۷۹.

ava-rud:

to be deficient of;

to cause decrease; to lack to err;

آوَ رود

نارسابودن، کمبود داشتن، انگیزه‌کاستی‌شدن، گمراه‌شدن کار بد کردن،

نیازمندشدن، نداشتن. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۲.

پورداود: فروگذاشتن

vī-rud:

to grow, to increase.

وی رود

روئیدن، بالیدن، رستن.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

ruδ,rud: ۰۲

to hinder, to check;

روذ، رود

جلوگیری کردن، بازداشتن.

apa-rud:

to drive away, to keep away;

آپَرود

دورکردن، پدافندکردن.

از جلو راندن. [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۴۹.

2- to omit, to take out, to lessen. انداختن،

رهاکردن. درآوردن، کم یا کوچک (تر) شدن یا کردن. این واژه یکبار در یسنا و یکبار در وندیداد بکار رفته است. [illegible] یسنا ۱۹ و ۰۷.

rud,ruδ: (۳) [illegible]

to weep, to lament; رود،روذ

گریستن، سوگواری کردن.

[illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۰۹. [illegible] ۳/۳ وند ۳ و ۳۳.

وند ۱۹ و ۴۵.

rud,ruδ: (۰٤) [illegible]

to flow; رود،روذ

روان شدن، (کردن). لبریز شدن.

[illegible] (وسترگارد [illegible]) ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱. [illegible] یشت ۱۹ و ۴۰.

ni-rud: [illegible]

to issue نی رود

روان کردن (مانند دشتانی)

[illegible] ۳/۱ وند ۱۶ و ۰۷.

fra-rud: [illegible]

to emit seed(during sleep); فرَ رود

شسر. بیرون ریختن (در زمان خواب)

[illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۴۶.

rup: [illegible]

to snatch away; روپ

ربودن ، غاپیدن .

مانند: رئوپ . ئوروپ

2- to plunder;to put to pillage,to devastate; to desolate,

۲ـ چپاول کردن ، تاراج‌کردن ، ویران کردن .

۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰ .

ruma:

See: نک :

rū:

to cut, to seperate;

رو

بریدن ، از هم جدا کردن (مانند)

rénj:

to be light-agile; to make light-active;

رِنج

زرنگ و سبک بودن ، سبک و کوشا ساختن ، چابک بودن . این واژه از ریشه است .

۳/۱ یسنا ۱۰ و ۸ . و

مستی نوشابه هوم ما را چابک و زرنگ می‌سازد (یسنا ۱۰ و ۸) .

fra-rénj:

to be light-agile.

فرَ رِنج

چابک بودن .

= چابک و سرزنده کردن .

مردم ما را چابک و زرنگ می‌سازد ۳/۱ ویسپرد ۷ و ۲ .

rénjant:

nimble, smart, fleet.

رِنجَنت

چابک ، چالاک ، زرنگ ، شتاب

rénjat-aspa:

of nimble-paced horse.

رِنجَت اَسپَ

چابک اسب ،

ایـن واژه = سپیده‌دم است که سپیده‌دم با اسبان تیزپا میرسد .

مادینه ۲/۱ نیایش ۵ و ۵ .

rénjya:

light(not heavey); easy;

رِنج یَ

سبک ، آسان .

= (بند "قید") = به سبکی ، به آسانی ، نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹ .

= سبکترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۹ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵ .

réma:

strife, dissention; smiting; cruelty;

رِمَ

ستیزه ، ناسازی ، زننده ، بی‌مهری ، ستمگری ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱ .

۲/۱ یسنا ۴۸ و ۷ . پورداود : سنگدل

révi:

light(not heavy); nimble, agile.

روی

سبک ، چابک ، چالاک

زیرک . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲ . نیایش ۵ و ۵ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵ .

rēna:

fighting.

رِنَ

جنگیدن پورداود : جنگ

= در شکل بز جنگی نرینه ۶/۱ یشت

۱۴ و ۲۵. دو مینو در جنگند با یکی دیگر نرینه ۱/۲ وند ۷ و ۵۲.

rõiΘwén: ۷۴۲

See: نگ:

رُوِیثُوِن

rāxšayant:

رانْخْشَیَنْت

doing harm, causing havoc or destruction;

رنجانیدن: غارتگری

ویرانگر. مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۷. نرینه ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴. مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۸.

rānā:

رانا

battle, the strife or the struggle of life;

نبرد، ستیزه یا کشاکش و تلاش زندگی ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳۱ و ۱۹.

rārõman-rāréma:

رانْرُوَمَن، رانْرِمَ

enjoying pleasure;

شادمان، خوش، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰.

مانند:

وا

va:

two, 2.

وَ = ۲.

این از واژهٔ [illegible] است.

vaiñhyañh:

better, more virtuous-upright;

وَئینگهیَنگهْ

بهتر، پرهیزگارتر. راست‌تر.

برابر می‌شود با [illegible].

vainti: (وا{ ۱ و ۲)

victory(rt. =to vanquish); or, love, effection;

وَئینتی

دارای دو ریشه است نه با ریشه وا{ ۱. = پیروزی. وا{ ۱. = پیروز شدن. با ریشه وا{ ۲. = مهر و شیفتگی، وا{ ۲. = مهربانی.

vaintya: وا{ ۱.

victorious; or, pleasing, dear to the heart;

وَئینْتْ یَ

پیروز، یا خوشایند. گرامی در دل. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰.

vaiδi: وا{ ۴.

irrigating, watering(as a corn field)

وَئیذی

آبیاری، آبدادن (مانند کشتزار آب دادن). [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵.

vainit: [illegible]

وَئینیت

[illegible] = زدن، شکستن، پیروز شدن. نگ: [illegible] See:

vairi: [illegible] [illegible]

وَئیری a river, a lake;

دریاچه

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶. ۵۹. [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۸. سی‌روزه ۱/۲ [illegible] ۶/۱ یشت ۵ و ۳۹. ۴۹. آفرینگان ۵ و ۵. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۰. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶. [illegible] ۲/۳. یسنا ۴۲ و ۲.

vairya: [illegible] [illegible] (۱)

وَئیریَ

رودخانه، دریاچه

[illegible] ۶/۳ وند ۱۹ و ۴۲. یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۴. ۱۰۱. یشت ۱۹ و ۵۱.

vairya: [illegible] (۲)

وَئیریَ نگ: [illegible] See:

[illegible] = ریزش آب باران.

vairya: [illegible] [illegible] (۳)

وَئیریَ agreeable, pleasing to the heart,

باب دل، خرسندی.

هم‌آهنگی، [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۴. یسنا ۵۴ فرگرد ۹ و ۱. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۱. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۳.

2- wish, desire. ۲ـ خواهش، آرزو

3- self-commanding, independent; ۳ـ بخودچیره،

4- sheherivar. بی‌نیاز، پایمند. [illegible]

۴ـ [illegible] = شهریور یکی از فروزه‌های خداوندی و در مادی نگهبان ایوخشست‌ها خشتهره وئیریه.

5- a metal. ۵ـ یک ایوخشست. فلز

6- the sixth month of year. ۶ـ [illegible]

خشهتروئیریه = ماه ششم سال. بنام شهریور [illegible]

۶/۱ آفرینگان ۹. در خورده اوستا.

vairyastāra: [illegible]

وَئیریَسْتارَ

left(not right). چپ (نه‌راست).

[illegible] دردست چپ‌اش نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۰.

vaeiδi: [illegible] ۱ـ

knowing, well-informed, full of knowledge; وَاِئیذی

دانا، آگاه. پردانش، دانشمند. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۲.

vaeibya: [illegible] (۲).

See: [illegible] نک: وَاِئیبْ یَ

vaekéréta: [illegible]

the ancient name of Cabul(pehl, com, Har, Dar.) وَاِکِرِتَ

Sejistan(Burnouf, Haug, Sp.). نام باستانی شهر کابل

و نام سگستان یا سیستان. برابر گزارش پهلوی، کامه، هارلز و دارمستتر و نیکرته نام باستانی شهر کابل که پایتخت کنونی افغانستان است. و ازسوی‌دیگر برابر گزارش برونوف هوگ. و اشپیگل نام باستانی سیستان است [illegible] ۲/۱ وند ۱و۹.

vaeϑa:

a stroke, a blow;

وَاغَ

زنش، کوبش.

۴/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۹. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۹.

vaija:

seed, germ;

وَئیجَ

تخمه، جرم، نسل، ریشه.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaejaṅh:

seed, germ, the primitive seat;

وَئِجَنْگه

بیخ، بن، ریشه.

تخمه، نسل، جایگاه پیشین. = آریاویج = جایگاه پیشین نژاد آریا. ۲/۱ وند ۱ و ۱ . ۲ . ۷/۱ وند ۲ و ۲۱ . یشت ۱ و ۲۱ . یشت ۵ و ۱۷ . یشت ۱۵ و ۲

وَئِزیَرْشتی

See: وَئِزیَرْشتی نگ:

vaeza:

burden(Lit.); rubbish; sin, crime;

وَئِزَ

(از ریشه وای = با ریشه وایج)

بار (تکیه کلام)

آشغال، زباله، گناه، تبه‌کاری، آدمکشی.

vaeti:

withy, willow;

وَئِتی

بید،

= نه جور دانه (هارلز) .
۲/۳ وند ۲۲ و ۲۰.

vaeθa: .
knowledge, information, understanding.
وَئِثا
دانش، آگاهی، دانایی، دانا. ۷/۳ وند ۷ و ۷۱.

vaeda: (.۲-.)
that which is obtained; possession;
وَئِدَ
وئده، هرچیزیکه فراهم شده.
هرچیزیکه بدست آمده، دارایی. ۲/۱۰ یسنا ۳۲ و ۱۱.
= دارا ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰.

vaeδa: .
an instrument, usually of iron; for hewing to under and chopping wood;
وَئِذَ
ابزاری بویژه از آهن برای تراشیدن
و خردکردن چوب . نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۷. پورداود : پدیدآورنده

vaeδa: نرینه (.۲) .
1- knowledge, information.
وَئِذَ
۱ـ دانش، آگاهی.
2- conception, a becoming pregnant(Dar.);
۲ـ آبستنی، آبستن شدن. ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaedena:
knowledge, consciousness, sense;
وَئِذِنَ
دانش،
بینش درونی، اندریافت، شور. ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۷.

vaedémnā:

same as [illegible] مانند واژه [illegible]

وَئِدِمْنا

vaeδaĩañha:

name of a person

[illegible] (نرینه)

وَئِذَیَنْگَهَ

نام کسی : داننده

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

vaeδaĩanā:

a watching-place; a tower;

[illegible]

وَئِذَیَنا

جای دیده‌بانی ، برج

[illegible] = درهمه‌جاهای دیده‌بانی ۷/۳ یشت ۱۰ و۴۵.

vaeδišta:

omniscient; all-wise, the most knowing.

[illegible]

وَئِذیشْتَ

پورداود : پدید آورنده‌تر

the most appearing

همه‌چیزدان ، خردویسپ ، داناترین . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۷ یسنا ۴۶ و ۱۹ . [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۷ . ۱۳ . ۶۰ . ۶۶ [illegible] - [illegible] .توای رشن داناترین ۷/۱ یشت ۱۲ و ۰۷.

vaeδya:

knowing, trained, wise.

[illegible]

وَئِذْیَ

۱ـ دانا ، آموخته ، باخرد .

[illegible] = زیرک‌ترین نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۲۰ ،

2- knowledge; learning;

دانش‌آموختن . یادگرفتن

آموختنی ، یادگرفتنی . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۲۵ . یسنا ۲۵ و ۶ . سی‌روزه ۱ و ۲۹ . سی‌روزه ۲ و ۲۹ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳ . [illegible] ۳/۱

یسنا ۱۰ و ۱۳. [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۳. [illegible] ۳/۳ یسنا ۱۳ و ۳.

vaeδyā-paiti: [illegible]

وَئِذْیا پَئیتی master of learning; an accomplished scholar.

آموزگار، استاد آموزش. دانشجوی آموزش بپایان رسانیده. [illegible]

۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷.

vaepaya: [illegible]

وَئِپَیَ one who commits an unnatural crime; a paederast;

کجرو. امردباز. پورداود: چاکر. فرومایه کجرو، گمراه، تبهکار [illegible]

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. [illegible] ۱/۱۰ وند ۸ و ۳۲.

vaepya: [illegible]

وَئِپْیَ same as [illegible] مانند [illegible]

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲. پورداود: چاکر. فرومایه

vaem: [illegible] (۰۱)

وَئِمْ = من same as [illegible] مانند [illegible]

vaem: [illegible] (۰۲)

وَئِمْ to tell

پرنده same as [illegible] مانند [illegible]

vaema: [illegible] [illegible]-۰۱

وَئِمْ depth, a steep descent; a precipice;

گودی، ژرفا.

سرازیری تند، پرتگاه [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۵۲. [illegible] ۷/۱ وند ۱۳ و ۳۸.

وند ۱۵ و ۶.

2- falling down a precipice. ۲ـ به پائین پرتگاه پرت‌شونده.

vaemō-jata: وَئِمُوْ جَتَ

killed by faling down a precipice.

از پرتگاه افتاده و کشته شده. ۱/۳ وند ۷ و ۴.

vaesu:vaesa: وَئِسو وَئِسَ

a street-fellow, one of the inmates of the street;

a man of low dignity; a willager(Sp.Jus.);

روستائی ده‌نشین (اشپیگل و یوستی) مرد پست‌پیشه، ولگرد. بی‌خانمان

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶ وند ۹ و ۳۸.

2- a minstrel

۲ـ خنیاگر، آوازه‌خوان، داستانسرا

astorling singer. a story telling.

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶. ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴ ۴۶.

vaesaepa: وَئِسَ اِپ (یشت ۱۴ و ۳۷.)

probably, a corrupt form of all

این واژه شاید گونهٔ دگرگون‌شده واژه . همه، همگان

all.th whole.

vaesaka: وَئِسَ کَ (نرینه)

the well-known Viseh of the Shah Namen; brother of

peshang and uncle of Afrasyab;

ویسه: پدر پیران ویسه دوستدار ایرانیان، برادر پشنگ و عموی افراسیاب تورانی است.

برابر نوشته وسترگارد.

vaesaki: وَئِسَکی

of the family of Yiseh;

از خانواده ویسه

پسران دلاور ویسه نرینه ۱/۳ یشت ۵

و ۵۷. ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴.

vaesaδa:

name of an illustrious personage;

وَئِسَ ذَ

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۰.

vaesman:

a residence abode, house;

وَئِسمَن

جایگاه، خانه، سرا.

= از خانه دروج ۵/۱ یشت ۱۰ و ۸۶

vaešanh:

affliction, calamity, distress.

وَئِشَنْگْهْ

غمزدگی، آفت، پتیاره پریشانی

۲/۱ وند ۳ و ۳۵.

vaoiri:

a fruit?

وَئُگیری

یک میوه ؟ مانند:

وَئُخما

وَئُگوش

وَئُجا

نک: = گفتن

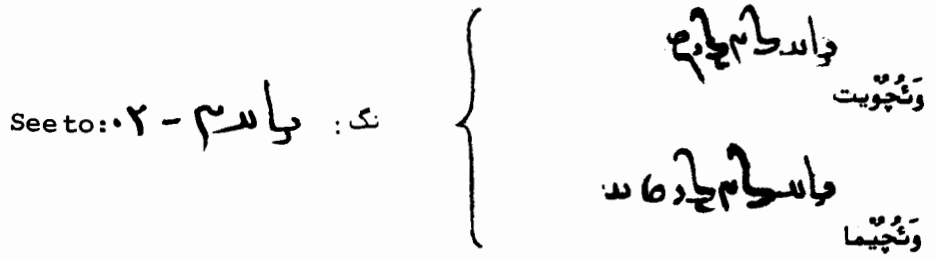

وَثُچُویت

وَثُچیما

See to: ۰۲ - نگ :

vaozirém:

وَثُزیرِم

این واژه از ریشه برِدن است

و اگر از ریشه باشد ریشه سست است

vaonaré:

وَثُنَرِ

وَثُنیات

وَثُنوشانُم

see to نگ : ۲ = دوست داشتن

vaorãzaΘã:

وَثُرازَثا

you gladden or exhilarate;

شما شادمان شدید.

یسنا ۵۰ و ۵. با نشانی ۰۲/۳ ، یشت ۵۳ ۰۸.

یشت ۵۳ و ۶.

vak:

وَک

to afflict, to torment tá injure;

غمگین کردن .

رنج‌دادن ، آزار کردن . مانند : [illegible] .

vaxvyãw:

وَخْویاوْ = خوب

نک : [illegible] .

vaxéδra:

وَخِذْرَ

واژه ، سخن ، سخن‌رانی

a word; speech; oration;

[illegible] ۶/۱ یسنا ۲۹ و ۸ . [illegible] یشت ۲۴ و ۳۷ .

vaxéδwa:

وَخِذْوَ

یک سخن ، یک گفتار زبانی .

[illegible] ۵/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷ . [illegible] ۶/۳ ، ۶ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

vaxš:

وَخْش

to grow(as a tree); to wax(as the moon); to increase; to advance, to strenghten, to render prosperous;

بالیدن ، بزرگ‌شدن (مانند یک درخت یا گیاه)

اندک‌اندک بزرگ‌شدن (مانند ماه) . افزودن ، پیشرفت کردن ، نیرو دادن ، جلو بردن ، خوشبختی درآوردن . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶ . [illegible] یسنا ۴۴ و ۳ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۹۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۶ . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۳۳ و ۱۰ . یسنا ۳۴ و ۱۱ . [illegible] ۳/۴ یسنا ۱ و ۳ ۳۱۰/ یسنا ۴۸ و ۶ وند ۱۱ و ۶ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷ .

ã-vaxš:

[illegible]

آ وَخْش to grow, to increase, to bloom.

روئیدن ، بالیدن ، فزودن ،

شکوفیدن ، شکوفه کردن . [illegible] ۳/۳ یشت ۸ و ۴۲ .

uz-vaxš: [illegible] .

ئوز وَخْش to grow up.

بالیدن ، روئیدن ، بزرگ‌شدن .

[illegible] ۳/۱ یشت ۷ و ۴ . آفرینگان ۳ و ۶ .

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۰ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۷۸ . [illegible] مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۸ .

2- to rise up, to mount, to ascend;

بالابرخاستن ، بالارفتن ، به بلندی رفتن . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ .

fra-vaxš: [illegible] .

فرَ وَخْش to grow up;

بزرگ‌شدن ، بالیدن .

[illegible] یشت ۱۳ و ۵۶ . [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۴۷ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۲ . ۱۳ . وند ۸ و ۱۰ . ۹ . [illegible] یشت ۱۹ و ۲ .

vaxša: کماسه [illegible] . (۱)

وَخْشَ growth; increase;

پیشرفت ، بالش ، فزونی

[illegible] ۲/۱ وند ۲۱ و ۱۲ . [illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۴۲ . [illegible] ۷/۱ (۴/۱) وند ۲۱ و ۴ . ۸ . ۱۲ . ۱۶ . [illegible] ۷/۱ یشت ۱۳ و ۹۳ . [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۳ .

2- --

۲ـ تابش (مانند تابش خورشید) ۵/۱۰ وند ۱۳ و ۰۱ ۰۵.
۵/۱۰ یشت ۵ و ۹۱.

3- prosperity; thriving state;

۳ـ خوشبختی، کامیابی، کامیاب ۵/۱۰

vaxša: کماسه
a word.
وَخْشَ (۰۲)

(+) = یک سخن
۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ ۰۳۵.

vaxšaΘa: کماسه
growth, increase;
وَخْشَ تَ

پیشرفت، بالش، فزونی، پویش.
۱/۱۰ وند ۹ و ۵۳ ۰۵۴ ۰۵۵. ۲/۱ وند
۲۱ و ۶ و ۱۰ ۰۱۴. = در رویش و پیشرفت آنان باش.
۷/۱ یسنا ۶۲ و ۳.

vaxšya: کماسه
increase;
وَخْشْ یَ

فزونی.

وَخشیا نگ: See: ۰۱ـ

vaǰžibyā: نگ: See: ۰۲ـ
وَغژیبیا

vaǰžibyō:

وَغزینیئو نک: See: .۲-

vaȝδana: از ریشه وَغ-۲. + وَنَ . وَغَذَن
وَغذَن the head(of a person who speaks with good sense) contrast the head(of an evil being).

وغذن: سر، سر نیکان و دام و آفریده خوب وَغَذَن کمرذه: کله سر بدان و ددان و اهریمن صفتان ۱/۱۰۶٤ وند ۵ و ۱۱. وند ۶ و ۲۲. ۲/۱۰۶٤ وند ۸ و ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۱/۶ یشت ۲۲ و ۲. ۶/۲۴ وند ۸ و ۳۸. وند ۹ و ۳۰.

2- the upper part

۲- بالاتر، بخش بالاتر، ماننده:

vanh: ۱.
وَنگهْ to reside, to dwell;

جاگرفتن، جاکردن، به‌سراشدن.

۳/۱ یشت ۲۲ و ۱. ۱۹. یشت ۲۴ و ۵۴. یسنا ۳۰ و ۵.

vanh: (۲.)
وَنگهْ to cover, to put on(as garments).

ونگهه پوشانیدن.

پوشیدن (مانند جامه) ۳/۱ وند ۴ و ۴۹. یشت ۱۰ و ۱۲۶ ۳/۱ وند ۳ و ۱۹. ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۹.

vanh: (۳.)
وَنگهْ to shine, to glitter.

درخشیدن، تابیدن

vī-vanh:

وی وَنْگْهْ to shine.

درخشیدن. [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۸.

vaṅh: (۰۴) [illegible]

وَنْگْهْ to love, to approve, to respect.

دوست‌داشتن.

پسندیدن، نگرش‌داشتن، بزرگداشتن. مانندهها: [illegible]

vaṅha: [illegible] [illegible]

وَنْگْهَ good, virtuous, noble.

خوب، پرهیزکار، نژاده، ارونده.

[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۱.

vaṅhazdā: [illegible] نرینه

وَنْگْهَزْدا a bestower of the better gifts(Lit.); name of a lake, problably the Lake Khavarizm (the Lake Aral)or the sovbar in the country Tus;

۱ ــ بخشنده پیشکشی بهتر ۲ ــ نام دریاچه‌ای است که دار مستتر آن را دریاچه خوارزم دانسته اما بنابه بندهش این دریاچه همان "ورسو" یا سوور است که در نیشابور بر فراز کوه توس قرار دارد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: دریای سو نوشته فریدون جنیدی ماهنامه فروهر شماره ۷ سال ۱۳۶۲

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۹.

vaṅhaϑra: [illegible] کماسه [illegible]

وَنْگْهَثْرَ goodness;

خوبی، نیکی. [illegible] ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳.

vaṅhan: [illegible] کماسه [illegible]

وَنْگْهَنْ goodness, excellence, virtue;

goodness. virtuouness خوبی ، برتری ، پرهیزگاری

۳/۱ وند ۵ و ۲۲ ۰ ۲۳ ۰ ۲۴ ۰ ۲۵ ۰ یشت ۲۱ و ۶ ۰ یشت ۲۲ و ۱۱ ۰ ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۴ ۰ (۲) خوب 2- good;

(وسترگارد)کماسه ۲/۳ یشت ۳ و ۱ ۰ ۲ ۰

vaṅhana:

وَنْگْهَنَ

a garment, clothing.

جامه ، پوشیدنی ، رخت

۲/۱ ۰ وند ۴ و ۴۹ ۰ یشت ۵ و ۱۲۶ ۰ یشت ۱۳ و ۳ ۰

vaṅhāpara: (نرینه)

وَنْگْهاپَرَ

a species of dog of the good creation, known to have been useful for destroying the creatures of the evil creation; the hedge-jou(Dar.); it is vulgar name is Duzhaka.

یک‌گونه سگ از جور خوب

و ذر از میان بردن و نابود کردن جانوران بد و زیانکار نامی است . خارپشت برابر گزارش دارمستتر ، نام دیگر آن دوژگه است .

۲/۱ وند ۱۳ و ۲ ۰ ۴ ۰

vaṅhu: (۰۱)

وَنْگْهو

good, morally good, virtuous, wholesome.

به ، خوب ، نیک ، نیک‌خوی ، پاکدامن ، پرهیزگار ، سودمند ، سودرسان .

نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶ ۰ ویسپرد ۱۲ و ۱ ۰ یشت ۱۰ و ۱۰۰ ۰ مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲ ۰ یشت ۱۳ و ۹۴ ۰ ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۲ ۰ ۱/۱ وند ۳ و ۴۲ ۰ یسنا ۶۸ و ۱۵ ۰ یشت ۱۱ و ۱ ۰ نرینه ۱/۱ (۲/۱) یشت ۱۰ و ۱۴۰ ۰ ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۹ ۰ مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۶ ۰ ویسپرد ۲ و ۹ ۰ نرینه و مادینه ۸/۳ ۰ یسنا ۳ و ۸ ۰ مادینه ۸/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲ ۰ =

بهتر (فروزه‌برتر) ازخوب‌نرینه۱/۱یسنا ۳۱ و ۲. [illegible] (گلدنر[illegible]).
([illegible]) کماسه۱/۱وند۵و۲۱. یسنا ۵۹و۳۰. [illegible]
(گلدنر[illegible])نرینه۲/۱یسنا ۱۰و ۹. [illegible] (گلدنر[illegible])
۲/۱ وند ۱۶ و ۱۷. ویسپرد ۱۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۴۸. [illegible] کماسه۲/۱ یسنا ۳۱
و ۵. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۹. [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۸.
[illegible] مادینه ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا
۳۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۵۴. [illegible] (گلدنر[illegible]) نرینه۶/۳
یسنا ۶۰ و ۴.

یسنا ۳۲ و ۲. یشت ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ ویسپرد ۴ و ۱.
ویسپرد ۴/۱. کماسه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۰. ۲/۱ یسنا ۲۰ یشت
۱۰ و ۴۴. کماسه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۲۴. کماسه ۳/۱ یسنا ۳۶ و
۴. نرینه ۴/۱ یسنا ۱۲ و ۱. نرینه ۴/۱ یسنا ۴۳ و ۵.
مادینه ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷. مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۵۸.
۵/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰. نرینه ۶/۱ وند ۳ و ۲۴ یسنا ۴۳ و ۳.
یسنا ۳۶ و ۴. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۷ و ۶۲۰۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۱۱.
یسنا ۳۹ و ۵. ویسپرد ۶ و ۱. مادینه ۶/۱ وند ۱ و ۲.
مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۹. ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.
کماسه ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶. کماسه ۷/۱ یسنا ۵۱ و ۱۰.
کماسه ۷/۱ وند ۳ و ۳۴. یشت ۱۷ و ۵. یسنا۵۹ و ۳۰.
مادینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۱۸. نشت ۲۴ و ۲۲. نرینه ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و
۱۳. مادینه ۱/۳ وند ۸ و ۴۱. یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۰ و ۳.
نرینه ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۱. یسنا ۳۹ و ۳.
نرینه ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۵. مادینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۹. یشت ۱۳ و ۲۶.
مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۴۰۳. مادینه ۳ و ۲ یسنا
۳۹ و ۳. کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰. نرینه ۴/۳ ویسپرد ۸ و
۱. مادینه ۴/۳ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۵. یشت ۱۳ و
نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۱۱. نرینه ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲.
مادینه ۶/۳ یسنا ۳ و ۳. ویسپرد ۲۱ کماسه ۶/۳ یسنا
۱۶ و ۱. ۷/۳ یشت ۱۱ و ۳.

2- goodness, excellence, ۲ـ خوبی ، نکویی ، برتری ، بسیار نیکی

3- a good thing, a gift creation. ۳ـ یک چیز خوب ، آفریده نیک

۲/۳ یسنا ۷۰ و ۱. ۲/۳ وند ۱۱ و ۱. ۲. ۱۰ و ۱۳. یسنا ۸ و ۵. ویسپرد ۱۱ و ۵ یشت ۵ و ۸۹. یشت ۲۱ و ۳. = بخشندهٔ ـ چیزهای خوب ۶/۳ وند ۲۲ و ۱. ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۱۲، ویسپرد ۱۱ و ۱۲. ۶/۳ یشت ۲۱ و ۱. ۷/۳ یشت ۱۱ و ۳.

vaṅhu: (۲.) نرینه

وَنگهو

name of an illustrious personage

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸.

vaṅhutat: مادینه

وَنگهوتات

blood.

خون

۶/۳ وند ۶ و ۲۹. ۶/۳ وندم ۶ و ۸۰۷.

vaṅhuϴwa:

وَنگهوثوَ

goodness, excellence.

خوبی ، نیکی ، برتری ، بهتری

۷/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

vaṅhuδā: (۱.)

وَنگهوذا

having good sense; discreet;

نیکوسهش ، دوراندیش ، نیک‌هوش.

نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۳ و ۲۳. یسنا ۲۳ و ۴.

vaṅhuδā: نرینه (۲)

bestowing gifts; وَنگهوذا

بخشنده، دهشمند، دهنده پیشکشی

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۸ و ۴. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۶ و ۹.

vaṅhuδāta:- (نرینه) [illegible]

name of an illustrious personage. وَنگهوذاتَ

نام کسی نامور نیک‌زاده

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vaṅhuδātayana: [illegible]

of the family of Vanghudhata. Son of him. وَنگهوذاتَ یَنَ

از خانواده ونگهوداته‌ینه

پسر ونگهوداته. [illegible] ۶/۱ نرینه یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vaṅhufeδrī: [illegible] (مادینه)

the mother of Ukhshyat-Nemangh. وَنگهوفِذری نام مادر اخشیت نمنگه

که پس از آشور زرتشت در دین زرتشتی بدنیا آمده [illegible] اردت فذری نیز نام مادر یکی از سوشیانت (سودرسان) است که دردین زرتشتی بدنیا آمده است. [illegible] مادینه از واژه [illegible] یا [illegible] = پدر است [illegible]. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.

vaṅhušan: [illegible]

deserving of gifts or goodness; one who has وَنگهوشَن

acquired good things (Dar.); سزاوار خوبی یا دهش. کسیکه چیز خوب

بدست آورد. [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

[illegible] وَنگهوانَم

vañhañhém:

وَنگهَنگهِم

خوبی ، نیکی

نگ : See: ۰۱-

vañhañhām:

وَنگهَنگهانَم

vañhazdā:

وَنگهَزدا

a bestower of the better gifts;

بخشنده دهش بهتر

۱/۳ نیایش ۲ و ۶. ۸/۳ یسنا ۶۵، ۱۲.

vañhau:

وَنگهاو

local. sing of

لهجه‌ئی از ونگهو بگونه تنها = خوب ، وانگهو

vač:

وَچ (۰۱)

to speak, to say;

گفتن ، سخن‌گفتن

۱/۱ یسنا ۴۵ و ۳. ۳/۱ وند ۴ و ۴۶. ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵. ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۶. وند ۸ و ۱۱. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۰. وند ۱۴ و ۴. یشت ۱۴ و ۵۵. ۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴. ۳/۱ وند ۲ و ۲۲. ۳۱ یسنا ۹ و ۳. یشت ۱۳ و ۹۰. یسنا ۳۲ و ۱۰. ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰. ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰. ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱. = او سخن فرستاد ، ۳/۱ وند ۲۲ و ۷. ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳. (وانگهم) . یسنا ۳۶

و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. [illegible] یسنا ۲۸ و ۱۱. [illegible] نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۵. وند ۷ و ۷۱. مانند [illegible]

ā-vač: [illegible]

to call, to address; آ وَچ

نامیدن، بنام خواندن پورداود: آواز

[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

paiti-vač: [illegible]

to reply, to answer. پَئیتی وَچ

بازگوکردن، پاسخ‌دادن

[illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۳. ۵. یسنا ۹ و ۲. یشت ۲۲ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۱.

paré-vač: [illegible]

to steem or declare(a person)more exalted. پَرِ وَچ

بزرگداشتن، ستودن یا وانمود کردن بسیار (بکسی).

[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۵.

fra-vač: [illegible]

to declare forth, to speak openly, or publicly, فْرَ وَچ

سخن‌رانی کردن، بلندگفتن، سخن راندن به گروه [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴. ۴۶. [illegible] = ما سخن گفتیم و من گفتم یسنا ۷۰ و ۲. [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۲ [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲ یسنا ۴۶ و ۷ [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۳ [illegible] یشت ۱۷ و ۲۲ [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱ [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۵ [illegible] ۱/۳۰ یشت ۲۴ و ۱۳. ۲۰ [illegible]

۱/۳ یسنا ۳۵ و ۹ [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۱ و ۴ [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۹. [illegible] یسنا ۶۵ و ۹. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۸. [illegible] یسنا ۱۹ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۳. [illegible] = این واژه برای آینده گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰ [illegible] = این واژه بما گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۱. [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۴۴ و ۶. یسنا ۴۵ و ۱.

vač: (۲)

a word, voice, prayer;

وَچ

سخن، آوا، نماز، نیایش

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۸۵. [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۱۱ یسنا ۷ و ۲۶. یشت ۱۴ و ۲۱. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۲۱. یسنا ۱۰ و ۲. ۱۹. ویسپرد ۸ و ۱. یشت ۲ و ۱۸ [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۸ و ۱. [illegible] ۱/۳۰ وند ۱۰ و ۳. ۷. ۱۱. [illegible] ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸ یشت ۱۴ و ۴۶. [illegible] ۲/۳ وند ۳ و ۲ ویسپرد ۷ و ۱. [illegible] ۲/۳ وند ۸ و ۱۹. یسنا ۳۱ و ۲۰. ۴۶ و ۱۰. [illegible] ۲/۳ [illegible] ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۷. [illegible] ۳/۲ ویسپرد ۱۴ و ۱ [illegible] ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۶ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. یشت ۳ و ۱۸. [illegible] خورده اوستا [illegible] ۵/۳ وستر کارد [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۸. [illegible] ۶/۳ یشت ۲ و ۱۱. یشت ۱۱ و ۳. [illegible] ۶/۳۰ ویسپرد ۱۵ و ۳. و مانندهای [illegible]

vačanh:

a speach. a word.

وَچَنگه

یک واژه، یک سخن

یک سخنرانی، [illegible] ۱/۱ وند ۴ و ۳. یسنا ۱۹ و ۱. یشت ۲۱ و ۱. [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۳. ویسپرد ۲ و ۵. یشت ۱۱ و ۴. [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۴۵ و ۵ [illegible] ۳/۱ یسنا ۱ و ۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. یشت ۱۱ و ۴. آفرینگان ۱۷. آفرینامه خشتریانه [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. [illegible] ۴/۱ یسنا

۶۸ و ۴. [illegible] ۵/۱۴ یشت ۵ و ۷۶. [illegible]

۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. یشت ۱۶ و ۶. ۷/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰ و ۳۲.

۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱. ۳/۳ یسنا

۱۲ و ۴. یشت ۵ و ۷۶. ۳/۳ یسنا ۳۶ و ۴. ۶/۳ وند ۱۹ و

۱۳. یسنا ۳۱ و ۱۹. ویسپرد ۷ و ۲. ویسپرد ۱۲ و ۳. و مانندهای. [illegible]

vačastašti: [illegible]

the structure or arrangement of words(Lit.); وَچَس تَشتی

style, a stanza. آموزگار سخن، یا آراینده سخن، چامه سرا

بند، افسمن. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۲. [illegible]

۷/۱ یسنا ۵۸ و ۸.

vačastaštivant: [illegible]

(the five Gathas) with the well-constructed وَچَستَشتی وَنت

order of their words; (پنج گاتها) دستورهای با واژه‌های آراسته گفتار

سروده شده [illegible] کماسه ۲/۱ (مادینه ۲/۳) یسنا ۵۷ و ۸.

vačahina: [illegible]

verbal, oral, expressed in words; وَچَهینَ زبانی، رک‌گو

واژه رک، واژه فهماندنی [illegible] = یک پیمان زبانی نرینه ۱/۱ وند

۴ و ۲. ۵. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۱.

vačahya: [illegible]

praise-worthy(Lit.); prayers; وَچَهْ یَ

ستایش، شایسته ستایش، نمازها

[illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۱.

vačō-urvaiti:

وَچُو ئورْوَئیتی

fulfilling one's vows;

نیاز انجام دهنده، کسیکه‌نذر خود را انجام می‌دهد.

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۳.

važaspa: (نرینه)

وَژاسْپَ

name of illustrious personage;probably,a son of Gushtasp's king.

نام‌کسی نامور

شاید پسر شاه گشتاسب باشد (مودی)، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

važédri: واسک-۱۲

وَژِدْری

powerful, strong;

نیرومند، زورمند

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۴۳.

važédra: واسک-۱۳

وَژِدْرَ

one who supports or strengthens;

a helper;

یاور، پشتیبان، کسیکه دیگر آنرا یاری و پشتیبانی می‌کند.

[illegible]

پشتیبانهای راستان ۲/۳ یسنا ۴۶ و ۴.

vaz: (1)

وَزْ

to carry, to convey;

وزیدن، بردن، رساندن.

[illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۱۸. [illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۱. یشت ۸ و ۳۳ [illegible] یشت ۵ و ۹۵. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱۶. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۱. [illegible]

[illegible] وند ۲ و ۲۴.

2- to propel, to waft; to set in motión; to push forward.

۲ـ راندن، جلوبردن، وزیدن، سبک بردن، راه‌انداختن، به‌جلوهل دادن.

3- to weigh; to be heavy; ۳ـ سنجیدن یا کشیدن، سنگین بودن

4- to drive in a carriage,to take on a drive;to carry(as in a carriage)

۴ـ در میان ارابه راندن، انجام دادن رانش، بردن (مانند ارابه)

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۶. [illegible] ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۴۷ و ۶۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۲۵. [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰ [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۶. [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹.

5- to go, to move, to hasten. ۵ـ رفتن، جنبیدن، شتابیدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۰. [illegible] ۳/۳۰ یشت ۱۰ و ۱۲۸. [illegible] یشت ۸ و ۶. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷ [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۶. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹. [illegible] یک ارابه با تندی می‌راند. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

6- to take fligh, to fly. ۶ـ پرواز کردن، پریدن

وند ۵ و ۱. یشت ۱۴ و ۲۰.

7- to flow. ۷ـ روان کردن، روان شدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۴۲.

8- to marry, to unite in wedlock.. ۸ـ همسر گرفتن، زناشویی، پیوستن

ازریشه [illegible] همسرگرفتن [illegible] وند ۱۴ و ۱۵. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۵۳ و ۵.

9- to be obtained. ۹ـ آماده بودن

[illegible] یسنا ۱۰ و ۱۹.

aiwi-vaz: [illegible]

to rise up, to ascend. آئیوی وَز

ببالا برخاستن، سربالا شدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۸.

ā-vaz: [illegible]

to go, to drive on;

آ وَزْ

رفتن ، سواری کردن

[illegible] ۳/۴ یسنا ۵۷ و ۳۱.

upa-vaz: [illegible]

to go to(a person or place);

ئوپَوَزْ

به جایی رفتن

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. [illegible] ۲/۱ وند ۲۲و۷. [illegible] ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۷.

uz-vaz: [illegible]

to fly, to take flight.

ئوز وَزْ

پریدن ، پرواز کردن

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۱. وند ۷ و ۳. کوچیدن

2- to take or carry up;

۲ـ برداشتن ، ربودن

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۸.

3- to carry out to remove;

۳ـ بیرون بردن

[illegible] ۱/۳. یشت ۱۳ و ۱۰۰.

ni-vaz: [illegible]

to take or carry down;

نی وَزْ

جا نهادن ، پائین‌آوردن.

to gulp down; to drink;

[illegible] وند ۵ و ۸.

۲ـ غورت دادن ، نوشیدن [illegible] یشت ۱۴ و ۵۷.

para-vaz: [illegible]

پَرَ وَزْ to carry away, to take off;

از جا در بردن ، درآوردن

[illegible] یشت ۱۰ و ۳۷.

fra-vaz:

فْرَ وَزْ to carry;

۱ ــ بردن . ۲ ــ روان کردن 2- to flow.

3- to go, to take one's course.

۳ــ رفتن ، برابری گذاشتن پیشی گرفتن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۸ و ۶۷ . ۹۹.

[illegible] یشت ۸ و ۳۵. [illegible] ۳/۳۰ یشت ۱۳ و ۵۸. [illegible] یشت ۱۳ و ۳۹. [illegible] یشت ۱۳ و ۳۹. [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

4- to fly; ۴ــ پریدن ، پرواز کردن

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹.

5- to come forward; to begin to practise(surgery)

۵ـ بجلو آمدن ، آغازیدن به کالبد شکافی (کارد پزشکی)

[illegible] ۳/۳۰ وند ۷ و ۳۶.

hām-vaz:

هانْم وَزْ to go together, to meet together.

با هم رفتن ، با هم دیدار کردن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.

vaz: (۲)

وَزْ to strengthen, to support.

نیرو دادن ، پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن

مانندهها: [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] ۱. و [illegible] و [illegible] .

vazaiθiāi:

See: α نگ:

وَزَشیثیائی

vaza:

strong, powerful;

وَزَ

نیرومند ، زورمند

مانندهها :

vazaθa:

a frog;

وَزَغَ

وزغ

= روان شدن = آب یا رودخانه = جنبنده ، رونده ،

= در آب جنبنده یا در آب رونده . مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۶ . وند ۱۲ و ۲۲ . ۶/۳ وند ۱۴ و ۵ . وند ۱۸ و ۷۳ .

2- a alligator, a crocodile;

۲ـ نهنگ ، سوسمار دریایی

۲/۱ (۱/۱) وند ۱۸ و ۶۵ .

vazana:

setting in motion;

وَزَنَ

راه انداختن ، به جنبش واداشتن

مانند :

vazārét

(از ریشه

rushing forth or attaching vigorously;

وَزارِتْ

پیش تاختن

پیش تاختن ، تک آوردن دلاورانه . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳ .

vazi:

load-carrying.

وَزَی

باربردن، باربرنده

[illegible] = برای گاو باربرنده مادینه ۶/۱ وند ۹ و ۳۸.

vazémnõ-aršti:

a piercing lance;

وَزِمْنُوْ آرْشْتی

نیزه پرواز کننده، یا نیزه سوراخ کننده

۲/۱ وند ۲۰ و ۲۰۱.

vāθwya:

(a brigand)of a strong clique or party;

وَوْوَ وانْثْوَی

یکدسته یا بخش نیرومند

[illegible] = یکدسته راهزن نیرومندترینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۵.

vazdanh:

strength, vigour.

کماسه

وَزْدَنْگْهْ

نیرو، زور پایدار ـ بادوام (پورداود)

۳/۱ یسنا ۴۹ و ۱۰.

vazdvaré:

comfort, ease, happiness.

کماسه

وَزْدْوَرِ

آرامش، آسان، شادی پایدار (پورداود)

از ریشه [illegible] = درخشیدن. [illegible] خواستن، آرزو کردن

۲/۱ وند ۹ و ۴۴. یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۶۸ و ۱۱. یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

vazya:

a load.

وَزَی

بار، بارکشیدنی

۶/۳ وند ۱۴ و ۲. ۳. وند ۱۸ و ۷۱.

vazyant:
going; running;

وَزیَنْتْ

رونده، دونده

= تندتر دونده نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰

vazra:
a club, a mace.

وَزْرَ

گرز، گرزه

۱/۱۰ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱۳ و ۷۲. (۱/۱) یشت ۱۰ و ۱۳۲
۲/۱. یشت ۶ و ۵. یشت ۱۰ و ۳۶. نیایش ۱ و ۱۵.
۵/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۱/۳ یشت ۱ و ۱۸. ۱/۳ یشت ۱۰
و ۴۰.

vanta:
love, affection, friendship.

وَنْتَ

۱ـ مهر، مهربانی، دوستی

۳/۱۰ یسنا ۵۱ و ۲۲. یسنا ۷۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۱۵
و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۶. مانند
2- a married man; a beloved husband; ـ۲

مرد زن‌دار، مرد زن گرفته، یک شوهر دوست‌داشتنی. یک زن شوهر-
کرده، یس زن دوست‌داشتنی دو همسر او ۲/۲ یشت ۵ و ۳۴. یشت
۱۵ و ۲۴ مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰.

vanta:

وَنْتَ

See: نگ:

vanta-béréti:
a friendly offering;

وَنْتَ بِرِتی

دهش دوستانه، پیشکشی دوستانه

[illegible] - [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۳ و ۱. ۷. [illegible]
[illegible] ۲/۱ [illegible] - [illegible] ۲/۳ فرگرد ۷ و ۲.

vantā: [illegible]
وَنْتا
cane-worke, thatch-work;
بوریا باف، کسیکه با کاه و بوریا کار می‌کند.
مانند: [illegible] = خانه بوریایی

vantu: [illegible] مادینه [illegible]
وَنْتو
a beloved wife.
همسر دوست‌داشتنی، جفت دوست‌داشتی
[illegible] ۴/۱ وند ۳ و ۲۵.

vandaké: [illegible]
وَنْدَکِ
See: [illegible] نگ: [illegible]

vandaremaini: [illegible]
وَنْدَرِمَئینی
of vandarman;
از وندرمن (برادر) وندرمن
[illegible] = ارجاسب (برادر) اندریمن نرینه
۱/۱ یشت ۵ و ۱۱۶.

vandareman: [illegible]
وَنْدَرِمَنْ
the brother of Arejat-aspa.
وندریمان برادر ارجاسب (در شاهنامه اندریمان نوشته شده)

vat: [illegible]
وَتْ
to know, to be informed.
دانستن، آگاه بودن

aipi-vat: [illegible]

to know, to be versed in, to learn. آئیپی وَت

دانستن ، آگاه بودن از ، یاد گرفتن ، آموختن [illegible] =
تو نیک آگاهی ۲/۱ یسنا ۹ ، ۳۱ . [illegible] آن شاید
آگاه باشد ۳/۱ وند ۹ و ۲ . ۴۷ و ۵۲ [illegible] ۳/۱۰
یشت ۹ و ۲۶ [illegible] = او بمن آشناست ۳/۱ یسنا
۴۴ و ۱۸ .

fra-vat: [illegible]

to know, to learn; فرَوَت

دانستن ، یادگرفتن ، آموختن
[illegible] = یاد دادن ، آموزاندن .
[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۷ .
[illegible] ۱/۳۰ یسنا ۳۵ و ۶ .

vaΘ: [illegible]

to force out(arrows)with whizzing sound. وَث

تیراندازی بنیرو ، با آوای "وز"

ni-vaΘ: [illegible]

to force out(arrows)with a نی وَث

با نیرو در کردن (تیر) با آوای وز [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و
۱۱۳ .

vad-vaδ: [illegible] ۱

to go; to move. وَد ، وَذ

رفتن ، جنبیدن پورداود : رهبری کردن ، راندن
[illegible] = کشیدن ، کشیده شدن . [illegible] = بردن ، راهنمایی

کردن ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸ [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲.

vī-vaδ:
to go round about.

وی وَذْ
گرد گردیدن
[illegible] گردیدن، چرخیدن [illegible] ۳/۳۰ وند ۸ و ۱۶
۱۷ و ۱۸.

vad-vaδ: ۰۲
to marry. wedding.

وَدوَذْ
زناشویی کردن، جفت گرفتن

upa-vaδ:
to marry, to be wedded.

ئوپَوَذْ
اروسی کردن، همسردار بودن، همسر گرفتن.
[illegible] = زناشویی دادن
[illegible] ۳/ وند ۴ و ۴۴
[illegible] وند ۱۵ و ۱۵.

uz-vaδ:
not to marry.

ئوز وَذْ
اروسی نکردن، همسر نگرفتن
[illegible] = به‌اروسی‌ندادن، به‌همسری‌ندادن
[illegible] = آنها دختران را از زناشویی
جلوگیری می‌کنند یشت ۱۷ و ۵۹.

vad-vaδ:
to smite, to hurt;

وَذ، وَذْ (۰۳)

زدن ، آزردن

2- to repel, to oppose, to hurl back. ۲ـ رد کردن ، دشمنی کردن

به پس پرتاب کردن ، ستیزه کردن . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۲۹ و ۲ . [illegible] کی بایسته است که خشم بدکار را به پشت پس بزنند یا به پس پرتاب کند یشت ۲۹ و ۲ .

vad-vaδ: (۴) [illegible]

to moisten, to water, to cause to flow. وَدْ ، وَذْ

ترکردن ، تر شدن ، آب دادن ، انگیزه روان شدن ، روان کردن مانندهها . [illegible]

vadaré: کماسه [illegible]

an instrument for smitting; a blow; وَدَرِ

وزش ، نواخت : پورداود : تبرزین

ابزاری برای زدن [illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۰ . ۳۱ . ۳۲ . [illegible] ۲/۱۴ یسنا ۳۲ و ۱۰ .

vaδaϑana: [illegible]

name of an evil idolworshipper, who lived before Zoroaster; probably a Turanian King(Har.); other name of Azhi Dahaka(Dar.). وَذَغَنَ

ودغنه نام یک بدکار و بت‌پرست که از زمان زرتشت‌جلوتر می‌زیسته است و شاید نام یکی از پادشاهان تورانیان باشد (گزارش دکتر هارلز) برابر گزارش دارمستتروذغنه نام دیگری از اژدی‌دهاک یا ضحاک است . [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۶ .

vaδairi-vaδairio: [illegible]

burden-bearing; load-carrying(rt., to carry); وَزَئیری- وَذَئیریو

docile, tractable; epithef (a camel); باربری ، بارکشی

سر براه ، رام‌شدنی پاژنام شتر ، یک شتر [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ .

[illegible] یشت ۱۴ و ۳۹. [illegible]
نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۱۱. نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۳.

vaδūt:

name of an illustrious maiden.

وَذوت

نام دوشیزه نامور

[illegible] ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

vaδrya:

marriageable.

وَذْرِیَ

اروسی کردنی، شوهر کردنی، درخور اروسی، دختر رسیده و شوهر کردنی

پورداود: نارس برای شوهر کردن

[illegible] = دوشیزه در خور اروسی مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷.

van: (۱)

to nan, to smite, to strike, to vanquish, to gain by success; to conquer;

وَن

۱ـ زدن، شکستن، پیروز شدن، بهره‌مند شدن

از پیشرفت، چیره شدن. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۶. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۸. [illegible] ۳/۱ یسنا ۶۰ و ۵. [illegible] ۱/۳ وند ۲۰ و ۸. [illegible] یسنا ۳۱ و ۴. [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۹. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴. [illegible] یشت ۱ و ۲۸. ۲ و ۱۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴. یشت ۱۹ و ۵۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۲. [illegible] یسنا ۴۸ و ۱. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۴۳. [illegible] یشت ۲۴ و ۲۵. [illegible] (وسترگارد [illegible]) = آن شاید همیشه پیروز باشد خورده اوستا ۱۷. آفرینامه خشتهریانه. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵. یشت ۱۱ و ۱۰. [illegible] زننده، کوبنده، پیروز. نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۱. خورده اوستا ۱۶ آفرینامه خشتهریانه.

2- to strive after, to fight for(righteousness, truth fulness).

۲ـ کشمکش کردن در پی، جنگیدن برای (راستی و اشا و درستی)

[illegible] ۳/۳ یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] + [illegible] + [illegible]. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] ما روان و فروشی را که برای (راستی و امیغ) در کوشش و کشمکش یا در تلاشند می‌ستائیم و بزرگداریم. یشت ۱۳ و ۱۵۵.

ni-van: [illegible]

نی وَن to touch, to beat;

گزیدن، زدن، دست زدن به [illegible] ۳/۳. یشت ۱۴ و ۴۱. [illegible] و همچنین این ابرهای بزرگ پرآب کوهها را می‌زنند یا می‌کوبند یشت ۱۴ و ۴۱.

۲- بردن (پاد باختن) 2- to win; to gain success;

بهره‌مند شدن از پیشرفت، سود بردن از پیروزی [illegible]. یشت ۱۳ و ۶۸ [illegible] ۱/۱. یشت ۱۳ و ۱۵. [illegible] یشت ۱۰ و ۷۵. [illegible]. یشت ۱۳ و ۱۳.

fra-van: [illegible]

فرَ وَن to slay, to kill,

کشتن، به مرگ رساندن [illegible] ۳/۱. وند ۱۸ و ۷۰.

van: [illegible] (۲.)

وَن to love, to regard with affection, to rever;

دوست داشتن، با مهربانی بزرگداشتن، ارج‌نهادن، گرامیداشتن [illegible]. یسنا ۳۹ و ۲. [illegible] یشت ۱۳ و ۱۵۴. [illegible] ۳/۳ [illegible] ۳/۳. [illegible] ۳/۳ مانندهها: [illegible] و [illegible].

vī-van:
to love, to treat with affection.

وی وَن
دوست‌داشتن ، مهر ورزیدن
با مهربانی رفتار کردن ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۵.

vanaiti:
victory; smiting victorioisly;

وَنَئیتی
پیروزی ، زننده پیروزمندانه
۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

vanaitivant:
victorious; smiting with success; epithet of Sraosha;

وَنَئیتی وَنْت
پیروز ، شکست‌دهنده یا پیشرفت ، پاژنام سروش
نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

vanant:
smiting; gaining victory, victorious.

وَنَنْت (۱)
زننده ، کوبنده
پیروزگر ، پیروزی بدست آورنده ، پیروز نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. پیروز با برتری ، پیروزباچیره‌گی ، همچنین نام فرشته پیروزی و چیره‌گی و برتری نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹. نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

vanant:
the chief of the stars to the West and the opponent of the plant Jupiter. It liferally signifies who smites or destroys(rt.); it proper function is to guard the passes and the gates of the Alborz, round which the sun, the moon and the stars revolve and to check the

وَنَنْت (۲)

peris and the Daevas from obstructing the path of the sun(Dar.);

ستاره وننت که سردسته ستارگان باختری وهمیستار برج مشتری یا برجیس است به معنی آنکه می‌زند و نابود می‌کند از ریشه ([illegible]) و کار بایسته‌ٔ آن نگهبانی گذرگاهها و دروازه‌ها و دربندهای البرز کوه است . این اختیر در گرد خورشید و ماه و دیگر ستارگان می‌گردد و از راه‌بندان جاده‌های زمین بر دست بدکاران و ویرانگران جلوگیری می‌کند و نیز از جاده خورشید هم نگهبانی‌کرده و از بسته‌شدن‌آن‌جلوگیری‌می‌کند (گزارش دارمستتر) (هم چنین‌وننت‌نام‌ایزدی‌است). [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۱۲ . یشت ۱۲ و ۲۶ . نیایش ۱و۸و۲و۸ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ . [illegible] ۶/۱ یشت ۲۰ و ۰ . ۲۰ . سی‌روزه ۱ و ۱۳ .

vanat-pešana: [illegible]

وَنَتْپِشَنَ ([illegible])

smitting or conquering in battles; ۱ـ زننده یا پیروز شونده در جنگ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۰ . [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰ . [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰ .

2- victorious battles; ۲ـ پیروزگر جنگها [illegible] ۷/۱ خورده ۱۶ . آفرینامه خشتهربانه .

vananã: [illegible] کماسه victory;

وَنَنا

پیروزی

[illegible] = چه کسی پیروزی داده ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۵ .

vanã: [illegible] مادینه a tree.

وَنا

درخت ون

[illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۲۴ . [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱ . ۲ . ۲۹ . یشت ۱۲ و

۱۷. [illegible] = [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۲۴.

vanāra: [illegible] . (نرینه)

name of an illustrious personage, probably, وَنارَ

a brother of King Gushtasp's.

نام کسی نامور، شاید برادر شاه گشتاسب باشد

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

vanō-vanta: [illegible] .

victorious and dear; وَنُوْ وَنْتَ

پیروز و گرامی،

[illegible] نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۱۳.

vanō-vispā: [illegible] .

all-smitting, all-conquering وَنوویْشپا

همه زنندگان، همه پیروزان

همه پیروز، همه زننده. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴.

vap: [illegible] . (۱.)

to weave the hymns, to sing the glory. وَپْ

بافتن

۲ـ سرود بافتن ۳ـ باشکوه خواندن [illegible] ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۱. سی‌روزه ۲ و ۳۰. [illegible] مزدا ای مزدا می‌ستاییم و با نغمه آوایم ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸. [illegible] یسنا ۲۸ و ۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۵۰.

vap: [illegible] . (۲.)

to sow seeds; to render prosperous, to throw, وَپْ

بذر کاشتن ، خوشبختی انجام دادن ، افشاندن ، گستردن to spread.
مانندهها : [illegible] .

vafru: [illegible] ۰۲ . [illegible]
وَفرو
rendering prosperous or flourishing;
خوشبخت کننده یا آراینده ، [illegible] .
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶ . [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۴۸ و ۹ .

vafra: [illegible] . [illegible]
وَفْرَ = برف ، بخار آب یخ کرده (غیرآب)
snow;
ریشه [illegible] = چکیدن ، انداختن . [illegible] ۶/۱ وند ۲ و ۲۴ .
۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ . [illegible]

vafrayant: [illegible] .
وَفْرَیَنْتْ
snowy, snow-clad; name of mountain
برفی ، برف‌پوش و نام کوهی است برابر نوشته بند هش سیاه کوه و کوه برف‌مند یا برف — اومند (برف دار) [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵ .

vam: [illegible] . وَم
to vomit; اشکوفه کردن ، بالا آوردن خوراکی از درون‌شکم (غی کردن)

avi-vam: [illegible]
آوی وَم
to vomit, to throw up;
اشکوفه کردن ، بالاآوردن (غی کردن)
[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۱ .

vaya: [illegible] (۱) (نرینه)
وَیَ
air; the region of the air; atmosphere,

هوا ، آتمسفر . the space between the earth and the sky;

بخشی از هوا ، جایی میان گردونه زمین و آسمان [illegible] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۲ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۱ . یشت ۵ و ۵۷ . [illegible] ایش ۱ و ۱ . [illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۸ . ۹ .

vaya: [illegible] (۲)

a bird.

وَیَ

نام پرنده‌ای است .

[illegible]

وَیَ اِشیبْ یَنْسَجَ

See: نگ :

vayav: [illegible]

two.

وَیاوْ

– (دو)

vayu: [illegible]

air; the region of the air; atmosphere.

وَیو

هوا .

بخشی از هوا ، آتمسفر ، یکی از صفت‌های "وایو" رام خاستر است . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۰۴ . ۴۳ . ۵۴ [illegible] ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . یشت ۱۵ و ۰۰ . ۵۸ . [illegible] ای وایو کی سخت کار می‌کند ۸/۱ یشت ۱۵ و ۳ . [illegible] ۸/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴ . یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۰۰ . ۰۳ . ۵۳ . یشت ۱۵ و ۵۷ .

vayu-bérédu: [illegible]

وَیو بِرِدو

دم زدن ، شاید چه کسی می‌برد وایو . [illegible] در سانسکریت = دم

زندگی، دارا بودن. = دارا، نگهدارنده، مرد، کس، باشنده.
۴/۲ یسنا ۵۳ و ۶.

vayeiti:

وَیِ ئیتی

See: ۰۱

vayō:

وَیُو

See: ۰۲

vayōi:

وَیُوئی

alas.

وای، آه، افسوس

برابر شود با فارسی وای. یسنا ۵۳ و ۷.

vayō-gravana:

وَیُو گرَوَن

the man 's trousers.

شلوار مردانه

از ریشه)

= شلوار برای پوشانیدن پاها بسنده است. نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۲۴.

vayō-tuta:

وَیُو توتَ

dreadful and mighty.

ترسناک و نیرومند

= ترسیدن، ترساندن. بیم داشتن = ترسناک = نیرومند بودن، = ترسناک و نیرومند
= در یک جنگل ترسناک و انبوه ۷/۱ وند ۱۳ و ۸.

vayō-dara: (از ریشه

وَیُو دارَ

two-edged.

دولبه، دو دم

= هزاران شمشیرهای دولبه‌یادو دم نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۱.

vayō-béréta:

وَیُوْ بِرِتَ

that has been brought by birds.

مرغ برده، با پرنده برده شده پورداود : وای بر. وای گو.

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. ۶

نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

var:

وَرْ

(۰۱)

to cove; to conceal; to shelter.

پوشانیدن

پنهان کردن، پناه دادن. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵. مانندهها:

و و ۱. و ۲. و و

aiwi-var:

آئیوی وَرْ

to cover up; to overshadow.

پوشانیدن، سایه‌کردن

۱/۳ وند ۵ و ۲۴.

aβa-var:

آپَ وَرْ

to keep off; to drive away;

دور داشتن، دور راندن

۱/۱ وند ۲۲ و ۶.

ni-var:

نی وَرْ

to be concealed; to hide.

پنهان بودن، پنهان کردن

= پنهان است ۳/۱ وند ۸ و ۶۹. ۷۰. ۷۱.

paiti-var:

to shelter, to enclose safely; پَئیتی وَرْ

پناه دادن ، درست پوشانیدن

بی‌آسیب فرا گرفتن پیرامون کسی یا چیزی پناه شده ، پوشیده ، ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۱.

2- to repel; to turn away;

۲- پرکردن ، روانه کردن یشت ۱۰ و ۲۷.

pairi-var:

to cover all round; to throw a veil over. پَئیری وَرْ

همه سویرا پوشانیدن ، پرده آویختن یا پرده انداختن ، چهره پوشانیدن.

یشت ۱۴ و ۴۱. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۸ یشت ۱۴ و ۶۳. = ازاندیشه خویشتن پرده زشت تاریکی را بیفکن ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸. ۲/۳ یشت ۱ و ۲۷.

fra-var:

to shelter; to render prosperous. فرَ وَرْ

پناه دادن

خوشبختی انجام دادن ویسپرد ۴ و ۲.

hām-var:

to cover; to spread over. هانْم وَرْ

پوشانیدن ، بروی چیزی پهن کردن

۳/۳ وند ۵ و ۵۹.

var: (۲)

to like, to love, to regard with affection. وَر

باور

دوست‌داشتن ، ور ورزیدن ، گرامیداشتن ، بزرگداشت با مهربانی کردن

۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲۰ یسنا ۴۶ و ۳. ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۶. یسنا ۵۱ و ۱۸ ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶. ۳/۲ یسنا ۳۲ و ۱۲ ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳. ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳. وسترگارد ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۲. ۳/۱ وند ۱۸ و ۳۵. ۴۱ و ۴۷. ۳/۳ وند ۱۸ و ۳۲. ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴. ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۶. = var.

fra-var:

to choose, (2) to be pleased. فرَ وَر

۱ـ برگزیدن ۲ـ خرسند بودن

۳/۱۰ یسنا ۳۱ و ۱۰ ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۹۲.

ham-var:

to be in love with ; to copulate. هانم وَر

شیفتهٔ کسی بودن، شیدا بودن ، آمیزش کردن ، درآمیختن

وند ۱۸ و ۳۲. ۴۱.

var: (۳)

to put faith in, believe in, to venerate, to evalt; وَر

گرویدن ، باور کردن ، پرستیدن ، ستودن ، بزرگداشتن.

= من شاید همه زندگانرا بگروانم (یا گرویده سازم) ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۳. = واژه ودائی.

fra-var:

to put faith in;

فرَ وَرْ

گرویدن

= من به تو باور دارم ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۳ ۳/۱ یشت ۱۳ و ۸۹ ۳/۱۹ وند ۱۹ و ۲۰ من خستوان و باور دارم به مزداپرستی که زرتشت دستور داده است. خورده اوستا فره ورانی ۱/۱۰ یسنا ۱ و ۲۳. یسنا ۳ و ۲۴. یسنا ۱۲ و ۱.

var: (۰۴)

to counteract, to transgress, to be disappointed; to go astray.

وَرْ

۱ــ گرویدن، بی‌هنایش کردن، کماسه‌کردن، دست‌اندازی کردن نومید بودن، گمراه شدن، گمراهی کردن. نرینه ۱/۱ یسنا ۸ و ۶.

2- to reject, to refuse, to accept.

۲ــ پس زدن وا زدن، پذیرفتن، نرینه ۲/۱ آفرینگان ۱۰.

ā-var:

to be led astray, to deviate.

آ وَرْ

در گمراهی بودن، کج‌شدن یا کردن

نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۱.

vara: (۰۱)

an enclosure, a sheltered place, a cave.

وَرَ

جای سرپوشیده، پناهگاه، غار، برابر نوشته‌های پهلوی‌ورهٔ‌بدست‌یاری‌جمشید شاه‌روشناس به جمشیدجم ساخته شد. ۲/۲ آ وند ۲ و ۲۵. ۳۰. ۳۱. ۳۳. ۳/۱ ۷/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۰. ۳۸. ۳۹. ۴۱. ۴۲.

vara: (۲)
the breast or chest.
وَرَ
بر ، سینه یا پستان

vara: (۳)
pleasing, agreeable.
وَرَ
خوشنود ، خرسند پورداود : ورجمکرد : ساخته جمشید
مانند : خرسند یا گرامی دارنده مزدا .

vara: نرینه (۴)
name of a Turanian.
وَرَ
نام یکی از تورانیان که با دین مزدیسنان دشمن و همیستار بود . ۲/۱ یشت ۵ و ۷۳ .

varaiΘya:
straying, deviating;
وَرَئیثْ یَ
گمراه کننده ، کژ یا بیراه کننده
= راه گمراه کننده یا بیراهه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۳۸ .

varakasa: نرینه
name of a person.
وَرَکَسَ
نام کسی است .
= والکاش که یکی از پارت‌ها است .

varaxeδra:
وَرَخْذْرَ
سرپیچیدن . وازدن

[illegible] = کسیکه از دستگیری بی‌نوایان وازد یشت ۲۲ و ۱۳.

varakasãna: [illegible]

ورَکَسانَ

of family of Varakasa, son of Varakasa.

از خانواده ورکس

پسرورکس [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.

[illegible] کماسه

varañh, varañha: ورَنگهْ، ورَنگهَ

a present, a gift(Jus. and Har.); دهش، پیشکشی (یوستی ـ هارلز)

ورنگهه یاورنگهه = ور برابر نسک‌های پهلوی گزارش از وندیداد و یسنا ۳۲ و ۷ و یسنا ۴۷ و ۶. یسنا ۵۱ و ۹. آفرینگان‌گاهانبار ۹. و دینکرت در باستان ۳۳ جور ور بوده است هم چنین برابر ترجمه دکتر هوگ از ارداویراف‌نامه رویه ۱۴۵ که ورسرد ور گرم نام داشته‌اند که یکی از آنها مس یا سرب گداخته بروی سینه کسی که بایستی راست‌گویی وی‌نمایان می‌شد ریخته می‌شد اگر تندرست می‌جست راست‌گو بود و اگر آسیب‌می‌دیددروغ آن‌آشکار می‌شد هم‌چنین ور نوشیدنی بود که به سوگندخورندگان داده می‌شد. دیگر اینکه در شاهنامه فردوسی در داستان سیاوش ور آتش بود که سیاوش‌راازآتش‌گذراندند. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۵۰۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۵۰۳.

varata: [illegible]

ورَتَ نگ: [illegible] See:

varaθa: [illegible]

ورَثَ نگ: [illegible] See:

varana: [illegible]

ورَنَ نگ: [illegible] See:

varafa:

name of a mountain.

وَرَفَ

نام کوهی است

varāza: (نرینه) (۱)

a bore.

وَرازَ

گراز، خوک‌نر نارام.

بگونه یک گراز، به پیکر یک گراز ۱/۶ یشت ۱۰ و ۷۰ ۱۴ و ۱۵.

varāza: (۲)

See: نگ:

وَرازَ

varék, vark:

to tear off, to lacerate, to hold.

وَرِك، وَرْك

از هم پاره کردن، دریدن

تکه کردن.

varéč: (۱)

to shine, to glitter.

وَرِچ

درخشیدن، تابیدن

varéč: (۲)

to locerat, to tear off.

وَرِچ

دریدن، پاره کردن

fra-varč:

to lacerate, to tear in pieces.

فرَ وَرِچ

پاره کردن ، تکه تکه کردن ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹ .

varéča:

glitter; evident, clear(Jus.); bad skill(Dar.); وَرِچَ

آشکار ، روشن ، نمایان (یوستی)

deeds of power(M.);

نااستادی ، نادانی (دار مستتر) کنش نیرو (میلز). یسنا ۳۲ و ۱۴ .

varéčan̊h: کماسه

brilliancy, lustre; وَرِچَنْگْهْ

درخشان ، تابش ، برجستگی ، باشکوهی

پورداود : رسته . پایه . ورج

varéčan̊hvant:

brilliant, refulgent; وَرِچَنْگْهْوَنْتْ

درخشان ، باشکوه ، برجسته . پورداود : ارجمند ، بلند پایه

کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱ . نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵ . یشت ۸ و ۴۹ . کماسه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ . نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ . ۲ .

varéz:

to work, to do, to commit, to perform, وَرِزْ

ورزیدن ، کار کردن ، انجام دادن ، کوشیدن

to be indestrious, to labour. کوشا بودن ، کار ورزیدن ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴ ۳/۱ وند ۳ و ۴۱ . وند ۱۵ و ۱ . یشت ۱۰ و ۲۰ . ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۷ . ۳/۳ وند ۱۵ و ۲ . ۳ . ۵ . ۷ . ۸ . یشت ۱۷ و ۵۹ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۴۱ . ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۶ . ۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۱ . = بگذار کار های خوب کشاورزی اینجا باشد ویسپرد ۱۵ و ۱ . ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۲ .

[illegible] وند ۱۳ و ۲۳. [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۰. ۳۹. ۴۵. یسنا ۳۵ و ۶. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۲. یسنا ۴۶ و ۱۹. [illegible] یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۳۳ و ۱ [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۳. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵. یسنا ۳۹ و ۴. [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳ [illegible] ۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۴ [illegible] یسنا ۳۳ و ۶. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲. [illegible] کماسه وند ۳ و ۴۲. وند ۴ و ۲۰. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۵ و ۴ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [illegible] نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸ [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱/۱۰ و ۲۰. یشت ۱۱ و ۹. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۱.

2- to till, to cultivate. کاشتن، کشاورزی کردن،

[illegible] ۳/۱۰ وند ۳ و ۳۴. ۳۵.

3- [illegible] = to forsake, to avoid, to purify, to work off.

۳- [illegible] = واهشتن، واهلیدن، رهاکردن، پرهیز کردن، دوری کردن پاک کردن، پالایش کردن، رها شدن.

aiwi-varéz: [illegible]

to work, to cultivate, to till, آئیوی وَرِز

کار کردن، کشاورزی کردن

کشت‌ورز کردن. [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۲۶. ۲۸

[illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۲۵. ۲۶. ۲۸.

2- to be cleansed, to clear off; پاکیزه بودن

پاک کردن [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

uz-varéz: [illegible]

to revers what has been done; to undo ئوز زَرِز

(an evil deed); to atone for(a misdeed);

وارونه کردن کاریکه انجام شده بود ، بیهوده کردن (کار بد) جبران کردن (بزه و بدکاری) ۳/۱ وند ۱۳ و ۰۳. وند ۴ و ۰۲۱. ۰۲۵ ۰۲۹ ۰۳۳. وند ۱۶ و ۱۳ کماسه ۱/۱ وند ۷ و ۰۵۱. وند ۱۳ و ۰۷.

ni-varéz:

not to work, to cease to work.

نی وَرِز

کار نکردن ، بازایستادن در کار

یشت ۱۹ و ۰۸۰.

fra-varéz:

to abstain form;

فرَ وَرِز

پرهیز کردن از

کماسه ۲/۳ وند ۳ و ۰۲۱. وند ۵ و ۰۶۲۶. وند ۹ و ۰۵۰.

vi-varéz:

to act in opposition to, to act against;

to act in a wrong way.

وی وَرِز

به وارون رفتار کردن ، به همیستاری رفتار کردن ، در راه بیهوده‌رفتار کردن ، کار نادرست کردن .

varéza:

doing, work, practice, fulfilment.

وَرِزَ

کنش ، کار ، کردار

انجام . ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۰۳. یسنا ۲۵ و ۰۳. یسنا ۵۱ و ۱۷ ویسپرد ۱۱ و ۰۵. ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۰۱.

varézāna:

1- a wordshop.

کماسه

وَرِزانَ

۱ـ کارگاه، کارخانه، دکان‌کار، جای کار

۶/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. ۷/۱ وند ۱۵ و ۱۷ و ۲۰.

2- working together(Lit.); a collaboratour; a fellow-labour;

۲ـ همکار، یک همکار، هم‌پیشه

۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

3- propagation, spreading;

۳ـ پخش و افزایش، گسترش

۴/۱ یشت ۹ و ۲۶.

varézãnõ-tbiš:

وَرِزانُو تبیش

a tormenter of work-men

آزارنده کارگر، رنجاننده کارگر

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷.

varzi:

وَرْزی

power of working; strength;

نیروی کارگر، زور

۲/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

varézdã:

وَرِزْدا

to work, to effect.

کار کردن، هنائیدن، هوده دادن.

varéta-varata: (۱)

وَرِتَ، وَرَتَ

a misleading way, deviation;

ورته، راه گمراه کننده

کژی، برگشت. مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲. مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۷. وند ۱۲ و ۲۳. ورته = گرداب، راه سخت.

varéta: (۲) مادینه

وَرِتْ
a valuable thing; wealth.
چیز با ارزش، خواسته، دارایی

varétaſšu:
وَرِتَفْشو
the going astray of cattle;
سرگردان از گله یا رمه
۷/۱ وند ۸ و ۴.

varétō-raΘa:
وَرِتو - رَثَ
driving the chariot; epithet of Dravaspa;
گردونه‌ران، راننده گردونه جنگی، پاژنام درواسب مادینه
۲/۱ یشت ۹ و ۲.

varétō-vira:
وَرِتو ویرَ
deviation of men from the their ordinary course
of business; a complete cessation of the affairs of men;
گمراهی مردم دربرابر پیشه روزانه خودشان، دست از کار کشیدن
رسای مردم، بازماندگان کارهای مردم ۷/۱ وند ۸ و ۴.

varét:
وَرِتْ
to turn; to change, to go astray.
گردیدن، برگشتن
دگرگون کردن، بیراهه رفتن، سرگردان شدن، کژ رفتن
to move, to walk about;
تکان دادن، جنباندن

varaΘa: نرینه
وَرَثَ
protection, support.
نگهداری، پشتیبانی
2- a shield.
۲- سپر

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

varéd, varé :

وَرِذ ، وَرِذْ

promote, to increase;

پیشرفت دادن ، افزودن ، فزونی دادن پورداود : بالیدن

[illegible] ۳/۱ آفرینگان ۶. [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۴ [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۳. [illegible] مادینه ۸/۱ وند ۲۱ و ۱ [illegible] ۶/۱ وند ۴ و ۲. [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۴۸. [illegible] = که می‌تواند ما را خوشبخت کند با نیروی راستی ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۳. [illegible] = من جهان یا جایگاه آنانرا کامیاب خواهم ساخت ۱/۱ وند ۲ و ۵. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴. [illegible] یسنا ۱۰ و ۵.

varéda:varé a:

وَرِدَ ، وَرِذَ

a flower-tree, a plant, a garden tree.

درخت گل

کشت‌زار ، باغ درخت [illegible] مادینه ۵/۳ وند ۱۶ و ۲. ۱۱.

2-increase, growth.

۲ــ فزونی ، بالش ، رویش ، پیشرفت

[illegible] نرینه ۳/۱ وند ۲۰ و ۸. [illegible] ۶/۳ یسنا ۹ و ۲۴.

varédant:

وَرِدَنْتْ

increasing, rendering, prosperous.

افزاینده

خوشبخت کننده

varédat-x̄arénanh̊:

وَرِدَتْخْوَرِنَنْگْهْ

See :

نگ :

varédatgaeθa: وَرِدَت گَئثا

causing the settlements to flourish;

گیتی‌افزا ، پیشرفت دهنده گیتی . مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. ویسپرد ۷ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۳۹. یشت ۱۳ و ۱۸ (ایزد اشتاد) نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹. یشت ۱۲ و ۴۰ سی‌روزه ۱ و ۱۸ مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹. یشت ۱۱ و ۱۶. یشت ۱۲ و ۴۰.

varédaθa: وَرِدَثَ

increase growth.

فزونی ، بالش ، پیشرفت .

۱/۱ وند ۹ و ۵۳. ۵۵. ۲/۱ وند ۹ و ۵۱. یسنا ۹ و ۱۷. ویسپرد ۲۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳ ۴/۱ یسنا ۴۸ و ۲.

varédémā: وَرِدِما

an agreeable or pleasing abode.

خانه دوست‌داشتنی ، خانه شایسته خرسندی = دوست داشتن = گاتها و = سخانه ، سرا . معنی تنها خانه و سرا نیز دارد . ۲/۱. یسنا ۴۶ و ۱۶.

varédusma: وَرِدوسْمَ

soft ground.

زمین نرم

= زمین سخت ۷/۱ وند ۸ و ۸. وند ۱۵ و ۴۷.

varédva:

وَرِدَوَ = نرم soft.

سخت = hard

۶/۱ وند ۱۳ و ۳۰ و ۳۷. ۶/۳ وند ۵/۱. نرینه ۶/۳ وند ۷ و ۳۱. وند ۱۴ و ۳. وند ۱۸ و ۷۱.

varéδaka:

وَرِذَکَ

the varedhakea ought to be an Iranian people or of Iranian dependence..

ورذکه باید یکی از مردان ایرانی باشد و یا از همبسته ایرانی باشد و شاید گروهی از ایرانیان باشند که در باختر دریای مازندران نشیمن داشته‌اند. ۶/۳ یشت ۹ و ۳۱.

varé ãta:

وَرِذاتَ

prosperity, flourishing state;

خوشبختی، کامیابی

۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۸.

varéna: (۱)

وَرِنَ

faith, belief, creed. areligious doctrine or custom.

گرایش، استوان، باور، باورداشت. دات کیشی یا روش دینی ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۲. ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱. ۴/۱ یسنا ۴۹ و ۳. ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۲ یسنا ۱۲ و ۷ ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۴. مانندهها:

varéna: (۲)

وَرِنَ

choice, wich, desire;

گزینش، پسند، آرزو، خواهش

۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱.

varéna: (۳)

وَرِنَ the covering, (garment) of the earth i,e. freshness of vegetation; verdure.

پوشش، (رخت) مانند گیاهان سبز که روی زمین را می‌پوشاند ، سبزه [illegible] یشت ۲۴ و ۵۰. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۴۶. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۴.

varéna: [illegible] (۴) (ترینه)

وَرِنَ the district center of IRAN which connected to Mazandran and Damavand mountains. this region to name padeshkhargar.

ورن : بخش مرکزی ایران که به مازندران و کوه دماوند می‌پیوندد و این استان را پداشخوارگر نیز می‌نامند . [illegible] ۲/۱۶۴ یشت ۵ و ۳۳ . یشت ۹ و ۱۳ . یشت ۱۵ و ۲۳ .

varénaṅh: [illegible]

وَرِنَنْگْهْ luxury;

خوشگذرانی ، چیزهای افزار خوشگذرانی

[illegible] ۶/۳ یشت ۲۴ و ۳۷ .

varénya: [illegible]

وَرِنْ یَ of varena.

مردم ورن . از ورن

[illegible] مادینه ۵/۱ یشت ۱ و ۱۹ . یشت ۱۳ و ۷۱ . [illegible] ترینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۶۹ . ۹۷ . [illegible] ترینه ۲/۳ وند ۱۰ و ۴ [illegible] ترینه ۶/۳ یسنا ۲۷ و ۱ . یشت ۵ و ۲۲ . یشت ۱۳ و ۱۳۷ . یشت ۱۵ و ۸ .

varénva: [illegible]

وَرِنْ وَ Semen Virile.

شُسرِمرد منی مرد

[illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۰ .

varéva-viša: [illegible] .

وَرِوَویشَ

the poison of semen virile.

زهر شسر مرد ، زهر منی مرد

[illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۰.

varéfša: [illegible]

وَرِفْشوَ

See: [illegible] نک :

varémi: [illegible] .

وَرِمی

a wave, billow.

خیزاب (موج)

[illegible] ۱/۱۰ یشت ۱۹ و ۶۷.

varésa: [illegible] .

وَرِسَ

hair, also, the hair of the White Bull.

مو ، همچنین موی گاو سفید که در آئین یسنه بکار می‌رود . یک دسته از سه یا پنج یا هفت رشته‌از تار موی دم گاو سفید به یک انگشتر آهنی پیچیده می‌شود و به آبکش هوم می‌نهند که شیره هوم از آن پالایش شود و این دسته مو و انگشتری موپیچ شده شایدبرای‌بارهابرای الک‌کردن و پالایش کردن شیره هوم بکار رود . هم‌چنین این دستهٔ مو و چنبر آن شاید بیشتراز زندگانی همان گاو بجا بماند [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۸ [illegible] مادینه ۱/۱ ۸ و ۳۸ وند ۹ و ۳۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. یشت ۱۶ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ وند ۶ و ۴۶. [illegible] =الک برای پالایش شیره هوم ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲ [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۲. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. وند ۱۷ و ۲. ۴. [illegible] ۶/۳ یشت ۵ و ۷۷. [illegible] ۶/۳ وند ۶ و ۲۹. ([illegible]) = [illegible] ۶/۳ وند ۶ و ۷. ۸.

varésõ-stavaṅh: [illegible] .

وَرِسْوْسْتَوْنَکَهْ
hair-sized; as thin as a hair.
موی‌سان، به‌باریکی مو
۲/۱۶ یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

varéš:
to put seed into, to sow.
وَرِشْ (۱)
تخم درون کردن، کشت‌کردن، دانه کاشتن

varéš:
to cover
وَرِشْ (۲)
پوشانیدن، پوشیدن

varéša:
a forest; (2) a tree.
وَرِشَ
۱ــ بیشه، جنگل (۲) درخت
۲/۱۰۶ وند ۲۲ و ۱۹.

varéšaiti:
to do.
وَرِشَ ئیتی:
پورداود: کردن، ورزیدن

varéšaji:
that which gives life to the tree
(Lit.); the stem or trunk of a tree;
وَرِشَ جی.
تنه یا بدنه درخت، آنکه بدرخت زندگی می‌دهد.
۱/۳ یشت ۸ و ۴۲. ۲/۳ یسنا ۲۰ و ۵.
۲/۳ یسنا ۷۱ و ۹.

varéšava:

وَرِشَوَ name of an evil person

نام کسی است بد و زشتکار.

همچنین برابر افسانه‌های باستانی نام پرنده‌ای است که با سایه‌افکنده بر زمین رودخانه‌ها را خشک و از ریزش باران جلوگیری می‌کرد. گرشاسب پهلوان هفت شب و روز با او نبرد کرد و با پرتاب تیری او را کشت. بر پایه پژوهش‌های فریدون جنیدی این پرنده سایه‌افکن همان دورنای آتش‌فشان است که موجب سایه و خشکی و تباهی و بی‌بارانی می‌شود.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

varéšā: (صیغه امر) to do to perform.

وَرِشا

پورداود: ورزیدن، بجای آوردن

varéšénti: to do.

وَرِشنتی

ورزیدن نگ: See:

varéšnaṅh: a deed, an action;

وَرِشنَنگهْ

کردار، کنش

مانند: = بدکردار

varéšyamna:

وَرِش یَمن

See: نگ:

varšna: the grandson of Jamasp(a minister of King Gushtasp's).

وَرشَن

ورشنه یا ورشن نوه جاماسب نامی است و جاماسب که وزیر شاه گشتاسب بوده است ۶/۱۳ یشت ۱۳ و ۱۰۴، ۱۱۶.

varšni: (نرینه) (۱) ۰ وَرْشْنی

throwing seed into(Lit.). pertaining to the sex that begets young, and applied to animals; not female;

بارورسازی ماده به وسیله نر ، گادن. نرینگی . گشناب‌ریزی

۶ ... ۰ نرینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۵۶ ۰

2- seed, Semen Virile.

۲ـ تخم ، شُتْرِ مردی ، منی نرینه

varšni: (۲) (نرینه) ۰ وَرْشْنی

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵ ۰

varšni-haršta: ۰ وَرْشْنی ـ هَرْشْتَ

the spender of the seed of males(Ayathrem Gahambar)of the rutting season;

تخم افشانی (ایاثرم‌گاهانبار) در موسم شخم کردن ... ۰ نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۹ . ویسپرد ۲ و ۲ ... نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۹ یسنا ۳ و ۱۱ . ... نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲ ۰

varšta: ۰ وَرْشْتَ

done, committed;

انجام‌شده ، بجا آورده ، کرده

... کماسه ۱/۳ وند ۱۵ و ۱ ۰ ۱۰ . ... کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴ ۰ ۶ ۰ ۸ ۰ ۱۰ یسنا ۱۲ ۰ ۱۴ ۰ ۱۸ ۰ ۲۰ ۰ ۲۲ ۰ ۲۶ ۰ ۲۹ ۰ ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ یسنا ۷۰ و ۷۰ ۰ یشت ۱۱ و ۹ ۰ ۱۳ ۰ ۱۴ ۰ ۱۷ ۰ ۲۲ ۰

2- that which is done; a deed;

۲ـ آنچه که انجام شده ، کردار

مانده‌ها : ...

و ۶ دطیاذرسدآوهم‌سد و ره‌سد رطی دردسد دردسدآوه‌م‌سد ۰

2- conceived; formed in the womb;

۲ـ آبستن ، در زهدان درست کرده ۰ وارسدآوه‌م‌ع۶ ۰ ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۸ وارسدآوه‌م‌سد نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۳ ۰

varštavat: وارسدآوه‌م‌سد ، وارسدآوه‌م‌سد ۰ ورشتوت

worker, fit to work, efficacious; stron;

کارکننده ، شایسته کار کردن ، سودمند ، کارمند

varšti: وارسدآوه‌م‌د ۰ وارسدآی ، (مادینه) ورشتی

a deed, doing;

کردار ، کنش ، انجام دهنده

varštva: وارسدآوه‌م‌دردسد وارسدآی ، ورشت و

an action, a deed.

کردار ، کنش

وارسدآوه‌م‌دردجادی دردسدوم‌سد ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۱ و ۱۷ وارسدآوه‌م‌دردسدزیوه‌م‌سد ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ ۰

vavzãna: وارسدرکسدرسد ووزان

See: وارسدکسدا ۰ نگ :

vavan: وارسدردسدا ۰ وون

See: وارسدا ۰ سدا ۰ نگ :

vawžaka: وارسدکده‌ولدسدوسد ووژک

spittle, viscid matter;

تف ، آب‌دهان ، ماده لزج ، چسبناک

وارسدکده‌ولدسدوسدنده‌م‌سد ۳/۳ یشت ۵ و ۹۰ ۰

vas: [illegible] .

to wish, to desire, to will; وَس

خواهش کردن ، آرزو کردن ، خواستن ([illegible] ، با ریشه [illegible] در ساختن واژه‌های بسیاری به کار می‌رود) [illegible] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۹ . یسنا ۴۳ و ۱ . یسنا ۴۴ و ۳ [illegible] ([illegible]) ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶ . یشت ۱ و ۱۰ [illegible] یسنا ۳۴ و ۱۲ . یسنا ۴۳ و ۹ . یسنا ۴۴ و ۱۶ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۸ . یسنا ۴۶ و ۱۴ . [illegible] ۱/۲ یسنا ۴۶ و ۱۶ . [illegible] ۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۴۱ و ۵ . [illegible] یسنا ۳۴ و ۴ . یسنا ۵۸ و ۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۲ [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۴ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۷ . وند ۶ و ۶ . وند ۱۵ و ۴۶ . [illegible] ۳/۳ یشت ۲۴ و ۴۲ . [illegible] یسنا ۴۵ و ۹ . ومانندهای: [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] .

vasanh: [illegible] . [illegible] کماسه = بس

wish, desire. وَسَنْگْهْ

خواهش ، آرزو (بس پورداود : خواهنده . آرزو کننده

وسنگه برابری با بس فارسی دارد که به معنی بسنده به یک آرزو

[illegible] ۲/۱ = خرسندی یا خواست کسی وند ۶ و ۲ . ۳۲ و ۳۵ . ۳۸ . ۴۱ . ۴۳ . یسنا ۸ و ۵ . یسنا ۳۲ و ۱۵ . [illegible] = درخواست من ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۹ . [illegible] = در آرزو ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۸ . [illegible] (آرزوها) یسنا ۳۱ و ۱۱ .

vas[illegible] . [illegible] .

wish, desire. وَسَتْ

آرزو ، خواهش . [illegible] = پادشاهی که آنها می‌خواستند تو هستی . مادینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۵ .

vaséiti: [illegible] + [illegible] مادینه . [illegible]

going about at will; freedom. وَسِی ئیتی

برابر دلخواه ، آزادی [illegible] ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۹ .

vasé-xašayant: وَسِی خْشَیَنْتْ
ruling at one's will.
بکامه‌فرمانروا .
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۳. یشت ۲۲ و ۲. یشت ۲۴ و ۵۳

vasé-yāiti: (vasō-yāiti) وَسْی یائیتی
going about at will.
برابر دلخواه
[illegible] ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۳.

vasé-šéiti: وَسْی شِئیتی
location at one's will, or living at one's own pleasure
جایگاه دلخواه، یا زندگانی‌کننده برابر دلخواه [illegible] نرینه یسنا ۱۲ و ۳ با ریشه ۲/۱.

vasō-xšaΘra: وَسُوْ خْشَثْرَ
ruling at one's will.
به کامه فرمانروا، پادشاهی کننده برابر دلخواه
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. ۲۵. یسنا ۵۷ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۱۱۲. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱.

vasō-gaoyaoiti: وَسُوْگَ اُیَ اُئیتی
swaying over the pasture-fields; epithet of Mithra.
نوسان کننده روی کشت‌زارها چیره به همه کشتزارها، چراگاهها
پاژنام مهر [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasõ-jā̊n-nāiri: [illegible] .
desirable soul of men.
وَسُوْ جانْن نائیری
جان دلخواه مردم
[illegible]
= کوچکترین ترکه (هوم) یک مرد یا زنی را نیرومند می‌سازد. یشت ۲۴ و ۲۳.

vasõ-yauna: [illegible] .
assisting at will, or exercising authority over the aerial space;
وَسُوْ یَئُنَ
یاری دلخواه یا بکار برنده نیروی فرمانروائی به هوا یا به کیهان که به پرندگان کمک می‌کند که به پرواز درآیند.
([illegible]). [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰ [illegible]
مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴.

vasõ-yāna: ([illegible]) [illegible] .
bestowing gifts at will.
وَسُوْ یانَ
بخشش پیشکشی برابر دلخواه [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasõ-vata: [illegible] .
(haoma)pounded at will.
وَسُوْ وَتَ
برابر دلخواه کوبیده، هوم برابر دلخواه کوبیده شده باشد.
[illegible] از ریشه [illegible] زدن، کوبیدن. [illegible] = [illegible]
[illegible] ۲/۱۶۴ یشت ۲۴ و ۲۳.

vaste: [illegible]
وَسْتِ
نگ به [illegible] ۲ و ۱

vastra: [illegible] .

وَسْتْرَ
garment, apparel, dress, clothes;

جامه، رخت، پوشاک [illegible] ۱/۱۶۴ یسنا ۱۰ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۶۱. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۲. [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۲۳. ۲۴. ۲۵. [illegible] ۵/۱۰ وند ۹ و ۳۲ [illegible] ۵/۱ وند ۵ و ۵۴. ۵۶. وند ۹ و ۳۳. ۳۴. ۳۵. [illegible] ۶/۱ وند ۴ و ۴۶. [illegible] ۶/۱ وند ۵ و ۳۸. وند ۱۲ و ۲۴ [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. [illegible] ۲/۳ وند ۵ و ۵۵. ۵۶. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۱۹. وند ۷ و ۱۳. ۱۴. [illegible] ۲/۳. یشت ۱۷ و ۱۴ [illegible] ۴/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵ و ۴۹. [illegible] ۶/۳ وند ۶ و ۲۷. وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰.

مانندهها: [illegible]

2- a wardrobe; a trunk.

۲ـ گنجه، جای رخت، جامه‌دان بزرگ [illegible] = (یک بید) جامه‌ها را در جامه دان می‌خورد ۷/۳ وند ۱۷ و ۳.

vastravant: [illegible]
holding clothes;

وَسْتْرَوَنْتْ
جامه‌دار، جامه‌دارنده

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۰.

vasna: [illegible] (نرینه)
wish; desire.

وَسْنَ
آرزو، خواهش

[illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۶. یشت ۱۹ و ۱۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۹ [illegible] یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

vasma: [illegible]
speed; swiftness;

وَسْمَ

تندی، شتاب، تیزی

مانند. [illegible] = تندی یا شتاب یک تیر

vaš:

to speak, to say

وَش

گفتن، سخن‌گفتن

[illegible] = گفتن یا واژه [illegible] + [illegible] = [illegible]. [illegible] ۳/۲ وند ۱۸ و ۲۶ ۰۵۱.

2- to call for assistance; to covet.

۲ـ بیاری خواندن، آز داشتن. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۳۹. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۳۹.

paiti-vaš:

to reply; to answer;

پَئیتی وَش

بازگو کردن، پاسخ گفتن

[illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۰۷. وند ۲۲ و ۰۶.

fra-vaš:

to proclaim; to say aloud;

فرَ وَش

آگاهی کردن، بلند گفتن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۰۵۴.

vašna:

وَشَن

نام کوهی

۱/۱ یشت ۱۹ و ۰۳.

vaši:

وَشی

See: [illegible]

vašyaiti:

وَش یَ ئیتی

نگ: See: ۰۱

vašta:

وَشتَ

one who conquers or subdues; a hero.

پیروزگر، کسیکه پیروزی بدست می‌آرد یا دیگران فرمان‌بردار می‌کند، پهلوان، نام‌آور.

= رام کردن. ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۳.

vaštar: (نرینه) ۰۱

وَشتَرْ

a horse;

اسب

= چهار اسب ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

vaeti:

وَئِتی

نگ: See: ۰

vahišta:

وَهیشْتَ = بهشت

a horse;

واژه وهیشته صفت برترین واژه وهو و ونگهو است که هر دو معنی خوب دارند. نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. یسنا ۹ و ۱۶ یسنا ۶۰ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۱۳ نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۹. مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱. ۵۳ و ۱. کماسه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۴ یشت ۱۱ و ۱. ۲/۱۶ یسنا ۴۳ و ۲. یسنا ۴۵ و ۵. = بهترین جهان، فردوس، بهشت ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۷۲. وند ۱۸ و ۲۹. = اینها بهترین جنگ‌افزار من هستند. ۱/۳ وند ۱۹ و ۹. مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶و۲. یشت

۱۳ و ۸۰. [illegible] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷/۲ ویسپرد ۲۳ و ۱. [illegible]
کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۲. ۴ – ۱۳. ۱۵ – ۱۹. [illegible] نرینه ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۶.
[illegible] کماسه ۱ و ۳ یسنا ۳۱ و ۴. یسنا ۳۲ و ۶ [illegible] کماسه ۳/۱
یسنا ۶۰ و ۱۲ [illegible] کماسه ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴ [illegible] ۳/۱
یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] ۴/۱ وندیداد ۲۱ و ۱. [illegible] کماسه ۴/۱
وند ۱۹ و ۱۱ [illegible] ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۳ [illegible]
... [illegible] کماسه ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱ [illegible]
کماسه ۱/۵ یسنا ۵۰ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۵ و ۶۱. وند ۹ و ۴۴.
[illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۲ [illegible] کماسه ۶/۱ یشت
۱۳ و ۱۹ [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ [illegible]
کماسه ۷/۱ یسنا ۴۹ و ۹ [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۲۸ و ۸ [illegible] نرینه
۱/۲ یشت ۱۳ و ۱۲ [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵ [illegible]
مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ [illegible] کماسه یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۵ و ۳.
[illegible] کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۴.
[illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۲. یسنا ۱۷ و ۱۲. یسنا ۳۸ و ۵. یشت ۱۳ و
۴۲ [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۳۳ و ۷. یسنا ۴۶ و ۱۰ و ۱۸.
[illegible] کماسه ۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۱ [illegible] نرینه ۴/۳ وند
۲ و ۲۱ [illegible] کماسه ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۶ [illegible] مادینه
۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ [illegible] کماسه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵.
[illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۸ [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۵.

vahišta-nās: [illegible]

وَهیشتَناس

بهترین سازنده، [illegible] = خرد که آدم را توانگر بهترین می‌سازد.

(wisdom) which makes (a person) reach the best (thing).

نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

vahištō-ēišti: [illegible]

وَهیشتُو ئیشتی ([illegible] + [illegible])

the best wish or desire;

بهترین خواهش یا بهترین آرزو

the Vahishtoishti Gatha name of fifth chapter of Gathas.

وهیشتوئیشتی گات گاتهای پنجم از سروده‌های ورجاوند زرتشت است وهیشتوئشتی‌هائیتی نیز نامیده می‌شود.

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱.

۲/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. [illegible]

[illegible] ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۲ و ۹. آفرینگان ۳. نیایش ۲ و ۵.

[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲. [illegible]

[illegible] ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۳. آفرینگان ۱.

vahehyā: [illegible]

وَهِهْ یا

See: نگ:

vahma: [illegible] (نرینه) [illegible]

وَهْمَ homage, glory, invocation, mental recitation of the name of a divine being; prayer;

کرنش، شکوه، خواهش، نیایش، کسیکه نام پروردگار و نیایشی را از بر است. نماز.

[illegible] ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۷. [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۶. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۲. یسنا ۴۸ و ۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۹. ویسپرد ۲۱ و ۱. [illegible] یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۵ و ۷. [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۳۲. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۵ یسنا ۵۳ و ۲. [illegible] ۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱. یسنا ۱ و ۲۴. ویسپرد ۴ و ۲. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۲۱. [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۵۰ و ۷. [illegible] ۷/۱۰ یسنا ۳۴ و ۲ [illegible] ۲/۳. یسنا ۴۱ و ۱. یسنا ۴۵ و ۸. یسنا ۴۶ و ۱۷ [illegible] یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۶۰ و ۶. فرگرد ۷ و ۲.

vahmaeδāta: [illegible]

وَهْمَ اِذاتَ = شکوه داده name of an illustrious personage;
نام کسی نامور او همه ئیذاته [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vahmna: [illegible]
وَهْمْنَ worthy of hemage or glory.
درخور کرنش و ارج یا شکوه [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳.

vahmō-sendanh: [illegible] نرینه
وَهْمُو سِنْدَنْگَه pleased with invocation-prayers.
از نیایش نیایشگران خوشنود [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۵.

vahmya: [illegible]
وَهْمْ یَ worthy of homage-adoration.
شایسته ستایش، در خور کرنش و ستایش [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۲. ۱۰. ۵. ۷۸. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۴. نیایش ۴ و ۱. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۴. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۲۳ و ۴. یسنا ۷۱ و ۱۰ [illegible] نرینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۳ [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳.

vahmyata: [illegible] مادینه
وَهْمْ یَت State of being worthy of homage-adoration-glory
شایسته کرنش و ستایش و شکوه [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۰. ۱.

vahyo: [illegible]
وَه یُو see : [illegible] نگ :

vā: [illegible] (۱)
وا either...or

= یا ، هم ، یا

وند ۳ و ۱۹ . ۲۰ . در بیشتر جاهای وندیداد به چم یا بکار رفته است .

یسنا ۳۱ و ۹ . یسنا ۴۵ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۱۸ .

vā: (۲)

to blow(as the wind);

وا

وزیدن (مانند باد) توفیدن ۳/۱ یشت ۲۲ و ۸ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۴ .

aipi-vā:

to blow away.

آئیپی وا

وازدن ۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۷ .

aiwi-vā:

to blow all around (as the wind);

آئیوی وا

بهمه سوی وزیدن (مانند باد) . بادهای تند نیرومند بهمه سوی می‌وزد ۳/۳ یشت ۸ و ۸ .

upa-vā:

to blow;

ئوپَوا ،

وزیدن

fra-vā:

to blow,

فرَ وا

۱ــ وزیدن

(2) to meet togethar by the blowing of the wind (as clouds);

۲ــ همدیگر را با وزش باد دیدن (مانندابرهاکه باوزش‌باد بهم می‌رسند) یشت ۱۳ و ۴۶

۳/۳ یشت ۸ و ۴۰.

vi-vā: وای - وا .

وی وا

to blow away;

بیرون راندن وای درسدم د- [illegible] = او آنها را بیرون راند ۳/۱ یشت ۸ و ۴۰ وای درسدم [illegible] بیرون کننده مادینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۴۰.

hām-va: [illegible] - وا .

هانْم وا

to blow at once together; to blow away.

با هم دیگر یکباره وزیدن، بیرون راندن [illegible] - وا درسدم و یشت ۱۰ و ۴۱.

vāiti-gaesa: وا درسدم د- [illegible] .

وائیتی گَئِسَ

a mountain near Herat; the Badghes;

بادغیس، نام کوهی در نزدیک هرات که رشته‌های کوتاه آن کوهستان میان مرو و هرات کشیده است وا درسدم د- [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲.

vaiδi: وا [illegible] د .

وائیذی

a stream of water;

جوی آب وا [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲.

vāirya: وا [illegible] . وا [illegible] .

وائیریَ

(water falling) from rain;

بارانی، از باران، ریزش آب.

[illegible] - وا [illegible] در [illegible] باران آب مادینه ۶/۱ وند ۶ و ۵۰.

vāunuš: وا [illegible] .

وائونوش

lovingly, affectionately;

دوستانه، با مهربانی، مهربانانه

= دوست داشتن، + ریشه سست این واژه است .
(برابرکنید با از ریشه (۰) یسنا ۲۸ و ۸.

vāuraya:

واوُرَیَ

see : نگ :

vāurāite:

واوُرائیتِ

see : نگ :

vaw:

thou = تو =

واو

vāxéšrika:

(نرینه)

واخِذریکَ

name of a mountain;

نام یک کوهی است ، یشت ۱۹ و ۴.

vāxša:

واخْشَ

ارابه، گردونه.

vāxš:

۶۰۹۴- واخْشَ

گفتار، واژه، آوا.

same as

vāgéréza:

(نرینه)

واگِرِزَ

name of a person;

نام کسی است ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vaǰžibyō:

گفته شده

وَغزی نیو ماند: [illegible] ۲. same as

vāza: [illegible] . [illegible] ۱۲. (نرینه)

وازَ

strength, vigour,

نیرو، زور [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲.

vāzišta: [illegible] .

وازیشتَ

swiftest, sharpest, most acute of mind,

most helpful. تندترین، تیزهوش‌ترین، یاری‌دهنده‌ترین.

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲.

[illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴.

۲- [illegible] the fire in the clouds (Lightning).

۲- آتش وازیشته [illegible] . آتشی است که در هنایش برخورد دو تکه ابر با هماهنگ پدیدار می‌شود که با غرش تندر همراه است که بفارسی آذرخش نامیده می‌شود. [illegible] ۲/۱۰۶ وند ۱۹ و ۴۰. یسنا ۱۷ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۳.

vāta: [illegible] .

واتَ

wind;

باد. همچنین نیروی وزاننده باد را گویند.

[illegible] = دیوباد، گردباد. توفان [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵. وند ۳ و ۴۲. یشت ۱۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۲۱. ۵۰. [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۳۴. [illegible] ۱/۱ = بادها، یا همه بادها ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۴. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳ و ۱۶. یشت ۳ و ۱۲. ۱۶ [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۵. ([illegible]). [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱۵ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۲۰. یشت ۹ و ۱۰. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۳۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۲ و ۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۷۰ و ۳ یشت ۱۱ و ۱۶. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶ یسنا ۳ و ۱۸. [illegible] ۸/۱ یشت ۳ و ۹. [illegible] ۵/۳ یشت ۲۲ و ۷ و ۲۵.

vātō-daewa:

واتُو دَئِو

the Demon of-Wind, who raises storms and spread ruin and desolation by untimely violent rains;

دیوباد. هنگامیکه این دیوباد می‌وزد توفان پدیدار کرده و ویرانی و نابودی می‌آورد. و این توفان انگیزه بارانهای ناموسمی و نابهنگام زیان‌آور می‌شود

۲/۳ وند ۱۰ و ۱۴.

vātō-béréta:

واتُو بِرِتَ

that has been brought by winds;

واتوبرته = بادبرده. با باد برده شده

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. ۶.

نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

vātō-yōtū:

واتُو یُوتو

see: نگ:

vātō-šuta:

واتُو شوتَ

driven or pushed by the winds (as clouds).

رانده شده با باد، با باد راه‌افتاده (مانند ابرها).

نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۲.

vātéyamahi:

واتِیامَهی

see: نگ:

vādāyōit:

وادایوئیت

see: نگ:

vāδa: ۰۳ – واسو . واسدیه .

واذَ

a weapon for smiting; smiting; a blow.

یک جنگ‌افزار کوبنده، زننده، یک آخت یا زنش واسدیه ۶۴، ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

vāδayaeta, vāδayeiti: واسدیه دیدیه وَیَم دیه .

واذَیَ ئِتَ، واذَیِ ئیتی

از ریشه واسو و واسدیه ۲ و ۱. نک: واسو و واسدیه . see :

vār: واسدا .

وار

to rain;

باریدن. واسدا یَم د ۳/۲ (۷/۱) وند ۷ و ۴.

واسدا ایج. واسدا یَم د دیه = در شب بارانی مادینه ۶/۱ و (۷/۱) یشت ۱۶ و ۱۰.

aiwi-vār: ۶۱۰۹– دیه دکه د – واسدا .

آئیوی وار

to rain;

باریدن. دیه دکه د – واسدا یَم = باران

ni-vār: وای – واسدا .

وی وار

to rain,

باریدن، باران وای. واسدا یَم د ۳/۲ وند ۲۱ و ۳.

vara, vāiri: واسدا , واسدا ر .

وارَ وائیری

rain;

باران واسدا ۶۴ دیه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲. یشت ۵ و ۱۲۰.

واسدا دیه د دیه ۳/۲۰ یسنا ۵۷ و ۲۸.

مانندهها واسدا دیه ر و وای. واسدا دیه دیه دیه

vāra: (۲) وارَ
wish, desire, satisfying
آرزو، خواهش، خرسند کام (پورداود)
۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸. ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۶.
religious Faith.
با ریشه = باورداشت دین، خستو به کیش ۴/۱ یسنا ۳۳ و ۲.

vāra: (۳) وارَ (نرینه)
a wing
بال ـ پر

vāra: (۴) وارَ
shelter, protection;
پناهگاه، نگاهداری، پشتیبانی

vāra: (۵) وارَ
(meaning unsettled); rain (M.); the heart (Geld.).
در فرهنگ‌ها معنی یکسان ندارد. میلز: باران. گلدنر و گزارش پهلوی: دل.
(وسترگارد) یسنا ۱۰ و ۱۴.

vāraϑna: وارغَن
Fluttering the wings (as a bird);
بالزن، مانند پرنده که در هنگام پریدن بالهایش را بهم می‌زند یا بالها را تکان می‌دهد.
نرینه ۶/۱. یشت ۱۴ و ۱۹. یشت ۱۹ و ۳۵.
مرغ شاهین (پورداود)

vārénjana: وارَنجَن

وارِنْجَنَ Fluttering the wings (as a bird)

(از ریشه [illegible])

بال‌زن، پرنده (بال زدن مانند مرغ یا هر پرنده که بال زن است) [illegible] نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۳۵.

vāréϴman; [illegible]

وارِثْمَنْ a shield, shelter,

نگهدارنده، پناهگاه، سپر [illegible] ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲.

vāréϴraγni: [illegible]

وارِث رَغْنی smiting the enemy (Lit.); prevailing over the enemy; victorious;

دشمن‌شکن، زننده دشمن

پیروز بدشمن، چیره به‌دشمن، فیروز [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۰و۱۸. ۱۹. یسنا ۵۷ و ۲۲. [illegible] = مانتره سپند پیروز. ۱/۱ فرگرد ۹ و ۱. [illegible] کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱. یشت ۳ و ۵. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۹. ویسپرد ۲۰ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۰. [illegible] ۲/۳۰ وند ۱۰ و ۵. ۹. ۱۳. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱. ویسپرد ۱۵و۳. یشت ۱۳ و ۱۵۶.

2-The strenght or the means gaining victory.

۲ ــ نیرومند، یا بدست‌آورندهٔ پیروزی. [illegible] ۶/۳ ـ ۱ ـ ۱۰ و ۹.

vāréϴraγnya: [illegible]

وارِث رَغْنی victorious, prevailing over the enemy;

fiend-smiting;

چیره، پیروز، چیره به دشمن، دشمن شکن، دیوزن، دیوشکن

[illegible] = دیوشکننده‌ترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲. [illegible] ۲/۱ یشت ۳ و ۵. [illegible] ۱/۳ وند ۸و۷۲. وند ۹ و ۲۷. وند ۱۱ و ۳. ۸. ۱۱.

vāréman: وارِمَن

shelter, support; help;

پناه‌گاه، نگهدار، یاری ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۲.

vāvaréšI: مادینه واوَرِشی

incontinence, free indulgence of Lust;

ناپرهیزگاری، هرزگی، شسر ران، منی‌ران ۱/۶ یشت ۱۳، ۱۳۱

این واژه به کس هرزه، بی‌ناموس نیز گفته می‌شود.

vāvérézataré: واوِرِزَ تَرِ

see : نگ:

vāvérézōi: واوِرِزوَ ئی

See: نگ:

vāsi: مادینه واسی

a huage aquatic animal; a sort of Leviathan;

جانور بسیار بزرگ آب‌زی، یک جور جانور بزرگ دریایی. مانند:

۲/۱ یسنا ۴۲ و ۴.

vāstar: نرینه واسْتَرْ

a protector, a sheiterer, a helper;

نگهدارنده، پناه‌دهنده، یاری کننده

= من بجز از تو نگهدارنده ندارم ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱ ۲/۱ یسنا ۱۹

و ۱۴. یسنا ۲۷ و ۱۳. پورداود: ورزیار، کارگر کشاورز.

vāstra: واسْتَرَ

pasture; pasturage; grazing ground;

چراگاه: چرا، زمین چرا [illegible] ۱/۱۴ وند ۲ و ۲۴. ۳ و ۳. [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴۲. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۲۰. [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴. [illegible] ۵/۱ یسنا ۳۳ و ۴. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۵۴. [illegible] ۷/۱ وند ۱۵ و ۴۱. [illegible] ۱/۳ وند ۷ و ۳۲. [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۴. ۲۳. و مانده‌های: [illegible] و [illegible] و [illegible] درست.

2-tillage, agriculture; a field.

۲ـ کشت و ورز، کشاورزی، کشتزار [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰. [illegible] ۷/۱ وند ۱۹ و ۴۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰. [illegible] ۶/۲ یشت ۸ و ۲۹.

مانده‌های: [illegible] درست.

3-industry, labour; work.

۳ـ کوشش (در کارهای سودمند)

پیشه، کار [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۲. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۷ و ۳. [illegible] ۵/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. ۷/۱ یسنا ۳۳ و ۳.

vāstravant: [illegible]

provided with pastures-corn-field; واستروَنت

rich in agriculture; prosperous.

دارندهٔ کشتزار، چراگاه و گندم‌زار

توانگر در کشاورزی، کامیاب [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱. [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۵۰ و ۲. [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹. ویسپرد ۲ و ۱۱. ویسپرد ۹ و ۵.

vāstri: [illegible]

the owner or the keeper of the pasture-field; واستری

واستری = دارنده کشتزار، یا نگهدارنده کشتزار، کشاورز [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۴۲.

[illegible] (وید-۲)

vāstrō-dātainya: واسْتْرُوْ ـ داتَئینْ یَ

(the time) of moving the ripe fields of corn; epithet of the maidhyoshem Gahambar

موسم درو کردن گندم ، گندم چینی ، پاژنامه گاهامبار میدیوشهم [illegible]
[illegible] ، نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۲ [illegible]
[illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲ .

vāstrō-béréta: [illegible] .

pasture-producing; واسْتْرَ بِرِتَ

چراگاه برنده ، فراهم کننده چراگاه

[illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹ .

vastrya: [illegible] . واسْتْرْیَ

a farmer; a cultivature, a husbandman.

۱ـ برزگر ، کشاورز [illegible] = برزگر بهره‌جو [illegible]
۶/۱ یسنا ۳۱ و ۲۵ .

2-tillage, agriculture.

۲ـ کشت و ورز ، کشاورزی ، [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۳ و ۳۳ .

3-business, occupation, industry;

۳ـ پیشه ، کار ، انجام کارهای سودمند ، کوشش [illegible] ۵/۱ یسنا ۳۱ و ۹ .
[illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱ . یسنا ۳۳ و ۶ .

4-industrious, diligent, toiling.

۴ـ کوشا ، کوشنده
رنجبر ، رنج‌کشنده [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۹ . [illegible]
نرینه ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳ . [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۶۳ و ۴ .

vāstryāvaréza: [illegible] .

diligent working; واسْتْرْیا وَرِزَ

کارگر رنجبر ، کار پر رنج انجام دهنده ، کشاورز

[illegible] . دختر رنجبر ، دوشیزه رنج‌کشنده . مادینه ۱/۱
یسنا ۲۳ و ۳ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲ .

vāša: (از ریشه vaš-۱) .
a chariot;

واش

گردونه.

۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. یشت ۱۰ و ۵۲
۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. ۱۳۶. ۶/۱ یشت ۵ و ۱۱. یشت ۱۰
و ۱۲۸. ۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵. مادینه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.
مادینه ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.

vāšayante: ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۲.
they drive the chariot.

واش یَنْتِ

آنان گردونه می‌رانند

(vaiy-۱)

vi,vaya:
a bird

وی،وَیَ

پرنده، مرغ

۱/۱ وند ۲ و ۴۲. ۱/۱۰ یشت ۱۳ و ۳. ۶/۱ وند ۷ و ۲۹. ۳۰.
۳۳. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹. ۵/۲ یسنا ۵۷ و
۲۸. ۱/۳ وند ۵ و ۱۲. ۱۳. ۶/۳ وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹. یشت
۱۴ و ۱۹. ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۶/۳ یسنا ۴۲ و ۶.

vičinaθwaré:
(the baresma) untied

ویچینثْوَرِ

نه‌بسته، بسته نشده

در این یشت "برسم" بسته‌نشده را گفته است.

vij:
to afflict, to do harm

ویج

۱ــ غمگین کردن ، آزار کردن ، رنجاندن

۲ــ سنگین بودن 2-to be heavy

ریشه [illegible] در شماره از [illegible] ۵ و در شماره از [illegible] ۱ است .

vindaxvaréna: [illegible]

he who obtains the glory

وینْدَخْوَرِنَ

شکوه‌یابنده .

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵ .

vindat-spāδa: [illegible]

cognisant (fo the movements) of the army; or watching over the army;

وینْدَتْ سْپاذَ

نگاهبان سپاه .

پائیدن به سپاه ، سپاه نگرنده [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۵ .

vindaΘa: [illegible] ۲ــ کماسه

gaining, acquiring;

وینْدَتَ

سودبرنده ، بهره‌ور ، بدست‌آورنده

[illegible] ۷/۱۰ نیایش ۲ و ۷ .

vitaré: [illegible]

see : [illegible] نگ :

وِیتَرِ

vitkavi: [illegible] نرینه

name of a person:

ویت کَوی

نام کسی است . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶ .

vita: [illegible]

different, separate;

ویتَ

جدا ، سوا ، گوناگون ، دوجور

از ریشه [illegible] = جدا ، از ریشه [illegible] = [illegible] . دو بخش شده ، دوتکه [illegible] وند ۹ و ۱۱ .

viΘ : [illegible]

to know, to be informed. ویث

دانستن ، آگاه بودن

این واژه با ریشه [illegible] برابر است که [illegible] = دانش و آموختن و یاد دادن است . [illegible] ۳/۳ وند ۴ و ۵۰–۵۴ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱ و ۲۶ . [illegible] ۳/۱ در نیایش ینگهی‌ها تام .

vid: [illegible] (۱)

to know, to learn, to be informed, to see. وید

دانستن ، آموختن ، یادگرفتن ، آگاه بودن ، دیدن [illegible] ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۱۰ . یسنا ۳۴ و ۷ . [illegible] ۲/۱ = [illegible] = [illegible] یسنا ۲۸ و ۱۰ . یسنا ۳۳ و ۶ . [illegible] ۳/۱ ویسپرد ۱۶ و ۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۶ . یسنا ۳۱ و ۲ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۹ . [illegible] یسنا ۴۴ و ۳ . یسنا ۲۹ و ۳ . یسنا ۳۱ و ۵ . [illegible] یسنا ۳۱ و ۳ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۳ [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . یسنا ۴۳ و ۱۴ . [illegible] ۴/۱۰ یسنا ۳۱ و ۲۲ . یسنا ۴۸ و ۳ . [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۷ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۸۰ یسنا ۵۰ و ۱ . [illegible] مادینه یسنا ۴۸ و ۲ .

aiwi-vid: [illegible]

to know, to declare, to make known. آئیوی وید

دانستن ، آگاهی کردن ، آشکار کردن شناسانیدن ، بلند گفتن [illegible] . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۰ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۹ . [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . [illegible] نرینه

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰.

ã-vid:

to know; to declare, to dedicate; آ وید

دانستن ، آشکار کردن ، آگاهی کردن ، پیشکش کردن

۱/۱ اوند ۱۷ و ۹. ۱/۳ یسنا ۲۴ و ۱. یسنا ۴۱ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱ ... ویسپرد ۴ و ۲. ... یسنا ۴ و ۱. ... یسنا ۵۸ و ۲. ... ۳/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹. ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰. ... ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹.

uz-vid:

to know well ئوز وید

خوب شناختن ، خوب دانستن

... = آشکارا شناسانیدن و یا گفتن با آوای بلند.

... ۳/۱ وند ۱۹ و ۵.

ni-vid:

to invite; to request th company of, to call. نی وید

فراخواستن ، خواندن ، درخواست‌کردن‌ازانباز ، نالیدن ، نوید دادن.

... یسنا ۱ و ۱ — ۱۹. ویسپرد ۱ و ۱—۹.

... یسنا ۱ و ۲۱.

... ۳/۱ یشت ۵ و ۸۵.

paiti-vid:

to know, to see ; to be informed. پَئیتی وید

دانستن ، دیدن ، آگاه بودن

... = من‌نشان‌میدهم یا من آشکار می‌کنم.

وند ۱۷ و ۹. [illegible] وند ۱۷ و ۱۰.
[illegible] ۱/۱۰۶ وند ۲ و ۹. ۱۳. ۱۷.

fra-vid: [illegible]
to make known, to show فَرَوید
آشنا کردن، نشان دادن [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸.
[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ [illegible] هادینه
۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۶. [illegible] نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و
۸۸.

vi-vid: [illegible]
not knowing وی وید
ناآگاهی. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.
2-to esteem. to respect, ۲ــ ارج‌نهادن، بزرگداشتن
[illegible] یسنا ۴۳ و ۹.

vid: (۲) [illegible]
to get, to reach, to be known; to obtain; وید
بدست‌آوردن، رسیدن، آگاه بودن، فراهم کردن [illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۱۳۰۹
و ۱۷. [illegible] یشت ۶ و ۳. نیایش ۱ و ۱۳. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و
۶. [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۶. یشت ۱۷ و ۵۴. [illegible] ۳/۱
یسنا ۱۰ و ۸. [illegible] ۱/۳ وند ۱۹ و ۴۶. یشت ۱۵ و ۴۰. [illegible]
۳/۱ وند ۱۹ و ۶. [illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۸. ۱۲. ۱۶. [illegible]
۳/۱ یسنا ۳۰ و ۸. [illegible] ۲/۳۰۶ یسنا ۵۳ و ۵. [illegible] نرینه ۱/۱ وند
۱۹ و ۴. [illegible] یسنا ۴۴ و ۸. [illegible] یسنا ۴۳ و ۱۳.

2-to increase, to promote; to further.

۲ــ افزودن، پیشرفت دادن، ببالابردن، بیشتر کردن [illegible] ۳/۱۰ وند ۷ و ۷۱
۷۹.

fra-vid:

فَرَ وید

to obtain; to acquire, to be approved;

بدست آوردن ، فراگرفتن ، پسندیده بودن

to be accepted;

پذیرفته بودن . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۲۱ .

viδ,biδ:

ویذ،بیذ

to break, to cut as under

شکستن ، از هم بریدن ، تکه کردن

viδat-x̄arénaňh: نرینه .

ویذَت خْوَرِنَنگْهْ

one of the six foremost helpers of saoshyant;

ویذت خرننگه نام یکی از شش تن یاران سوشیانت .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸ .

viδčōišta:

ویذْ چُوْیشْتَ

msot discerning

شناسنده‌ترین .

از ریشه = دانستن ، شناختن ، از ریشه = جستجو کردن .

۸/۱ یشت ۱۲ و ۰۷ .

viδyā:

ویذیا ،

knowledge

دانش

۱/۱ یشت ۲۴ و ۱۵

viδwana: نرینه .

ویذْوَنَ

name of a mountain

نام کوهی است . ۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ = چهار ستیغ ویزون یا چهار ستیغ کوه ویزونه .

vin: بین پارسی

to see, to observe; to look to

وین،

دیدن، نگاه‌کردن

نگرش کردن، نگریستن ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۵. یشت ۱۴ و ۳۱. وند ۲ و ۴۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰. ۳/۱ وند ۲ و ۲۴. ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۹. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۹۲. ۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۹۴. یسنا ۳۲ و ۱۰ ۲/۱۰ یشت ۱۹ و ۳۴. ۸۰.

aiwi-van:

to observe, to see, to look at

آئیوی وین

نگریستن، نگرش کردن و دیدن، نگاه کردن به ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳ ۳/۱ وند ۷ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۴. یشت ۱۴ و ۳۳. ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵. ۳/۱ یشت ۲۴ و ۱۰. وند ۱۶ و ۲. ۸. ۹. ۱۰ و ۱۱.

ã-vin:

to behold, to observe attentively.

آ وین

نگریستن، تماشاکردن، به ژرف بینی نگریستن ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۲. ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲.

paiti-vin:

to see, to look at

پَئیتی وین

دیدن، نگاه کردن به ۳/۱۶ یشت ۹ و ۳. نیایش ۳ و ۵.

2-to look down upon(Lit.); to disdain, to slight;

۲ـ پست‌تر از خود دانستن، خوار شمردن، خوار کردن، ناچیز شمردن

۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۹۴.

pairi-vin:

to see round about;

پئیری وین

پیرامون را دیدن. همه سو دیدن، سراسر دیدن

۱/۱ وند ۱۹ و ۳. ۳/۲ یشت ۱۳ و ۳ ۳/۱ یشت ۵ و ۶۸. ۳/۱ وند ۱۹ و ۳.

hām-vin:

to manage;

هانم وین

اداره کردن، بکار گرفتن

= چه کسی آنها را بکار خواهد برد.

۳/۳ وند ۹ و ۱

2-to see; to look at

دیدن، نگاه کردن به

۱/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

vip:

to emit seed;

ویپ

تخمه بیرون ریختن

۳/۱ وند ۸ و ۲۷. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲.

apa-vip:

to copulate.

آپویپ

آمیزش کردن، همبستر شدن، جفت شدن.

۳/۳ وند ۷ و ۵۵.

para-vip:

to take off the roots; to extirpate,

پَرَ ویپ

ریشه‌کن کردن، از ریشه برانداختن، نابود کردن،

to destory;

[illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

vitbaešanh: [illegible]

ویتبَاِشَنگهْ

removing malice;

بر کنارکننده بدخواهی

[illegible] ۲/۱ یسنا ۵۴ و ۲. ۶۴.

vifyant: [illegible]

ویف یَنْتْ

one who emits semen virile

شسر اندازنده، کسیکه منی می‌ریزد، مانند: نر، مرد، هرچیز نر [illegible] نرینه ۷/۱ وند ۷ و ۲۶. ۲۷.

vifra: [illegible] نرینه

ویفرَ

name of a chief whom king Fridon had sent to the top of a mountain, and who had lost his way in a glacier.

ویفره، نام یکی از سران است که فریدون شاه او را به ستیغ کوه فرستاد که او راه خود را در توده‌ٔ یخ‌ها گم کرد. ۱/۱ یشت ۵ و ۶۱.

[illegible] از ریشه [illegible]

vivaoja:

وی وَئِجَ

he that separates;

او آنرا جدا می‌کند.

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

vista: [illegible]

ویستَ

informed of; aware, knowing

آگاه از، آشنا، شناسا، آگاه. مانند [illegible]

vistauru: [illegible] ۶۱۷۵-

ویستَ ئورو the son of Naotara and the brother of tusa; Nodar had two sons, txs and Gustahm.

ویسته‌ئورو نام پسر نوذرو برادر توس، نوذر دو پسر داشته که یکی توس و دیگری گستهم که همان ویسته ئورو است. یشت ۵ و ۷۶ ۱/۱

۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

visti: ویستی information, knowledge

آگاهی، دانش، دانایی

vistõfraoréiti: ویستُوْ فرَ اُرِئیتی well-versed in religious lore; or keeping implicit faith in religion;

بسیار دانا آگاه به دانستنیهای دینی، باور دارنده،خستوان رسا به دین

۲/۱ نیایش ۴ و ۹.

viš: ویش to sprinkle, to moisten.

پاشیدن، ترکردن، افشاندن، خیساندن

viša: ویشَ poison

زهر، ۵/۱ یشت ۲۲ و ۳۶.

viša-gainti: ویشَ گئینتی (Food) of Poisonous stench

بوی‌گند، بوی زهری یشت ۲۲ و ۳۶.

viāva:

ویشَ وَ name of a mountain.

نام کوهی است. [illegible] یشت ۱۹ و ۰۴.

vīšastaré: [illegible] (یشت ۱۹ و ۰۸)

ویشَستَرِ branching off (Dar.);

شاخه شاخه، ویشبستر از ریشه سانسکریت است و در سانسکریت معنی پاره پاره دارد. ریشه سانسکریتی واژه ویشستر پاره کردن است.

viš: [illegible] (۱)

ویشْ poison.

زهر [illegible] ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۱.

viš: [illegible] (۲) (ازریشه [illegible])

ویشْ water;

آب.

viš: [illegible] (۳)

ویشْ a far, at a distance;

از دور، دورادور، [illegible] یسنا ۱۰ و ۱.

viš-čiθra: [illegible] ۲، با [illegible]

ویشْ چیثْرَ the fluid part or the juice extracted from medicinal plants

شیره گیاه دارویی، فشرده گیاه دارویی یا سرچشمه درمان، کان درمان [illegible] = [illegible] = درمان، چاره، [illegible] = سرچشمه، کان ۲/۱ وند ۲۰ و ۰۳.

vištar: [illegible] = [illegible] (۱-[illegible])

ویشْتَرْ one who knows; one who watches or superintends.

دانا ، سرپستی کننده ، نگهداری کننده
[illegible] ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱۸ .

vispaΘan: [illegible] .
ویش پَتَن
the pathways of the birds
جاده پرندگان ، راه پرندگان [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴ . ۱۱ .

viš-haurva: [illegible] .
ویش هَئورو
(the dog) that watches the street;
کوچه پا ، آنکه خیابان را می‌پاید ، نگهبان [illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۲۹ . وند ۱۳ و ۴۹ . [illegible] ۴/۱ وند ۱۹ و ۱۸ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۲۱ . ۱۳ . ۲۵ . [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۱ . وند ۱۵ و ۳ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۸ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۴۲ .

viš-harézana: [illegible] .
ویش هَرِزَن
abounding in waters.
فراوان آب [illegible] ۲/۱ وند ۱ و ۸ .

viš-huška: [illegible] .
ویش‌هوشکَ
(a frog) whose venom is dried up;
خشکیده زهر ، بی‌زهر . [illegible] = قورباغه یا وزغیکه زهرش خشکیده است نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۶ . وند ۱۲ و ۲۲ .

vi: [illegible] . (۱)
وی
to run after; to fly: to fall;
پی‌گیری کردن ، گریختن ، افتادن [illegible] ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹ [illegible] رم‌کرده ، ۳/۱ وند ۱۵ و ۵ .
۲ـ پخش‌کردن
2-to pervade; to spread throught;

سرتاسرگستردن [illegible] ۱/۱۰ یشت ۱۵ و ۴۳.

3-to pursue; to flee; ۳ـ دنبال کردن ، فرار کردن

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۳۵. [illegible] یشت ۱۳ و ۳۵. [illegible] یشت ۱۳ و ۳۵.

apa-vi: [illegible].

to drive away; to put flight آپَوی

فراراندن ، گریزدادن ، گریزاندن [illegible] یشت ۸ و ۲۳ و ۲۹.

ā-vi: [illegible].

to come to (aplace) آ وی

آمدن به ، درون شدن به

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۴۹ [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۸۴

paurva-vi: [illegible].

to come foremost; (Lit.); to excel; پَئورْوَ وی

to suprass; جلوتر از همه آمدن ، برتری داشتن ، پیشی جستن.

[illegible] ۳/۱ ویسپرد ۲۲ و ۲.

vī: unless; except; anothe sort; separately. [illegible]

وی = جز ، بی ، جدا ، جوردیگر ، جداگانه ، وارون ، همیستار ، مانندهها :

inverted; [illegible] = بی‌گمان. [illegible] = گداختن [illegible] = بی آب.

[illegible] = [illegible] = جز. [illegible] (وند ۳و۱۵) [illegible]

(وند ۹ و ۳) [illegible] (وند ۱۹ و ۲۹). [illegible] (وند ۲ و ۲۲).

[illegible] (وند ۱ و ۱۷)

2-two fold. (Lit. Fr. [illegible]); more excessively;

through and through; all round; ۲ـ دو تا ، دولا

با ریشه [illegible] بسیار زیاده‌روی، بسیار از اندازه، دوباره و سه‌باره، سراسر، گرد درست [illegible]. یشت ۱۳ و ۹۴. [illegible] (وند ۲ و ۴۲) [illegible] (وند ۲ و ۱۱) [illegible]. (وند ۱۹ و ۴۳) [illegible] (وند ۲۱ و ۰۳) [illegible]. [illegible] یشت ۱۰ و ۸۵. [illegible] (یسنا ۹ و ۲۸) [illegible]. [illegible] (یسنا ۱۲ و ۰۴) [illegible]. (یسنا ۱۰ و ۱) [illegible]. (یسنا ۵۴ و ۰۲)

vī-āpa: [illegible]

waterless, free from wetness

وی آپَ

بی‌آب، بی‌نم. [illegible] = بی‌آب‌ترین، بی‌نم‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۰۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvara: [illegible]

treeless

وی ئورْوَرَ

بی‌درخت، بی‌گیاه

[illegible] = بی‌درخت‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۰۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvišti: [illegible]

separation, disunion;

وی ئورْویشتی

جدایی، از هم جدایی

[illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۸۱–۹۶. وند ۹ و ۴۳.

vī-usaiti: [illegible]

see : [illegible] : نگ

وی ئوسَئیتی

vī-kanti: [illegible] (۱) [illegible]

levelling or razing to the ground, demolishing;

وی کنتی

زمین‌کنی ، ویرانسازی زمین .

۴/۱ وند ۷ و ۵۰.

vī-kanti: (۲)

وی کَنْتی (۲)

see : نگ :

vī-kusra:

wide, extended, broad.

وی کوسْرَ

پهن ، گسترده ، گشاد ۲/۱ وند ۱۴ و ۷ =

در ژرفا پهن شده

vī-kérét-uštāna:

وی کِرِتْئوشْتانَ

that separates the soul from the body;

آن روان را از تن جدا می‌کند .

۲/۱ وند ۵ و ۳۷ وند ۱۳ و ۱۲ . ۱۳

۱۴ . ۱۵ . وند ۱۴ و ۱ .

vī-xrumant:

very hard; cruel;

وی خْرومَنْت

بسیار سخت ، بی‌مهر

سنگدل ، ستمگر . = زخم دردناک نرینه ۲/۱ وند ۴ و

۳۰ . ۳۳ . ۲/۱ یشت ۴ و ۸ .

vī-gāΘ aṅh:

کماسه

the top, the highest point; a corner (Dar.)

وی گاسَنْگْهَ

نوک ، ستیغ ، بالاترین نکته ، گوشه (دارمستتر)

Flank, side (Har.)

پهلو ، کنار (هارلز) ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۱ .

vi-čara :

وی چر moving along to and Fro; or discerning;
به پس و پیش رفتن یا وزیدن distinguishing (good from evil);
بازشناختن، جدا ساختن. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳و۴۰.

vī-čaranā:
dividing into branches.
وی چَرَنا
شاخه‌به‌شاخه
۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

vī-čiča:
mortar. a mixture of lime and sand with water;
وی چیچا
گچ، ساروج، آهک آمیخته با ماسه و آب
۷/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۸ و ۱۰.

vī-čiΘa:
وی چیثَ
رای، داوری سرانجام
۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸.
2-discerning, discrimination;
۲ـ بینش، بینایی، شناخت، شناسایی ۱/۶ یسنا ۳۰و۲
۷/۱ یسنا ۳۲ و ۸.
3-discerning, distinguishing right from wrong;
۳ـ بینش
شناخت راست از دروغ ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱.

vī-čiΘra:
see :
وی چیثرَ
نگ:

vī-čidyāi:
see :
وی چیذیائی
نگ:

۶۲۱۳- [illegible]
vī-čira:
وی چیرا
a discerner;
the discerning arbiter;
رای، فتوی، داور رای دهنده، رای زن
[illegible] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۶ و ۵.

۶۲۱۴- [illegible] از ریشه [illegible]
vī-jaϑma:
وی جَغْمَ
most reaching (For giving help);
most helpful.
رسیده‌ترین (برای یاری دادن)
یاری کننده‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲.

۶۲۱۵- [illegible]
vīži-aršti: [illegible]
ویژی آرْشتی
he who holds a piercing spear.
بردارنده نیزه تیز، دارنده نیزهٔ کرکننده
2-a piercing spear.
۲- نیزهٔ کرکننده [illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۸.

۶۲۱۶- [illegible]
vīžin: [illegible]
ویژین
piercing;
کرکننده، تیز، سوراخ کننده

۶۲۱۷- [illegible]
vī-žibyō:
ویژی‌بیُو
see : [illegible] نگ :

۶۲۱۸- [illegible]
vīž-yaršti:
ویژیَرْشتی
name of a kinsman of king Gushtasp.
بردارنده نیزه تیز، نام یک خویشاوند نزدیک گشتاسپ شاه [illegible]
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

۶۲۱۹- vīžvanča: ویژونچ
all directions;
همه‌بر، همه سوی
۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

۶۲۲۰- vīzaoθra: ویز اثر
unfit for a sacred offering;
ناشایسته به دهش
بی‌پیشکشی، ناروا به‌دهش‌ورجاوند. مادینه ۲/۱ وند ۷ و ۷۹.

۶۲۲۱- vīzafāna: ویزفان
(a monster) with open jaws.
بی پوزه، با پوزهٔ باز
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

۶۲۲۲- vīzaréša: ویزرش
name of a Daeva.
نام یک تن از دیوان.
۱/۱ وند ۱۹ و ۲۹.

۶۲۲۳- vīzu: از ریشه
a species of dog, a puppy that does not Bark, ویزو
یک گونه سگی است، توله‌سگی که پارس نمی‌کند
۱/۱ ۱/۱ وند ۵ و ۳۲. ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

۶۲۲۴- vīzōišta: ویزویشت
not foul or filthy, pure, clean.
ناپلید، پاک، زدوده
۶/۳ وند ۸ و ۱۰.

vīzbāri: ویزباری

crookedness (Lit.); dishonesty;

کجی ، بداندامی ، نادرستی .

vīzvāw: ویزواو

Lifeless (Mills.); Lifeless bodies;

بی‌زندگی (میلز) : در تن‌های بی‌زندگی

vīzvōišta: ویزوویشت

most powerful; strongest;

نیرومندترین ، پرزورترین ،

vīta: ویت

gone, departed; separated; severed;

ویته = جدا ، رفته ، مرده ، جداشده

2-good, right, proper

۲ـ خوب ، راست ، درست

vītaxti: وی تَخْتی

melting.

گدازنده ، گدازی .

vītañuhaiti: وی تَنْگوهَئیتی

A river.

A river the name of which does not reappean elsewhere; if the episode appertions to the cycle of Nodar-Afrasyab, it ought to be in the region of the North, in the watershed of the Patashkargar. The vistauru caused to scape Nodarian

Family of toranian army grasp. They passed over tributary stream vitankuhi River by Ardvisur Anahit Ahelp's.

ویتنگوهئیتی نام رودیست که در جاهای دیگر از آن نامبرده نشده است. برابر داستان باستانی هنگامیکه گستهم خاندان نوذریان را از چنگ سپاهیان توران می‌گریزاند بیاری اردویسور آناهیتا از یک شاخهٔ این رودخانه گذر کرد. ۲/۱ یشت ۵ و ۷۸ – ۷۹.

vītar: ویتَرْ

all-pervading; epithet of Ahura Mazda;

۱– فراگیرنده همه‌جا، به‌همه جا چیره، پاژنام اهورامزدا. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.

2-One who pursues

۲– کسی که دنبال می‌کند، پی‌گیرنده

= دنبال‌کننده دشمنان خودش ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲.

vītaré-vitara: ویتَرِ، ویتَرَ،

1-more extended-wide.

بسیار گسترده و پهن

پهن‌تر، گسترده‌تر. ۲/۱

۲– پائین، سوی پائین ۴/۳ یشت ۱۵ و ۵۵. 2-downwurds.

3-far off, at a distance;

۳– آنسوتر، دورتر

vītaré-āzahya: ویتَرِآنْزَهْ یَ

removing affliction-indigence.

دورسازی اندوه و تنگدستی.

۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳.

vītaré-tbaešanh: ویتَرتْبَئِشَنْگْهْ

removing malice or rancorous feelings;

دورکننده بدخواهی و یا بردارنده حس کینه‌جویی، از میان بردارنده کینه و بدخواهی.

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۳.

۶۲۳۵- [illegible]

vītaré-tbaešañ°hya: ویتَرِ تْبَئِشَنْگْهَیَ

removing malice or rancorous feelings;

از میان بردارندهٔ بدخواهی یا حس کینه‌جویی

[illegible] ۶/۱۰ یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۸ و ۱۲.

۶۲۳۶- [illegible]

vītaréāzañh: ویتَرِآنْزَنْگْهْ

removing affliction-indigence;

دورسازی اندوه و تنگ‌دستی و بی‌چارگی. [illegible]

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۳.

۶۲۳۷- [illegible]

vītasti: ویتَسْتی

a span; a measure of about 9 inches;

وجب، یکدست، یک‌وجب = به اندازهٔ ۹ اینچ [illegible] ۲/۱۰ وند ۱۷ و ۵.

۶۲۳۸- [illegible]

vītasti-drājañh: ویتَسْتی دْراجَنْگْهْ

the lenght of a span

بدرازی یک وجب

[illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۲۹.

۶۲۳۹- [illegible]

vītāčina: ویتاچین

melting away (Lit.); causing abortion;

اندک‌اندک نابود شونده، از زهدان جنین اندازنده، نابودکننده.

[illegible] = داروئیکه سقط جنین فراهم می‌کند. مادینه ۶/۳ وند ۱۵ و ۱۴.

۶۲۴۰- [illegible]

vītāpa:

ویتاپَ
بی‌آب
waterless;

= تهی از آب ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۲.

۶۲۴۱- نرینه
vītāra:
ویتارَ
a kind of long measure; a passage; an alley
یک جور اندازه دراز، (گذار، راهرو، کوچه، گزارش دار مستتر)
۲/۳ وند ۱۴ و ۱۴.

۶۲۴۲-
vītérétō-tanu:
وی تَرَتُوْ تَنُو
(Leprosy) spread all over the body.
روی تن را فرا گرفته.
=
پیسی که روی تن را فرا گرفته نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. یشت ۵ و ۶۲.

۶۲۴۳-
vīθ iši:
وَیثی شی
secretly; privily.
پنهانی، نهانی، رازانه
پنهانی یشت ۱۰ و ۸۰.

۶۲۴۴-
vīθ ušavant:
ویثوشَوَنْت
boiling.
جوشان، جوشنده
مادینه ۲/۱ وند ۴ و ۵۴. ۵۵.

۶۲۴۵-
vīθ ušā:
ویثوشا
discontentment;
ناخرسندی، ناخشنودی
۲/۱ وند ۱ و ۵.

vīθ uš̰i:
see :
ویثوشی
نک :

vīθ uš:
knowingly;
ویثوش
زیرکانه وند ۴ و ۵۴، ۵۵.

vīθwaesa:
dread; terror.
ویث وَئِسَ
ترس، ترس بسیار.
ترس بسیار راههای پر ـ ترسَ ترا نمایان می‌شود. یشت ۱۳ و ۲۰. (۲) پر از ترس، ترسناک

vīθwisū-būiwra:
ful of dread and fear.
وئثویسو ـ بوئیوْرَ
پر از ترس وبیم
۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۰. = جاده پراز ترس و بیم.

vīd:
knowledge, science (rt. = to know)
وید
(از ریشه ۱. و از ریشه ۲.)
دانش، آگاهی، از سوی دیگر چم دانش فراگرفتن، درآمد، سودجستن، ۲/۳ یسنا ۵۱ و ۱۸. (ریشه این واژه از وند کماسه و نرینه) ۲/۱ است

vīdaeva:
inimical to the Daevas; estranged from the Daevas; fiend- destroying'
وی دَئِوَ
جدایی از دیوان.
بیزاری از دیوان، دیو ویرانگر نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳. یسنا ۹ و ۱۳.

یسنا ۱۲ و ۱. ویسپرد ۵ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] کماسه ۱/۱ نرینه وند ۵ و ۲۲–۲۵. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۹۰. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۱/۶۵ یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. [illegible] ۲/۱ کماسه وند ۱۹ و ۱۶. یسنا ۲ و ۱۳. یسنا ۲۵ و ۶. [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] کماسه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۷.

[illegible] (وسانـ–۱)

vīdaevō-kara: ویدَئِوو کَرَ

working against the Daevas.

بر همیستاری دیوان کار کرده، پاد دیوان. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶. [illegible] نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳.

vīdaka: [illegible] [illegible] ۲–وـ

he who obtains or acquires; ویدَکَ

فراهم کننده، بدست آورنده [illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

vīdat-gao: [illegible]

name of a illustrious personage; ویدَتْگَاُ

نام کسی نامور

[illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

vīdaδafšu: [illegible]

one of the seven keshvars of the earth, ویدَذَ فْشو

Lying to the south-east of khanirac;

نام یکی از هفت کشور روی زمین جهان باستان که کنار خونیرث جای گرفته است. ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۲ [illegible] ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷. [illegible]

۶۲۵۶- vīdāta: decision, final judgement;
ویداتَ
رای، داوری سرانجام

۶۲۵۷- vīdātā: see :
ویداتا
نگ :

۶۲۵۸- vidiδāra:
ویدیذارَ
see :
نگ :

۶۲۵۹- vīdiδvaṅh: surveying round about;
ویدیذْوَنْگْهْ
زیرچشم گرفتن پنهانی

۶۲۶۰- vīdisravaṅh: acquiring glory (Lit.); name of a person;
وی دِسْرَوَنْگْهْ
نیکنام شناخته شده و نام کسی است.

۶۲۶۱- vīdišā: knowledge, learning, wisdom;
ویدیشَا
دانش، یادگرفتنی، خرد،

۶۲۶۲- vīdišémna: purifying; holy
ویدیشِمْنَ
پاک، ورجاوند، از ریشهٔ ویش = پاک کردن

۶۲۶۳- [illegible]
vīduš:
ویدوش
knowing;
فهمیده، هوشیار، [illegible] ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۴. یسنا ۴۵ و ۸.

۶۲۶۴- [illegible]
vīduš-aša: [illegible] ۲-
ویدوش آشَ
a pious intent;
گمان پرهیزگاری، خواست یا آهنگ دیندار [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶.
۲- آگاهی از پاکی و پارسایی
2-cognizant of purity-boliness.
[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵.

۶۲۶۵- [illegible]
vīduš-gāΘa: [illegible]
ویدوش گاثَ
knowing the Gathas;
ویدوش گاتها = گاتهاشناس، آگاه و دانا از گاتها [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱. [illegible] = مرد گاتها شناس

۶۲۶۶- [illegible]
vīduš-yasna:
ویدوش یَسْنَ
knowing the yasna.
یسنا دانستن. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱.

۶۲۶۷- [illegible]
vīdōiΘra: کماسه
ویدوَیثرَ
seeing; for seeing; to see;
بیننده، بینا، دیدن [illegible] = for seeing ۷/۱ و (۴/۱) یشت ۱۰ و ۸۲.

۶۲۶۸- [illegible]
vīdūiōm:
وی دوَ یوم

see : [illegible] نگ:

vīdāš:

ویدانس

see : نگ :

vīdrvāna:

holding fast,

ویذروانَ

استوار نگهدارنده ۱/۶ وند ۴ و ۴۵.

vīdvaeša:

expelling evil; driving out malice;

ویذوَئِشَ

بیرون‌کننده بدی ، بیرون راننده کینه‌جویی ، بیرون‌کننده کین

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۱.

vīdvaeštva:

he in whom there is no harm;

separate from malice;

ویذوَئِشْتْ وَ

بی‌آزار ، جدا از کینه‌جویی ، بی‌کینه ۱/۱ یشت ۱/۱ نرینه

ویسپرد ۱۵ و ۳.

vīdvanōi:

see:

ویذ وَنُوْ ی

نگ :

vīδaetar:

one who watches or surveys;

ویذَاِتَرْ

زیر چشم گیرنده ، نگهبان ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶.

vīδavi:

wide apart from a deceiver; he who baffles deceit (Har.);

ویذَوی

فریب‌نخورنده ، کسیکه فریب برنمی‌دارد.

کسیکه فریب و نیرنگ را بر هم می‌زند [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīδāwnte: [illegible]

ویذاونتِ

see : [illegible] نگ :

vīδātu: [illegible]

one of the demons of Death, breaking the bones of men.

نام دیو مرگ، شکننده استخوان استخوان مردان

[illegible] ۵/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. یشت ۱۳ و ۱۱ و ۲۸.

vīδōtu: ([illegible] (از ریشه [illegible]) [illegible]

same as;

ویذوتو

هم‌سان، مانند

مانند: [illegible]

vīδvanh: [illegible] [illegible]

knowing, acquainted with,

ویذونگه

اگاه، هوشیار، فهمیده

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۹. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ ۳۱ [illegible] یسنا ۴۴ و ۱۹. [illegible] یسنا ۳۱و۱۷. ۶ [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹ [illegible] نرینه یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] ۴/۱ یسنا ۳۰ و ۱. [illegible] ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. یسنا ۵۱ و ۸ [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. [illegible] (۵/۳) و (۳/۳) ویسپرد ۶ و ۱. از ریشه [illegible] خرسند کردن،

2-all knowing; in the sense of [illegible]

= همه آگاه [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶.

۶۲۸۰- [illegible]
vīnase:
وی نَسِ
see : [illegible] نگ :

۶۲۸۱- [illegible]
vīnasti:
وی نَسْتی
see : [illegible] نگ :

۶۲۸۲- [illegible]
vīnasyāt:
وی نَسْیاتَ
see : [illegible] نگ :

۶۲۸۳- [illegible]
vībanga:
وی بَنْگَ
the Demon of extreme drunkenness;
بسیار می‌خور، افزون بر گنجایش میخوری، سیاه‌مستی
[illegible]: دیو کونده نخورده مست
[illegible] ۲/۱۰۶ وند ۱۹ و ۴۱. یشت ۲۴ و ۲۶.

۶۲۸۴- [illegible]
vībāzu:
وی بازو
the length of extended arms;
وی‌بازو = اندازه پیمایشی است بگشادی بازوان، درازای کمتر از ۲ گره. مانند: [illegible] ۲/۳ وند ۹ و ۲.

۶۲۸۵- [illegible]
vībāzu-drājanh:
وی بازو دراجَنْهْ
the length of extended arms;
double the length of
درازای دو بازوی گشاده، اندازه پیمایش درازا [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۴.

۶۲۸۶- [illegible]
vībéréθwat:
وی بِرِثْوَتْ
spread abroad (Lit.); well-known
همه‌جا گسترده، نامی در همه‌جا روشناس. [illegible]

[illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۴.
[illegible] یشت ۱۹ و ۸۱.

۶۲۸۷- [illegible] . [illegible] ۲-. [illegible]
vīmaiδya: boundary, exterior limit.
وی مَئیذْیَ
مرز، سرحد، بخش پایان بیرونی [illegible] ۲/۱. یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۱۲ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۱.

۶۲۸۸- [illegible] . [illegible] ۱-.
vīmana-kara: he who strikes fear ([illegible] = doubt)
وی مَن کَرَ
ترس زده ([illegible] = گمان) آشفته‌گمان، گیج‌ومات [illegible]. نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳.

۶۲۸۹- [illegible] .
vīmanañh: doubt, suspicion;
وی مَنَنْگْهْ
گمان

۶۲۹۰- [illegible] .
vīmanōhya: unsettled in religious belief
وی مَنُوْهْیَ
هرهری در باور دینی، سست باور در دین، ناباور [illegible]. کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۷.

۶۲۹۱- [illegible] .
vīmareza: purifying;
وی مَرِزَ
پاک، ورجاوند، پارسا
[illegible] = پاکترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲. ۴.

۶۲۹۲- [illegible] .
vīmāδañh: medicine; a remedy for restoring health.
ویمانَنْگْهْ

دارو ، درمانیکه تندرستی می‌آورد [illegible] ۲/۱۰ وند ۷ و ۳۸ ۰ ۴۰ ۰

vimita: [illegible] ۱- [illegible] ۲- [illegible]

وی میتَ formed irregularly; crooked;

ناآراسته درست شده ، کج ، بدپیکره ، بداندام

vimitū-dantāna: [illegible]

وی میتودَنتانَ ill-formed teeth; also crrooked-toothed;

کج‌دندان ، دندان ناآراسته ، بدگونه دندان ، گوینده گفتار بد ، [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۲۹ ۰ ۳۷ ۰ یشت ۵ و ۹۳ ۰

vīra: [illegible] نرینه

ویرَ ، a man; a manly person;

یل ، مرد ، مردانه

یک کس مردانه [illegible] ۲/۱ ۰ یشت ۸ و ۱۴ [illegible] ۵/۱ (۶/۱) یسنا ۳۱ و ۱۵ ۰ [illegible] ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۷ ۰ [illegible] ۷/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۱ ۰ [illegible] ۲/۲ یسنا ۹ و ۴ ۰ [illegible] ۲/۲۰ یشت ۱۰ و ۱۰۱ ۰ [illegible] ۴/۲ وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ ۳۸ ۰ ۴۱ ۰ [illegible] ۶/۲ ویسپرد ۷ و ۳ ۰ یشت ۱۳ و ۱۰ [illegible] ۲/۳ ۰ یسنا ۴۵ و ۹ ۰ یسنا ۵۸ و ۶ ۰ [illegible] ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۷ ۰ یسنا ۶۲ و ۱۰ ۰ یشت ۵ و ۹۶ ۰ یشت ۱۲ و ۲۴ ۰ [illegible] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۸ ۰ [illegible] ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳ ۰ ومانند های : [illegible] ۰

vīrajan: [illegible] ۱- [illegible]

وی رَجَنْ a man-slayer; a hero-killer ۰

مردکش ، یل‌کش ، پهلوان‌کش [illegible] ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۷ ۰

vīrāza: نرینه
name of an illustrious personage
ویرازَ
یکی از پهلوانان ایران.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱. وستر گارد و یوستی

vīrāspa: نرینه
name of an illustrious personage;
ویراسْپَ
of the noted family of Karsna (Karan.)
نام کسی نامور و از خانواده نامی کارن ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸

vīrénjan:
a man-slayer; a hero-killer;
ویرنْجَن
مردکش، کشنده پهلوان، کشنده پل ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶.

vīrō-draonaṅh:
running after man (as a dog);
ویرُو ـ دْرَا ُ نَنْگْهَ
faithful to his master; born to take his food from man
دونده دنبال مرد، (مانند سگ) به سرور خود با وفا، خوراک خود را از مرد گیرنده
نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

vīrō-niāwnt:
that knocks or fells men down;
ویرُو نیاونْچ
مردافکن، مردکوب = گرز مردافکن نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و
۹۶. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.

vīrō-maza:
(a contract) of the value of man.
ویرُو مَزَ ویرُو مَزَنْگْهَ

ارزش مرد (به پیمان) گرانبها از مرد

a hostage; گروگان. گرو [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. ۴. ۹.
[illegible] ۱/۱ وند ۴ و ۴۸. [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴. [illegible]
[illegible]. نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۵.

vīrō-vastra: [illegible]

ویرُو وَسْتَرَ a man's garment; a complete garment fitted for a man.

جامه مردانه، یکدست جامه در خور مرد

[illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۲۵.

vīrō-raoδa: [illegible]

ویرُو رَاذَ human shape,

آدم‌گونه، آدم‌نما [illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۵.

vīrō-vānΘwa: [illegible]

ویرُو وانْثوَ troops of hereos:

گروه یلان.

[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا۲و۶. یشت ۲ و ۱۰. نیایش
۴ و ۱۰. [illegible] مادینه ۶/۳ یسنا ۶/۱ یسنا ۳ و
۸. یشت ۲ و ۵.

vīriā: [illegible]

ویرئَ born of hero(Lit.); heroic, valiant.

از یل زاده شده (ادبی) پهلوانانه، دلیر، شکوهمند، درخشان [illegible].
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵.

vīvaiti: [illegible]

وی وَئیتی breezy (dawn);

نسیم‌دار، خوش‌هوا [illegible]. مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲.

vīvaozayeiti: [illegible]

وی وَئزَي ئیتی

see: [illegible] نگ:

vīvanhvat: [illegible]

وی وَنگهوَت

vivanghant, father of king Jamsheed. the grand-son of King Hoshang he was the first to perform the Haoma ceremony, and the fifth from Gaya Maretan, ویونگهان نام پدر جمشید شاه است. که نوه هوشنگ شاه است. ویونگهان نخستین کسی بود که آئین هئومه را انجام داد و پشت پنجم از کیومرس است. [illegible] ۱/۱ یسنا ۹ و ۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۹ و ۵.

vīvanhana: نرینه [illegible]

وی وَنگهَن

same as vivanghvat.

مانند ویونگهوت

نام پدر جمشید شاه پیشدادی است [illegible] ۶/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۱۳ و ۱۳۰. [illegible] ۸/۱ وند ۲ و ۰۳ ۰۹ ۰۱۳ ۰۱۷ ۰۲۲.

vīvanhuša: ترینه [illegible]

وی وَنگهوشَ

same as vivangahvat

اینهم مانند واژه‌های ویونگهوت و ویونگه نه نام پدر جمشید شاه پیشدادی است که بنام ویونگهان درپیش‌شناخته‌ایم [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۲و۸. [illegible] ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.

vīvarezdvat: [illegible]

وی وَرِزدوَت

acting in opposition to; doing otherwise;

همیستاری و ستیزه‌گری، جور دیگر کردن، دگرگون کردن. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

vīvareša: (یشت ۴۵ و ۸.)

وی وَرِشَ

I wish so extol (Hauj.);

I would faithfully serve (Mills.)

من آرزو می‌کنم که بسیار بستایم (هوگ)، من وفادارانه خدمت خواهم کرد (میلز).

vīvāzayantu:

وی وازَیَنْتو

See: نگ:

vīvāp: از ریشه

ویواپ

want of water, drought;

بی آب گشته

بی‌آبی، خشکسالی ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۳. ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

vīvāpat: (۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۰.)

ویواپَتْ

who parches the Fields with drought.

بی‌آبی.

چه کسی کشتزارها را با خشکسالی می‌سوزاند

۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۰.

vīvārā:

ویوارا

copious rains.

باران بسیار فراوان. ۷/۳ وند ۲۱ و ۳.

vīvāréšva: نرینه

ویوارِشوَ

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲

vī-viduye: [illegible]

ویویدوی ،

see : نگ: [illegible] - [illegible]

vīs: [illegible] (۰۱)

ویس

to be, to become;

بودن ، شدن

[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۵. [illegible] وند ۲ و ۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴.

2-to come.

۲- آمدن [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۷۳.

[illegible] یشت ۱۳ و ۷۳. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۴.

3-to pierce, to enter, to touch.

۳- رخنه‌کردن ، بدرون شدن ، دست زدن [illegible] ۳/۳ یشت ۱ و ۱۸.

4-to accept, to receive.

۴- پذیرفتن ، دریافت کردن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۸ و ۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] ۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۵.

5-to agree to, approve of

۵- هماهنگی کردن به ، همراهی کردن به

پسندیدن ، روا شمردن [illegible] ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۴ و ۱ ویسپرد ۳ و ۷. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲. یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

6-to obey the order; to comply with the commands;

۶- سربفرمان نهادن و انجام دادن دستور ، انجام دادن فرمان. [illegible]

= من این دستور را انجام خواهم داد.

7-to be engagedin to pay attention to; to head

۷- گرفتار بودن ، نگرش دادن به ، نگرش کردن [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۸ و ۳.

aiwi-vīs: [illegible]

آئیوی ویس to receive, to accept.

دریافت کردن ، پذیرفتن [illegible] ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و۵.

paiti-vīs: [illegible]

پَئیتی ویس to receive; to accept;

دریافت کردن ، پذیرفتن [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۹۳. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۲.

fra-vīs: [illegible]

فرَ ویس to come forth,

بجلو آمدن ، به پیش آمدن [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۶. [illegible] یسنا ۱۰ و ۸.

۲ـ بودن ، شدن 2-to be, to become.

[illegible] = من نیایشگر و ستایشگر باوفایی به تو خواهم بود یسنا ۱۰ و ۹.

vīs: [illegible] (۲)

ویس 1-village;

۱ ـ دهکده ، روستا ، کوی. [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. یسنا ۶۲. ۵. [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۱۸. [illegible] ۳/۱ (۵/۱) وند ۵ و۶. ۹. ۱۳. ۱۴. [illegible] ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶. [illegible] ۵/۱ وند ۱۹ و ۱۲. یسنا ۵۷ و ۱۴. [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۴۱. ۴۲. وند ۹و۳۷ ویسپرد ۳ و ۲. [illegible] ۷/۱ وند ۵و۱۰. [illegible] ۲/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۴۰. یسنا ۱۲ و ۳. [illegible] ۵/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۱۸. ۴۰. [illegible] ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۸.

[illegible] . یسنا ۸ و ۷. یسنا ۲۳ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۰. مانندهها: [illegible].

۲ـ خانواده، خانوار، کس خانه 2-a family; a house-hold;

[illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. یسنا ۶۰ و ۲. [illegible] ۴/۱ (۵/۱) یسنا ۱۰ و ۷. [illegible] ۵/۱ یشت ۱۳ و ۴۹ [illegible] ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۳ [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۴۳. یسنا ۹ و ۷. یشت ۵ و ۳۳. [illegible] ۵/۳ یسنا ۵۳ و ۸.

vīsaiti,visata: [illegible]

ویسَئیتی، ویسَتَ twenty ; 20.

بیست = ۲۰.

[illegible] ۲/۳ وند ۸ و ۹۵. وند ۱۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۲. [illegible] ۲/۳ وند ۱۲ و ۹. ۱۱.

vīsata-gāya: [illegible]

ویسَتَ گایَ twenty paces;

بیست تکه [illegible] ۲/۱ وند ۱۷ و ۴.

vīsaitivant: [illegible]

ویسَئیتی وَنْتْ twenty-fold

بیست تاه، بیست لا. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

vīsan: [illegible] ۲. (وند ۴ و ۷) [illegible]

ویسَنْ a family man; one having a house-hold;

خانوادهٔ مرد، دارندهٔ خانواده یا کسانی در خانه. [illegible] ۴/۱ وند

vīs: [illegible]

ویسی see : [illegible] ۲. نک:

vīsō-irič: [illegible] ۲. [illegible]

ویسُوئیریچ
تهی کردن روستا . [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

vīsãnsta: [illegible] .
ویسانْستَ
an admonition; counsel;
پند و اندرز ، سگالش و بند [illegible] ، مادینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۹.

vīsãnsténa: [illegible] .
ویسانْستِمَ
twentieth: 20th
بیستم و ۲۰ ام . [illegible] ، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

vīstõ: [illegible]
ویستُو
see: [illegible] نگ :

vīstõ-fraoreiti: [illegible]
ویستُوْ فرَ اُرِئیتی
learned in pious lore
داد دینی آموخته ، آئین دین‌داری یاد گرفته [illegible] ، نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۴ . نیایش ۴ و ۹.

vīspa: [illegible] .
ویسپَ
all; every. whole, entire
همه ، هر ، رسا ، درست . [illegible] = بسیار . از ریشه [illegible] = افزودن، پیشرفت دادن . [illegible] = هروسپ همه ، درست . [illegible] ، نرینه ۱/۱ وند ۱ و ۱ . ۳ و ۳۳ . یسنا ۶۵ و ۶ . [illegible] ، مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۹ . [illegible] ، کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴ . یشت ۲۲ و ۲ . [illegible] ، نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۱ . ۲ . ۵ . ۶ . یسنا ۲۰ و ۲ . ویسپرد ۱۳ و ۱ . [illegible] ، نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱ . [illegible] ، مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۵ . وند ۹ و ۱۵ . یسنا ۱۹ و ۹ . یشت ۵ و ۱۳۰ . [illegible] ، مادینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۴ [illegible] .

کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲۰. ۴۲. [illegible] کماسه ۱ و ۲ یسنا ۷۱ و ۵ [illegible]
[illegible] = تا اینکه، بدرازای زمانیکه وند ۲ و ۲۸. ۳۶. [illegible]
۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۵. [illegible] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۴. یشت ۱۹ و ۷. [illegible]
۴/۱ یسنا ۲۰ و ۲. [illegible] ۴/۱ (۷/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴.
[illegible] = برای همه‌زمان، برای همه‌گاه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵. [illegible]
[illegible] = برای همیشه یسنا ۴۶ و ۱۱. یسنا ۴۹ و ۸ [illegible]
= برای زمان جاویدان یسنا ۵۳ و ۱. ۴ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۳۱.
یسنا ۹ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۶ و ۲ [illegible] مادینه
۶/۱ یسنا ۲۴ و ۴. ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۹ و ۷ [illegible] مادینه ۶/۱
یسنا ۵۵ و ۴. [illegible] ۷/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷. [illegible] یسنا ۲۳ و ۳.
[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۳۶ [illegible] نرینه ۱/۳
یسنا ۳۲ و ۳. یسنا ۵۱ و ۲× [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۱ و ۲ [illegible].
مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۵ و ۱۵ [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۲.
[illegible] کماسه ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ [illegible] کماسه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۲ [illegible]
۱/۳ یشت ۸ و ۴۸ [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۲. یسنا ۴۳ و ۱۵ [illegible]
نرینه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹. یشت ۸ و ۴۶ [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۱۴ و ۸. یشت
۱۹ و ۷۷. خورده‌اوستا آفرنایه خشتهریانه [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و
۶. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۵. یشت ۸ و ۴۶ [illegible] نرینه
۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۳ و ۳۵. [illegible] نرینه ۲/۳
یشت ۱۰ و ۳۴. ۱۰۰ [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۲۷. ویسپرد ۵ و ۲. یشت
۱۳ و ۷۹. ویسپرد ۱۶ و ۲. یسنا ۲ و ۱۲. [illegible] ۲/۳ سی روز،
۲ و ۲۸. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱ [illegible] مادینه ۲/۳
یسنا ۷۱ و ۵. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۸ و ۵. یسنا ۱۹ و ۲. یشت ۱۱ و ۹.
[illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۲.
[illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ [illegible]
[illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲ [illegible].
۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. [illegible] نرینه ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۰. [illegible] کماسه
۳/۳ (۵/۳) یسنا ۳۴ و ۵. یسنا ۶۱ و ۵ [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۱۰.
یسنا ۶۲ و ۷. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۲۳ و ۲. [illegible]

نرینه ۵/۳ وند ۱۴ و ۱۷ [illegible] نرینه ۵/۳ یسنا ۶۲ و ۷ [illegible]
[illegible]. نرینه ۵/۳ یسنا ۴۴ و ۲ [illegible]، کماسه ۵/۳ یشت ۱۰ و ۴۱.
[illegible] نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. یسنا ۴۳ و ۲ [illegible] نرینه
۶/۳ فرگرد ۵ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۴. ویسپرد ۹ و ۷.
[illegible] مادینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۶. یسنا ۶۵. ۲ [illegible]
۶/۳ یسنا ۱ و ۱۲. ویسپرد ۹ و ۷ [illegible]. کماسه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۵۴.
[illegible] ۶/۳ یسنا ۴۴ و ۷ [illegible] کماسه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۳۵.
[illegible] ۷/۳ یشت ۳ و ۵. ۱۱. یشت ۱۵ و ۵۳ [illegible] نرینه ۷/۳
یسنا ۱۲ و ۵. ۶ [illegible]، مادینه ۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۵. [illegible]
[illegible] ۷/۳ یشت ۱۰ و ۱۶. [illegible] نرینه ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲. نیایش ۱ و ۱.

vīspaiti: [illegible]

ویس پَئیتی

the master of a street or borough;

بزرگ ده، بزرگ بخش، بزرگ خیابان و کوچه، کدخدا، دهدار [illegible]
۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. ۸۴. [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. ویسپرد ۳ و ۲. یشت
۱۰ و ۱۱۲. [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۴۲. [illegible]
۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۷. [illegible] ۶/۱ وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. یسنا
۱۳ و ۱. یشت ۲۴ و ۱۶. [illegible] ۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷. [illegible] ۲/۳
یشت ۱۰ و ۱۸. ([illegible] گلدنر)

vispa-x̄āϴra: [illegible]

ویسپَخواثرَ

enjoying perfect ease or comfort;

بهره‌مند از آرامش و آسایش رسا [illegible]، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

[illegible]

vīspa-taorvā, vispa-taorvaiti: ویسپَتَئرُوا، ویسپَتَئرُوَئیری

the mother of saosbynat,

نام مادر سوشیانت، بنا بر صفتی که سوشیانت دارد، و آن نابود کردن همهٔ کینه‌ها و بدی‌ها است. همچنین نام مادر سوشیانت را [illegible] بمعنی: "از پدر

نامبردار" نیز می‌گویند. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.
[illegible] ۱/ یشت ۱۳ و ۱۴۲. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vīspa-taorōši: [illegible]
ویسپَتَئُرُشی name of a noted and pious woman;
نام یک زن نامور و دیندار [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

vīspa-taš̱: [illegible]
ویسپَتَش he who shapes or models;
پیکر سازنده، نگارنده، همه را اندام و گونه دهنده. پاژنامه اهورامزدا. [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspana: [illegible]
ویسپَنَ all, whole, entire.
همه، هر، درست، رسا [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲ و ۱۲.

vīspa-Θaurva: [illegible]
ویسپَتَئُرُوَ an adherent of Arjasp, a turanian by birth, antagonistic to the Zoroastrian religion.
از هواخواهان ارجاسب که از همیستاران دین زرتشتی بود [illegible]
۱/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

vīspa-Θaurvū-ašti: [illegible]
ویسپَ تَئُرُوُ آشتی One of the adherents of Arjasp, a turanian by birht, Antagonistic to the Zoarastrian religion;
نام یکی از تورانیان هواخواه ارجاسب که دشمن ایران و کیش زرتشتی بودند.
[illegible]
۶/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

vīspabda: کماسه

ویسپَ بدَ

all bonds (Lit.);

همه بندها ۳/۳ یشت ۸ و ۵۵.

vīspara:

ویسپَرَ - ویسپَرَت

see : نگ :

vīspavana:

ویسپَوَنَ

he who conquers everything;

توانا و پیروز بر همه چیز ، پاژنام اهورامزدا .

epithet of Ahura Mazda;

۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspa-hišas:

ویسپَ هیشَس

the all-seeing one; he who surveys all things;

همه رابه یک نگاه بینا ، نگرنده همه چیزهای هستی پورداود : بهتر نگرنده .

پاژنام اهورامزدا . ۱/۱۰ یشت ۱ و ۸.

۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴.

vīspāyu:

ویسپایو

perfect, entire; whole.

رسا ، هر ، همه = خوشبختی

رسا و بسنده . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۸ و ۲.

vīspéma:

ویسپِمَ

whole, entir (super.).

همه و رسا (این واژه بگونه صفت عالـی است . رساترین ، بسنده‌ترین)

ترینه ۴/۱ (۷/۱) یشت ۱۰ و ۵.

vīspe-mazišta: 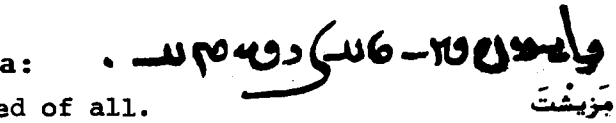

ویسپ مَزیشتَ

the most exalted of all.

= از همه بالاترین 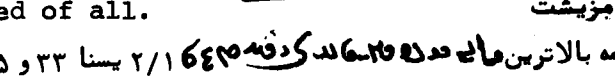 ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۵. 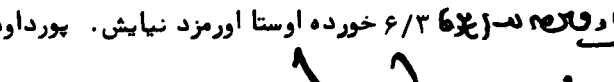
۶/۳ خورده اوستا اورمزد نیایش. پورداود: از همه بزرگترین.

vīsoō-afsmana: 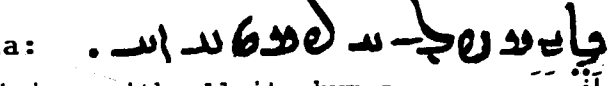

ویسپُو آفسمَن

Mazdayasni religion, with all its hymns;

همه سروده‌ها

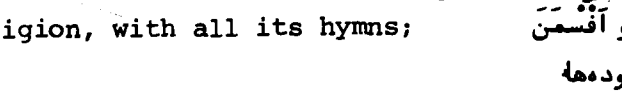

= دین مزدیسنی با همه سرودهایش

مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴. 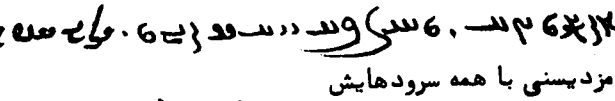

vīspōayāra: 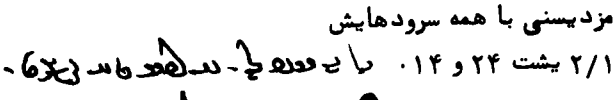

ویسپُو آیارَ

every day; all the days; day after day;

= هر روز، همه روزه، روزبروز 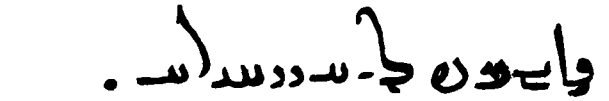
۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۴.

vīspō-xaréna: 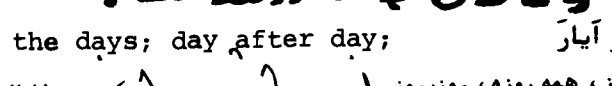

ویسپُو خوَرِنَ

with all glory

با همه شکوه با همه درخشندگی 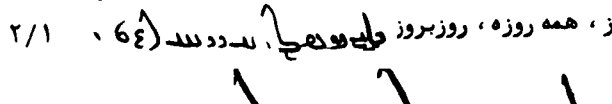 نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-xaΘra:

ویسپُو خواثرَ

all-blissful, epithet of paradise.

همه خوشبختی بار، خوشی بارجایگاه‌خوشبختی‌همه‌گونه، پاژنام فردوس. 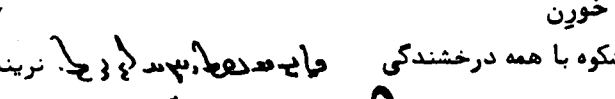
-نرینه ۱/۱ (۶/۱) سی‌روزه ۱ و ۲۷. 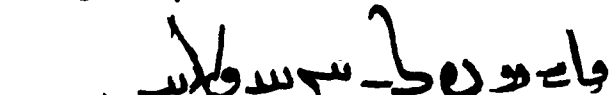
۲/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. ویسپرد ۷ و ۱. ویسپرد ۲۳ و ۱. یشت ۱۲ و ۳۶.
یشت ۲۳ و ۸.

vīspō-xraΘwa: 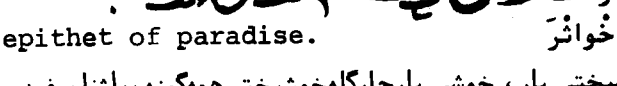

ویسپُو خرَثوَ
with all intelligence;
با همه هوشیاری، با همه دانایی با همه خرد [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-gaona:
all species;
ویسپُو گَئُن
همه گونه، همه‌جور

vīspō-tanu:
of the entire frame
ویسپُو تَنِو
همه تن، همه کس
[illegible] = دلاور با همه کالبد رسایش کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷.

vīspō-druj:
the entire Druj
ویسپُو دروج
دروغ رسا، همه دروغ.
همه دروغ، [illegible] ۲/۱ یشت ۴ و ۱۰.

vīspō-paiti:
the master or fuler of (us) all.
ویسپُو پَئیتی
سرور همه، بزرگ همه، [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

(۱- [illegible])
vīspō-paesanh:
ویسپُو پَئِسَنگهَ
ful of splendour or embellishment
پر آرایش، پرشکوه [illegible]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴. [illegible] ۲/۱۴ یشت ۱۴ و ۲۷. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷. [illegible].

کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۳۳.

vīspō-paϴan: ویسپُو پَثَن
all the way.
همه راه‌ها ــ همه راه
کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۸.

vīspō-paesya: ویسپُو پَئِسَی
full of decoration; wholly ornamented, or embellished.
پر نشان، پر ارایش
پر زیور، همه آرایش، همه آراسته
مادینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰.

vīspō-pisa; ویسپُو پیس
with all sorts of ornaments;
با همه‌گونه زیور، همه گونه زیور
مادینه ۶/۱ یشت ۵. ۷۸.

vīspō-bāma: ویسپُو بامَ
full shining; all-resplendent;
همه درخشنده، پردرخش، پرشکوه، همه روشن
نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۹.

vīspō-bāmya: ویسپُو بامیَ
all-shining, all-resplendent;
همه درخشان، پرشکوه، پرروشن
کماسه ۵/۱ یشت ۱۵ و ۱۵.

vīspō-biš: ویسپُو بیش
of all remedies

همه درمان ، همه چاره

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱۷.

vīspō-mahrka:

who is all plague

ویسپُو مَهْرْکَ

پرمرک ، پرآفت

[illegible] نرینه یشت ۱ و ۱۹ یشت ۱۳ و ۷۱.

vīspō-vahma:

worthy of all homage-glory;

ویسپُو وَهْمَ

شایسته، همه‌گونه کرنش ،شایسته بزرگداشت [illegible] ، کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴. (گلدنر [illegible])

vīspō-viδvaṅh:

All knowing

ویسپُو ویذْوَنْگْهْ

همه‌چیز دان ، از همه چیز آگاه

دانای همه [illegible] ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴. یشت ۱۲ و ۱ [illegible] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۹ و ۱. یشت ۱۰ و ۳۵ [illegible] نرینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۲۰ و ۲۶.

vī ézya:

s ıly efficacious.

ویسپُو وِرِزِیَ

باندازه بسنده کارآ ، به اندازه رسا سودمند. مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۶

vīspō-véréθra

all victory

ویسپُو وِرِثْ رَ

بسیار پیروز ، همه پیروز

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-vāΘwa: ویسپُو وانْث وَ
(a man) with all sorts of flocks;
بسیار گله، با همه گونه گله و رمه نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴

vīspō-sarésa: ویسپُو سَرِذَ
(trees) of every kind
همهٔ گونه‌ها، همهٔ سروده‌ها، همه‌گونه گیاه.
مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹.

vīspō-hankéréΘya: ویسپُو هَنْ کِرِثْ یَ
with all the performances;
با همه نیایشها، همه انجام‌ها مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

vīspō-hujyāiti: ویسپُو هوجْیائیتی
giving all the good things or comforts of life.
همهٔ زندگانی نیک.
نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۰.

vīspāmhujyāiti: ویسپانْم هوجْیائیتی
thriving whit every bleessing of life.
خجستگی زندگی، زندگانی نیک همگان ۱/۱ وند ۳ و ۳.

vīsya: ویس یَ
pertaining to the village or borough.
= ویسیه = وابسته به روستا یا به شهرک. ده بزرگ.
نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸
نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵. ۱/۳، ویسپرد ۱۲ و ۵

مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶و ۱. یسنا ۱۷ و ۱۸. یشت ۱۳ و ۲۱.
[illegible] ۲/۱یسنا۲و۳. ۱۸. یسنا۶و۲. نیایش۱و۶. [illegible]
۴/۱ یسنا ۶ و ۳. ۲۳. یسنا ۳ و ۵. نیایش ۱/۱ [illegible] ۱/۶نیایش
۱ و ۷.

vīsruta: [illegible] (نرینه)
ویسروتَ
name of an illustrious personage.
نام کسی نامور، برابر گفته مودی شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد [illegible]
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

vīsrutāra: [illegible] (نرینه)
ویسروتارَ
name of an illustrious personage.
نام کسی نامور، برابر گفته (مودی) شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد.
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

vīš: [illegible]
ویش نک: [illegible] - ۳. see:

vīšan: [illegible] از ریشه [illegible]
ویشَن
fit for the street or village;
(those) who have conquered or founded.
در خور خانه و دهکده (کسانیکه) خانه‌یا دهی‌راگشوده‌یاپایه‌گذاری‌کرده‌اند [illegible]
نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

vīša-ptaΘa: [illegible]
ویشَپْتَتَ
night-destroying lunar day (Lit.);
دربارهٔ این واژه معانی فراوانی آمده است: گروهی آنرا ماه شب چهارده، گروهی روز قمری، گروهی اول ماه آورده‌اند. اما همهٔ آن معانی به دلیل زیر رد می‌شود:
در یشت‌ها و خرده‌اوستا سه هنگام از ماه ستوده می‌شود: ۱ ــ **انترماونگه یا انترماه:**

اندرماه که همان ماه شب نخست باشد . ۲ ــ **پرماونگه** یا پرماه که ماه شب چهارده باشد . ۳ ــ **ویشفتدماه** که از دو بهر "وی" و "شب" ساخته شده است بمعنای جدا از شب ، یا ماهی که جدا از شب است وآن شب‌های پایان ماه است که نزدیک به سپیده‌دم برمی‌آید و در بامدادان ، یا روز دیده می‌شود . و همین ماه است که در برابر اندرماه ، یا ماه شبهای نخست ستایش می‌شود . **(فریدون جنیدی)**

( ) نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۸ . یسنا ۶ و ۷ . یشت ۷ و ۴ . نیایش ۳ و ۶ ۴/۱ یسنا ۱ و ۸ . یسنا ۳ و ۱۰ ۲/۳ یشت ۷ و ۴ . نیایش ۳ . ۶ .

vīšavant: 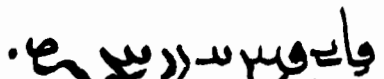

ویشَوَنْت

full of poison; venomous;

پُر زهر ، زهرآلود 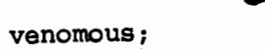 نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

vīšō-vaepa:

ویشُو وَئِپ

poison-producing (Lit.); belching forth his poison.

زهر درست کننده ، یا زهر فرو ریزنده

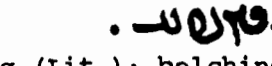 نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰ .

vīšyātā: 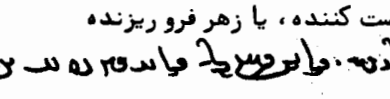

ویشیاتا

see : نگ :

vīštāspa:

ویشتاسْپ

king Gushtasp.

the son of Aurvat-aspa (Par. Lohrasp.). he was the fifth king of the Kayanian dynastry. It was in his reign that Zarathushtra succesfully preached his religion of which he became the patron. he was' the constrantine of Zoraastrianism and defender of the faith: his services in spreading the new religion are acknowledged in Yt.13.99, where

he is said to have made himself the arm and support of the low of Ahura of the law of Zarathushtra in Yasna 5,14. Zarathushtra calls vishtaspa his friend and considers him to be agreat and wise man, and blesses him in a special Afrin-i-spi-taman Zaratosht and the vishtasp yasht.

گشتاسب شاه پسر ئوروت اسپ (لهراسب) که از پنجمین پادشاهان زنجیره کیان بود ودر زمان پادشاهی او بود که زرتشت به بلخ آمد و پس از آنکه گشتاسب دین‌زرتشت راپذیرفت دین زرتشتی در همه سرزمین‌های زیر فرمان گشتاسب پیشروی کرد و او باهمه‌نیروی‌خویش از یکتا پرستی پشتیبانی‌نمود [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۹۸. ۱۰۸. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۰۷. یسنا ۴۶ و ۱۴. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۲ [illegible] ۲/۱۰۶ یشت ۵ و ۱۰۵ [illegible] یشت ۱۹ و ۸۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۰۷. یشت ۲۳ و ۰۲. [illegible] ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۰۲. یسنا ۲۶ و ۰۵. یشت ۵ و ۱۳۲ یشت ۱۳ و ۹۹. [illegible] ۸/۱ یشت ۲۴ و ۰۱. ۱۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۲۱. [illegible] ۸/۱ یشت ۲۴ و ۰۴۵.

varéz: [illegible] [illegible]

work, a deed.

وَرِز =

کار، کردار

[illegible] = کردار درخشان ۲/۳ (یشت) ویسپرد ۱۹ و ۰۲. [illegible] ۲/۳ یشت ۳ و ۰۱. ۰۲. [illegible] = کردار شکوهمند از راستی ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۰۷.

vérézi: [illegible] [illegible]

work, a deed.

وِرِزی

کار، کردار

2.working; efficacious;

۲ـ کارکننده، سودمند

vérézi-čašman:
powerful eyed.

وِرِزی چَشْمَن
نیرومند چشم
چشم‌کاری ، تیزبین مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

vérézi-dōiθra:
powerful eyed.

وِرِزی دوْ.یثری
کاری چشم ، نیرومند دیده ، بینا نرینه ۶/۳ یشت ۱۹ و ۱۵.
مادینه ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۲.

varézimna:
see :

وِرِزیمْنَ
نگ :

vérézi-saoka:
active in work

وِرِزی سَئُکَ
کوشا ، کاری
سودمند کار. نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

vérézi-savaňh:
useful in work.

وِرِزی سَوَنْگْهْ
سودمند در کار. نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

vérézēna:
working, agency.

کماسه
وِرِزین
کارکننده ، کارگزار
۳/۱ یسنا ۳۶ و ۱ وند ۱۱ و ۴.
۲ـ کارگر ، همکار
2-a worker. a colleague
۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱. ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۴.

[illegible] ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

۳ـ (کماسه) کار، کردار 3-work, a deed.

[illegible] ۴/۱۰ یسنا ۴۹ و ۷. [illegible] ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۱۴ [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۴. [illegible] ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۸. وند ۱۰ و ۴.

vérézénya: [illegible]

ویرزِیَن a worker, a colleague; confrere;

کارگر، همکار، هم‌رده [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۳.

vérézdã: [illegible]

ویرزدا efficacious, effectual.,

سودمند، بهره‌بخش، هوده بخش [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۸۱. [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳.

vérézya: [illegible]

ویرزیَ effective, efficacious.

کارآ، سودمند، کاری [illegible] نیایش ۲ و ۷. [illegible] ۷/۱ مانند: [illegible]

vérézyañh: [illegible]

ویرزینگهْ a deed, work, action.

کردار، کار، کنش

vérézyañhva: [illegible]

ویرزینگهو working, effective, with strong effect

کارکننده، کاری، با کارآیی نیرومند [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳. یسنا ۳ و ۱۵. سی‌روزه ۱ و ۲۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۴.

۲ـ بارآور، سودمند [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴. 2-productive,

vérézvant:

وِرِزْوَنْت کارمند ،

working; useful;

کار کردن ، سودمند . تادینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷ .

یسنا ۶۲ و ۱۰ . کماسه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷ . یسنا ۱۰ . ۶۲

véréΘra:

وِرِثْرَ

victory, strenght of victory

پیروزی ، نیروی پیروزی ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲۰ . یشت ۱۴ و ۶۱ . یشت ۱۹ و ۵۴ ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۴ و ۲۸ . ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸ . یشت ۱ و ۲۲ . ۳/۱ یشت ۵ و ۶۹ . ۳/۱ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ . ۷ . ۹ . ۱۳ . ۴/۱ یشت ۱۰ و ۲۶ . وآفرینامه خشتهریانه

2-dress worn to protect the body in battle; dress for war; an armour.

۲ـ جامه‌ای که تن و اندام آدم را در جنگ نگه‌میدارد مانند زره ، جوشن ، خفتان ، رخت جنگ ، جنگ‌افزار

3-an enemy, a foe.

۳ـ دشمن ، همیستار

مانندهها :

véréΘraγna:

وِرِثْرَغْنَ

smiting or killing the enemy; victorious;

an epithet generally for atar, Mithra vata, verethraghana (Behram), saosh saoshyant and sraosha.

ورتهرغن ، زننده دشمن ، کشنده دشمن ، پیروزمند ، پاژنامه همگانی برای آتش ورهرام یا آتش بهرام ، سودرسان ، سروش .

2-the strenght of sumiting the enemy, victory;

۲ـ نیرو دشمن شکن ، نیروی دشمن زدار . پیروز ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷ . ویسپرد ۲۰ و ۱ . یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۷ . ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶ یشت

۱۰ و ۳۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷و۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۴. یشت ۱۰ و ۵ یشت ۲۴ و ۳۷. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۶۴. یشت ۱۰ و ۱۱۷.

3-Bahram-the angel presiding over victory; verethraghana. in the bundeheshn the planct Marsis called Bahram.

۳ـ بهرام = نیروی پیروزی وثرغن در کتاب بند هش در صورت فلکی مارس به‌بهرام گفته شده است. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۰. ویسپرد ۲ و ۸. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷. یسنا ۱۶ و ۵. یشت ۱۴ و ۱. ۶. ۸. [illegible] ۱/۱ یشت ۲۳ و ۷ [illegible] ۲/ یسنا ۲و۶. یشت ۱۴و۴۵ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. ویسپرد ۱ و ۶. یشت ۱۴ و ۰۵. ۴۲. ۴۹.

4-The twentieth day of the month; ۴ـ بهرام نام روز بیستم هر ماه

[illegible] ۶/۱ خورده اوستا بهرام یشت ۱۱.

[illegible]

véréθrajan: [illegible]

ورِثْرَجَنْ smiting or killing the enemy; victorious;

دشمن‌زن، دشمن زدار، دشمن شکن، پیروزگر

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹و۵. ۴۰. ویسپرد۱۵و۳. یشت ۱۱و۳ [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. ۲۰. یشت ۵ و ۶۱. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۶. یشت ۱ و ۲۰. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. یسنا ۷۵ و ۲. ۵. یشت ۱۹ و ۸۹. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۴۸. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۰و۹. یشت ۱۲و۴ [illegible] نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱. [illegible] نرینه ۵/۱ یسنا ۲۶ و ۱۰. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱و۷ [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۵ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۸ [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶ [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۹۸. یشت ۱۱ و ۳. فرگرد ۹ و ۱.

2-victory; victorious strenght ۲ـ پیروز، نیروی پیروزی

[illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲.

véréΘrajā̊sta:

victory; victorious strenght;

وِرِثْرَجانْسْتَ

پیروز، نیروی پیروزی. ۳/۱ یشت ۲۲ و ۱۱.

véréΘra-taorvant:

smiting or breaking down the enemy

وِرِثْرَتَئورْوَنْتْ

دشمن شکن، دشمن زدار، شکست دهنده دشمن. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹.

véréΘra-baoδa:

the smell of the breath of victory;

وِرِثْرَ بَئْذَ

بوی پیروزی، بوی یا دم پیروز ۱/۱۰ یشت ۱۳ و ۴۶.

véréΘravan:

smitting the adversary, victorious;

وِرِثْرَوَنْ

پیروز، زننده همیستار، دشمن شکن. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰. ۱۴۱. یشت ۱۴ و ۹. نرینه ۶/۳ یشت ۱۹ و ۳۶. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲۷. یشت ۱۹ و ۳۶. ۷۹. کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۱. ۳. نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۹۶. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.

véréδi:

spreading, propagating;

وِرِذی

گسترانده، پهن کننده

بسیار کننده ۴/۱ یسنا ۹ و ۲۴.

véréδka:

وِرِذْکَ a kideney

گرده، کلیه، قلبه

[illegible] وند ۱۸ و ۰۷۰.

véréna: [illegible] [illegible] .

pregnancy, th fruit of the womb. وِرِنَ

ابستنی، بچه‌دان [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۰۳۸ ۰۴۴ ۰۵۵.

véhréka: [illegible] .

a wolf. وِهْرِکَ

گرگ

[illegible] ۱/۱ وند ۱۳ و ۰۸ ۰۱۰ ۰۱۱ ۰۴۰. [illegible] ۱/۱. [illegible] ۰۶.
۲/۱ وند ۶ و ۰۵۰. [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۰۱۷. [illegible] = ماده
گرگ مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۶۵. [illegible] ۵/۱ وند ۱۹ و ۰۳۳. [illegible]
۶/۱ وند ۱۳ و ۰۴۱. [illegible] در سیع ۶/۲ وند ۱۳ و ۰۴۱. [illegible]
وند ۱۳ و ۰۴۰ ۰۴۳. [illegible] ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵ [illegible]
۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ یشت ۱ و ۰۱۰.

véhrékavant: (۰[illegible]) [illegible] .

pursued by the wolf (as a sheep). وِهْرَکَ وَنْتْ

با گرگ دنبال شده، گرگ دنبال کرده (مانند یک گوسفند که گرگ اورا دنبال کرده) [illegible] .

گوسفندیکه گرگ او را دنبال کرده. مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۳۳. یشت ۲۴ و ۰۲۷.

véhrékāna: [illegible] .

vehrkana, its a rigion in Iran. وِهْرکانَ

گرگان، استانی است در کناره جنوب شرقی دریای مازندران در باستان پایتخت خننته [illegible] بوده است

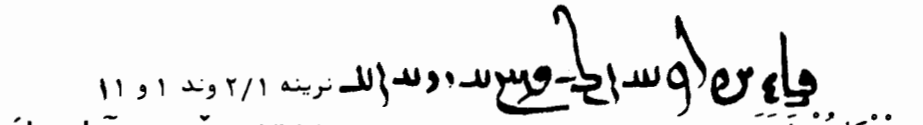
نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۱۱

véhr kãn o-šayana: وِهْرکانُـوْ شَیَنَ

having vehrkana its capital-city

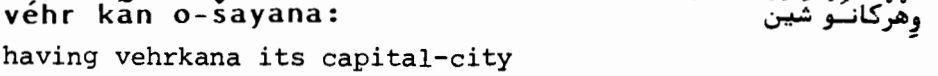

خننته پایتخت گرگان

véhr kõ-čiϴra:

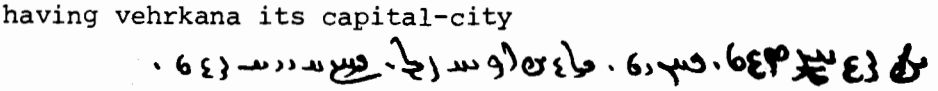

of the brood of the = vehrku chithra. wolf; وِهْرکُـوْ چیثْرَ

توله گرگ، تخمه گرگ

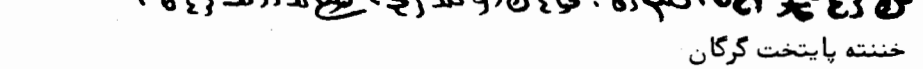
۲/۳ یشت ۳ و ۱۱.
۸/۳ یشت ۳ و ۸.
۲/۱ یشت ۳ و ۱۵.

véhrkõ-jata:

killed by a wolf. وِهْرکُـوْ جَتَ

گرگ زده، با گرگ کشته شده
نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۴.

véhrkõ-béréta:

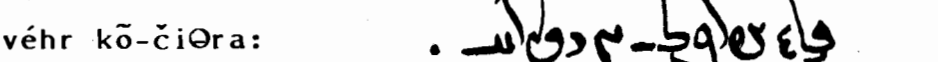

(any dead matter) وِهْرکُـوْ بِرِتَ

that has been brought by a wolf گرگ برده

(لاشه یا هر چیز مرده) که با گرگ برده شود

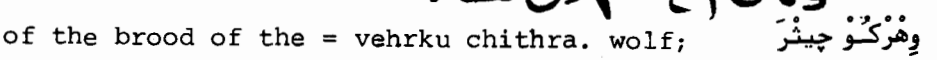
نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. ۶.
نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷.

ونگهن هئیتی

see : 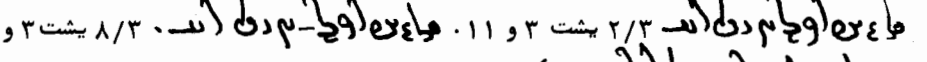 نگ :

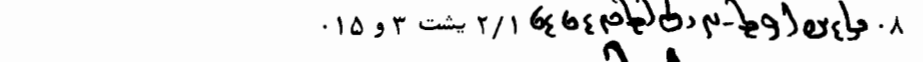

ونگهن

see : 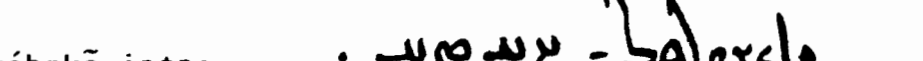 نگ :

ونگهن

See: نگ:

وُو

See: نگ:

vōi:

وُوی

an emblem, verily, certainly.

نشانه، رمز، براستی، بدرستی، هرآینه، راز واژه. یسنا ۳۶ و ۳.

ای آتش تو نشانه‌ای ازاهورا مزدایی یا تو ای آتش براستی از اهورا مزدایی، یسنا ۳۶ و ۳.

vōiϑnā:

وُویغنا

affliction, trouble, distress.

اندوهگنی، رنج، پریشانی، همچنین در سانسکریت زدن و رنج دادن.

۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۱۴

۲/۳ یشت ۱۹ و ۶۷. ۵/۳ یسنا ۶۸ و ۱۳

۶/۳ وند ۱ و ۳.

vōiždā:

وُویژدا

to torment to do harm; (voigda.)

رنج دادن، آزار کردن ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۰.

aiwi-vōiždā:

آئیوی وُویژدا

to torment, to do harm

رنج دادن، آزردن، رنج کردن.

۶/۱ یسنا ۹ و ۳۱.

võiždyãi:

وُویژدیائی

see : نگ : وادو-۲.

võividãiti:

وُویدائیتی

see : نگ : وادو-۲.

võistã:

وُویستا

see : نگ : وادو-۱.

võuru:

وُوئورو

wide, spacious, great, large.

پهن ، ویژه ، بزرگ ، سترگ .

võuru-ašta:

وُوئورو آشت

wide-extending;

فراخ

پهن گسترده . کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۴

võuru-kašem:

وُوئوروکَش

Mazandran sea.

دریای مازندران ، دریای قزوین یا دریای گرگان که فراخ‌ترین کرانه را دارد .

= فراخ = گرد = کرانه .

۱/۱ وند ۵ و ۲۳ . وند ۲۱ و ۴ . ۸ . ۲/۱ وند ۵ و ۱۹ وند ۱۹ و ۳۵ . یسنا ۴۲ و ۴ . ویسپرد ۷ و ۴ . یشت ۳و۱۱۶ . یشت۸و۶ . ۵/۲ وند ۵ و ۱۵ یشت ۸ و ۲۳ . یشت ۱۳ و ۴۵ ۶/۱ یسنا ۴۲ و ۴ . یشت ۱۲ و ۱۷ یشت ۱۹ و ۵۶ .

۷/۱ یشت ۸ و ۸. [illegible] ۷/۱۰ یسنا ۱۵ و ۴. یشت ۵ و ۴.

võuru-gaoyaoiti: [illegible]

وُوئورو گَئُیَ اُئیتی

the lord of wide pastures

دارای دشتهای فراخ، دارندهٔ چراگاههای پهن [illegible] میترا دارنده دشتهای فراخ، نرینه ۱/۱ یشت ۷ و ۸. یشت ۱۰ و ۳. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. ویسپرد ۲ و ۹. یشت ۱۰ و ۱ [illegible] وند ۳ و ۱ [illegible] نرینه ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. ویسپرد ۱۱ و ۶. یشت ۱۰ و ۴۲. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۰ و ۰ [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲. یشت ۱۰ و ۴۲.

võuru-čašan: [illegible]

وُوئورو چَشَن

sufficiently acquiring religious lore;

فراهم کننده دستور دینی به اندازه بسنده پورداود: فراخ‌آموزنده. [illegible] ۴/۱ یسنا ۳۳ و ۱۳.

võuru-jarášti: [illegible]

وُوئورو جَرِشتی

one of the seven keshvar of the earth

lying to the north-east of khanirac

نام یکی از شش کشور باستانی جهان پیرامون خونیرث (ایران). [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۴. [illegible] ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

võuru-dõiθra: [illegible]

وُوئورو دُوئیثرَ

of large eyes. (Lit.);

with eyes of love; high-minded;

بزرگ‌چشم ، دیده گشاد ، با چشم مهربان ، بلنداندیش

مادینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸ . مادینه ۲/۱ وند ۱۹ . ۳۷ . یشت ۲ و ۷ . ۲/۱ مادینه یشت ۲ و ۸ . مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۲ . ۳ . سی‌روزه ۱ و ۳ .

võuru-némaṅh:

وُوئورو نِمَنگْهَ

one of the six helpers of saoshynat.

نام کسی است

نام یکی از شش تن یاران سوشیانت ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸ .

võuru-baréšti:

وُوئورو بَرِشْتی

one of the seven Keshvar of the earth.

Lying to the north-west of Khanirac.

نام یکی از هفت کشور روی زمین که در نیمروز باختری خنیرث جای گرفته است .

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹ . یشت ۱۰ و ۱۵ . ۱۳۳ . یشت ۱۲ و ۱۳ . ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱۷ .

võuru-rafnaṅh:

وُوئورو رَفْنَنْگْهَ

giving great delight-joy;

خوشی بسیار دهنده

دهنده خوشی بزرگ و شادی بزرگ . مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱ .

= دهنده بزرگترین خوشی و لذت ، نرینه ۱/۳ آفرینگان ۴ .

võuru-saréδa:

وُوئورو سرِذ

of various kinds; rich in various sorts.

از جورهای گوناگون (چیز) از چیزهای جوراجور. دارای همه‌گونه [illegible]
مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۷.

võuru-savaňh: [illegible]
وُوئورو سَوَنگهْ
one of the six helpers of saosbyant.
نام یکی از شش تن یاران سوشیانت [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۷.

võuruša: [illegible]
وُئوروش
name of a mountain.
نام کوهی است. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

võya: [illegible] وای در فارسی
وُوَیَ
unhappy, miserable, bemoaning.
ناشاد، بدبخت، بی‌چاره، سوگوار، سوگ‌دار، [illegible] در سانسکریت برابر است با
ترسیدن [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۹. [illegible] نرینه = سوگوارتر،
بسیار سوگوار، نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸.

võyaΘra: [illegible] بکماسه
وُوَیَثرَ
impressed fear; smiting with fear (M.).
ترسو، نشاندار از ترس، زننده‌با ترس (میلز)
driving back (Dar.)
به پس‌راننده (دار مستتر) [illegible] یسنا ۳۴ و ۱۰.

võ [illegible]
وُوهو
same a[illegible]
نیک، خوب به مانند [illegible].

võhu-uštra: [illegible]
وُوهوئشترَ
name of an illustr[illegible] personage
نیک‌شتر، نام‌کسی‌نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

võhu-kéréti:

وُوْهو کِرِتی

a sort of perfume, burnt on the fire for fumigation; aloe-wood;

یک گونه بوی خوش، بویه

گونه‌ای از چوب که برای بوی خوشش، بر آتش می‌گذارند. (چوب عود)

۶/۱ وند ۸ و ۲. ۳. ۷۹. وند ۹ و ۳۲. وند ۱۴ و ۳. وند ۱۸ و ۷۱.

võhu-xšaəra:

(از ریشه)

name of the fourth Gatha, vohu khshatra Gatha.

وُوْهو خْشَثْرَ

this Gatha consists of the single chapter (Yasna Ll).

نام گاتهای چهارم است که بنام وهوخشتهره نامیده می‌شود و این بخش‌ازگاتهاساده‌ترین بخش از گاتها است. مادینه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۳ ویسپرد ۲ و ۹. نیایش ۲ و ۵. مادینه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۳. میان گاتای وهوخشتهر و وهیشتو ئیشتی ۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۱ و ۲۳.

võhu-gaona:

وُوْهو گئُن:

fine-coloured; gold-coloured;

رنگ زیبا، نیکورنگ، زرین‌رنگ. نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸. یشت ۱۴ و ۵۰. هم چنین یک جور بخور سوزاندنی است که بوی خوش می‌دهد (مانند کندر، چوب سندل، عود)

võhu-jiti:

وُوْهو جیتی

leading a good life;

راهنمایی کننده زندگانی خوب پورداود: زندگی نیکو.

نرینه ۸/۱ یشت ۲۳ و ۱.

võhu-dāta:
name of an illustrious personage.
وُوهو داتَ نیک داده
نام کسی نامور مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

võhuna:
blood.
وُوهونَ
See: (خون) = نگ:

võhunazga:
a species of dog that lives on corpses and hunts after noxious creatures. (Lit.); going after blood; he is the dog without a master, the vagrant dog.
وُوهونَزگَ
یک گونه سگ که گروهی زندگی می‌کنند و شکارشان، جانوران زیان‌آور است. وهونزگه = دنبال خون رونده = خون. کوتاه شده از = دنبال رفتن، سگ‌وهونزگه = سگ ولگرد یا سگ بی‌خداوند. ۱/۱۰ وند ۵ و ۳۰. ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۹. ۲/۱۶ وند ۱۳ و ۱۴. ۲۲. ۲۶. ۳/۶ وند ۱۳ و ۸. ۴۲.

võhunavant:
a woman who has in issue of blood in issue of blood
وُوهو نَوَنْت
خون ریزنده، زنیکه دشتان است.
مادینه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۷. وند ۱۶ و ۱۷. وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹. — مادینه ۶/۱ وند ۱۶ و ۵. ۶. ۱۳. ۱۴.

võhuna, võhuni:
blood, (b) the monthly courses of females;
وُوهونَ - وُوهونی

خون، (۲) خون‌ریزی ماهیانه زنان، خون دوشتانی [illegible] ۲/۳ وند ۱۶ و ۸ ۰۹ ۰۱۰ ۰۱۱

võhunémañh: [illegible]

ووُهونِمَنْگْهْ

three different persons of the same name.

نیک نماز، یا نیک خم‌شونده این نام نام سه کس گوناگون است.

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

võhu-pérésa: [illegible]

ووُهوپِرِس

name of an illustrious personage

نیک پرس

نام کسی نامور ووهوپرسه

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

võhu-fryãna: [illegible]

وُوْهوفْرْیانَ

the fire that dwells in the bodies of men and animals (animal or vital heat.);

گرمای نهادی هر جاندار زنده، آتش درونی همه جانداران زنده [illegible] ۲/۱۰۶۴ یسنا ۱۷ و ۱۱. فریدون جنبدی: گرمای نیک زندگی.

võhu-bérétãm: [illegible]

وُوْهو بِرِتانم

see : [illegible] نگ:

võhumant: [illegible]

وُوْهو مَنْتْ

endowed with goodness-moral qualities;

وهومند = نیک خوی، داد و بخشنده نیک سرشت . نرینه ۱/۴وند ۱۹ و ۱۱. یسنا ۱۲ و ۱.

võhu-raočañh:

وُوْهو رَاُچَنْگْهْ

Name of two man. Two different persons of the same name;

(روشنائی نیک)، بهروز: نام دو تن از ناموران.

۱- ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۷.

(۲) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.

نخستین، ازکسانیست که سرآغاز دین زرتشتی به‌زرتشت‌گرویده بود و دومی ازکسان‌ناموری است و پسرورکسه می‌باشد.

võhu-varéz:

وُوْهو وَرِزْ

see : نگ:

võhuštra:

وُوْهوشْتْرَ

see : نگ:

võhū:

وُوْهو

see : نگ:

võhva: کماسه

وُوْهْوَ

a good thing, a gift, prosperity.

یک چیز خوب، دهش، ارمغان، خوشبختی

võhvazdañh:

وُوْهوزْدَنْگْهْ

name of an illustrious personage;

نام کسی نامور. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

võhvaréz: [illegible]

وُوْهوَرِز

practising virtue

نیکوکار، راستی انجام دهنده. [illegible] نرینه ویسپرد ۱۱ و ۱۴. (۶/۳) [illegible] مادینه ۶/۳

võhvarršta: [illegible]

وُوْهوَرِشت

the worker of good

نیکوکار، کار خوب انجام دهنده [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴.

võhvasti: [illegible]

وُوْهوَستی

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور برابر ترجمه دار مستتر از دینکرت و هووستی در میان موبدان مانند هاونان و آتره وخش و سئینا و فرابرتر در آئین یسنا در باستان کار می‌کرده است. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۲.

võhvāvant: [illegible]

وُوْهواوَنت

gift-bestowing; prosperity-giving;

بخشنده، خوشبختی دهنده، دهش کننده: پاژنام ماه. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵. نیایش ۳ و ۷.

vānsvā: [illegible]

وانث وا

a herd; a flock (of animals)

a multitude (of men). increase.

گله، رمه (از دام‌ها)

گروه، دسته (از مردم)، فزونی، افزایش [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵. [illegible] = افزونی و

آسایش گله‌ها ۲/۱ یشت ۲ و ۸. سی‌روزه ۲ و ۷. [illegible] ۲/۲ یشت ۹ و ۹. [illegible] ۴/۲ یشت ۲ و ۳. سی‌روزه ۱ و ۷ [illegible] ۱/۳ یشت ۱۸ و ۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۱۰ و ۲۸. [illegible] ۶/۳ آفرینگان ۱۱.

[illegible] نگ: [illegible] See:

[illegible] [illegible] ۱-

vāēvōdā:

وانْث وُوْدا

giving a herd of cattle bestowing a multitude of men.

دهنده رمه، گله، بخشنده، یک گروه از مردم [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۵.

vāēwō-frādana: [illegible]

وانْثُوْفْرادَنَ

herd-increasing; rendering the multitude of men prosperous;

رمه افزاینده، به گروه مردمان خوشبختی دهنده

پاژنامه اردویسور آناهیتا [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. نیایش ۲ و ۴.

vāēwya: [illegible]

وانْثْوَیَ

epithet of Aredvicura. protecting herds of cattle and multitudes of men.

نگهدارنده گله و رمه و نگهدارنده یا پشتیبان گروه مردمان [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۷.

vās: [illegible]

وانْس

wish, desire.

خواست، آرزو، خواهش

ریشه = در سانسکریت = خواستن ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۴.

vyañura:

وینگور

fithiness, uncleanness; putrefaction;

(معانی گوناگون دارد) ناپاکی، پلیدی، آلودگی، چرکینی

۶/۳ وند ۱۴ و ۱۷.

vyač:

ویچ

to assemble, to meet together; to be unanimous;

انجمن کردن، گردآوردن، همدیگر رادیدار کردن، هم‌رای بودن، همازور بودن.

nyaréΘã:

ویرِثا

filthiness, impurity; want of the lawful rites (Dar.). Culpable act (Har.).

ویرثا: پلیدی، ناپاکی، آئین بهزور (دارمستتر)

کاربزه (هارلز) ۷/۳ وند ۱۴ و ۱۷.

vyaréΘyã:

ویرِثیا

impurity; impiety;

ناپاکی، بی‌دینی، خداشناسی مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

vyaršavant:

ویرشونت (نرینه)

name of a personage

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

vyã:

ویا

way, path (jus.); love (Har.). refuge (M.).

desire (Dar.);

(راه، جاده "یوستی") (مهر "هارلز")

(پناهگاه، پناه "میلز")، (خواهش، آرزو "دارمستتر") از ریشه‌وات‌های سنسکریت است و برابر است با رفتن، مهرداشتن، خواستن. ۲/۱ یسنا ۴۸ و ۷.

vaāxna, vyāxna:

واخَنَ، ویاخَنَ

the head of an assembly; a chief in assemblies; or well-known, noted.

واخنه، ویاخنه، سرور انجمن، بزرگ انجمنیان نامی، باآوازه (+ + +). زبان سنسکریت = نامی بودن، روشناس بودن. ۱/۱۰ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۶۵. یشت ۱۳ و ۱۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. ۲۵. ۶۱. ۱/۱۰ یشت ۲۳ و ۳. مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۸۵. ۱۰۸ مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴ ۸/۱ وند ۲۲ و ۷ نرینه ۲/۳ یشت ۵ و ۷۳. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۵. نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

2-an assembly, a meeting.

۲ـ یک انجمن، یک نشست ۲/۱. نیایش ۲ و ۸.

vyāxanya:

وْیاخَنْیَ

assembly-rulling;

گرداننده انجمن، رهبر انجمن، سرانجمن نرینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴.

vyāxna:

وْیاخَنَ

See: نک:

vyāxman: کماسه

وْیاخْمَنْ

an assembly, a meeting

ویاخمن = انجمن، نشست. ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۱۲. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۱۶. فراهم نشستن.

vyãxmanya: .

وْیاخْمَنْ یَ

to convoke, to convene (an assembly);

به‌انجمن خواستن ، گردآوری‌کردن به‌انجمن

به پذیرایی خواستن ۳/۱۰ یشت ۸ و ۱۵ ۰ ۱۷ ۰ ۱۹ ۰

۲ـ بمردم آگاهی کردن

2-to proclaim to the people;

آشکار کردن به مردم ۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۴۳ ۰

vyãta: نرینه

وْیاتَ

name of a person.

نام کسی است

vyãtana: -

وْیاتَنَ

of the family of vyata. son of vyata

از خانواده ویاته ، پسر ویاته ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳ ۰

vyãdã: ۰۱-. (+ + ۰). .

وْیادَ

a gift, giving.

بخشش، دهش

vyãdaibiš: . + + ۰

وْیادَئیبیش (از ریشه - ۲ ۰ وریشه ۰)

guilelessness,

freedom from deception.

بی‌گناه ، ساده ، بی‌ریا ، رها از فریب ، بی‌نیرنگ ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲ ۰

vyãdarésém:

وْیادَرِسِم

see : ۰۱- + + : نک

vyānā:vyāna:
وْیانا ،وْیانَ
sharp intellect; insight, wisdom.
تیزهوش، بینایی ، خرد ، ویر
2-being of sharp intellect, wise
۲ـ تیزهوش، خردمند ، هوشیار ۶۴. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱.

vyānō-vyānasča:
وْیانُوْ وْیانَسْچ
same as مانند

vyāni: کماسه
وْیانی
sharp intellect, wisdom. (harlez)
تیزهوش، خرد ، هوشیاری، ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴.

vyāmbura:
a certain class of Daevas;
lacerating (sp.); harlez-violent, fierce;
insulting, ridiculing (rt. = to insult)
وْیامْبور
گروهی از دیوان درنده (اشپیگل) . دد ، پاره‌کننده ، درنده‌خو ، ستمکار ، دشنام‌دهنده
خوارکننده (هارلز) ۱/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ . مانندها

vyāmrvitā:
وْیامْریتا
See: نک

vyārayeite:
وْیارَئیتی
(the crowing of the cock), rouses (me) from sleep

(بانگ خروس) که مرا از خواب برمی‌خیزاند . (Har. and Dar.).
هارلز و دار مستترها ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۶ .

vyāvant: ویاونت
helpful (rt.to help); farpiercing
سودمند ، یاور (از ریشه = یاری کردن). (rt. to pervade, to pierce)
نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ .
مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶ .

vyāhva: ویاهو
= پیشوندی‌است . = در آنها
i.e. in the wombs of women.
برای مانده : در زهدان زنان (یشت ۱۳ و ۱۱) .

vyusā: ویوسان
dâwn
سپیده بامدادی . روشنایی سپیدی که پیش از برخاستن خورشید در دامن زمین و آسمان پیدا می‌شود . ۱/۱ یشت ۲۲ و ۰۷ . ۲۵ . یشت ۲۴ و ۵۵ .

vyušti: ویوشتی
dawn, daybreak
از ریشه
دان ، سپیده‌دم ، بامداد ، پگاه
(یوستی) ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲ .

vyāsča: ویانش چ
see : نگ :

vyǎn:

see : [illegible]

وَیانَن نگ : [illegible]

vrač:

to smite, to destroy, to cut.

وَرَچ

زدن ، ویران کردن ، نابود کردن ، بریدن .

fra-vrač:

to smite down, to destroy, to defeat;

فْرَ وَرَچ

شکست دادن ، نابود کردن ، پدافندکردن

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹ .

saiδi:

appearance, show;

سَئیذئی= نمایش، نمودار، پدیدار شده ریشه = نمودار شدن
۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saiδin:

See: نگ:

سَئیذین

sairi:

a shred or bit of glass;

سَئیری= ترک ریز یا خرده شیشه، شیشه ریزه ریزه
۶/۳ وند ۸ و ۸۵.

2-filth, dirt, rubbish;

۲ـ زبل، آشغال، چرکی، پلید.

sairima:

the region of salme.

سَئیریمَ= بخشی وابسته به سلم. سلم پسر بزرگ فریدون شاه بود که دو برادر دیگرش تور و ایرج بودند.
۶/۳۰ یشت ۱۳ و ۱۴۳.

sairimana:

thinking (or bearing in mind)as a chief (Dar.).

سَئیریمَنَ = اندیشنده (یا زیرنظر خود دارند) مانند
یک سرور یا سردسته و سرپرست [illegible] ۶/۳ یشت ۲۴ و ۵۲.

sairihya: [illegible] ، کماسه

filth, rubbish; dung (sp.); cow-dung (Dar.);

سَئیریهْیَ: سرگین ، سرگین گاو ، آشغال ، خاکروبه

sairya: [illegible] .

earth, dust;

سَئیرْیَ: خاک ، گرد ، آشغال

[illegible] ۶/۱۲۵ وند ۸ و ۸.

saurva: [illegible] .

the adversary of khashathra vairya, and the demon of an evil government.

سَئورْوَ

همیستار (خشثره وئیریه ــ پادشاهی آرزوشده) که نام پادشاهی بد بوده است. [illegible]
۲/۱ وند ۱۰ و ۹.

saena: (نرینه) [illegible]

an illustrious personage, subsequently known as a preacher.

سَئِنَ = شاهین نام کسی نامور و با آوازه
و نیز کسی گوینده و سخن‌ران به آن نام بوده است. [illegible] ۶/۱ یشت
۱۳ و ۹۷ ۰ ۱۲۶ ۰ [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

saena: (نرینه) [illegible]

سَئِنَ (۲)

name of a bird, considered as the leader of all other birds; the eagle, the proper name of wbich appears to have been Amru, is called in the pehlvi texts Sinamru.

سیمرغ ، که نام مرغی است.

بنا به نوشته شاهنامه سیمرغ بزرگ و سرور مرغان است که از زال در هنگام کودکی نگهداری کرده و همو بوده است که هنگام زادن رستم ، شیوهٔ کارد پزشکی را به موبدان آموخته و در کوهی جایگاه داشته‌است : این نام را به مرغ شاهین نیز می‌گویند [illegible] ۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۱ . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۲ و ۱۷ .

saeni: [illegible] ۰۱ [illegible] .

the summit or top of a tree;

سَئِنی = ستیغ یا نوک درخت ، بالاترین نوک درخت [illegible] ۲/۳ یشت ۱۴ و ۲۱ .

saene, saeni: [illegible] ۰۲ [illegible] .

name of a Daeva.

سَئِنِ - سَئِنی : نام یک دیو است .

[illegible] وسترگارد) ۲/۱ یشت ۴ و ۲ . [illegible] وسترگارد) ۵/۱ یشت ۴ و ۳ .

saeni-kaofa: [illegible] .

high-humped وسترگارد

سَئِنی - کَاُفَ : بالای کوهان ، (بالای کوهان شتر)

saenya: [illegible] [illegible] .

high

سَئِنْیَ : بالا ، ستیغ ، نوک بالا .

saepa: [illegible] ۰۵ [illegible] .

casting, melting, moulding (metals)

سَئِپَ : ریخته‌گری ، آهن‌گدازی .

مانندهها : [illegible] .

saoka: [illegible] ۰۱ [illegible] (۰۱) .

profit, good; happiness. welfare

سَئُکَ = سود ، کالا ، خوشبختی ، آسایش [illegible] ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ .

[illegible] ۴/۱۰ یشت ۱۶ و ۳ . [illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶ .

۲ــ همچنین نیروی نگهدارنده تندرستی و دهنده خوشبختی و آسایش مردمان است.
[illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۰۳۷ یشت ۲ و ۰۷. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۰۴۲. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۲ و ۰۴. [illegible] ۴/۱ یشت ۱ و ۰۲۱. [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۰۲. سی‌روزه ۱ و ۰۳. [illegible] ۸/۱ وند ۲۲ و ۰۳ ۰۴ ۰۱۰ ۰۱۶ ۰۱۷.

saoka: [illegible] ۰۲ [illegible]

a burning or partly burned piece of wood; a brand;

سَئُکَ (۲) = یک تکه چوب سوختنی

یا یک تکه چوب نیمسوز، نیمسوخته، ماننده: [illegible] = داغ آتش.

saokavant: [illegible] ۰۱ [illegible]

doing good, prfitable, happiness-giving;

سَئُکَوَنْتْ = سودمند، نیکوکار، آرامی دهنده

خوشبخت سازنده [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۷و۵. نیایش ۳و۷. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۴. [illegible] = بهترین دهنده نیکی یا سودمندترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۰۳ ۰۷ ۰۹ ۰۱۳ ۰۱۵ ۰۱۷ ۰۲۱ ۰۲۳ ۰۲۵ ۰۲۷.

saokénta: [illegible] نرینه

name of mountain in the vicinity of Hukairya;

سَئُکِنْتَ :نام یک کوهی است که در نزدیکی

هوکیریه جای گرفته است. [illegible] ۲/۱ نیایش ۱ و ۰۸. فرگرد ۵ و ۰۲. [illegible] ۶/۱ فرگرد ۵ و ۰۱.

saokéntavant: [illegible] ۰

boiling, burning, brimstoned (Dar.). ([illegible])

سَئُکِنْتَوَنْتْ = جوشان، سوزان، داغ

گوگردی، سولفوری (دار مستتر) [illegible] مادینه ۲/۱ وند

۴ و ۵۴، ۵۵.

آب آمیخته بگوگرد که در آئین "ورسرد" برای بازشناختن گناهکار از بی‌گناه می‌خوردند که بفارسی سوگند شده است و "سوگند خوردن" یادگار خوردن آب‌گوگرد آن‌زمان است.

saoča: ، .

a blazing fire; flame.

سَئُچَ = زبانه، آتش، آلو، گر آتش ، ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۳.

saočant: ، .

burning; blazing;

سَئُچَنْتْ = سوزان، گر گرفته، زبانه‌کش ، ، ، .

نرینه ۵/۱ وند ۵۶۹. وند ۱۳ و ۵۵. ... .

نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷.

saočahin: ، .

shining; glittering;

سَئُچَهین

درخشان، تابان ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saoči: .

derision.

سَئُچی = ریشخند، نیشخند، خیتال، تیتال

۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۳. یشت ۲۴ و ۳۷.

saočinavant: .

resplendent.

سَئُچینَوَنْتْ = درخشنده، با شکوه، شکوهمند. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶.

saora: (نرینه)

rhe hilt (of a sword).

سَئُرَ : دسته (مانند دسته خنجر و شمشیر)

سانسکریت [illegible] مانند [illegible] = زرین دسته.

saošyantiča: [illegible]

renders prosperous.

سَئُش یَن تیچَ: سودرسان، خوشبختی‌دهنده، آسایش دهنده [illegible] =همانا مانند بادیکه از بخش نیمروز می‌وزد درست به‌همه جهان مادی خوشبختی و آسایش می‌رساند. آفرینگان ـ رپیتون ۶.

saošyant: (۲) [illegible]

doing good to the people. beneficient (Lit.) Leading to the path of religion; interpreter of religion; a person well versed in the precepts of religion; a prophet.

سَئُش یَنْتْ

نیکی کننده به مردم، سودمند، رهبری کننده براه دین، گزارشگر دین، کسیکه‌بخوبی‌آگاه و دانا از آئین‌ها و دات‌های دینی است، پیام آور. [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۹ [illegible] ۲/۱ یشت ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵. [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۲ و ۵. [illegible] ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۲. [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. [illegible] ۱/۳ یسنا ۹ و ۲. یسنا ۶۱ و ۵. یسنا ۷۰. ۴. یشت ۱۳ و ۳۸ [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳ [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۱۱. [illegible] ۴/۳ یسنا ۲۰ و ۳. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۹ و ۲۲. ویسپرد ۱۱ و ۳. ۷. یسنا ۳۴ و ۱۳. یسنا ۴۶. ۳. یشت ۱۳ و ۱۷. [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲۲ و ۱.

2-the prophet who will be born of the mother Eredat-Fedhri on the day of judgment, otherwise called Astvat-ereta.

۲ ـ سودرساننده، کسانیکه با اندیشه نیک خویش بگروه مردمان و جهانیان سود می‌رسانند. و یکی از سوشینت‌ها با نوشته‌های گذشته از مادری بنام اردت‌فذری بجهان خواهد آمد.

[illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۵. یشت ۲۴ و ۳۰. [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۹. [illegible] ۵/۱۰ یسنا ۲۶ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۱۴۵.

saxā:

to teach.

سَخْوْ = آموزانیدن، آموختن، یاددان

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۹. [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱.

saxārē:

words, admonition.= uttered indications.

سَخْوارِ

سخن، گفتار، پند، اندرز، آگاهی،

بیداری [illegible] گاتهایی یسنا ۵۳ و ۵. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۴.

saxš:

to learn.

سَخْش = آموختن

[illegible] ۲/۳. یسنا ۳۰ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹.۱۰ [illegible] ۲/ یشت ۲۴ و ۵۲. [illegible] ۲/۳۰ یسنا ۵۵ ز ۶.

ā-saxš:

to learn.

آ ـ سَخْش = آموختن

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۰.

saxša:

fit for learning.

سَخْشَ

شایسته‌آموزش، شایسته‌آموختن [illegible] ۲/یسنا ۱۹و۱۱.

شایسته آموزش دادن

sanh:

to say, to speak

سَنْهْ

۱ـ سنگه ، گفتن ، گفتگوکردن [illegible] وند ۱۸ و ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ [illegible]
۲/۱ وند ۲۲ و ۷ . [illegible] ۳/۱۰ وند ۲۲ و ۸ .

2-to declare; to accept or receive with respect.

۲ـ آشکار کردن ، پذیرفتن یا با ارج و بزرگداشت دریافتن ، با بزرگداشت پذیرفتن ،
[illegible] ۳/۱۰ وند ۱۹ و ۱۰ ۳۵ .

۳ـ ستایش کردن ، نیایش کردن 3-to praise

سنگها هم‌ریشه سنسکریت است مانندهها : [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۸ . [illegible]
یسنا ۴۶ و ۱۲ . [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۱۳ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹
و ۱ [illegible] = ([illegible] + [illegible]) ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۱۱ . [illegible] = ارج گذاشتن ،
بزرگداشتن ، پند و اندرز .

aiwi-sånh [illegible] .

آئیوی سَنْگْهْ to curse; to imprecate evil upon.

نفرین ، بد کسی را خواستن [illegible] .

اگر من نفرین دارم بمن باشد نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۴ .

paiti-sånh: [illegible] .

پَئیتی سَنْگْهْ to curse back; to drive away by

با نفرین بیرون کردن ، با نفرین به پس curses to exorcize.

نشاندن [illegible] با جادو بیرون کردن .

[illegible] ۱/۱ وند ۲۰ و ۷ . [illegible]
[illegible] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۵ .

sånh: [illegible] ۲ . [illegible]

سَنْگْهْ admonition; instruction; a word. commandment.

پند ، اندرز ، آموزش ، گفتار

فرمان ، دستور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳ .

sånha: [illegible] ۲ - [illegible] . [illegible]

admonition; instruction a word.

سَنْگَهَ: پندواندرز، آموزش، گفتار، واژه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸. مانندهها:

2-a principle; a doctrine; moral.

۲ـ بن، پایه، دستور، دات، ریشه آموزش، مینوی، سرشتی (اصل)

وند ۱۵ و ۲.

sånhavāčī: (مادینه)

name of one of the two sisters of king Jamsheed; name of one of the daughters or king Jamsheed. سَنْگَهَواچی

نام یکی از دختران جمشید که گرفتار ضحاک شد و پس از پیروزی فریدون آزاد گردید. شهرناز خواهر ارنواز. ۱/۱۰ (۲/۱) یشت ۵ و ۳۴ یشت ۹و۱۴ یشت ۱۵ و ۲۴.

sånhvant:

ful of admonition; instructive.

سَنْگَهَوَنْت= پراندرز، پندآمیز، آموزنده، پندآموز مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ پورداود: بیاد داشتن، آموختن.

sač:

to pass; سَچْ = گذشتن، روان شدن

= هنگامیکه سال گذشت ۳/۱ وند ۶ و ۴۳. ۳/۱ وند ۹ و ۳۳ ـ ۳۵. وند ۱۶ و ۸ـ۱۱.

fra-sač:

to pass away, to end.

فرَ سَچْ: درگذشتن، مردن، پایان یافتن، پایان دادن

= اگر تابستان گذشته است ۳/۳ وند ۵ و ۱۰.

۶/۱۰ وند ۱۹ و ۲۸.

sač: (۲)

to befit, to be worthy;

سَچ – ۲ = سزیدن ، شایسته بودن

سزاواری ۱۸ و ۱۶ و ۲۴.

sač: ۳.

to make, to array; to perform.

سَچ – ۳ = ساختن ، آراستن ، انجام دادن . مانند

aiwi-sač:

to do; to perform; to offer.

آئیوی سَچ:

انجام دادن ، کردن ، بدست آوردن ۳/۳ یشت ۸ و ۵۶.

anu-sač:

to be well-formed (as child in the womb); to be in the Fifth month of pregnancy;

آنو سَچ

پیکر یافته ، پیکره پیداکرده (مانند بچه در زهدان مادر) پنج ماهه در آبستنی .

sač: ۴.

to learn; to acquire knowledge;

سَچ – ۴ = یادگرفتن ، آموختن ، دانش بدست آوردن ، دانش فراگرفتن . ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۲ . ۲/۱ نرینه یشت ۲۴ و ۵۲ . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ نرینه ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶.

sači:

see: نگ :

سَچی

sazdyãi: [illegible] = [illegible]

for teaching, for instructing

سَزْدْیائی = برای آموزنده، برای یاددهنده [illegible] یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۵۱و۱۶ پورداود: پایان پذیرفتن، انجام یافتن.

sata: [illegible]

a hundred.

سَتَ: سد = ۱۰۰.

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۷ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۶ و ۱. [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۳۱. وند ۸ و ۸۷. یشت ۱۴ و ۳۷. یسنا ۱۹ و ۷. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۲. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۰۶. [illegible] (۲۰۰) مادینه ۲/۲ وند ۴ و ۲۰. ۲۱. [illegible] ۲/۲ یشت ۱۹ و ۷. [illegible] = ۷۰۰ نرینه ۱/۳ یشت ۹ و ۳۰. [illegible] =(۳۰۰) مادینه ۲/۳ وند ۲ و ۳۰. وند ۴ و ۱۱. [illegible] =(۴۰۰) ۲/۳ وند ۶ و ۲۱ وند ۸ و۲۳. ۸۴. ۱۰۵. ۱۰۷. [illegible] =(۵۰۰) ۲/۳ وند ۳ و ۳۶. وند ۸ و ۸۳. وند ۱۳و۱۵. [illegible] =(۶۰۰) ۲/۳ وند ۲ و ۳۰. وند ۴ و ۱۲. وند ۶ و ۲۳. [illegible] =(۷۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۳. ۵۵. وند ۱۳ و ۱۳. وند ۱۵و۵۱ [illegible] =(۸۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۴. وند ۸. ۲۶. وند ۱۳ و ۱۲. [illegible] =(۹۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۵. [illegible] ۲/۳. وند ۲۲ و ۶۰۲ ۹. ۱۵. [illegible] وند ۴ و ۵. [illegible] وند ۴ و ۶. [illegible] وند ۴ و ۷. [illegible] وند ۴و۸. [illegible] وند ۴ و ۹. [illegible] ویسپرد ۸ و ۱. مانندها: [illegible] = شش‌سد زمستان [illegible]

satašna: [illegible]

a hundred fold

سَتَشْنَ

یک‌سدبار، [illegible] ۴/۱ وند ۷ و۵۵. ۵۶. یشت ۵و۵۴. [illegible] ۳/۳ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷.

۲- ع إلـ -ا = زدن. 2-smiting

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳. ۳/۳. یشت ۱۰ و ۴۳.

satafštāna: ستَفْشتانَ

with a hundred knobs.

یک‌سد برآمدگی‌وار، یکسدگره. ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲ = گرز یک‌سدگره‌دار. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

satayāre:

one hundred years.

سَتَیارِ = یکسد سال. ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۵.

satavaesa: (نرینه)

the name of a star.

سَتَوَئِسَ : نام ستاره‌ای است دار مستتر این ستاره را پلادیس و کایگر وگا می‌نامند. = یکسد ، (سنسکریت) = جایگاه، خانه، سته وئیسه = سد خانه، این ستاره آبها را از دریاهای بی‌کران کشیده برای یاری‌وآماده‌کردن‌خوراکی جانداران بروی زمین روان می‌سازد. ۱/۱ یشت ۸ و ۰۹ ۰۳۲. یشت ۲۴ و ۰۳۸. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۰۴۳ سی روزه ۲ و ۱۳. ۶/۱ یشت ۸ و ۰۰ ۰۶۲. سی‌روزه ۱ و ۱۳.

satavant: .

hundred times.

سَتَوَنْتْ = یکسد گاه. یکسد بار ۳/۱ یشت ۲ و ۱۴ ۶/۳ وند ۵ و ۱۹.

satayu: .

a hundred fold

سَتایو = یکسدتاه، سدلا

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۷.

satē-vita:

a hundred fold.

سَتِی ویتَ یکصدتاه

[illegible] یکصدبار یکصدتاه شده یشت ۲ و ۱۴.

satō-aeϴrya:

a hundred pupils.

سَتُوْ آاِثْرَیَ یکصد دانش‌آموز [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳و ۹۷.

satōkara:

a hundred fold energy.

سَیُوْ کَرَ

یکصدبار کار، یکصدبار نیروی بکار برده شده. [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۵۶ = غوچ یکصد بار نیرو بکار برنده.

satōténō-sata:

a hundred times a hundred; 10,000

سَتُوْ تِمُوْ سَتَ

یکصد یکصد تا = ۱۰٫۰۰۰

[illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۱۹.

satō-dāra:

a hundred edges

سَتُوْ دارَ

یکصد لبه، دارنده یک صد دم [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

satō-raočana:

a hundred windows

سَتُوْ رَاُچَنَ

یکصد روزن، صد روزنه

[illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه‌ای با یک سد پنجره.

satõ-vira: [illegible]

a hundred times the height of a man. سَتُوْ ویرَ

سد بار بالاتر از یک مرد، برابر سد یل

[illegible] ۲/۱۰ وند ۴ و ۵۲.

satõ-staraṅha: [illegible]

with a hundred star سَتُوْ سْتَرَنْگَهْ

یکسد ستاره

[illegible] = تاج زرین با یک‌سد گوهر با یک سد گوهر زیوری بگونه ستاره مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸.

satõ-stũna: [illegible]

a hundred colmn. سَتُوْ سْتونَ

سد ستون [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸.

sad: [illegible] (۱)

to damage, to ravage

(2) to rush upon to attack. (3) Leave off, to defer

(4) to pass a way, to set (as the sun). سَدْ (۱)

۱ـ زیان زدن، چپاول کردن، تک کردن، یورش کردن (۳) واهشتن، درنگ‌کردن، به‌پس انداختن (۴) درگذشتن، مردن، فرورفتن (مانند خورشید) [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۲۴. [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۱. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶. ([illegible] + [illegible] =) [illegible] ۲/۳. یسنا ۳۱ و ۱۸. [illegible] هر دو مانند همند. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

ava-sad:
to do harm, to hurt.
آوَ سَدْ
آسیب زدن ، رنجانیدن ۳/۱۰ یشت ۸ و ۵۴.

paiti-sad:
to smite, to crush.
پَئیتی سَدْ
زدن ، له‌کردن ، خردکردن یشت ۲۴ و ۱۹.

sad: (۲)
to appear, to seem
سَدْ : نمایان شدن
نمایان کردن ، نمایان شدن ، به دیده آمدن ، به نگرآمدن
= من به تو نمایان می‌شوم ۱/۱ یشت ۲۲ و ۱۲. =
تو به من نمایان نمی‌شوی ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. یشت ۲۳ و ۱.
۳/۱ یشت ۲۲ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۵.
2-to come, to arrive
۲ ـ آمدن = رسیدن .
سر رسیدن ، درون شدن وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. ۲۲.
3-to turn about; to turn round;
۳ـ به پس برگردیدن
دورزدن ، برگشتن ۳/۱ وند ۳ و ۳۲.

saδa:
setting (of the sun, the moon and the star).
سَذَ : فرو رونده ، (غروب کننده) (مانند خورشید ، ماه و ستاره)
۷/۱ وند ۲ و ۴۰.

saδanaṅh:
name of a person.
سَذَنَنْگْهْ (نرینه)
نام کسی است . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

sanat:

سَنَتْ

see : نگ :

sanaka:

the southern basin of the tigris (Rangha).

سَنَکَ: بخش (حوزه) ای از رودخانهٔ اروند (دجله).

= بخش (نیم‌روزی رودخانه دجله) یشت ۱۲ و ۱۸.

۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۱۲ و ۱۹.

safa: (۱)

a kind of earth or clay potsherd.

سَفَ = سفال، آوندگلین ۲/۱ وند ۹ و ۱۱.

safa: (۲)

the hoof of an animal;

سَفَ = سم، سنب

سنب چهارپایان. ۱/۳ یسنا ۵۷و۲۷. مانندهها:

sam:

to be quiet or calm

سَمْ: آرام یا خاموش بودن

سَیَمَنَ

see : نگ :

sar: (۱)

to break into pieces, to torment, to injure.

سَرْ = دوپاره کردن، شکنجه کردن، آسیب زدن

مانندهها:

sar: (۲.)

سَرْ- (۲): درازکشیدن، لمیدن

to lie, to lie down

آسایش کردن. مانندهها: ; پورداود: پیوند، پیوستگی، انبازی.

sara: (۱.) ۲.

سَرَ = به‌پائین نهادن، خوابیدن

lying down.

۷/۱ وند ۳ و ۸. ۱۲. وند ۷ و ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۳/۳

از ریشه = درازکشیدن، خوابیدن گاهی نیز آمده است.

sãra, sara: (۲.)

سارَ - سَرَ ۱ - سر

the head

۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۰.

2-authority, headship

۲- نیرومندی، سروری، بزرگی ۲/۱ یسنا ۷ و ۲۵. یسنا ۱۲ و ۴. ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۸. ۹. ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۵. ۷/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱۷

3-a chief; a husband.

۳- سرور، شوهر ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۳.

پورداود: پیوند، پیوستگی، انبازی.

sarañh:

supremacy command.

سَرَنْگْهْ= برتری، سرکردگی ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱.

سرشار، پورداود: سر، سار مانند شاخسار.

sre کماسه (سر ۲)

leadership.

سَرِی= رهبری، پیشوایی

۲/۱ یسنا ۴۹ و ۳.

sarejan: ۲-

breaking the head. Cruel, seditious;

سَرِجَنْ = سرزن ، سرشکن ، سربرنده ، جانی ، آشوب‌گر ، [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۳. پورداود : سردار ، سرداری ، یاور .

saréta: [illegible] .

cold.

سَرِتَ=سرد ،سرما . [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳.

2-Fearing; trembling;

۲ـ ترسو ، لرزان

sarédanã: [illegible] .

holding authority, a leder, a chief

سَرِدَنا = سردار ، نگهدارنده نیرو ، سرور ، سردسته

[illegible] ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۴.

saréδa: [illegible] (۱) .

the solar year; a year of 365 ¼ days.

سَرِذَ = یک سال خورشیدی ، سالی که ۳۶۵ روز و $\frac{1}{4}$ روز باشد .

[illegible] =آب . ریشه [illegible] = روان کردن [illegible] = دادن پس [illegible] = موسم باران ، یکسال [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۵ . وند ۱۸ و ۵۴ . ۵۸ . [illegible] ۶/۱ فرگرد ۸ و ۱ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۹ . ویسپرد ۲ و ۶ . یشت ۲ و ۸ . [illegible] ۴/۳ یسنا ۱ و ۹ . یسنا ۳ و ۱۱ . ویسپرد [illegible] یشت ۲ و [illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷ . آفرینگان [illegible] ۶/۳ وند ۷ و ۴۸ . [illegible] ۲/۱ مئیذیاریم سرذیم =میانهٔ سال ویسپرد ۲ و ۲ . [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲ .

saréδa: [illegible] (۲) .

sort, kind.

سَرِذَ = جور ، گونه ، سرده ،(نوع) .

[illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۲۷ . ۳۵ . ۴۱ . ۱۳ و ۱۲ . مانندهها : [illegible]

[illegible]

saréδya: [illegible] (۱) [illegible]

relating to the season or year.

سَرِذْیَ = وابسته به سال یا موسم [illegible] نرینه ۱/۱ فرگرد ۹ و ۱.

saréδya: [illegible] (۲) [illegible]

enjoying power; holding authority a leader.

سَرِذْیَ = دارنده نیرو، بهره‌مند از نیرو، رهبر، پیشوا

[illegible] ۶/۲ یسنا ۳۳ و ۹.

sava: [illegible] کماسه ([illegible])

profit, gain, reward; good; blessing;

سَوَ = سود، بهره، پاداش، سودمند، خجسته، فرخنده [illegible] ۷/۱ یسنا ۴۳ و ۱۲. [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۴ و ۷ [illegible] ۳/۳ یسنا ۵۱ و ۱۵. یسنا ۴۸ و ۱.

savaṅh: [illegible]

profit, gain; prosperity; happiness;

سَوَ نْگْهْ: بهره، سود، خوشبختی، شادمانی (خجسته دار مستتر)

[illegible] ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۳. [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یسنا ۵۱ و ۲۰. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴. یسنا ۳ و ۱۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. یشت ۱۷ و ۰۵ ۶۲. [illegible] ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۹.

savaṅhvant: [illegible]

beneficent, good;

سَوَنْگْهْوَنْتْ: نیکوکار، خوب، سودمند [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۹ و ۳۷.

savaṅhavāča: [illegible]

سَوَنْگْهَواچَ

see : [illegible] نگ :

savahi: [illegible]

one of the seven keshvars, of the earth lying to the east of Khvaniras سَوَهی یکی از هفت کشور جهان باستان (کشور شرقی ایران)

[illegible] ۱ و ۲ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۰.

[illegible]

۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

savō-gaeθa: [illegible]

benefiting the settlements;

rendering the world perosperous epithet of (Ashtad Yazad)

سَوُو گَئِثَ سود رسان، سودپرداز خوشبختی دهنده جهان، پاژنامه اشتاد [illegible]

[illegible] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲.

مادینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۶.

sasakuštéma: [illegible]

سَسَ کوشْتِمَ

see : [illegible] نگ :

sasti: [illegible]

precept, admonition;

سَسْتی= دستور، پند، اندرز [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷. [illegible]

2-religious lore or instruction ۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱.

۲ـ دات دینی، یا آموزش دینی، دین، مانند [illegible]

آموزش بد.

sastra: .

instruction, admonition

سَسْتَرَ = آموزش، پند و اندرز . ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۷.

sašaΘã: ۶۶۰۵ـ

see: نگ: سَشَثا

saškénčã: .

سَش کِنْچا

از ریشه (۳/۳) = to learn ، آموزاندن. ۳/۳ = خواست بیاموزاند = to learn wished برابر گفته وسترگارد = پیرو، مرید، حواری، برابر گفته دار مستتر آموزش است یسنا ۵۳ و ۱.

sã: .

to destroy, to cut off; to put an end to.

سا = نابود کردن، بریدن از هم.

2-to torment, to oppress ۲ـ شکنجه کردن، ستم کردن.

sãiždri:

see : نگ: سائیژدری

sãini: .

سائینی= چین، کشور چین

china;

۶/۳۰ یشت ۱۳ و ۱۴۴.

sãimuži: (نرینه) .

name of a person; سائیموژی: نام کسی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

sãiri: کماسه

rubbish, filthiness, impurity.

سائیری: خاکروبه، ناپاکی، پلیدی، آشغال

sãiri-baoϑa: (ردیف)

purifying impurity epithet of haoma

سائیری بَئُغ = پاک کننده، ناپاکی زداینده

پاژنامه هومه . نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۷.

sãirivant: (نرینه)

name of mountain

سائیریوَنْت = نام یک کوهی است . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴.

sãuru:

the adversary of Khshathra vairya.

سائورو= همیستار و دشمن شهریور (مانند ایندرا).

. ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

sãwn̊h:

to teach. (2) to command, to exercise authority, to order.

ساوْنْگْهْ: آموزانیدن

یاددادن، (۲) فرماندهی کردن، آزمایش نیرو کردن، فرمان راندن، دستور دادن، . ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۳. یسنا ۵۰ و ۶. یسنا ۴۵ و ۶. مانند

fra-sãwn̊h:

to command, to admonish

فرَ ساوْنْگْهْ

فرمان دادن، پند و اندرز دادن. مانند:

hām-sāwnh: .
to train properly, to give good education; هانْم ساوْنْگْهْ
درست آموختن ، فرهیخت خوب دادن

sāwnha: .
see : . نگ : ساوْنْگَهَ

sāwnhanha: (نرینه) .
name of a person ساوْنْگْ هَنْگَهَ نام کسی است .
۶/۱۲۴ یشت ۱۳ و ۱۲۴ .

sāxēni: کماسه .
monitions, words of admonitions
ساخْوِینی= واژه‌های پندآمیز ، آگاهی ، اندرز
۲/۳ یسنا ۵۳ و ۵ .

sāčayant: .
teaching. ساچَیَنْتْ = آموزنده ، آموختار
= آموختن

sātar: نرینه .
a tyrant, an oppressor ; a tyrannical ruler. ساتَرْ
ساتر = فرمانروای ستمگر ، ستمگر ، فرمانروایی ستمگرانه ۶/۱ یشت
۱۰ و ۱۰۹ . ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ . یشت ۱ و ۱۰ . یشت ۵ و ۱۳ . یشت ۱۰
و ۳۴ . یشت ۱۳ و ۱۳۵ .

sāzdum: .
see : . نگ : سازدوم

sãdra:

effliction, distress, pain, misery; woe.

سادْرَ: غمزدگی ، بدبختی ، درد ، بیچارگی ، اندوه مادینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۱ یسنا ۴۵ و ۷ . ویسپرد ۱۸ و ۲ . نیایش ۳ و ۶ . کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ . = بمن غم‌زده کماسه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۳ . ۲/۱ یشت ۸ و ۲۳ . کماسه ۳ و ۲ . یسنا ۳۴ و ۷ .

sãna:

destruction; ruin; end.

سانَ

خرابی ویرانی ، ویران ، تباهی ، پایان ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۴ .

sãma: (۱)

sama. the father of thrita and the grandfather of Kershaspa and Urvakhsaya.

سامَ

سام ، پدر ثریتـه و نیای گرشاسب وئورواخش ۶/۱ یشت ۱۳ و ۶۱ . ۱۳۶ ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۰ .

sãma: (۲)

dark, black.

سامَ = تاریک ، سیاه ، تیره

نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۲۱ .

sãyuždri:

name of person whose sons Ashavazdang and Thrita Fought with and vanquished the Turanians.

سایوژْدری

نام کسی که پسران او اشه و زدنگه و ثریتـه با توران جنگیدند و پیروز شدند .

۶/۱ یشت ۵ و ۷۲ . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳ .

sār: 𐬯𐬁𐬭 ۰۲ 𐬯𐬁𐬭 .

to consider a person as the leader of; to give superiority;

سارْ: سر، پیشوا، رهبر، فرمانروا، برتر

𐬯𐬁𐬭𐬀 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀 ۳/۳ یسنا ۵۱ و ۳. 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀 ۳/۱۰ یسنا ۴۹ و ۵ 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬙𐬀 نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۲.

sāra : 𐬯𐬁𐬭𐬀 ۰۲ نرینه 𐬯𐬁𐬭𐬀 .

the head.

سارَ = سر ـ کله

𐬯𐬁𐬭𐬀 ۲/۱ یشت ۵ و ۷۷. یشت ۱۴ و ۴۶.

2-top, summit.

نوک، ستیغ، بلندی

sārana: 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬥𐬀 .

heaache;

سارَنَ = سردرد، دردسر

𐬯𐬁𐬭𐬀𐬥𐬀 ۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬥𐬀 ۸/۱ وند ۲۰ و ۷.

sāravāra: 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀 .

defensive armour for the head, a helmet;

سارَوار = سرپوش، کلاه‌خود

𐬯𐬁𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀 ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

sārasti: 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬱𐬌𐬙𐬌 .

cold fever; ague

سارَسْتی: تب و لرز، تب و نوبه.

مالاریاکه‌تب‌ولرزمی‌آورد. 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬱𐬌𐬙𐬌 ۱/۱ وند ۷ و ۵۸. 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬱𐬌𐬙𐬌 ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۱.

sārastya; 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬱𐬌𐬙𐬌𐬯𐬀 .

a kind of sickness or distemper

سارَسْتیَ

بیماری که دچار تب و لرز و نوبه است .

۱/۶ وند ۲۰ و ۰۳ . ۰۶ . ۰۹ .

۱/۸ وند ۲۰ و ۰۷ .

sārštā: سارْشتا

see: نگ :

sāvanhi: ساونگهی: پیشهٔ سوددهنده ، کار ، پیشه

۶۶۳۶- business work.

business of gaining profit business work.

۲- ساونگهی که درگاه‌هاون ستوده میشود . ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۳ . ۰۱۸ یسنا ۶ و ۰۲ . نیایش ۱ و ۶ . ۴/۱ یسنا ۱ و ۰۳ . ۰۲۳ یسنا ۳ و ۰۵ . نیایش ۱ و ۱ ۸/۱ یسنا ۱ و ۰۲۰ .

sāsta: ساسْتَ: نامی ، با ارج ، دوست‌داشتنی . (۱) noted, honoured, beloved

sāsta: ساسْتَ: ستمگر ، ستمکار (۲) پورداود : سنگدل ، آزارنده . (۲) an appressor, a Tyrant;

a king; a ruler.

۱- پادشاه ، فرمانروا ۱/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۸ . ۰۶۹ یشت ۱۴ و ۱۳ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۰۱۴ . ۶/۳ یشت ۱۴ و ۰۳۷ . ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۱ یسنا ۶۵ و ۰۸ یشت ۱۵ و ۰۵۰ . ۲/۱ وند ۴ و ۰۴۹ یسنا ۱۶ و ۰۸ یسنا ۶۱ و ۰۴ یسنا ۶۸ و ۰۸ . ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۰۱ .

sāstō-karšta: ساسْتُو - کَرْشْتَ: فراهم شده با ستمگری ، بدست‌آمده ستمگر .

(evils) produced by oppressors; headache.

[illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۵.

sāstra: [illegible]

ساسْتَرَ نگ: see : [illegible]

doctrine.

sāsnā: [illegible]

doctine, admonition, religious comand.

ساسْنا: دات، دستور، پند و اندرز، فرمان دینی

[illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۷. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۸. یسنا ۴۹ و ۹. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۸۷. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۸. [illegible] ۶/۳ یسنا ۴۸ و ۳. یشت ۲۴ و ۱۳.

sāsnō-guš: [illegible]

one who listens to the teaching of religion; one who pays attention to religious instruction;

ساسْنُوْ گوش

کسی که آموزشهای دینی را می‌شنود، کسی که به آموزشهای دینی نگرش می‌کند. گوش به فرمان، رام [illegible] ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ (۱۴۹.

sāsnya: [illegible]

pertaining to instruction.

(words) of admonition.

ساسْنْ یَ: وابسته به آموزش

پند و اندرز [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۷.

sī: [illegible]

to Lie down; to touch; to rest

سی

درازکشیدن، خوابیدن، آرمیدن، دست‌زدن [illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۷. ۹.

2-to spread over; to extend in all directions

۲ــ روی چیزی پوشانیدن، گسترش دادن

به همه‌سوی، [illegible] ۳/۱ نیایش ۵ و ۵.

3-to fall down to be destroyed,

۳ـ به پائین افتادن ، نابود شدن

sixš:

to learn

learning

سیخش = آموزاندن ، آموختن

= آموزنده

siθura:

quick; speedy.

سیغورَ

تندی ، شتاب یشت ۱۴ و ۵۹.

sičidava: نرینه

name of a mount; a branch of the Antare-kangha

سیچیدَوَ

ستیغ ، بلندی کوه ، نام ستیغی‌است از رشته کوه انترکنگه

۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

siždā:

to destroy.

سیژدا = نابود کردن

= نابودگر ، ویران کننده نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۸۴.

2-to reject, to abandon

۲ـ نپذیرفتن ، رها کردن ، واهشتن ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۴.

siždyō:

سیژدیو

see : نگ :

siždra:

سیژدرَ

see : نگ :

sinat: سینَت

see : نگ :

sinā: (مادینه) سینا = ویرانی

destruction, ruin

نابودی ، ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴.

sif-sip: سیف،سیپ

to bore, to pierce; to turn upside down to dig.

۱ـ سفتن ، سوراخ کردن ، زیرو روکردن ، کندن

۳/۱ وند ۲ و ۱۰ ۱۴ ۱۸.

2-to melt, to smelt.

۲ـ گداختن ، آب‌کردن ، نرم کردن .

ماننده :

aiwi-sif: آئیوی سیف

to rub; to rub on

مالیدن ، پرداخت کردن . ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۵.

sima: سیمَ (۱)

dreadful, frightful,

سهمگین ، ترسناک = نزد اژدهای سهمناک،نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰. = به‌پایدار ماندن راهزن ترسناک یشت ۱۳ و ۱۳۶. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

2-Fear, dread; a thing of fear or dread.

۲ـ ترس، هراس، چیزی از ترس و هراس

= با سهم فارسی . مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳.

sima: (۲)

Yoke;

سیمَ = یوغ [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

simõiθra: [illegible] ۲- [illegible] .

the strap or cord of the yoke. سیمُوْ ئیثْرَ

بند یا ریسمان یوغ

[illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

sispimna: [illegible] .

see : [illegible] نگ : سیسپیمْنَ

siš: [illegible] .

to reject, to abandon. to hurt, to torment سیش

نپذیرفتن، رها کردن، واهشتن، آزردن. آسیب‌زدن، شکنجه دادن.

sī: [illegible] .

to lie down, to sleep, to stretch سی

درازکشیدن، خوابیدن، درازکردن [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۵. [illegible] .
وند ۳ و ۲۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۰. [illegible] = چه کسی در پهنه فروغ دینداری آرام می‌گیرد. نرینه ۱/۱
یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۵. [illegible] = دراز
کشنده ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. [illegible] ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۶.

pairi-sī: [illegible] .

to extend all over to stretch all along پَئیری سی

بهمه‌سو گستردن، بجلو دراز کردن [illegible] ۳/۱ یشت
۱۹ و ۱. [illegible] = [illegible] . در برخی جا [illegible]
بجای [illegible] بکار برده شده است برای مانند در یشت ۱۴ و ۱۵
[illegible] دیده می‌شود.

sīždyamnā

پورداود : دور شدن .

see : . نگ :

sīždra =

سیژدرَ : خاردار ، سوزش‌دار .

prickly : . ۴ . ۲ و ۱۳ وند ۲/۱ پشت خاردارترینه = سگی ، پشت

2-a hedgehog. خارپشت ، جوجه تیغی ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶ .

sīmaeža:

see : . نگ :

sisra =

سیسْرَ :

harm, evil (Dar.) آسیب ، زیان ، بد یشت ۲۴ و ۵۱ .

siš :

سیش : یاددادن ، آموزاندن . ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۳

to teach, to instruct; = ما را بیاموز ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲ .

fra-siš :

to teach فرَ- سیش آموزاندن : یاددادن .

= مرا بیاموز یسنا ۲۸ و ۱۱ .

su :

سو : خوب کردن ، سودبردن .

to do good; to derive advantage

to be benefited.

بهره‌گرفتن ، سودمند بودن . = سودکردن ، نیکی‌کردن ، نیاز کردن ، ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹ . ۶/۱ وند ۴و۲ . ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴ . ۶/۳ یسنا ۵۵و۴ . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۹ . یسنا ۴۹ و ۳ . یسنا ۴۴ و ۲ . یسنا ۴۹ و ۹ . مانندها : .

. (گلدنر و) (ازریشه .)

sukurna : سوکورَن: برابری با سکارون

blind (Lit.); a puppy five days old; probably, a porcupine (Dar.)

(۱ـ کور (نابینا) (ادبی .)) توله‌سگ پنج‌روزه :

توله‌سگها تا چند روز چشم‌بسته‌اند و در روستاهای پیرامون همدان مانند مزاغنه ، یالفان "سوکور" می‌گویند (ب) ۱/۱ وند ۵ و ۳۱ . = ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶ .

suxra : .

red, shining,

سوخْرَ: سرخ ، درخشنده . = تو اتش سرخ درخشنده نرینه ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹ . یسنا ۵۱ و ۹ . نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸ . ۹ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۳ . ۱۶ . ۱۷ .

suγδa : .

sogd, sogdiona: the capitalsity of Gava; the river and the valley of Zarafshan (Pehl.).

سوغْدُو : شهر سغد پایتخت گو

سغذ نام رودخانه و دره زرافشان برابر پهلوی .

su γõ - šayana : .

سوغْذ و ـ شَیَنَ :

= سغذ و پایتخت گو ۲/۱ وند ۴/۱ . وند ۱ و ۴ .

suč :

to burn, to shine

سوچ سوختن ،درخشیدن . = روشن‌کردن ،برافروزاندن

۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۴ . مانندهها : و و و

supti -darenga :
same as folow
مانند زیر

supti δ arenga :
(a friend) supporting by the shoulder, i, e. helping.
سوپتی ذَرَنگَ
با شانه نگهداشتن، به دوش کشیدن، یاری کردن.
= میان دو دوش یاری کننده. ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

suyā :
profit, well, happiness.
سویا
سود، نیکی، آسایش، خوشبختی. ۲/۱۰ یشت ۱۵ و ۱.

surunvant :
listening to (Lit.); studying the religious law
سورون وَنْت
شنونده به: گوش دهنده به خواندن دات دینی، بررسی کردن دستورهای دینی آموختن دستورهای دینی. نرینه ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۴.
2-audible (Lit.); loud intoned; noted; or: heard from mouth to mouth; following oral tradition; traditional.
۲ـ رسا، شنیده شدنی.
بلند با آواز خوانده شده، بنام، با آوازه. یا از دهن به دهن شنیده شده. پیرو سروای (گفته) زبانی. سروائی (حدیثی) نرینه ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. یشت ۱۱ و ۸. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲.

suwrā :
a plough
سوْ را خیش، گاوآهن.
۲/۱. وند ۲ و ۷. (گلدنر ۳/۱) وند ۲ و ۱۰ و ۱۴.

۲ـ یک افزار ، ابزار 2-an implement

(گلدنر) ۳/۱ وند ۲ و ۳۰ . ۳۸ .

sūirya :

سوئیریَ : خوراک نیم‌روز ، ناهار . mid-day meal

از واژه سانسکریت میشود خورشید . روشنایی خورشید . به فارسی سور = مهمانی ، جشن ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷ . نیایش ۵ و ۱۳ .

۲ـ جنگ‌افزار . ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۰ . 2-a weapon

sūka :

سوکَ : نرینه Lustre, eye-sight

تابش . چشم‌انداز ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۳ . یشت ۱۴ و ۲۹ . ۳۱ . ۳۳ . یشت ۱۶ و ۷ . ۹ . ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . مانند :

۲ـ روشن اندیشی : 2-illumination; enlightenment;

روشن‌اندیشیدن ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۴ . پورداود : روشن

sūka : (2)

سوکَ : سوزن a needle

مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۳۳ . یشت ۱۶ و ۱۳ .

sūča :

سوچَ : clear, enlightened;

روشن ، روشن اندیشه . = با یک داوری روشن اندیشی کماسه ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۲ .

sūna :

سونَ : empty (Lit.); indigent, poor;

تهی ، بی‌چیز ، تهیدست ، گدا ، بی‌برگ‌ونوا .

sũne :

sũnahe :

see : . نگ :

sũna m :

sunũ :

sũny :

a dog.

سونی : سگ

(وسترگارد ۱/۱ وند ۱۳ و ۵۰. ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱.

sũr :

to be courageous;to act the hero. سور: دلاور بودن ، کار پهلوانی کردن

sũra :

brave, valiant, courageous.

سورَ: دلیر ، پهلوان ، دلاور ، . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۴۱. یشت ۱۳ و ۹۰. . نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. . مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ . ۴. یشت ۹ و ۵. . کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ . نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۵. ۱۶. یسنا ۵۷ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۷. یشت ۱ و ۲۹. . مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۵. ۲۳. ۵۱. . ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. . نرینه ۶/۱ یشت ۱ و ۲۹ یشت ۱۳ و ۱۸. . مادینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۷. یسنا ۶۲ و ۳. یشت ۳۳ و ۶۲. . نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱. . نرینه ویسپرد ۹ و ۳ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳. یسنا ۶۰ و ۴. . مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۶. یسنا ۱۶ و ۵. یشت ۵ و ۱۳. . مادینه ۴/۳ یشت ۱۳ و ۴۶.

. پورداود : نیرومند ، توانا

sūra : نرینه ۰۲ .

a weapon : a spear;

سورَ : جنگ‌افزار ، نیزه

سور از ریشه سانسکریت = بریدن ، تیز شدن . ۲/۱ افرینکان ۱ و ۸ و ۲ و ۸ .

مانند :

sūrō Qwaršta :

(Lights) created powerful or made splendid;

سورُوثوَرْشتَ :

نیرومند آفریده ، یا با شکوه ، تابان .

کماسه ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ .

sūōyazata : نرینه

name of an illustrious personage.

سوریَزَتَ : نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹ .

sénd :

to be pleased; to like.

سِنْد : خوشنود بودن ، دوست داشتن .

séndaṅh :

prosperity. happiness.

سِنْدَنْگَه : کماسه . خوشنودی ، خواست ، آرزو .

مانند :

sevi : ( )

doing good : beneficent : giving prosperity happiness.

سِوی : نیکوکار ، راد ، خوشبختی‌دهنده ، شادافزا

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵ .

sevišta : ( )

most beneficent; bestowing prosperity

سِویشتَ

پوردلود : توانا تر.

happiness in the highest degree;

نیکوکارترین ، بخشنده‌ترین خوشبختی و شادی در رده بسیار بالا نرینه ۱/۱ وند ۱۰ و ۸. یسنا ۹ و ۱۰. یسنا ۳۳ و ۱۱. یشت ۲۳ و ۲. نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱. یشت ۱۰ و ۶. نرینه ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۵. یشت ۸ و ۵۴. نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲. نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱. مادینه ۸/۱ یشت ۵ و ۱۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۸ یشت ۵ و ۹۸ مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۱. ۷۵. ۷۸. مادینه ۸/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷.

sēnh

to teach

سِنگَه: از ریشه = آموزاندن

یسنا ۲ و ۷.

۲ـ آشکار کردن ، آشنا ساختن.

to declare; to make known

۱/۳. یسنا ۳۱ و ۱.

3-to extol, to praise highly; to celebrate in words;

۳ـ بسیار ستودن ، با بزرگی ستایش کردن ، با واژه‌ها جشن‌گرفتن.

۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷.

sēngha : (.)

teaching; exhortation.

an effective word; a religious man date.

سِنگَه : آموختن ، پند ، گروهدن ، گفتار مؤثر ، دستوردینی ، سینگهه. ساختمان واژه بگونه گاتهایی از . ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. ۲/۳ یسنا ۳۲ (۶. . ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۶ ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴ ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۱۲. . ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴. . مادینه ۲/۲ یسنا ۵۱ و ۷. . ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵. یسنا ۴۵ و ۲. . نرینه ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۳.

۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱ [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳ [illegible] ۲
۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. مانندهها : [illegible]

sẽ̊nghana : ([illegible]) . [illegible]

teaching, exhortation

سینگهَن: پند ، اندرز، پورداود : آموزش [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۹.

sẽ̊nghãnĩ : [illegible]

See: [illegible] : نگ

sẽ̊nghãmahĩ : [illegible]

See: [illegible] : نگ

sẽ̊nghu : ([illegible]) [illegible]

teaching; a religious mandate;

سینگهو: آموختن ، دستور دینی [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۷.

پورداود : فرمانبر ، آموزش‌پذیر

[illegible]

See: [illegible] : نگ

sõ : [illegible]

to cut, to separate

سُوْ: بریدن ، از هم جدا کردن .

2-to torment, to do harm.

۲ـ آسیب رساندن ، آزار کردن ، شکنجه کردن .

ava-sõ : [illegible]

to torment; to do harm

آوَ سُوْ:

شکنجه‌کردن ، آسیب‌رساندن . [illegible] ۳/۱ یشت ۱ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۷۲.

paiti-sõ :

to cut off, to destroy.

پَئیتی سُوْ

جدا کردن ، نابود کردن ، از میان بردن .

(گلدنر) ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۷.

fra-sõ :

to do harm

فرَ سُوْ : آسیب‌زدن .

۳/۱ یسنا ۴۶ و ۸.

vi-sõ :

to discriminate to discover by the intellect;

وی سُوْ

۱ــ از هم جدا دانستن ، برتری به یکی از دو دادن ،با هوشیاری‌پیداکردن .

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶.

2-to choose, to select;

۲ــ برگزیدن

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۳.

sõiδiš :

کماسه

profit, good, welfare

سُوْ ئیذیش : سود

خوب ، بهره ، آسایش.

۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

sõire :

see : نگ :

sãnčatča :

any

سان چَتْچَ این واژه پس از واژه بکار می‌رود .

= درست ، رسا . = هر .

یسنا ۲۴و۴. ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۹ و ۷. (گلدنر

sãns :

سانْس: ساختن به‌بار آوردن

see : نگ :

sãnsaṅh :

praise

سانْ سَنْگْهْ: نماز، نیایش.

وند ۲ و ۱۸.

sãnstra :

exhortation, teaching (Dar.);

an exhorter (Mills);

سانْسْتْرَ:

پند آموزنده (دارمستتر) اندرزگو، پندآموز.

۴/۱ یسنا ۴۶ و ۳.

skaiti :

the cattle-fly : the grasshopper (Dar.);

سْکَئیتی:

مکس گاو، گاوگزن لهجه روستای جنوبی همدان. ملخ (دارمستتر) ۲/۱

وند ۱ و ۴.

skairya :

military encampment ; hunting ground;

سْکَئیرْیَ: اردوگاه سرباز، شکارگاه. ۵/۱ وند ۸ و ۹۵.

skar :

to turn round, to move.

سْکَرْ:

گردیدن، گرد گردیدن، جنبیدن، گرد یا پیرامون جنبیدن.

skaréna : ( ) .

circular, round.

سْکَرِنَ: گرد ، چنبره .

مادینه ۶/۱ وند ۱۹و۴ . یشت ۱۰ و ۹۵ . مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۳۸ . ۵/۱ یشت ۱۷ و ۱۹ .

skarayat- raΘa : نرینه

name of an illustrious. personage

سْکارَیَتْ رَتَ: نام کسی نامور .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸ .

sku : .

to cover, to cover over; to obscure the light of intelligence.

سْکو: پوشانیدن : روپوشانیدن ، تاریک کردن روشنایی .

skutara : ( ) .

wanting (Lit., more blind) in intelligence; a tormentor (Sp. Jus. & Dar.); an impostor (Hang); cruel (Har.);

سْکوتَرَ :

ناهوشیار (کورتر) شکنجه‌دهنده ، آزار دهنده (اشپیگل ـ یوستی ـ دارمستتر) کلاه بردار (شارلاتان) هوگ . ستمگر ، نامهربان (هارلز) نرینه

۸/۱ وند ۱۹ و ۳ .

skénd : ( ) .

to break, to be wounded

سْکِنْدْ :

شکستن ، زخمی‌بودن ، این واژه از درست شده . پورداود : شکست defeat

skénda : ( ) .

a wond, hurt

سْکِنْدَ :

زخم ، رنج ، درد . [illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۵۹ . وند ۷ و ۱۹ .

۲ـ شکسته شده ، شکستگی 2-broken, wrecked

[illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ . [illegible] و هوشیاری خویش را هدر کرد کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸ .

skémb : (skémba) [illegible]

to support

سْکِمْبْ: پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن

skémba : (skémb) [illegible]

a pillar, a column

سْکِمْبَ: پایه ، ستون .

see : [illegible] : نگ

sčad : (sčand) [illegible]

to break, to break down

سْچَدْ: شکستن ، از پا انداختن .

ava-sčad : [illegible]

to break; to break down;

آوَ سْچَدْ

شکستن ، از پا انداختن .

sčind : [illegible]

to break, to break as under.

سْچِینْدْ

شکستن ، از هم بدو نیمه شکستن . از هم جداکردن . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۲ . یشت ۱۳ و ۳۱ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ [illegible] ۲/۳ یشت ۱ و ۲۸ .

۲ـ دوپاره‌کردن . دریدن ، پاره‌کردن . 2-to tear to pieces; to lacerate;

ava-sčind :

to break as under; to come to break as under;

اَوَ سْچینْدْ

به دو تکه شکستن ، بدو نیمه شکستن

۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲.

upa-sčind :

to cut off; to destroy;

اوپَ سْچینْدْ

خردکردن ، نابودکردن .

یشت ۱۰ و ۱۸ . یشت ۱۰ و ۲۸ .

fra-sčind :

to destory; to crush down.

فرَ سْچینْدْ

نابودکردن ، ویران‌کردن ، خردکردن ، فروریختن .

یشت ۱۰ و ۸۷ .

یشت ۱۰و۳۶ .

= به دو تکه شکننده مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳ .

sčinb :

to support; to up hold. amount.

سْچینْبْ

پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، بالا نگهداشتن .

fra-sčinb :

to support, to up hold.

فرَ سْچینْبْ

نگاه‌داشتن ، بالانگهداشتن ، پشتیبانی کردن .

2-to throw a bridge across a stream, a rivulet or a ditch..

۲ــ برانداختن یک پل از روی رودخانه یا جویبار یا جوی..

[illegible] ۳/۱۰ وند ۱۸ و ۷۴.

sčānΘwa : [illegible] .

Lacerting, tearing to pieces; (as wolves);

سْچانْثْوَ : پاره‌کننده، درنده، تکه‌کننده (مانند گرگ)

[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰.

stairiš : [illegible] کماسه .

bedding, anything spread as a seat

سْتَئیریش: بستر (رختخواب)

هرگستردنی، بستر.

[illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۲۷. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵۹. وند ۷ و ۹ و ۱۰.

staera : [illegible] .

amount

سْتَئِرَ : ستیغ کوهی است، بلندی کوهی است.

ستئر در زنجیره غوربند است یا گئوربند دارمستتر. [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

the Mount Staera in the group of Ghorband. (Par.).

staerõ-sāra : [illegible] .

Summit of a mount or the summit of Staera.

سْتَئِرُو- سارَ: کوه، کوهی که سر به ستاره می‌ساید.

ستاره سر. [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

staota : [illegible] .

Praise, glory; songs of praise;

سْتَ اُتَ:

ستایش، شکوه، سرود ستایش. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰. یسنا ۸۰۴۵. یسنا ۴۹ و ۱۲۰. [illegible] یسنا ۱۹ و ۱۹. [illegible] ۵/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰.

2-the stut yasht; name of one of the 21 Nasks.

۲- ستوت یشت نام یکی از ۲۱ نسک اوستا.

[illegible] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۴ . ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . ویسپرد ۲۳ و ۱ .
[illegible] ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۸ . یشت
۲۴ و ۲۸ . [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

staotar : [illegible] (۲)

[illegible]

سْتَ اُتَرْ:

The praiser of the best purity; name of an illustrious personage; the reciter of the well-known prayer A shem Vohv

۱ــ بهترین ستایشگر پاکی ، نام کسی نامور . از برکننده و خواننده نیایش نامی اشم و هو
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۱ .
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۰ .

staotar : [illegible] (۱)

سْتَ اُتَرْ: ستایشگر ، نیایشگر a praiser;

نمازخوان [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹ ویسپرد ۵ و ۱ . ۱۳ و ۹۱ . [illegible]
۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۱۴ و ۱ . یسنا ۵۰ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰
و ۹ . یشت ۱۳ ، ۹۲ . یشت ۱۷ و ۱۲ . [illegible] یشت ۳ و ۱ . ۲ [illegible]
۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۴۱ و ۱۵

staoΘwa : [illegible] (۱)

1-praise. 2-deserving of praise;

Ashem voh - consecrated to praise.

سْتَ اُثْوَ:

نیایش ، ستایش ، شایسته ستایش ، سزاوار نیایش . با اشم وهو بویژه ستایش کردن [illegible]
[illegible] کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶ . [illegible]
[illegible] کماسه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۴ .

staoman : [illegible] (۱)

a song of praise

سْتَ اُمَنْ: آوای نیایش .

۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷. ۷/۱ یسنا ۹ و ۲.

staomi : (staom-) staomi.

سْتَ اُمی. سرودی از نیایش. پورداود : ستایش

song of praise

نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸.

staomya : (staom-) staomya.

سْتَ اُمْیَ: وابسته به ستایش

pertaining to praise

واژه نیایش، واژه ستایش، کماسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸.

staoyanh : (staoyan-) staoyanh.

سْتَ اُیَنْگْهْ:

large, thicker; more powerful, stronger.

بزرگتر، ستبرتر، نیرومندتر، زورمندتر.

۳/۳ آفرینگان ۵.

sto yō : sto yō.

سْتَ اُیوْ: See : نگ :

staora : staora.

سْتَ اُرَ:

a beast, a draught animal.

چارپا، ستور. ۲/۱۶ وند ۷ و ۴۱. ۴۳. ۳/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۹. ۱/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱. ۱۳. ۱۶. ۱۷. یشت ۸ و ۵. ۲/۳ وند ۹ و ۳۹. ۶/۳۰ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷. ۶/۳ وند ۸ و ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۲۲.

staorō-paya : (Path) Leading to the pasturage (نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. ۴. ۸.)

سْتَ اُرُوپَیَ:

(Lit.) .grass-Land for feeding cattle

گیاه‌زار، چراگاه‌ستور، چراگاه چارپا

staorō-mazañh : [illegible]

of the value of a beast: سْتَاُرُوْمَزَنْگْهْ:

ارزش یک چارپا. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. ۴. ۸. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۸. [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۴.

stak : [illegible]

to resist, to repel, to strike against.

سْتَكْ: ایستادگی کردن، دورکردن، پدافندکردن، برخوردکردن.

staxra: [illegible]

severe, rigorous; سْتَخْرَ: ۱ــ استخر پارس

۲ــ سخت [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۲. [illegible] نرینه ۱/۱ فرگرد ۸ و ۱.

stan : [illegible] ([illegible])

creation; سْتَنْ: آفرینش

[illegible] ۴/۳ یشت ۱۳ و ۸۶.

staman : [illegible]

the neck of a dog, the mouth of a dog; سْتَمَنْ: گردن سگ

دهان سگ [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۰. ۳۷. [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴.

stayata : [illegible]

سْتَيَتَ [illegible]

see : [illegible] : نگ

star : (۱)

سْتَرْ: گستردن ، پاشیدن

to spread, to strew.

افشاندن . ۳/۱ وند ۱۲ و ۲ . ۴ . ۶ . ۸ . ۳/۳ یشت ۸ و ۵۸ . یشت ۱۴ و ۵۰ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ .

aiwa-star :

آئیوی ـ سْتَرْ:

to be spread-diffused;

گسترده بودن ، افشانده بودن ، پخش بودن .

ã-star :

آ ـ سْتَرْ:

to spread, to disperse

گستردن ، پراکندن . = گناه‌آلود کردن ، بزهکار کردن . گناهکار برآوردن ، رسوایی و ننگ گسترده کردن ، بی‌آبرویی گستردن ، ۳/۱ وند ۵ و ۳ . ۶ . وند ۴ و ۵ ـ ۱۰ . ۳/۳ وند ۶ و ۳ . وند ۶ و ۲۹ .

۲ـ وابسته دانستن به‌ پیوستن

to fix to

to attach

پیوستن . وند ۱۵ و ۱۲ .

fra-star :

فْرَ ـ سْتَرْ:

to spread forth, to bind up, to tie

به جلو گستردن ، بستن ، دسته‌کردن ، ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۶ ۲/۱ یشت ۱۲ و ۳ . ۳/۱ وند ۱۴ و ۴ وند ۱۸ و ۷۲ . کماسه ۵/۱ وند ۳ و ۱۶ . ۱۷ .

(وسترگارد) .

hãm-star :

هانْم ـ سْتَرْ to spread, to diffuse.

پهن‌کردن ، افشاندن ، پراکندن . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۸ و ۲ . ۶ .

stara : [illegible] (۰۲)

سْتَرَ: a star, ligth-spreader;

ستاره ، اختر ، روشنی‌افشاننده ، [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷ . یسنا ۱۶ و ۴ . یشت ۸ و ۱ . ۴ . ۵ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۳ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۳ . ۱۳ . یشت ۸ و ۵ . ۶۲ . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳ [illegible] ۱/۳ وند ۹ و ۴۱ . یشت ۸ و ۱ . ۸ . [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ . یشت ۱۲ و ۲۵ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۱ و ۱ . ۲ . ۱۰ . یشت ۱۳ و ۶۰ . [illegible] ۱/۳ وند ۷ و ۵۲ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۱ . یسنا ۷۱ و ۹ . یشت ۱۰ و ۱۴۵ . نیایش [illegible] ۲/۳ یشت ۱۲ و ۲۸ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ . [illegible] ۵/۳ یشت ۵ و ۸۵ . ۱۳۲ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۱ و ۱۳ . [illegible] ([illegible]) ۶/۳ یشت ۱۳ و ۵۷ . [illegible] ۸/۳ وند ۲۱ و ۱۳ .

stara : [illegible] ([illegible] (۰۱)

سْتَرَ: a Sinner (Dan.); a dagger

گناهکار (دارمستتر) ، خنجر ، (یوستی) [illegible] ۴/۱ یشت ۴ و ۳ .

پورداود : گناه ، بزه

staréta : [illegible] ([illegible] (۰۱)

سْتَرِتَ: گسترده spread (as a carpet).

گسترده یا پهن شده (چون گلیم ، فرش) [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۷ . [illegible] وند ۳ و ۲۵ . [illegible] وند ۱۴ و ۱۴ [illegible] ۱۳ و ۲۷ . مانند : [illegible] .

2-dismayed; trembled; frightened; distracted

۲ـ ترسانیده ، لرزیده ، ترسیده ، آشفته ، گیج شده .

3-bedding, anything spread as a seat, matting.

بستر ، رختخواب ، هر چیز گستردنی مانند بستر ، گلیم و چیزهای‌دگر ،بوریا

۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲ .

starétaeši :

a small basket; also, a broad open basket:

سْتَرِتَ اِشی :زنبیل کوچک ، همچنین زنبیل پهن‌وگشاد . = گسترده

= نی ، شاخه ، ترکه ، گیاه . ۶/۳ وند ۱۵ و ۴۳ .

starõ-sãra :

(mount star). Which has its summit up to the stars.

سْتَرو سارَ ستاره‌سر ، ستیغ کوهیکه بسیار بلند است که به ستاره می‌رسد .

یسنا ۱۰ و ۱۱ .

stavaṅh: کماسه

size; length; سْتَوَنْگْهْ: اندازه ، درازا

staw :

to strengthen, to support;

سْتَوْ : کمک دادن ، پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن .

stawra :

strong, solid; سْتَوْرَ: ستبر

مادینه۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۸ .

stã :

to stand. سْتا: استادن ، ایستادن .

۲/۱ وند ۳ و ۷۹ . ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۳ . یشت۸

و ۹ . یشت ۱۰ و ۱۲۸ . یسنا ۱۰ و ۱۲ . یسنا ۴۲ و ۴ . یشت ۱۰۵

یشت ۸ و ۳۲. [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۶ و ۱ [illegible]
۳/۱ وند ۱۳ و ۴۹. [illegible] وند ۱۳ و ۲۸. یشت ۱۷ و ۹۰۸ [illegible]
یشت ۱۰ و ۱۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۵۳. یشت ۵ و ۹۸. [illegible]
([illegible]) ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴.
[illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۷۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۸۹. [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲. یشت ۱۷ و ۶۱. [illegible] یشت ۲۴ و ۳۶.
[illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰.

۲ـ بودن. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۴. 2-to be

۳ـ بجاماندن، درنگ‌کردن. 3-to remain, to stay, to stop;
بازماندن، ایستادن.

ava-stā : [illegible]

آوَ ـ سْتا: نزدیک ایستادن. به نزد ایستادن to stand near or by
[illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱۲. [illegible] ۳/۱ وند ۴ و
۵۳ و ۸ و ۳۳. [illegible] یشت ۱۵ و ۵۴. [illegible] ۲/۱
وند ۲ و ۲۴. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۶. [illegible]
[illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۳۴ مانده: [illegible].

ā-stā : [illegible]

آ ـ سْتا: ایستادن. to stand;
[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. ۲. ۳. ۴. [illegible] ۱/۱
یسنا ۱۳ و ۳ [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۳ و ۵. [illegible]
۳/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵. ۴۹.

upa-stā : [illegible]

اوپَ سْتا: به نزدیک ایستادن to stand near or by
[illegible] ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. [illegible] ۳/۱ یشت
۱۷ و ۲۱.

us-stā : [illegible]

اوس ستا : to stand up, to rise, to get up;

برخاستن ، بپاایستادن ، از جابرخاستن [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۱۷ . وند ۱۸ و ۲۶ . [illegible] و یشت ۸ و ۳۲ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . یشت ۱۶ و ۲ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴ . [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۱۸ . [illegible] وند ۱۸ و ۴۳ . [illegible] یشت ۸ و ۳۲ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۹ و ۱۱ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۷ .

ni-stā : [illegible]

نی - ستا : to be fixed.

بازماندن ، پایدارماندن ، استوار ماندن . [illegible] ۳/۱ یشت : ۱۰ و ۱۰۹ . [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ .

paiti-stā [illegible]

to stand firm, to oppose (2) to stand up;

پَئیتی - ستا : سفت‌ایستادن ، استوارایستادن ، برپاخاستن . پاشدن [illegible] یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۷ .

para-stā : [illegible]

پَرَ - ستا : باز ایستادن . to stand off, to be removed.

برده‌شدن . [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۳ . وند ۱۳ و ۵۲ .

fra-stā : [illegible]

فرَ - ستا : to proceed, to walk about, to run

رهسپار شدن ، به پیش رفتن ، دویدن . [illegible] و وند ۱۵ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۹۸ . [illegible] ۱/۱۲ یسنا ۹ و ۲۰ .

2-to stand forth;to rise; to appear

۲ـ به پیش استادن ، برخاستن ، بلندشدن ، نمایان شدن .

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۹۷ .

3-to stand ۳ـ ایستادن .

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۳۸ .

hãm-stã : [illegible] .

to rise up, to come up هانم ـ ستا: همه استادن .

ببالا برخاستن ، ببالا آمدن . [illegible] یشت ۸ و ۳۲ .

[illegible] یشت ۱۹ و ۱ .

stãiti: [illegible] .

standing, firmness; ستائیتی: ایستادگی

ایستاده ، استواری ، پایداری . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۰ و ۲ .

stavñhat : [illegible]

see : [illegible] . نگ : ستاونگهت

stãta : [illegible] .

fixed, remained, firm. stopped. ستاتَ: ایستاده .

بجا ، سرپا ، پایدار ، استوار ، پابرجا ، ایستاده . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۲۰ و ۲ .

[illegible] ـ [illegible] . ([illegible] ۱۰)

stãtõ-ratu :

(a damsel) under the protection of a guardian or the chief of the family; ستاتُو رَتو: زیر پشتیبانی نگهبان یا سرور خانواده ، ایستاده .

[illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۹ . ۱۱ . ۱۳ . ۱۵ . ۱۸

stāna :

a stall, a stable.

ستانَ

جا، بخش، استان (مانند خوزستان و ...)

= گاوستان یا آغل گاو، اسب‌استان یا استبل

stārō, stāra :

ستارُو

در هر سه واژه. نگ: see :

stāvišt :

enormous; worst;

ستاویشتَ: بسیار بزرگ، هنگفت، ستبرترین.

= بدترین کردار. کاسه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۹.

stāhya :

firm, strong; steady.

ستاه یَ:

استوار، نیرومند. نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲.

نرینه ۶/۳ یشت ۲۴ و ۶. نیایش ۳ و ۱۰.

sti :

creation

ستی: آفرینش، پورداود: آفریدگان

= بودن، استی = و ۱/۱ (۱/۳) یشت

۸ و ۴۸. ۱/۱ وند ۲ و ۲۰. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۹.

یسنا ۳۵ و ۱. ویسپرد ۱۶ و ۱. ویسپرد ۱۸ و ۱. نیایش ۳ و ۷. ۶/۱ وند ۱۰ و

۵. ۶. ۹. یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲ و ۴. یشت ۱۱ و ۱۷. ۲۲.

۷/۱ یسنا ۳۱ و ۸.

۲ـ : در جهان in the world.

= در جهان راستین آنها ۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶ . ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۳.

sti : (۲)

the shaft or handle (of a weapon).

ستی: میله یا دسته (یک جنگ‌افزار) مانند :

stij :

to fight, to contend with.

ستیج: ستیز ، ستیزه‌کردن ، همچشمی کردن با ، بگو مگو کردن .

stija : battl, Fight.

ستیج : ستیزه ، جنگ ، نبرد .

۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

stitāt : مادینه permanence;

ستیتات: پایداری ، پایندگی

۶/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲.

stiδāta : lights made in this world; artificial lights.

ستیذات : هستی داده .

واژه = خود داده ، خود آفریده ، سرشتی است روشنی دستی ساخته شده ، روشنائیکه در این جهان ساخته می‌شود .

۱/۳ وند ۲ و ۴۰.

stipi :

name of an illustrious personage

ستیپی:

نام کسی نامور . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

stipti : [illegible]

a flea; secretion from the body (Har.);

ستیپتی: تراوش تن ، تراوشی که از تن می‌شود (هارلز) [illegible] ۵/۳ وند ۱۴ و ۱۷ .

stivant : [illegible]

name of a person

ستیوَنْت: نام کسی است . [illegible] ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۲۱ .

stu : [illegible]

to praise, to laud, to extol.

ستو: ستودن ، ستایش‌کردن ، ستایش خدا کردن ، بسیار ستودن ،بزرگ‌داشتن ،ارج‌نهادن [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۳ . یسنا ۲۶ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۱ . [illegible] = من راستی را می‌ستایم . [illegible] یسنا ۱۱و۱۹ . یشت ۱و۵ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶ . یشت ۲۱ و ۳ . ۳ . ۷ . [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳و۸۹ . [illegible] یشت ۱۷ و ۱۸ . [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۸ . یشت ۱۳ و ۵۰ . [illegible] ۳/۳یسنا ۹ و ۲ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶ . ۲۴ . [illegible] ویسپرد ۹و۶ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۶ . یسنا ۵۲ و ۴ . [illegible] یسنا ۱۰ و ۶ .

avi-satu : [illegible]

to praise.

آوی سْتو : ستودن ، ستایش کردن .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

apa-sat : [illegible]

to dislil[illegible]atly; to hate, to abhor.

آپَ سَتْ: بسیار بیزاری کردن ، بیزاری کردن ، داشتن ، دوری کردن [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۷ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۶ .

a-stu : [illegible]

to praise.

آ- ستو: ستودن، ستایش کردن. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹.
[illegible] یسنا ۱ و ۲۲. [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹.
[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۴.

upa-stu : [illegible]

most praise

اوپَ- ستو: برتر ستودن
[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲. ۱۷. [illegible] ۱ و ۳.
یسنا ۱۰ و ۷. یشت ۲۴ و ۳۹. [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲.
[illegible] وند ۱۸ و ۴۳. ۴۹. [illegible] مادینه ۱/۱
یشت ۱۷ و ۱۷.

us-stu : [illegible]

to protect by prayers

اوس- ستو:
با نیایشکردن نگهداری کردن. با ستایش‌نگهداری کردن. [illegible]
۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

paiti-stu : [illegible]

to praise, to laud.

پَئیتی- ستو:
ستودن. بسیار ستودن. [illegible] یسنا ۱۲ و ۳.
[illegible] ترینه ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۹.

fra-stu : [illegible]

to praise, to glorify.

فرَ- ستو:
ستودن، ستایش کردن. بزرگداشتن، ارج‌نهادن [illegible] ۱/۱
یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۰. [illegible] یسنا ۱ و ۲۱. [illegible]
[illegible] فرگرد ۷ و ۲. [illegible] ترینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۷.

stuta :

stūtaʰ: ستوده

praised; glorified

ستوده، ستایش شده، بزرگداشت‌شده.

2-a song of praise ۲ـ سرود ستایش. نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۲.

stvi ; stūi :

stūvī ، stūvīʰ:

large, bulky, stout, heavy.

بزرگ، تنومند، ستبر، سنگین، گرانمند. مانندهها:

و

stūiti : مادینه

stūitī: ستوئیتی: ستایش، نماز، بزرگداشت.

یسنا ۱۰ و ۶.

stui-baxéδra :

stūī-baxδrā: ستوئی ـ بَخِذْرَ: باج بسیار

ساو بسیار، ۲/۳. یشت ۵. ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷=

پادشاهی با باج بسیار سنگین (وسترگارد یشت ۱۷ و ۷)

stūt :

stūtaʰ: ستاینده، ستایشگر

1-a praiser.

2-praise. (۲) ستایش، بزرگداشت.

۶/۳. یسنا ۳۴ و ۲.

۶/۱. یسنا ۳۴ و ۱۲. ۱۵. یسنا ۴۱ و ۱. ۶/۳. یسنا ۲۸ و ۹.

see : نگ:

stūna :

stūnaʰ: ستونَ: ستون، پایه

a pillar. a colmn.

۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. یسنا ۹ و ۱. مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۸.

stémb :

to support, to uphold

ستِمْبْ: نگهداشتن، بالابرداشتن.

stémbana :

support, a pillar,

ستِمْبَنَ: نگهدار، پایه.

stéréta :

dismayed, frightened trembled.

ستِرِتَ: ترسیده، هراسیده، لرزیده.

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲. یشت ۱۹ و ۳۴.

stérétõ -baresman :

with the baresmana spread forth.

ستِرِتُو - بَرِسْمَنْ:

با برسمن بجلو گسترده

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۴.

stéréθwant :

levelled (as a weapon);

ستِرِتْ وَنْتْ: نشان شده (مانند یک جنگ‌افزار)

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰. یشت ۴ و ۸.

stéréma :

field of battle;

ستِرِمَ:

پهنهٔ جنگ، میدان نبرد، ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۰.

stéhrpaesa :

star-studded; in laid with stars.

ستِهْرْ پَئِسَ:

ستاره نشان، با ستاره زیور شده. [illegible]. کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱.

[illegible] (۰[illegible]) stehrpaesañhe :

ستِهْرْ پَئیسَنْگْهْ: ستاره نشان. star-studded, decorated with stars.

با ستاره زیورشده، آراسته با ستاره. [illegible]. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳. [illegible]. کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۶. یشت ۱۳ و ۳. [illegible]. نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰.

sté-rapant : [illegible].

see : [illegible] نگ:

stō : [illegible].

same as [illegible] : to be ستوّ: مانند [illegible] = بودن

stōi : [illegible].

always : continually;

ستوئی: همیشه، پیوسته (از ریشه [illegible] = ایستادن). پایدار، [illegible]. یسنا ۳۱ و ۸ یسنا ۱۰۳۳. (در یسنا ۴۹ و ۲ بچم هر)

ste-rapant : [illegible]. [illegible] (از ریشه [illegible]).

ever bestowing gladness-delight; ستِرَپَنْت.

ستوئی رپنت: هر بخشندهٔ خوشی و شادی. [illegible]... [illegible] — نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴. نیایش ۵ و ۸. [illegible]. نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴. نیایش ۵ و ۸. [illegible]... [illegible]. نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

straya : (۰۱-)

سْتْرَیَ: انداختن به پائین ، بریدن (درخت)

felling (trees) down

strī : (مادینه)

سْتری: زن

a woman;

از ریشه سنسکریت زائیدن ، زاینده = مادینه یا زنیکه یک بچه می‌زایاند . ۱/۱ وند ۸ و ۵۸ . وند ۹ و ۲۱ .

۲- مادینه و نرینه

2-a female and male

= مادینه و نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۴۱ . وند ۱۳ و ۵۱ وند ۱۸ و ۲۸ .

stri-nāman :

سْتری - نامَنْ:

of the female species

خانه مادینه ، خانه زن . مادینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱ . وند ۱۴ و ۱ .

stryō-maya : (از ریشه با ۰۱-)

سْتْریو مَیَ

زیور زنانه (پورداود)

the woman's ornament.

ستریومیسه : گلدنر (آفرینگان گاهانبار ۴ .) گوهر- هائی‌که زنان می‌بندند (اشپیگل) یا گنج و دارایی‌هائیکه از زنان می‌آید (هارلز)

stvi-kaofa : (با ۰۱-)

سْتْ وی کَئوفَ :

large humps.

بزرگ‌کوهان

نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ . = شتر بزرگ کوهان .

stvī-manaoθri : نرینه

سْتْ وی مَنَ اثْرِی : گردن ستبر of the thick neck (Lit.);
probably, name of an evil person of Turanian extraction;
باید نام یک تن از تورانیان بدکار باشد. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۳۰.

snaiθiš : [illegible] ([illegible])
a weapon for smiting
سْنَئِی‌شِیشْ: جنگ‌افزاری برای زدن. ابزاری برای زدن. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۵۷. ۳۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶. یشت ۴ و ۸. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۸. [illegible] ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۹. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

snaežant : [illegible] ([illegible])
dripping, falling in snow. snowing;
سْنَئِژَنْتْ: چکیدن، برف‌ریزنده، برف‌باریدن، برف‌ریزش [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۶ و ۱۰. [illegible] وند ۶ و ۳۶.

snaežana : [illegible] (از ریشه [illegible]) ([illegible])
letting fall in drops (Lit.);
causing to bleed (as a wolf):
سْنَئِژَنَ :
چکه‌چکان خون ریزنده (مانند گرگ) [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰.

snaežana : [illegible] ([illegible]) ([illegible])
Caressing, fondling (Like a child);
سْنَئِژَنَ :
نازکننده، نازپرورده (مانند بچه) [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸.

snaoδa : [illegible] ([illegible])

dropping, falling (Lit.); سْنَ اُذَ: چکنده، ریزنده
abundant, in large quantity; فراوان، اندازه بسیار بزرگ.
2-powerful, strong; ۲ـ نیرومند، زوردار.

snaoδā-manaňh : [illegible]
of powerful intellect; strong-minded; [illegible]
سْنَ اُذْوْ مَنَنْگْهْ: نیرومنداندیش، پرهوش.
نیرومند هوش. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vačaňh : [illegible]
of effective speech;
سْنَ اُذْووَچِنْگْهْ: سخنران نیرومند، (سخن ریز)، نیرومند سخن. [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vafra : [illegible]
thick snow flakes.
سْنَ اُذْو وَفْرَ: پر برف، برف ستبردانه، برف بسیار پرزور، وسترگارد [illegible]
گلد نر [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۲.

snaoδō-šīaoϑna : [illegible]
strong in working vigorous; puissant; سْنَ اُذْو ـ شْیَ اُثْنَ:
پرزور درکار کردن، نیرومند کار، دلیر، توانا، پرتوان در کار. [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoya : [illegible] (نرینه)
name of a person; father of vohvasti; سْنَ اُیَ:
سنویه: نام کسی است پدر وهوستی [illegible]
۶/۱ یشت ۱۳ و ۳۶.

sniΘ :

to smite down, to destroy.

سْنیْث : فروکوبیدن ، ویران کردن

snaΘa : (ریشه [illegible]) نرینه

a smiting weapon,

سْنَثَ :

جنگ‌افزار زدن ، ابزار زننده ، [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶ . [illegible] ۲/۱۰ وند ۱۰ و ۱۶ . [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۲۶ و ۲۹ .

2-a blow, smiting

۲ـ زنش، آخت (ضربت) [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۱۷ . ۴۰ . وند ۱۴ و ۱ . [illegible] ۴/۱ وند ۹ و ۱۳ . یسنا ۲۷ و ۱ . یسنا ۵۷ و ۳۲ . یشت ۱و۳۲ . [illegible] ۶/۱۳ فرگرد ۸ و ۲ .

snã :

to bathe, to perform ablution or the ceremony of bathing;

سْنا : شستشوکردن ، سر وتن شستن . دست نمازگرفتن یا سروتن‌شستن .

آئین دینی . مانندهها : [illegible] و [illegible] و [illegible] .

us-snã :

to wash one's body from top to toe,

to bathe thoroughly;

اوس ـ سْنا :

شستشوکردن تن کسی از نوک سر تا پا ، سراسر شستشو کردن [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۵۴ . ۵۶ وند ۹ و ۳۳ . ۳۴ . ۳۵ .

fra-snã :

to wash; to cleanse with water;

فرَ ـ سْنا

شستشوکردن ، شستن ، با آب‌پاک‌کردن ، با آب زدودن

[illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۱۱ . ۱۲ . ۱۳ [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲ [illegible]

= من پاک خواهم کرد یا خواهم شست ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۶ ۰۷ ۰۱۰ ۰۱۱ ۰۱۴ ۰۱۵ .
= دست آنها را بشوی ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ ۰ ۲۱ .
۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۲ ۳/۳۰ وند ۷ و ۱۴ .
۱۵ و ۴۷ برخی گاه بگونه و نیز نوشته
می‌شود . یشت ۸ و ۳۳ . ریشه
وند ۱۸ و ۲۳ . ریشه نرینه ۱/۲ وند ۸ و ۴۰ . وند ۹ و ۱۵ .
نرینه ۳/۲ وند ۸ و ۴۰ . وند ۹ و ۱۵ . یشت ۱۰ و ۹۱ .
یشت ۱۸ و ۴۴ . مانندهها : و .

snã : ۰۲

tendon; a gut, an entrail.

سْنا :

پی (رگ) زه (روده) یک روده از ریشه = کشیدن یا کش‌دادن
در سنسکریت باشد .

snãvaré : (کماسه)

a sinew, tendon, a gut

سْناوَرِ: یک پی (رگ) وتر ، زه ، روده .

snãvaré-bãzurã : .

a string of cow,gut of an arm's length; (؛)

سْناوَرِ بازُرا: یک بند یا ریسمانی از روده گاو بدرازی یک بازو . .
۱/۱ وند ۱۴ و ۹ .

snãviδaka :

see : نگ :

snãviδaka : (نرینه)

name of a monster who was bent on bringing misery and destruction in this world, and who was slain by the noted tranian hero kereshaspa. According to the Zamyad yasht he

thust exclaimed to all around: "I am an infant still, and I am not yet of age; if I ever grow of age, I shall make the earth a wheel, I shall make the heavens a chariot. I shall bring down the Good Spirit from the shining - Garonmand; I shall make the Evil spirit rush up from the dreay hell. They will carry my chariot, - both the Good spirit and the evil one, unless the manly-hearted kereshaspa kill me."

Snavidhka reminds one vividly of the tetanic otus and Ephialtes

سْناوِیْذْکَ: نام جانور شگفت‌انگیزی که می‌خواسته برای جهان بدبختی‌وویرانی‌پدیدبیاورد و بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شده. برابر زامیاد یشت سناویذک اینجور فریاد می‌کشیده و بهمه‌سو جار می‌زده که من هنوز کودک خردسالی بیش نیستم و هنوز به سال نرسیده‌ام اگر از یکسال بگذرم آسمان را ارابه و زمین را برای او چرخ خواهم ساخت تا سوار شوم و روان پاک و نیکو را از آسمان جایگاه روشن و گرسمان بزیرخواهم کشید تا با روان پلیدی که از دوزخ رهایش خواهم کرد هر دو را به ارابه‌ام به‌بندم مگر اینکه‌گرشاسب دلاور مرا بکشد. (وسترگارد ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳.

snāvya : (۰۲-) .

of cow-gut

سْناوْیَ:

روده گاو، زه یک کمان با زه از روده گاو ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۸.

sniž : (۰۱) .

to snow.

سْنیژْ: برف باریدن.

۳/۳ (۷/۱) وند ۸ و ۴. ۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰. ۳/۱ وند ۲ و ۲۲.

sniž : (۰۲) .

to love, to fondle, to caress.

سْنیژْ: دوست‌داشتن ، نوازش‌کردن ، مانند [illegible] .

snuδ : [illegible] .

to dribble, to fall. سْنوذْ: چکیدن ، افتادن ، مانند: [illegible]

2-to shed tears, to lament. ۲ـ اشک ریختن ، سوگواری کردن .

[illegible] . مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ .

3-to be strong; ۳ـ نیرومند بودن . مانند:

spiti : [illegible]

see : [illegible] نگ : سْپیتی:

spaeta : [illegible]

spaeta : White سْپَئیتَ: سپید ، سفید .

[illegible] . نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۱۶ . ۱۷ . ۱۸ . ۱۹ . [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳ . [illegible] کناسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۶ .

spaẽtita : [illegible] .

spaetita : White سْپَئیتی تَ: سپید ، سفید .

[illegible] = کف سفید white foam نرینه ۲/۱ [illegible] و ۱۳ . [illegible] = جنگل سفید ۲/۱ یشت ۱۵ و ۳۱ . [illegible] = اسبان سفید نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵ .

spaẽtini : [illegible] .

spaetini : white سْپَئیتینی: سپید ، سفید .

[illegible] (یشت ۱۵ و ۱۳۱) = بوی جنگل سپید [illegible] (یشت ۱۹ و ۶۷) = برآشفتن خیزابه‌های سفید .

swelling the white billows.

spaka : [illegible] . [illegible] و ریشه [illegible] .

spaka : with the shape of a dog.

سْپَکَ: سگ‌وار، سگ‌آسا، سگ‌مانند، سگ‌توله [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۵.

spaxš : [illegible] .

to crush, to smite down

سْپَخْش: خردکردن، کوبیدن، له‌کردن

spaixšti : [illegible] . ([illegible])

smiting down, crushing,

سْپَخْشتی:

خردکننده، کوبنده، له‌کننده.

spačiθra : [illegible] . [illegible] از ریشه [illegible] .

of the species of dog,

belonging to the dog kind.

سْپَچیثْرَ:

از تخمه سگ، سگ‌گونه، وابسته به سگ، سگ‌سان [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۶.

spazga : [illegible] . نرینه ([illegible])

a slanderer; a tell-tale.

سْپَزْگَ:

بدگو، بدگوینده درپشت‌سر، پیغاره‌بند، پلمسه‌گو، سخن‌چین، یاوه‌گو، [illegible] . ۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. [illegible] ۸/۳ یشت ۳ و ۸. [illegible] . =

بدگوترین، سخن‌چین‌ترین نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۵ سپزک در فارسی و در پهلوی برابربا تهمت و افترا در زبان تازی است.

span : [illegible] (۰۱)

span : to be wise or discreet..

سْپَنْ: خردمند بودن یا دوراندیش بودن..

spĩn spen, span : (۰۲)
to promote, to increase prosperity;

سْپِینْ ، سْپِنْ ، سْپَنْ: پیشرفت دادن ، خوشبختی افزودن مانندهها :

spanañh : کماسه (۰۲-)
prosperity, increase

سْپَنَنْگْهْ:خوشبختی .
آسایش، فراوانی .

spanañhvant : (۰۲)
prosperity-giving; bountiful;

سْپَنَنْگْهْوَنْتْ:خوشبختی‌دهنده،آسایش‌دهنده،سوددهنده ،بخشنده ،را

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

spanyañh : (۰۱) (۰۱-)
more wise - discreet

سْپَنْ یَنْگْهْ:
خردمندتر ، دوراندیش‌تر نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۷ . ۱۳ . ۶۰ . ۶۶.

spañyanh : (۰۲) (۰۲-)
mor bountiful,

سْپَنْ یَنْگْهْ: رادمندتر ، بخشنده‌تر .
نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۹ . یسنا ۴۵ و ۲ . نرینه ۲/۱
یسنا ۱۰ و ۱۳.

spayaΘra : (۰۱) (۰۱-)
destruction, ruin

سْپَیَثْرَ: ویرانی ، نابودی
۶/۱۰ یسنا ۳۰ و ۱۰ . ۶/۱۰ فرگرد ۸ و ۲

spar : (۰۱)

spar : to go, to walk, to move.

سْپَرْ: سپری‌شدن ، رفتن ، گرویدن . جنبیدن .

fra-spar :

to rush forward; to step out.

فرَ سْپَرْ: بجلو جستن، شتابیدن . تند راه‌رفتن

۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

spar : (۰۲)

to trample under foot

to crush , to disperse;

سْپَرْ: سپردن ، برابر گزارش پهلوی .

پایمال کردن ، یورش‌کردن ، پراکندن .

vī-spar :

to turn upside down (as ground)

to beat as with the bottom of the foot.

وی سْپَرْ:

زیر و روکردن (مانند زمین که درشخم‌زنی‌زیرورومی‌شود) تیپازدن ،لگدزدن .

۲/۱ وند ۲ و ۳۱ . ۳/۱ وند ۲ و ۳۲ .

sparég :

to germinate, to shoot, to sprout;

سْپَرِگ: جوانه‌زدن ، سبزکردن ، مانندهها :

sparéγa : نرینه

point, edgeblade.

سْپَرِغَ: تیز ، نوک‌دار .

۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

sparéz : (۰۱)

to strive, to endeavour;

سْپَرِزْ: کوشیدن ، کشمکش کردن ، کوشش کردن ، تلاش کردن .

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶ .

sparéz : (۰۲)

to be jealous

سپَرِزْ: رشکین بودن ، رشک‌آمیز بودن .

مانند: [illegible]

sparéd :

spared : to emulate; to vie;

سپَرِدْ: هم چشمی‌کردن ،همیستاری کردن ، [illegible] = من با آنها هم چشمی خواهم کرد . ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴ .

sparman : کماسه (۰۲)

pain, uneasiness;

سپَرْمَنْ: رنج ، بی‌آسایشی .

[illegible] ۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۶ .

spas : (۰۱)

to see, to look open; to watch;

سپَسْ: دیدن ، نگاه‌کردن ، پاسداری کردن

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۸۲ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۳۶ [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵ . این واژه به فارسی سپاس است .

ava-spas :

to attak suddenly.

آوَ سْپَسْ:

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۵ . ناگهانی تکیدن .

spas : (۰۲)

to crush, to tak suddenly

سْپَسْ: یورش کردن ، تک آوردن ناگهانی .

spas : (۰۱) (۰۳)

one who watches the actions of others a spy;

سْپَسْ: کسی که کار دیگران را می‌پاید، جاسوس.
۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱
۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

spasan : نرینه
one who watches or guards;
سْپَسَنْ:
نگهبان، پاسدار. ۱/۳ وند ۱۳ و ۲۸.

spaštar : نرینه
a protector, a guardian
سْپَشْتَرْ:
نگهدار، نگهبان، پاسدار ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.

spašuθū : از ریشه
سْپَشوثا: نگهبان، پاسدار، بندآوردن.
= نگهبان، نگهدار، = بند آوردن، بستن.
بند آوردن یا جلوگیری کردن. یسنا ۵۳ و ۶.

spašiti :
sight, protection;
سْپَشیتی: بینایی، نگاهداری.
۵/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spā : (۱)
to throw, to throw away. to take away.
سْپا: برانداختن، ویران‌کردن، پربودن ۳/۱ وند ۳ و ۴۱
یشت ۲۴ و ۳۵ (۲) نابود کردن.
2-to destroy

aipi-spā :
to throw;
آئیپی- سْپا: برانداختن، انداختن، افکندن
۳/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

apa-spã : [illegible]

to undress, to strip off garments; آپَ سْپا:

بی‌جامه‌کردن ، لخت و برهنه‌کردن از جامه [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

ava-spã : [illegible]

to throw down, to precipitate

آوَ سْپا: به پائین انداختن ، پرت کردن

[illegible] بگذار ما بیندازیم ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۴.

ava-spã: [illegible]

to fall down into آوی سْپا:

به درون افتادن ، به پائین افتادن [illegible]

۳/۱ وند ۳ و ۳۵.

pairi-spã : [illegible]

to scatter round about. پَئیری سْپا:

به پیرامون پراکندن ، به پیرامون پاشیدن .

para-spã : [illegible]

to throw away to cut off (the head) پَرَ سْپا:

بدور انداختن ، سرزدن= [illegible] یشت ۱۰ و ۳۷.

fra-spã : [illegible]

to throw (a person) to the ground (Lit.); فْرَ سْپا:

to kill کسی را به زمین انداختن ، کشتن .

[illegible] یشت ۱۰ و ۴۳.

(۰۲)

See: نگ :

spā : (۰۳)

measur of length; one foot (peh, Sp., Jus., Har.);

سْپا: اندازهٔ درازا ، یک پا (پهلوی ، اشپیگل ، یوستی ، هارلز) و مانندهها :

spāwnh : .

to breathe سْپاونگْهْ: دم‌زدن ، یادگرفتن ، دانستن ، آموختن .

to learn, to know وند ۳ و ۴۰.

spādā :

see : نگ:

spāδa : نرینه

the army سْپاذَ: سپاه ، ارتش

۲/۱ یشت ۵ و ۶۸. یشت ۱۴ و ۵۸. ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۶. ۱/۲ یسنا ۴۴ و ۱۵. ۱/۳ (۱/۲) یشت ۱۴ و ۴۳.

spāna : (۱)

see : نگ

spāna : (۲) از ریشه

wisdom, discretion, sense سْپانَ:

خرد ، بینائی ، دانائی ، هوش. ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶. از این واژه جدا و است .

spãnaṅh : wisdom, discretion.

سْپانَنْگْهْ: خرد ، بینایی .

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۲ . یسنا ۶۲ و ۴ . نیایش ۵ و ۱۰ . یشت ۱۰ و ۳۳ ۳/۳ یسنا ۹ و ۲۷ .

spãnavant : wise, sensible; saintly (Har.); with the two dogs.

سْپانَ وَنْتَ: خردمند ، هوشیار ، بادوسگ (اشپیگل ، یوستی ، دارمستتر) مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰ .

spã-fraΘa : as broad as spa; (spa = one foot)

سْپافْرَتَ: به پهنی یک سپاذ (سپاذ = بدرازی یک پا) ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲ .

spã-baréza : one foot deep

سْپا بَرِزَ: به گودی یا به بلندی یک پا . ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲ = جویباری به کودی یک پا .

spãma : excrement.

سْپامَ: چامین ، پلیدی ، گوه (مدفوع) ۶/۳ وند ۶ و ۲۹ . ۶/۳ وند ۶ . ۷ . ۸ .

spãra : a shield.

سْپارَ: سپر ، سپر

spārō-dāšta :

shiedl - bearing

سپارو داشت

سپردارنده، سپردار. مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۴

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۵.

spi : (۱)

to grow large (Lit.); to swell; to toss to throw up;

سپی:

بزرگ شدن (ادبی) باد کردن، بالا آمدن، بالا انداختن،

پرت کردن نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.

(رودخانه هیلمند) بالا رونده با کوهابه‌های سپید (یشت ۱۶ و ۶۷)،

2-to suspend; to hang

۲ـ آویختن، آویزان کردن.

= با گوشواره آراسته، ۳/۱ یشت ۵ و ۲۷). یشت

۱۷ و ۱۰.

spi : (۲)

to be white , to become pure

سپی

سپید بودن، پاک‌شدن.

spinjauruška :

name of an evil person who was an adherent of Arjasp, a turanian by birth, a worshipper of the paevas, antagonistic to the zoroastrian religion.

سپینجَ ئوروشکَ :

نام یک کس بدی است که هوادار و هواخواه ارجاسب و تورانی بود که پادشاه هیونان

ودشمن دین زرتشتی ومزدیسنا بود. (گلدنر

۲/۱ یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۷ و ۵۱.

spit :

to be white

سپیت: سپید بودن، سپید.

spita : ([illegible]) .

spita : white

سْپِیْتَ: سپید ، سفید .

spita-gaona :

white coloured

سْپِیْتَ گَئُونَ:

سپیدگون ، سفیدرنگ . [illegible] (نرینه) کوه‌سپیدگون (کوه‌ستیغ برفین) نام کوهیست مانند [illegible] . یسنا ۱۰ و ۱۱ .

spitāma :

was an ancestor of Zoroaster ascending to the tenth generation; the ascending line is as follows; pourushaspa, paitiraspa Aurvataspa, Haechat-aspa, Chakshnush, Aurvataspa, Hardarshna, Hardar and spitama.

سْپِیتَامَ:

سپیتمه یکی از نیاکان زرتشت است که نه پشت زرتشت به سپتیام یا به اسپتیمان می‌رسد . پدر زرتشت پور وشسب پورپیتراسب پور اوروت‌اسب پورهچداسب پور خچشموش پور پاتراسب (ئوروت اسب) پور هاردرشم پور هاردار پورسپتیمان یا سپتیمه [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ . [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۰۸ . یشت ۲۳ و ۰۴ . [illegible] ۱/۲ یسنا ۵۳ و ۰۲ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳ . یسنا ۵۱ و ۱۲ . یسنا ۷۰ و ۰۱ . ویسپرد ۲ و ۰۴ . [illegible] ۴/۱ وند ۱ و ۰۱ . وند ۱۹ و ۰۳ . وند ۲۲ و ۰۱ . یسنا ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۵۱ و ۱۱ . ویسپرد ۱۲ و ۰۱ . یشت ۱۰ و ۰۱ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۳ و ۰۲ . یسنا ۱۳ و ۰۷ . ویسپرد ۱۱ و ۷ ویسپرد ۱۶ و ۰۲ . یشت ۸ و ۰۲ . [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۵۳ و ۰۱ . [illegible] ۸/۱۰ وند ۱ و ۰۱ . وند ۲ و ۴۲ . یسنا ۲/۹ . یشت ۱۷ و ۲۲ . [illegible] ۸/۱ یسنا ۵۱ و ۱۹ . [illegible] مادینه ۸/۱ ۵۳ و ۰۳ . [illegible] ۸/۳ یسنا ۴۶ و ۱۵ .

spitavarenanh : نرینه

name of amountain:

literally, clothed in white i.e. the snowy mountain.

سْپیتَوَرِنَنْگْهْ: نام کوهی است ، ادبی سپیدپوش، . . . کوه برفین که همیشه رنگ آن به سپیدی می‌زند یا سپیدپوش است (یسنا ۱۰ و ۱۱) (یشت ۱۹ و ۵) . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spiti : (۰۱) (۰۲)

white; shining

سْپیتی: سپید ، سفید .

درخشان برابر شود با .

spiti : (۰۲)

name of anillustrious personage, the high-priest of the karshvare vouru-jąreshti.

سْپیتی (۲): نام کسی نامور و موبد موبدان کشور وروجرشتی .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

spiti-dõiθra :

brilliant-eyed; clear-eyed.

سْپیتی ـ دُئیثْرَ:

درخشان ، دیده . روشن‌چشم ، زلال دیده . نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۳ . یشت ۱۴ و ۱۷ . مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴ .

۲ـ روشن چشم‌انداز

درخشان چشم ، سپیدچشم . وند ۷ و ۲۴ .

spitiura : نرینه

According to the bundehesh, spityurd was a brother of Jamsheed. When Zohak took poss ession of the throne, Jamsheed Fled away. Afterwards he was found and delivered

سْپیتی یورَ : to Zahak. Shagad to rustam (Dar.);
نام برادر جمشید . هنگامیکه زهاک تاج و تخت پادشاهی را بدست آورد و جمشید گریخت پس از آن سپیت یور جمشید را پیدا کرد و به زهاک سپرد .

پوردلود : به معنی بره سپید the white lamb.
۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

spiš : کماسه
a louse.
سْپیش: شپش، سپش.
۲/۱ وند ۱۷ و ۳.

spénjaγra :
the Demon of Thunder-strom; he is vanquished by. also the demon who keeps off the rain from falling, a confrere Apaosha and an enemy of Tishtrya(Dar.);
سْپِنْجَغْرَ:
سپنجغره پهلوی و پارسی سپوزگر . نام دیو غرش ابر یا تندر که با اور و زیشتا (آتش تندر) است . همچنین نام دیوی که باران را نگهداشته از بارش باران جلوگیری می‌کند ، او همکار اپوشا و دشمن تشتر است ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۰.

spénta : (۱) (۲-) (۱)
bountiful; prosperity-increasing;
سْپِنْتَ: سودمند ، خوشبختی‌افزا ، نیروی افزایشی در برابر (نیروی افزاینده و نیروی کاهنده) = ، نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۹. = منش پاک (۲) سپنت = پاک ، ورجاوند .
1-holy, pure

نرینه (۱/۱ وند ۱۹ و ۱۴)
mãnΘ rõspéntõ : holyword.
مانثرو سْپِنْتو :
۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. مانثراسپند . گفتار سپنتا

manΘraspenta :

the Genius of the Holy Text;

the divinity manra spenta. مانثرَ سْپِنْتَ:

روان و نهاد اروندهٔ گفتار آسمانی یا واژه‌های ورجاوند. مانثره‌سپنت واژه ورجاوند و پاک است. 1/1 وند ۲۲ و ۶۰۲. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

spénta-ãrmaiti : the bountiful earth or the surface of the earth; the female archangel presiding over the same; spendar mad; also the female archange L. bountiful Devotion, in whose special charge are the earth and virtuous women. سْپِنْتَ آرْمَئیتی:

زمین سودمند یا رویهٔ سودآور زمین. نیروی مینوی نگهدارندهٔ زمین سپندارمد نیروی مینوی سودمند باربری دهنده بزمین‌های کشاورزی و زنان پارسا و پاک و خانه‌دار.

پورداود: مینوی پاک

spénta-ãrmaiti : مانندهٔ واژه بالا و نام ماه دوازدهمین سال خورشیدی اسفند. سفندارمذ.

améša-spénta : آمِشَ سْپِنْتَ:

the undying causers of prosperity: immortal benefactors, archangels. The archangels are usually reckoned as seven in number, because Ahura Mazda, their creator, is considered a presiding over the six others, whose names are vohu mano, Asha vahishta, Khshathra vairya, spenta-Armaiti, Haurvatat and Ameretat.

امش سپنت: پاکان بی‌مرگ، انگیزانندگان خوشبختی، سودرسانان جاویدان، مهین فرشتگان. امشاسپندان، صفت مینوئی اهورامزدا هستند در عالم مینوی صفت اهورا مزدا و در جهان مادی نیروهای سودرسان و نگهدارنده آراستگی جهانند و برای شماره هفت شدن که یک شماره ورجاوند است در سرآغاز نام اورمزد و پس از آن نام شش تن امشاسپندان این چنین است و هومن یا بهمن (۲) اشاوهیشتا یا اردیبهشت (۳) خشثره وئیریه یا شهریور (۴) سپنت آرمئیتی یا سپندارمذ (۵) هئوروتات یا خرداد (۶) امرتات یا امرداد.

gāθāspénta : .

the boly hymn.

گاثا سپنت: سرودهای پاک

. مادینه ۲/۳ آفرینگان ۳.

۴/۳ آفرینگان ۱.

spéntōtéma : .

most bountiful

سپنتو تم: سودمندترین، پاکترین.

ورجاوندترین. نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۱. یسنا ۴۵ و ۵. یشت ۱و۱۲

۳/۱۰ یسنا ۵ و ۲. یسنا ۳۷ و ۳.

spénta : . (۰۲) (یشت ۱۳ و ۱۲۳)

name of a person.

سپنت: نام کسی. ۱/۱

spenta-fradaxšta :

having holy or divine characteristies or; bringing good omen.

سپنت فرَ دَخشت:

دارنده پاکی و مردمی خدایی، دارنده ارزش مینوی.

آورنده پیام نیکو، آگاهی دهنده نیک، نیکوآگاهی آورنده.

۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

spéntā-mainyu : .

Mainyu: the third of the five Gathas. mainya gatha. The Gatha spenta سپِنْتا مَئینْیو گاثا:

نام گاتهای سوم از پنج گاتها است که واتهای آغاز نخستین واژه آن‌ها با سپنتامئینیو آغاز می‌گردد و آهنگ هرافسمن آن گاتها (۴+۷) است [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۷. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۸. [illegible] ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۰. ۱۲. ویسپرد ۱ و ۶.

spéntõ -xratu : [illegible] نرینه

name of a noted high priest of the parthian period (Dar.);

سپِنْتو خْرَ تو:

سپنتوخرد: نام یکی از ناموران که در فروردین یشت ستوده شده است.

[illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

spéntõ-dãta : [illegible] (۰۱)

spento-data: Asfandyar; the persian hero, the most heroic of the sons of king Gushtasp, killed by Rustam; his other sons According to Yt. 13-102, being Atarevan, Atarepata, Ataredata, Atarechithra, Atarehvarenang, Ataresavang, Atare Zantu, Ataredanghu etc. (Dar.); سْپِنْتو داتَ:

اسفندیار: یل ایرانیان، پهلوان روئین‌تن ایران اسفندیار یل پسر شاه گشتاسب که‌یکی از نامداران و پهلوانترین و دلاورترین پسران شاه گشتاسب است که بدست رستم کشته‌شد برابر یشت ۱۳ و ۱۰۲ پسران شاه گشتاسب اینان هستند ۱ـ آترون ۲ـ آتروپت ۳ـ آتردات ۴ـ آترچیثره ۵ـ آترهورننگ ۶ـ آترسونگ ۷ـ آترزنت ۸ـ آترونگهه.

[illegible] ۴/۱ یشت ۲۴ و ۲۵. [illegible] (وسترگارد [illegible]) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳.

spéntõ-dãta : [illegible] نرینه (۰۲)

name of a mountain

situated in the range of mount Raevant, in Khorasan; it is perhaps the Mount spand, the fortress of which was taken by Rustam (Dar.);

سپنتو داتَ: نام کوهی‌است‌که در رشته کوههای ریوند جای گرفته که در استان خراسان است و شاید همان ستیغ کوه اسپند باشد که برابر شاهنامه بدست رستم آنجا گرفته شد.

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spéntõ -δãta : [illegible]

see : [illegible] نگ:

spéntõ-frasna : [illegible]

pertaining to the Holy Questions: سپنتو فرَسْنَ: پرسش سپنتانی.

وابسته به پرسش‌های ورجاوند. [illegible] = در کوه پرسشهای ورجاوند در جنگلی از پرسشهای ورجاوند بنابر کتاب "وندیداد" جایهای ورجاوند و پاکی بودند که پرسش و پاسخ درمیان اورمزد و زرتشت انجام گرفت (وند ۲۲ و ۱۹)

[illegible] ([illegible])

spéntõ-mainyava : سپنتو مَئینیَو :

mainyava. of the bountiful spirit از روان بخشنده.

[illegible] کاسه ۱/۱ وند ۱۳ و ۲۰۱ [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۲. [illegible] یسنا ۲۲ و ۲۴. یسنا ۲۵ و ۵. یشت ۱۵ و ۰. سی‌روزه ۱ و ۲۱ [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۳۲. [illegible] کماسه ۶/۳. وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹. یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۳ و ۱۳ [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۶.

[illegible] ([illegible])

spéntõ-mainyu : سپنتو مَئینیو:

mainyu. روان بخشنده، روان افزاینده، روان خرد

th bountiful spirit .۶ .۵ و ۱۳ وند ۲/۱ .

spérézvant : .۲-

sperezvant: jealous سپرِزوَنْتْ:

رشکین، رشک‌برنده . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸.

spen : (.۲-) .

to make prosperous, to promote. سْپین:

خوشبخت ساختن، پیشرفت دادن.

speništa : (.) .

the most bountiful

سْپینیشْتَ: بخشنده‌ترین، خوشبخت‌کننده‌ترین. برای صفت اهورامزدا بکار برده می‌شود .نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۵. یسنا ۴۳ و۱۶ یشت ۱۰ و ۱۲۶. نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۰۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶. .نرینه ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۳. نرینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۱. وند ۱۷ نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷. نرینه ۸/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. یسنا ۳۶ و ۱. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

۲- .

آترسپنیشته آتشی که در سرای کروسمان در پیشگاه اهورامزدا روشن است و برابر بند هش آتشکده آتش بهرام یسنا ۳۶ و ۳. ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱.

spẽnvant : (.) .

rendering prosperous, beneficent;

سْپینْوَنْتْ: انجام‌دهنده خوشبختی، نیکوکار، راستی خوشبختی

دهنده راستی خجسته (میلر) کماسه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۱.

spõjata :
سْپُوْ جَتَ:
killed by a dog
سگ گزیده، بدست آویز سگ کشته شده، کشتهٔ سگ نرینه۱/۳ وند۷و۴.

spõ-béréta :
سْپوبِرِتَ:
brought by dogs
سگ‌برده: = لاشه‌ای که بوسیله سگان برده شده، نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

smaršna :
سْمَرْشَنَ: تیز، سخت.
shurp, keen

smaršnõ-daẽman :
سْمَرْشنو دَئیمَنْ:
quick-eyed; sharp-sighted.
تیزچشم، تیزبین. نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲.

syazja :
سْیَزْجَ: (آفرینگان ۱)
to drive away; to Frighten away;
دورکردن، از خود راندن، رماندن، رم دادن ۳/۱.

syazd :
سْیَزْدْ:
to flee away; to be extinct;
گریزاندن، خاموش کردن. ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۹.

نگ: see :

syāmaka : [illegible]

black (Lit.); name of a mount; the northern boundary of the Huri-rud; the Mount syamaka and the Mount Vafra are said to have grown out of the Asparin ridge and to extend towards china; syamaka is the Siyakomand of the bundehesh the modern opposite to the spitigaona. سفید کوه سیاه کوه

سْیامَکْ: سیاه (ادبی) نام کوهی، نام ستیغی با مرز شمالی هریرود. کوه یا بلندیهای سیامک و مونت و فرا یا بلندی و فر از ستیغ اسپرین به سوی چین کشیده شده است. برابر بند هش سیامک سیا اومنه و در فارسی نوسیاه کوه می‌باشد و همیستارآن سفیدکوه است.
[illegible] یشت ۱۹ و ۵.

syāvaršāna ; syāvaršan : [illegible]

of the shah-nameh; the son of Kaus (Kava usa) and the father of kaikhoraw

سْیاوَرْشانَ، سْیاوَرْشَنْ:

سیاوخش: سیاورشان، سیاورشن = سیاوش: سیاوش پسر کی‌کاووس و پدر کیخسرو است که به ریاکاری نامادری‌اش بنام سودابه در پیش پدرش کیکاووس بد شناخته‌شد پس ازگذشتن سیاوش از ور آتش به توران رفت و در توران افراسیاب‌شاه‌توران‌زمین‌او را با گرمی‌پذیرفت و دختر خودش را به او داد بدبختانه گرسیوز برادر افراسیاب به سیاوش رشک برد و در نزد افراسیاب بدگویی‌های ناروا از سیاوش کرد تا سرانجام افراسیاب سیاوش را بکشت، و پس از آن ،بدستیاری کیخسرو که پسر بزرگ سیاوش و نوه افراسیاب است، به خونخواهی سیاوش با افراسیاب جنگها رفت تا سرانجام افراسیاب کشته شد. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۱. [illegible] ۴/۱ یشت ۹ و ۱۸. ۲۲. یشت ۱۹ و ۷۷. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۲

syāvaspi : [illegible]

name of an illustrious personage (Lit.);

شیاوَسپی : possessing black horses

سیاه‌اسب ، دارنده اسب سیاه : نام کسی نامور است که دارای اسب سیاه بوده است .
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴ .

sraēšta : [illegible] ([illegible])

سْرَئِشْتَ : finest, fairest, most beautiful;

سریشت : زیباترین ،خوشگل‌ترین ،زیباترین . [illegible] = زیبا [illegible] = زیباتر خوشگل‌تر . [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۹ . [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹ . [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۱و۵ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱ . یشت ۳ و ۵ . [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . یشت ۲۲ و ۱ . [illegible] وند ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۲۶ و ۲ . یشت ۱۳ و ۸۰ . [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۵ و ۴ . [illegible] (یشت ۱۷و۱۷)
آوای چه کسی شیرین‌ترین است من همیشه شنیده‌ام ازبیشترین‌ستایندگان که‌مرامی‌ستودند [illegible] نرینه ۳/۱وند ۲ و ۴۱ . یشت ۱۵ و ۴۰ . [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲ . [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱/۱ [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۲ و ۲ [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۳و۹۱ [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۲ و ۲۷ . ۳۵ . [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ . [illegible] کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ . [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵ . [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۰و۱۴۳ . یشت ۲۲و۹ . [illegible] مادینه ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ .

srao : [illegible] ([illegible])

سْرَئُ : noted; beautiful;

نامی ، روشناس ، زیبا .

sraoē : [illegible]

see : [illegible] نگ:

sraogena : (۰۱-) .

with noted-beautiful woman. سْرَئُگِنَ: با زنان نامی زیبا.

۲/۱ = زنان نامی و زیبا با یک خانه یشت ۱۰ و ۳۰ کماسه

مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰.

sraota-gaoša : .

listening to the chants,

سْرَئُتَ-گَئوشَ: شنونده سرودها. ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

sraotanu : (۰۱) .

beautiful of body;

سْرَئُتَنُو: زیبااندام. = در پیکره بانوی خوش

اندام ۶/۱ یشت ۲۲ و ۹. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰. یشت ۱۷و۱۱.

sraotar : (۰۱-) .

one who hears (Lit.); having a keen sense of hearing;

سْرَئُتَرْ: شنونده، کسی که می‌شنود.

دارندهٔ سهش تیز شنوایی، تیزگوش (پاژنام فروهر) . مادینه

۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

sraoΘra : .

chanting, singing. سْرَئُثْرَ:

سرائیدن. خواندن ۲/۱ یسنا ۳و۴. یسنا ۲۵ و ۳. ویسپرد ۱۱ و ۵.

sraoni : .

the hips; buttocks. thighs. سْرَئُنِی: سرین، کفل، لمبر، رانها.

نرینه ۲/۱وند ۸و۵۶. وند ۳و۲۰.

مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۷. ۵۸. وند ۹ و ۲۰. ۲۱.

sraoni-masanh :
as large as a thigh

سْرَئْنی مَسَنْگْهْ:
به‌بزرگی ران. = استخوان به بزرگی استخوان ران
نرینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۰.

sraoman :
the sense of hearing; the quick hearing;

سْرَئْمَنْ: تیزشنو، تند شنونده، تیزگوش. ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۷.

sraoraΘa :
beautiful chariot.

سْرَئْرَتَ: ۲/۱ یشت ۱۰ - ۲۳.
گردونهٔ زیبا. کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۰.

sraoša :
obedience to the religious mandate; submission to the divine authority; act of hearing;

سْرَئْشَ:
سروش: گوش به فرمان‌دینی، فرمانبردار دستور دین:
فرمانبردار نیروی یزدانی، کنشی از شنیدن. ۱/۱ یسنا ۵۶ و ۱. یسنا ۵۶۰. ویسپرد ۹ و ۷. ۱/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲. ۲/۱۰۶ یشت ۱۳ و ۸۸. ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶.

2-Sraosha yazata; a personification of obedience, his work is to protect the creatures of the Good spirit, especially at night time. he is also the guardian of the soul for the first three nights after death. He is the opponent of Aeshma, the Demon of wrath. he enjoys high posi-

tion amomg the ang. els. Sraosha is described in the Avestic writings as, holy, blessed, stately-formed, power ful, mighty-speared, fiend-smiting, fighting against the evil spirits, the best protector of the poor, wakefully guarding the creation of Ahura Mazda, rendering the world prosperous, incarnated with the Holy word, chanting the divine hymns

۲ــ ایزد سروش نمادی از فرمانبرداری

و فروتنی و همچنین مانند نیروی مینوی نگهدارنده و پاسبان آفرینش از ویرانگری روان زشت و بدی (انگـره‌مینو) بویژه در هنگام شب ، همچنین پاسبان و نگهدارنده روان در گذشته از شب نخست تا پایان سه شب پس از مرگ است و او در برابر ائشم یا دیو خشم همیستار و دشمن است . وی همچنین جایگاهی بالا در برابر همه نیروان مینوی دارد . برابر نوشته‌های باستانی و اوستائی سروش دارای صفات بسیاری است مانند : پاکی ، ورجاوندی ، خجسته ، فرخنده ، همایون ، باشکوه ، بزرگوار ، نیرومند ، توان‌گستر ، توانا ، زننده دیو ، جنگنده با روان پلید ، و روانهای پلید ، بهترین نگهدارنده بی‌نوایان ، نگهبان هشیار آفریده‌های اهورامزدا ، خوشبخت‌سازنده جهان ، نمایان‌شده با واژه‌های ورجاوند ، سراینده سرودهای خداوندی و بسیاری از فروزه‌های نیک (یسنا ۵۷ و یشت ۱۱) [illegible] ۱/۱ وند ۸ و ۲۰ . یشت ۱۰ و ۴۱ . ۱۰۰ . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۲ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۲ . وند ۱۸ و ۲۲ . وند ۱۹ و ۱۵ . یسنا ۵۷ و ۲ . ۴ . یشت ۱۱ و ۱ . ۱۰ . ۱۴ . ۱۵ . ۱۸ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . [illegible] ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶ . [illegible] ۴/۱ . یسنا ۴ و ۲ . ویسپرد ۱۱ و ۶ . [illegible] ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۶ . [illegible] ۶/۱ آفرینگان ۴ . [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۴ . یسنا ۱ و ۷ . یسنا ۳ و ۲۰ . یشت ۱۱ و ۰ . ۱۶ . ۲۳ . [illegible] ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲ . ۳۱ . یسنا ۵۷ و ۲۵ . یسنا ۶۵ و ۱۲ .

[illegible] (۰ [illegible] + [illegible] ۰)

سْرَئُشاوَرِزَ : sraošāvaréza :

One who practises obedience; one who acts with obedience; epithet of the

cock parodarsh which wakes men for prayer.

سرئوشا ورز: کسیکه فروتنی یا فرمانبرداری پیشه می‌کند.

کسیکه با فروتنی کار می‌کند، پاژنـام خروس که بابانگ‌خود مردم را برای انجام نمازبیدار می‌کند. [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۴.

2-a priest in whose presence sinner confesses his misdeeds and makes amends for them; the priest of Penance; the confessor;

۲ـ سرئوشاورز: موبدی است که‌در برابراو، یک تن گناهکار به بزه‌های خود خستوان شده‌و موبد گناه‌کار را آراسته می‌کند. موبد توبه دهنده موبدی که به پتت پتت کننده گوش می‌ـ کند. خستوان گیرنده. [illegible] ۱/۱۰ وند ۵ و ۲۵. وند ۷ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. [illegible] ۶/۱۴ یشت ۲۴ و ۱۵.

sraošũ-čaranã : [illegible].

an instrument for accomplishing obedience .i.e., an instrument for leading (refactory persons or creatures) to obedience. asort of whip for killing or driving away wild animals; a whip used in religious castigation; سْرَئُشُو چَرَنا:

سرئوشوچرن: ابزار یا تازیانه‌ای است برای فرمان بردار کردن و رام کردن برای مانـنده: ابزاری است برای راهنمای (مردم سرکش یا دیگر جانداران) برای فرمان‌بردار کردن، یک جور تازیانه، برای کشتن و یا راندن و دور کردن جانوران و خرفستران زیانکار وآزارنده و یا جانوران دد. یک جور تازیانه که در کیفر و گوشمالی دادن در کارهای دینی به‌کار می‌وفت. [illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۶. ۳۷. وند ۴ و ۱۱. وند ۱۴ و ۸۰۲.

sraošõ-pãta : [illegible].

gurded by Sraosha سْرَئُشُوپاتَ: با سروش نگهبانی شده.

[illegible] = همهٔ خانه‌هایی‌را که‌سروش‌نگهبان است می‌ستائیم. کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۵. یشت ۱۱ و ۲۰.

sraošya : (...) .

سْرَئُشْیَه :فرمانبرداری

obedience

2-a person fit to be punished; a criminal, a sinner; فروتنی

۲ـ کسیکه سزاوار کیفر و گوشمالیست ، یک تن‌جانی ، گناهکار ، بزهکار

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۶ .

see : ۲ ـ : نگ

srayañh : (...) .

سْرُیَنْگْهْ بهتر . زیباتر . مادینه

fairer, more beautiful

۱/۱ یشت ۲۲ و ۹ . کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ ۲۲ . یسنا ۶۵ و ۱۴ .

۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۸ .

srayañuha :

see : نگ :

srayata :

سْرَوَتَ

faitness; elegance; beauty.

See: نگ :

srayan : (...) .

سْرَیَنْ زیبایی ، خوشگلی

۳/۱ وند ۵ و ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ .

srayanō :

see : نگ :

srar :
to give

سْرَرْ : دادن

us-srar :
to raise up (Dar.).

ئوش ـ سْرَرْ: بپاخاستن ، رستاخیز .

ni-srar :
to deliver back

نی ـ سْرَرْ: پس دادن

sravañh :
a word, a prayer, the sacred text;

سْرَوَنْگْهْ ،سْرَوَ: یک واژه ، نماز ، نیایش، سخن ورجاوند . پورداود :سخن ، گفتار

۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ . ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶ . ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰ . ۲/۳ وند ۴ و ۴۵ . یسنا ۱۶ و ۲ . یسنا ۷۰ و ۷ . ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۵ وند ۵ و ۲۲–۲۵ . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۳۳ . فرگرد ۴ و ۱ ۶/۳ ویسپرد ۱۲و۳ .

2-glory

۲ـ شکوه ، بزرگی ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ .

3-an (evil) doctrine; false advice

۳ـ پند دروغ

اندرز (بد) ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲ .

srava :
see :

نگ

sravanhu :
claws

سْرَوَنْگْهُو :چنگالها ، پنجه‌ها .

= یک‌گرگ با پنجه‌هایش‌نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵. وسترگارد

sravō-bāmya :

horned light, light resembling horns

سْرَوَوْ بامْیَه: روشن شاخ، مانند روشن شاخ.

= هفت روشن شاخ، شاید نام برخی‌ازپیکره‌های ستاره‌ای آسمانی باشد ۲/۳ وند ۱۹ و ۴۲.

sraska :

hail, tears; grief

سْرَسْکَ: سرشک، اشک، اندوه، تگرگ (از ریشه =) ۲/۱ وند ۱ و ۸.

srasč :

to dribble; to pour down like hail,

to hail, (2) to sprinkle water.

سْرَسْچ: چکانیدن.

پائین‌ریختن‌مانند‌تگرگ، تگرگ‌ریختن (۲) آب‌افشاندن، آب‌پاشیدن.

۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

vi-srasč :

to sprinkle over;

وی - سْرَسْچ: از این سو به آن سو افشاندن.

سرتاسر پاشیدن. ۳/۳ وند ۷ و ۲۹. ۳۰ و ۳۱. ۳۳.

srasčant :

hailing, of hail

سْرَسْچَنْت: ریزش تگرگ، تگرگ ریزنده، پاشنده.

what part of a sheet of hail

(مادینه ۶/۱ وند ۶ و ۶۳)

مادینه ۶/۱ یشت ۱۶ و ۱۰

(۲) سرد ، مانده 2-cold; stale (food);

سرد ـ بیات ، مانده (خوردنی) [illegible] ۱/۳ وند ۳ و ۲۹.

srāvayant : [illegible] (۱-[illegible])

سْرَاوَیَنْتْ: singing, chanting;

سراینده ، سرایان ، سرودخوان .

[illegible]

see : نگ: [illegible] ۱-

sri : [illegible]

سْرِی: گشتن ، گردگردیدن ، سرگردان‌کردن ، آواره‌کردن . لمیدن ، پشت دادن . آسودن ، to go about, to wander

وابسته کردن . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۹. to lean, to rest on, to depend on.

apa-sri : [illegible]

آپَ- سْرِی: کناره‌گیری کردن ، بازنشسته کردن ، آسودن ، to retire, to retreat.

[illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

upa-sri : [illegible]

ئوپَ - سْرِی: بالارفتن ، سربالایی رفتن ، به سربالایی رفتن(مانند به درون گردونه رفتن) to ascend to mount (as in a carriage)

[illegible] = برو به بالای ارابه من ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۱.

ni-sri : [illegible]

نی - سْرِی: to give over, to deliver

واگذاردن، رهاکردن، پس دادن.

(۲) پراکندن، روان‌کردن، پخش‌کردن، 2-to issue, to be produced;

۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۷. ۲/۱ یشت ۵ و ۸۷. ۳/۱ وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹. ۳/۱ وند ۵ و ۶۲. ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴. کماسه ۵/۱ وند ۵ و ۲۵. (وسترگارد یسنا ۶۵ و ۱۱.)

srifa :

the hoof an animal.

nostrils

شْرِیْفَ:

سم جانور، سم چارپایان. = سوراخهای بینی =

۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳.

sriš :

to cling, to stick to

2-to lay hold of; to rush upon, to attack:

شْرِیْشَ: چسبیدن، چسباندن به (۲) ربودن، جهیدن، یورش‌کردن، تکیدن

۳/۱ وند ۸ و ۳۴. مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۳۴.

نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۷. ۱۸.

srī : (۰۱)

to be beautiful or elegant.

شْرِیْ:

زیبابودن یا خوشگل بودن. مانند واژه سنسکریت است که معنی آن زیبا و نرم، خوشبختی است.

srī : (۰۲)

pair, beautiful.

شْرِیْ: زیبا، نیکو، خوشگون

۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۱.

srīra : ([illegible]) [illegible] .

fair, fine, beautiful, elegant. سْرِیْرَ: زیبا ، خوب .

نرم ، دلپسند ، خوشگل ، نیکو. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۰۳ . ۵ . یسنا ۵۷ و ۰۱۹ یشت ۸ و ۹ . [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۳۰ یشت ۱۳ و ۱۰۷ . [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴ . ۱۳۲ . [illegible] یشت ۱۳ و ۳ . [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۶ . ۱۲ . یشت ۵ و ۱۲۷ . [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱ . [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۵ و ۷ . [illegible] مادینه ۳/۱ وند ۲۲ و ۵ . [illegible] نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲ . [illegible] مادینه ۴/۱ یشت ۱۰ و ۶۴ . [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۸ . [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴ . [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹ . [illegible] نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۰۳ . ۹ . [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۳۵ و ۳ . [illegible] مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶ [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۷ . [illegible] ۱/۳ وند ۱ و ۲ . ۲۰ . [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶ . [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۵۳ . ۵۵ . [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ . [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۲ . [illegible] وند ۱۹ و ۱۹ [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱ . ویسپرد ۶ و ۱ . [illegible] مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳ . یشت ۱۸ و ۶ . [illegible]

= زیباتر مادینه ۲/۱ یشت ۲۲ و ۰۱۴

srīraoxšna : [illegible] نرینه

name of an illustrious personage; probably a brother of king vishtaspas سْرِیْرَ ئوْخْشْنَ:

سریرئوخشن: نام کسی نام‌آور و روشناس و باید برادر شاه گشتاسب بوده باشد .

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۱

srīrāvaṅh : [illegible] (نرینه)

name of an illustrious personage. سْرِیْرَا وَنْگْهُو:

نام سریراونگهو: نام کسی است نامور . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۸

sru : (۰۱)

to hear, to listen to. : سْرُو

شنیدن ، شنودن ، گوش‌کردن ، نیوشیدن . [illegible] = سرائیدن که انگیزهٔ شنیدن می‌شود . همچنین چم سرودن‌نیزمی‌دهد [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۹ . یشت ۱۰ و ۳۲ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۶ . یسنا ۴۹ و ۹۰۷ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲ . [illegible] یشت ۲۴ و ۳۱ . [illegible] ۱/۱۰ یشت ۱۷ و ۱۷ . (گلدنر [illegible]) ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۸ . [illegible] (گلدنر [illegible] = سرود) و ([illegible]) ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۷ . [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۹ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۲ . [illegible] ۳/۱ فرگرد ۷ و ۲ . [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۹ و ۶ [illegible] آفرینگان ۴ و ۸ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۶ [illegible] ۳/۲ یسنا ۳۰ و ۳ . [illegible] ۱/۱۲ یسنا ۵۰ و ۴ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۷ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۱ . [illegible] یسنا ۵۳ و ۱ . [illegible] یسنا ۳۲ و ۷ و ۸ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۳ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶ . یشت ۲۲ و ۰۲ . ۱۳ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱ . [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۵ . [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۹۱ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۵ . [illegible] یشت ۱۳ و ۴۰ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۲۱ . [illegible] = زیرنگربودن ، شایسته‌نگرش بودن یسنا ۳۴ و ۱۲ . [illegible] = سرودن یشت ۲۴ و ۴۶ . [illegible] = آگاهی دادن یسنا ۲۹ و ۸ .

2-to sing, to chant. ۲ــ آواز خواندن ، سرود سرودن .

مانندهها : [illegible] و [illegible] .

fra-sru : [illegible] ــ [illegible]

to hear, to listen to; فْرَ ــ سْرُو : شنیدن ، شنودن

گوش کردن ، [illegible] انگیزه‌شنیدن = سرودن ، خواندن

[illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۰۳ . ۰۸ . ۱۱ [illegible] ۳/۱

وند ۱۸ و ۴۳. [illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۴. [illegible]
۳/۱ وند ۱۹ و ۲. ۱۰. یسنا ۵۷ و ۷ [illegible]. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۶.
[illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱۲ و ۲ [illegible]
= آشکار کردن، آگاه کردن یسنا ۴۶ و ۱۳. [illegible]

vī-sru : [illegible]
to hear out, to hear to the end
وی - سْرُو: تا پایان گوش دادن. [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۹۱.

sru : [illegible] (۰۲)
to go, to move
سْرُوْ: رفتن، جنبیدن.

sru : [illegible] (۰۳)
lead.
سْرُوْ: سرب پهلوی [illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱۴.

sru : [illegible] (۰۴)
a nail of a finger or toe
سْرُوْ: ناخن انگشت، یا انگشت‌پا. مانند: [illegible].

srut; sruδ : [illegible] (۰۱ - [illegible])
hearing, listening to
سْرُوْث: شنونده، شنوا

srut-gaoša : [illegible]
whose ears hear well;
whose ears are quick to hear.
سْرُوْث گئوش:
تیزگوش، شنونده خوب، کسیکه گوشهایش به‌تیزی می‌شنود. [illegible]. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷. یشت ۱۹ و ۳۵. [illegible] = کسیکه تیزترین یا شنواترین گوش دارد. نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲.

srušti :

obedience; submission;

شروشتی:

فرمانبرداری ، فروتنی ، سربزیری .

srūta :

heard, listened;

شروتَ :شنونده ، گوش دهنده .

2-a hearer.

۲ـ شنوا از

3-well-heard(Lit.); noted; famed.

۳ـ نیک‌شنو ، نامی

با آوازه: نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱ . یسنا ۹ و ۱۴ .

srūtat-feδri :

mother of Ukhshyat-Ereta (Hoshedar Bami)

the future prophet to be born at the time of the Resurrection;

شروتَت فِذْری:

سروئت فذری نام مادر اوخشیت ارت یا هوشیدربامی که پیغمبر

آینده بوده و زائیده شده در زمان رستاخیز . بدرستی این کسان که در اوستا به نام سوشیانت از آنان نام برده شده سودرسانانی هستند که خدمات و یاریهای سودمند انجام می‌دهند و از هر نژاد و کشوری اینان آشکار شده و پس از انجام کارهای سودانگیز به مردمان زندگانی خود را به پایان می‌رسانند .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱ .

srūtō-spād :

name of a noted high-priest of the parthian period (Dar.);

شروتو ـ سپاد:

نام یکی از موبدان بزرگ

۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

srēvīmā : see : نک :

srva : [illegible] .

Horn. a nail of a finger or toe. سْرْوَ :

سرو ، شاخ ، کرنا ، کرنای ، سم ، ناخن انگشت ، ناخن‌پا [illegible] . ۴/۱ وند ۳ و ۱۴ .
[illegible] . ۴/۱ وند ۷ و ۲۴ . ۲۷ . [illegible] ۴/۱ وند ۹ و ۴۱ . [illegible] .
۴/۱ یشت ۱۴ و ۷ . [illegible] کماسه ۲/۲ وند ۱۷ و ۲ . ۴ . [illegible] مادینه
۴/۲ وند ۱۷ و ۷ . [illegible] مادینه ۱/۳ وند ۱۷ و ۹ . [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۷
و ۹ . و ۱۰ .

2-The horn of an animal. ۲ـ شاخ جانور .

مانند : [illegible] .

srvaēna : [illegible] . ([illegible] .)

made of horn; hard as a horn; or of lead.

سْرْوَئِنَ : از شاخ ساخته شده ، به سختی شاخ ، یا به سختی سرب .

[illegible] = سرب = . [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷ .

srvara : [illegible] (نرینه)

Lit. horny (fr. سْرْوَرَ : شاخی

چون [illegible] = شاخ و [illegible] = از شاخ و شاخی .

name of a horse-devouring and man-devouring dragon of a gigantic size, the heroic kereshaspa killed him.

و نام اژدهائی که مردم و اسبان را فرو می‌برد .

غورت می‌داد و این اژدها بسیار بزرگ و ترسناک بود که سرانجام بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شد . [illegible] ۲/۱۰۶ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

srvi-sti : [illegible] . ([illegible])

hornshaft. سْرْوِی ـ سْتِی : دسته شاخی

[illegible] . نرینه ۳/ع یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

srvō-jan :

killed with horn

سْرْوُو جَنْ : با شاخ کشته

۶۴ نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳.

svan :

a dog

سْوَنْ: سگ

سون از ریشه = شتاب‌کردن (سنسکریت) تندرفتن . = = =

۲ـ از ریشه . = سنسکریت تند رفتن ، شتابیدن . ساخت واژه =

. = و دگرگون شده به نام‌واژه

ایست با سه ریشه . ریشه زورمند آن . ریشه میانه‌اش و

و ریشه سست آن که با آن واژه بسیار دیده شده است . . می‌باشد . ۱/۱

وند ۳ و ۳ . وند ۵ و ۲۹ـ۳۴ . ۴/۱۰ وند ۱۳ و ۱۷ . ۱۸ . ۱۹ . ۶۴ .

۲/۱ وند ۵ و ۵ . ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۰ . ۶/۱ وند ۶ و ۱۰ . ۱۲ .

۶/۱۰ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . ۱/۲۰ وند ۱۳

و ۹ . ۱/۳ وند ۶ و ۱ . ۲ . ۳ . ۴ . ۱/۳۰ وند ۱۳ و ۴۲ .

۱/۳۰ وند ۶ و ۴۵ و ۳۶ . ۱/۳۰ وند ۱۳ و ۴۲ . ۲/۳۰ وند

۱۳ و ۲۸ . ۲/۳۰ وند ۳ و ۸ . ۱۲ . ۳۶ . ۳۷ . ۶/۳ وند ۱۳

و ۸ . ۶/۳ وند ۲ و ۸ . ۹ . ۱۲ . ۱۳ . ۱۶ . ۱۷ . مانندهها :

و . و . و

. .

ش

šaota : (یشت ۲۴ و ۲۶)

شَئوتَ نگ : See :

šanamayō :

شَنَمَیو نگ : see : see :

šanami :

شَنَمْی نگ : see :

šaiti :

شَئیتْی نگ : see :

šē :

شْی نگ : see :

škata; škyata :

شْکَتَ، شْکْیَتَ نگ : see :

škiti :

شْکیتْی نگ : see :

šnaoθa : (یشت ۲۴ و ۴۰)

شْنَئوثَ نگ : See:

[illegible]

šaēta : [illegible]

wealth, affluence, happiness, easy circumstances; شَئیتَ :

داراک ــ فراوانی ، خوشی ، زندگی آسان ، خوشبختی .

[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۴ . یشت ۱۸ و ۱ . [illegible] ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۶۷ . مانند : [illegible] .

šaēta : [illegible]

a medicine used to procure abortion: شَئیتَ :

یک دارویی است که برای انداختن بچه از زهدان زن بکار می‌رود . [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۴ .

šaētavant : [illegible]

possessing wealth or means; شَئیتَوَنْتَ :

affluent; توانگر ، دارا ، مالدار ، فراوان .

[illegible] ۶/۱۰ وند ۴ و ۴۷ .

šaētō-činah : [illegible]

seeking after wealth; wishing for affluence; شَئیتو چینَنْگْهْ :

جوینده‌دارایی ، خواهان فراوانی . [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۴ و ۴۴ .

šaētō-fraδana :
increasing the wealth;
promoting happiness
شَئیتو فرادَنَ: افزاینده توانگری.
پیشرفت‌دهنده خوشبختی. مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱ یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴.

šata : از ریشه
cut, felled;
شَتَ: بریده، انداخته. جداشده.
مانند:

šaΘā :
a blow, smiting;
شَثا: زنش، اخت. ۲/۱ وند ۱ و ۲.

šanmaoya : نرینه
a wound, a cut, hurt, a stroke with a weapon.
شَن مَئیَ: زخم، بریده.
رنج، یک زنش با جنگ‌افزار (وستر ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴.

šam :
to drink to sip
شَم: آشامیدن، نوشیدن، مزمزه کردن.

šayana :
the chief city, capital.
2-an abode, residence, seat.
شَیَنَ: پایتخت، شهرنشیمن شاه.
۲ـ خانه، سرا، آشیانه، جایگاه،
نشستنگاه، مانندها:

šas : to desire; to seek for

شَس: آرزوکردن ، جستجو کردن . ۳/۱۰ یسنا ۳۲ و ۱۳ .

2-to see, to examine, to observe minutely.

۲ــ دیدن ، آزمایش کردن ، آزمودن ، ژرف‌بینی‌کردن

šā : (۰۱)

to be pleased, to feel happy; to be delighted

شا: خوشنود بودن ، خرسند بودن ، شاد کردن .

نتاسیدن = (لذت‌بردن) خوش بودن . ۳/۳ یسنا ۱۶ و ۷ .

= بدستور اندیشه ، شاید خوش بودیم .

۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱ .

2-to rejoice; to exhilarate.

۲ــ شادمان کردن ، خوش و خرم کردن .

ā-šā :

آشا: شاد کردن ، خوشی انجام‌دادن; to rejoice,to render gay

۳/۷ آفرینگان ۶ .

ša : (۰۲)

joyful, glad, happy,

شا: شادمان . خوش ، خوشبخت . مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴ .

šāiti : ( )

joy, comfort, happiness;

شائیتی:شادی ، خوشی .

آسایش . ۲/۱۰ وند ۱ و ۱ ویسپرد ۷ و ۳ . ۳/۱ یشت ۱۷ و ۶

(وستر) یشت ۱۷ و ۱۰ . ۶/۱۰ یشت ۲۲

و ۲ .

šāišta :: ( )

شائیشْتَ: most happy, most joyful.

خوش‌ترین ، شادترین ، . کماسه ۱/۱ وند ۱ و ۲ . ۴ . ۵ . ۶ .

šāma : ( ) .

شامَ: چکه ، آویزه a drop;

۲/۳ وند ۵ و ۵۱ . وند ۷ و ۶۶ .

ši :

شی: جا گرفتن ، خانه‌کردن ، جایگزین شدن . to dewel, to reside

upa-ši :

ئوپَ شي: to abide, to reside.

ماندن ، جایگزین شدن ، جا گرفتن ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷ .

šič :

شیچ: شنجیدن = ریختن . to pour; to spill.

fra-šič :

فرَ شیچ : ریختن ، ریزش اشک . چکاندن . to spill, to shed, to pour;

روان کردن ، ریختن . ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۵ .

šiti : ( ) .

شیتي: an abode, residence.

جا ، سرا ، خانه ، جایگاه . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ . (۵/۳ یشت ۲۲ و ۱۶ . مانده:

šu :

to go, to march.

شو: شدن ، رفتن ، گام برداشتن ، [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۸.

2-to depart

۲ـ روانه شدن ، رهسپار شدن ، کوچیدن .

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.

3-to increase, to grow

۳ـ فزودن ، بالیدن .

4-to advance, to promote

۴ـ جلوبردن ، پیشرفت دادن ، پیشرفت‌کردن . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۳.

aipi-šu : [illegible]

آئیپی شو : to omit, to leave out

انداختن و رهاکردن . ول کردن ، چشم‌پوشی کردن .

aiwi-šu : [illegible]

آئیوی شو: to increase, to extend.

افزودن ، گستردن . [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۱۰ ۱۴ ۱۸.

fra-šu : [illegible]

فرَ شو : to extend in length.

بدرازی گسترانیدن ، دنباله‌دادن . [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۱۰ ۱۴ و ۱۸.

2-to come, to arrive

۲ـ آمدن ، سررسیدن ، به‌درون آمدن . [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۵۵ . [illegible] ۳/۱۰ یشت ۸ و ۳۳ . [illegible] یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] یشت ۸ و ۹ [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۱۷ . وند ۵ و ۲ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۵ . [illegible] یشت ۱۳ و ۴۲ . [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۱۰ ۱۴ ۱۸ . یشت ۵ و ۷ . [illegible] یشت ۱۹ و ۳۴ [illegible] ۱/۱ یشت ۱۷ و ۵۷ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۶ و ۲ . یشت ۱۷ و ۶۰ . [illegible]

[illegible]
مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱۲ و ۲. [illegible]
[illegible] نرینه ۳/۱ ویسپرد ۱۲ و ۵.

vi-šu : [illegible]

وی شو: to extend in breadth.

به پهنا گستردن [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۱۰. ۱۴.
۱۸. [illegible] ۳/۱۰ وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹.
[illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۳۱ و ۳۲.

۲ـ پراکنده بودن. 2-to be dispersed.

[illegible] = پراکندن، بدور پاشیدن
[illegible] ۳/۱۰ وند ۸ و ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸.

šuδ ;šud : [illegible]

شوذ، شوذ: to become or feel hungry;

گرسنه شدن یا [illegible] گرسنگی کردن.

šuδa : [illegible]

hunger

شوذَ: گرسنه. [illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۷۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹۹.
[illegible] ۲/۱۰ یشت ۹ و ۱۰. یشت ۱۹ و ۹۶.

šũta : [illegible]

having come-gone; pushed on issued.

شوتَ: شده، آمده، رفته، پس شده، فرستاده، گسیل‌گشته. مانده:
[illegible]

šemna : [illegible]

شِمْنَ: an aim, a mark; نشان، نشانه.

šē :

شِیْ

see : نگ: .

šōiθra : ( ) .

شوئیثْرَ

a field; a city;

شهر، زمین، میدان. ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۸. ۵/۱۰ وند ۹ و ۵۳. وند ۱۳ و ۵۲. ۶/۱ یسنا ۲ و ۱۶. یشت ۸ و ۱. ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. یسنا ۴۶ و ۴. ۷/۱ وند ۹ و ۵۴. یشت ۱۳ و ۶۷. مادینه ۱/۳ وند ۱ و ۲۰. ۲/۳ یشت ۸ و ۳۳. سی روزه ۱ و ۲۸. ۲/۳۰ یسنا ۲ و ۱۶. ۶/۳ وند ۱ و ۲. ۴-۱۳. ۱۵. یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۶۳.

šōiθrō-irič : .

شُوْئیثْرُوْئیریچ :

one who desolates

ویرانگر شهر

(Lit. empties) the city.

کسیکه شهر را خالی می‌کند از مردم، چپاولگر و کشتار کن شهر. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

šōiθrō-pān : ( ) .

pan: the guardian or protector of the city;

شُوْئیثْرُوْپانْ: شهربان، نگهدارنده شهر. ۱/۳۰ یشت ۱۰ و ۷۵.

šōiθrō-baxta : .

the waters =

which are to be distributed in the city;

شُوئیثْرُوْ بَخْتَ: در شهر پخش بودن (مانند آب) . مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۳۴

šōiθrya : (Har. M. Dar) town.pertaining to city. square

شوئیثْرِیَ: شهری، وابسته به شهر، از شهر. برابر ترجمه هارلز و میلز دار مستتر بمعنی میدان است.
۲/۳ (مادینه ۲/۳) ویسپرد ۱۶ و ۳.

šyaoθna : a work, a deed, an action;

شیَئْثْنَ: کنش، کار، کردار، واژه گاتهائیست ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. وند ۷ و ۵۱. یسنا ۲۷ و ۰. یشت ۱۳ و ۸۳. ۲/۱ وند ۳ و ۴۱. وند ۸ و ۱۰۰. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۵. ۳/۱ وند ۱۶ و ۱۴. یسنا ۱ و ۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. یشت ۱۱ و ۴. و آفرینامه خشتهر یانه. ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۴ و ۱. ۳/۱ در آفرینه خرنکهه ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۴۷ و ۱. یسنا ۴۸ و ۴. ۴/۱ یسنا ۳۴ و ۵. ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۷۲. ۶/۱ وند ۴ و ۵۰ — ۵۴. یسنا ۶۸. ۳. یشت ۱۶ و ۶. ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. ۷/۱ وند ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲. ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. یسنا ۴۶ و ۹. ۱/۳ وند ۱۵ و ۱. ۱۰. ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵. یسنا ۴۵ و ۲. ۲/۳ وند ۱ و ۱۱. ۱۲. ۱۶. یسنا ۵۷ و ۴. ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱. یسنا ۳۳ و ۱. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱. یسنا ۵۰ و ۱۰. ۳/۳ وند ۵ و ۶۲. یسنا ۹ و ۳۰. ویسپرد ۲ و ۵. ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴. یسنا ۳۰ و ۵. ۳/۳ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۳۶. ۴. ۶/۳ وند ۴ و ۲۰. ۲۴. ۲۸ ویسپرد ۱۵ و ۱. ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۴. یسنا ۳۵ و ۳. (وسترگارد ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳. مانند:

šyaoΘnāvaréza :

شیَ ثْنا وَرِزَ :

committing an action

بجاآورنده یک کردار. انجام دهنده یک کردار.

۳/۱ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷.

2-the committer of a sinful action; a criminal

۲ـ انجام دهنده کردار گناه‌آلود یک خونی یا آدمکش

۲/۱ وند ۱۳ و ۲۳.

šyaoΘnō-tāt :

شیَ ثْنوتاتْ :

the state of an action the model of an action; the performance and realization of the actions;

چگونگی یک کردار، نمونه‌ئی از یک کردار، انجام و دریافتن کردارها.

۷/۱۰ یسنا ۱۹ و ۹.

šyaomā :

شیَ ثْما :

progress, increase;

پیشرفت، افزایش.

۲/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

šyant :

شیَنْتْ :

dwelling, abiding;

آشیانه آشیانه جای گیرنده نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۹.

šīā :

to be pleased, to feel joyful;

شیا: خوشنود یا خرسند بودن، اندریافت‌خوشی. واژه گونه‌گستردئی از واژه است. نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۸. (کماسه ۱/۳) یسنا ۶۰ و ۱۱.

šyu :

to proceed, to increase;

شیو = شدن.

پیشرفت دادن. افزودن از ریشه

šyēiti :

an abode, a residence;

شْي ای تی

یک جا، سرا، آسایشگاه، این واژه گونه گسترده‌ئی از واژه است.

۵/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸.

[illegible]

ha : [illegible]

this, that.

هَ : نهاد نمایان است بمعنی ـ این ، آن مانند : [illegible] .

2-prefix: with, same, alike, similar

۲ـ پیشوند : با ، همان ، مانند همسان با هم‌گونه . مانند : [illegible] = هم‌آرزو یا همدل = دوست .

3-prefix: together, in concert.

۳ـ پیشوند : با همدیگر ، باهم ، هماهنگی ، مانند [illegible] = با هم کار کننده . [illegible] = با هم میرنده .

haitim ; haiti : [illegible] و [illegible]

هَئیتیم، هَئیتی

see : نک: [illegible] .

haiθya : [illegible] . ۱ [illegible] .)

honest, true, truthful, right real, evident; and (adj.) really, evidently, openly.

هَئیثیَ :

درستکار ، درست ، راست . راستین ، راستی ، آشکارا ، نمایان ـ با ریشه [illegible] معنی بودن و هستن را می‌دهد . [illegible] + [illegible] = [illegible] . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸ . [illegible] یسنا ۵۸ و ۴ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۳ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۸ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۵ . [illegible] یسنا ۱۱ و ۱ . یسنا ۳۴ و ۶ یشت ۱۰ و ۳۸ . [illegible]

یسنا ۱۰ و ۴. [illegible] ۳/۱۰ وند ۸ و ۱۰۷. یسنا ۴۴ و ۶. [illegible]
(وستر [illegible]) یسنا ۴۶ و ۶. [illegible] ۲/۳ یسنا
۴۳ و ۳. [illegible]. بدست‌آویز کردار راستی کماسه ۳/۳
یسنا ۳۰ و ۵.

haiϑya-dātema :

haithya-datema : supporting right - eousness - truth the most;

هَئیثْ یَ داتِمَ :

نگهدار و پشتیبان راستی و درستی [illegible]
[illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

haiϑīāvaréz : [illegible].

one who practises righteous-virtuous deeds;

هَئیثیاوَرِزْ : راستکردار.

کسیکه کردار راستین و درستین انجام می‌دهد. [illegible] ۲/۱ نیایش
۳ و ۷. [illegible] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴. [illegible]
مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

haiϑyāvarešta : [illegible].

از ریشه [illegible]

one who practises virtuous deeds

هَئیثیاوَرَشْتَ :

درستکار، راستکردار، پارسا، کسیکه راستکرداری انجام می‌دهد.

پسوند [illegible] بجای [illegible] می‌نشیند و این واژه همان [illegible] دارد.
[illegible] ۶/۳ یشت ۱ و ۵. نیایش ۱ و ۲. [illegible]
۶/۳ یسنا ۵ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

haiϑyā-varéza : [illegible].

peractising virtuous deeds

هَئیثیاوِرِ ز راستکردار. [illegible] ۷/۱ نیایش ۲ و ۷.

haurva : [illegible] (۰۱)

all, entire

هَئوروَ هر، همه. مانند (هر شب، همه‌کس)

complete

هروسب، رسا.

[illegible] کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۰ و ۳. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۴. وند ۱۸ و ۵ [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۸ [illegible] ۲/۳. ویسپرد ۱۳ و ۲. [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

haurva : [illegible] (۰۲)

a protector, a guardian.

هَئوروَ

نگهدارنده، پشتیبان، نگهبان، ماننده: [illegible]

[illegible] (۰۱)

haurvat, haurvatāt :

fulness, completness; abundance; health, comfort, case;

هَئوروَت، هَئوروَتات

پری، سیری، رسائی، هروسپی، فراوانی، تندرستی، آسایش، آسانی، آرامی

[illegible] ۶/۱. یسنا ۳۱ و ۶ یسنا ۳۴ و ۱ [illegible]

= خوشبختی و بی‌مرگی ۲/۲ یسنا ۴۵ و ۵. ۱۰.

۲/۲ یسنا ۴۴ و ۱۷. [illegible] ۲/۲ یسنا ۵۸ و ۷.

[illegible] ۲/۲۰ یسنا ۴۷ و ۱. [illegible]

۴/۲۰ یشت ۲۲ و ۷. [illegible]

۴/۲ یشت ۲۲. ۷. [illegible] ۶،۲. دیسپرد ۵.۹.

2-Khurdad the sixth of the seven Amshaspants presiding over health, weal and water. He is the chief (Rat) of the years, months and days. His collaborateurs are Tir, far-Farvardin and Vata; he is the opponent of the Demon Taura;

هئوروتات = خرداد

ششمین امشاسپند از هفت امشاسپندان و نگهبان و پشتیبان تندرستی و آسایش خوشبختی و آب‌ها است و تیز سرور سالها و ماهها و روزها است و همکاران او فروردین ، تیر و ، باد اودشمن دیوتئورو م ند داد میباشد . ن ند داد م ۱/۱ یسنا ۵۷و۲۴ . ن ند داد م ند م ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۶ . ن ند داد م ند م ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۰۳ یسنا ۵۱ و ۱۲ . نیایش ۱ و ۵ . یشت ۴ و ۰ . ن ند داد م ند م ۳/۱ یسنا ۴۴و۱۸ . ن ند داد م ند م ۶/ یشت ۴ و ۰ ۱ . ن ند داد م ند . ند م ۱/۲ یشت ۱ و ۲۵ . یشت ۱۰ و ۹۲ . ن ند داد م ند م ۲/ یسنا ۳۴و۱۱ . یشت ۴و۱ . ن ند داد م ند . ند م ۴/ یسنا ۱و۲ . ن ند داد م ند . ند م ۶/۲ یسنا ۷۰ و ۲ . ند م ند م ند . ن ند داد م ند م ۶/۲۰ یسنا ۳۳ و ۸ . ن ند داد م ند . ند م ۲/۲ یسنا ۳ و ۱ . یسنا ۷ و ۱ . ۲۰ . ن ند داد م ند . ند م ند .

haurvafšu : (ن ند داد + ن ند ۰۳-)

herds of cattle in a sound state; healthy herds;

هَئوروَفشو : گله تندرست ، رمه تندرست .

دسته‌ای از رمه‌ها که تندرست‌اند . ن ند داد ند ن ند ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶ .

hae : ن ند . (گلدنریشت ۱۹ و ۱۷)

هَا :

same as ن ند م ند م ند . مانند

haečanh : (ن ند م ند ۰۲-) ن ند م ند و ن .

want to rain; a drought of water.

هَئِچَنگهْ : کم‌باران ، بی‌آب ، خشک از آب ، خشکسال ن ند م ند م ۲/۱ وند ۱۳ و ۵۱ . ن ند م ند و ن ۶/۱ وند ۷ و ۲۶ . ن ند م ند و ن ند م ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۰ .

haečat-aspa: ن ند م ند ن ند (نرینه)

the name of an ancestor of zarathustra at fifth generation the ascending line is Zarathustra, Pourushspa, Paitiraspa Aurvataspa, and haechat-aspa, the father of Zoroaster, pourusbaspa was the great grandson of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپَ : نام یکی از نیاکان زرتشت و پشت پنجم اوست تیره‌نیاکان‌زرتشت‌ازخودش بدینگونه است ۲ـ پوروشسب ۳ـ پتیر اسب ۴ـ اروت اسب ۵ـ هئیچت اسپ و پوروشسب که پدر زرتشت است نبیرهٔ هئیچت اسب است . [illegible] ۸/۱ یسنا ۴۶ و ۱۵.

haĕčat-aspãna : [illegible]

of the family or of the Blood of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپانَ :از خانواده یا از خون هئیچت اسپه است (هئیچیت اسپ) [illegible] ۸/۱ یسنا ۵۳ و ۳.

haĕču : ([illegible]) [illegible]

a bridge; هَئِچو: پل [illegible] ۷/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

haĕtumant : ([illegible]) [illegible]

the region of Hilmand, to the east of vaekereta; هَئِیتومَنْتَ: نام بخشی از سرزمین وئیکرته بنام هیلمند . [illegible] ۲/۱ وند ۱و۱۳. وند ۱۹ و ۳۹.

2-the River Hilmend which falls into the lake Hamun;

۲ـ هئیتومنت یا هیلمند نام رودخانه‌ای است که به دریاچه هامون می‌ریزد . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۶۶.

haĕθa : [illegible]

a corrupt form of, terror, fright, affliction;

هَئِثَ : یک ساخت کج‌شده از واژه [illegible] است .

ترس، هراس، بیم ، اندوهگینی . [illegible] ۱/۶ یسنا ۴۶ و ۶.

haēnā : [illegible] ([illegible])

هَئِنا: ارتش، سپاه an army, a host;

[illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. [illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۶۱. یشت ۱۴ و ۵۳. [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲. [illegible] ۶/۱ یشت ۴ و ۳. یشت ۵ و ۱۳۱. [illegible] ۶/۱ یسنا ۹ و ۱۸. یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۱۳۶. [illegible] ۵/۳ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. [illegible] ۶/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

haēnya : [illegible] ([illegible])

pertaining to the army.

هَئِنْیَ: وابسته به ارتش یا سپاه = ارتشی ، سپاهی ، سرباز ، افسر ، جنگی ، رزم‌آور ، [illegible] = ارابه جنگی . نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

haēm : [illegible] کماسه.

هَئِمْ: خیم ، خوی ، نهاد . character, habit;

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸.

haozanθwa : [illegible] ([illegible])

هَئُزانْثْوَ: خرد نیک ، نیک‌هوش. good sense-wisdom;

[illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۳ . [illegible] ۵/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

haom : [illegible]

see : [illegible] نگ :

haoma : [illegible] ([illegible])

haoma : the Haoma plant, the Soma of the vedas, well-known with the epithets of i.e. the golden coloured Haoma, growing onthe heights. it possesses medicinal properties and is used in religious ceremonies. "the offering of Haoma is the centre of Mazdian sacrifice, as the offering of soma is the centre of the vedic sacrifice.

- هَئُمَ:

هوم گیاهیست مانند سوم ودایی که در هند مانند گیاه هئوم در ایران او را ورجاوند پاک می‌دانستند. هئوم با پاژنام هوم زرین سبز شده در بلندیها در ایران باستان‌نامی و روشناس می‌بود و او دارای ویژگیهای دارویی و بهسازی تندرست کردن بوده و در آئین‌های دینی بکار می‌رفته است. پیشکش کردن هوم کانون مزدیسنان در آئین ستایش است مانند هندوان که در آئین ستایش شان سوما پیشکش می‌کنند. این دو گیاه ازنگرش ورجاوند بودن و شایسته بزرگداشت نهادن در میان هردو تیرهٔ برادران‌هندو و ایرانی مانند هم بوده و هر دو یک ریشه دارند. هوم گیاهیست که در بلندی کوهستانهای البرز و کوههای افغانستان می‌روید و برگهای آن مانند برگ مو و زردرنگ و شاخه آن نیز مانند شاخه مو بندبند برنگ زرین است و ویژگی آن بسیار است و پاژنام بسیاری مانند مرگزدا، دردزدا، درمان‌بخش، نیروبخش، زندگی‌افزا و بسیار صفات و ویژگیهای دیگر برای آن گفته شده برای شناسانیدن این گیاه سودمند داستانهای چشم‌گیری در باستان گفته شده است و همانطوریکه در یسنا ۹ و ۱۰ آمده است از این گیاه نیروبخش ویونگهان خورد تا جمشید شاه (جم) به جهان آمد و آشویه نوشید فریدون از پشت او به جهان آمد، تریت نوشید گرشاسب یل از پشت آن پدید آمد. پوروشسب نوشید زرتشت پاک از پشت آن پدیدار شد. و در این نیز تردیدی نیست که آئین هوم به دورانهای پیش از زرتشت بازمی‌گردد.

۲ـ نام پیامبر بسیار دور باستانی که آئین نیایش و نوشیدن هوم را بجای گزارد و به نام [illegible] = هوم خوشبختی بخش.

۳ـ هوم نام کسی است که افراسیاب را در کوهی دستگیر کرده و دست بسته به کیخسرو سپرد.

۴ـ هوم ایزد نام ایزدیست که بنام [illegible] = هوم دور کنندهٔ ـ بیماری و درد. [illegible] ۱۰/۱ وندیداد ۶و۴۳. یسنا ۹و۱۶. یشت ۸و۱۳ [illegible]

۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ یسنا ۹ و ۱. ۲، ۲۲. یسنا ۱۱ و ۱. یسنا ۵۷ و ۱۹.
۲/۱ یسنا ۱۰ و ۸. ۲۱. ویسپرد ۱۱ و ۳. یشت ۱۴ و ۵۷. سی‌روز ۲۰ و ۳۰.
۲/۱ یسنا ۳ و ۲. یسنا ۱۰ و ۱۵. ۲/۱ یسنا ۴۲
۳/۱. یشت ۳ و ۱۸ یشت ۱۰ و ۶. ۴/۱ یسنا ۹ و ۳. یسنا
۱۱ و ۷ و ۱۰. ۵/۱ وند ۹ و ۵۶. وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۱۰ و ۹۱.
۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲. یسنا ۱۰ و ۱. یشت ۱۷ و ۵. یشت ۲۱ و ۹.
۶/۱ یسنا ۸ و ۱. ۸/۱ یسنا ۹ و ۳. یسنا ۱۰ و ۳. ۴. ۱/۲
وند ۶ و ۴۲. ۲/۳ وند ۵ و ۳۹. ۲/۳ یسنا ۳ و ۳.
یشت ۱۰ و ۹۰. ۲/۳ و ویسپرد ۱۱ و ۱. ویسپرد یسنا
۴ و ۱. یسنا ۲۴ و ۱. ۲/۳ یسنا ۷ و ۳. یسنا ۱۰ و ۱۷.
۶/۳ و ویسپرد ۹ و ۱. ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱. مانند:

haomačina

deligting in the haoma. (Lit.); deriviring pleasure in the haoma ceremonies;

هَئُمَ چِیْنَ: خوشمزگی و گوارایی هوم، برنده مزه‌ٔ خوش از آئین هوم.
نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۸.

haomanañh:

good-mindedness, good intent.

هَئُمَنَنْگْهْ: نیک‌اندیشی، خوش‌گمان، خوش‌آهنگ
۲/۱۰ یسنا ۷۱ و ۱۷.

haomanañhimna:

being good-minded. with good intent;

هَئُمَنَنْگْهِیْمْنَ: نیک‌اندیش بودن. خوشگمان بودن.
نیک آهنگ بودن. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴.

see: نگ:

haomavant : (haomavant.)

accompanied with the haoma;

هَئُمَ وَنْتْ: همراه با هوم ، با هوم ... مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۱. ۲/۱ یسنا ۶۶ و ۱. ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۴. ۵/۳ (۳/۳) یشت ۵ و ۸. مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۴. وند ۱۸ و ۷۲. یشت ۵ و ۶۳.

haomi : (haomi.)

provided with the haoma. one the performs the haoma Ceremony.

هَئُمِی:

فراهم شده با هئوم . کسیکه آئین هئوم را آماده می‌کند . یشت ۳ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۶.

haomõ-añharezana : (haomõ-añharezana, haomõ-añharezana.)

straining haoma:

هَئُمُوْ اَنْگْهَرِزانَ: هئوم پالاینده ، پالاینده هوم . ۴/۱ویسپرد ۱۰ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۸.

haomõ-anharšta; (haomõ-anharšta + haomõ-anharšta)

haoma-moistened

هَئُمُوْ اَنْگْهَرْشْتَ : چشنده هوم ، ۶/۱ آفرینگان ۲/۵ ۵.

haomõ-xvarenañh : (haomõ-xvarenañh.)

name of an illustrious personage

هَئُمُوْ خْوَرِنَنْگْهْ :

هومودرخشان ، نام کسی نامور . [illegible] ۱/۶یشت ۱۳ و ۱۱۶ .

haomõ-gaona : [illegible] .

هَئُمُوگَئُنُونَ : haoma-coloured;

برنگ هئوم ، هورنگ یا زرین رنگ ، هوم گون . [illegible]

[illegible] = تاج زردرنگ یا تاج زرین نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸ و یشت ۱۴ و ۵۰ .

haomõ-hunvant : [illegible]

هَئُمُوهُونُونَتْ : pounding the haoma;

کوبنده هوم ، نرم کننده هوم . [illegible] مادینه ۶/۲ ویسپرد ۱۲ و ۲ = هاون کوبنده هوم .

haomya : [illegible] .

هَئُمْیَ : relating to the haoma.

هومی ، از هوم ، آغشته به هوم . of the Haoma-water,

از آب هوم ، [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۳ و ۳. یسنا ۷ و ۳.

[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۴. [illegible] = تشت هوم ،

[illegible] سکماسه ۱/۳ وند ۱۴ و ۸.

۲ـ تشت هوم ، آوند هوم ، جای هوم 2-the Haoma-cup

برای مانند : [illegible] = این آوندهای هوم یا

این تشت‌های هوم . these Haoma-cups

۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲.

haoyâm : [illegible]

هَئُهیانْم

see : [illegible] : نگ

haosafna : [illegible] .

هَئُسَفْنَ : Zinc steel (Dar.); copper (Sp.); brass, tin (Har.);

روی ، پولاد (دارمستتر) مس (اشپیگل) برنج ، ازریر (هارلز)

haosafnaēni; haosafnaēna : هَئُمسَفْ نَئِنْی ،هَئُمسَفْ نَئِنَ :

of steel, پولادین ، از پولاد .

= پولادین نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۷۵. ۲ [illegible] چکش پولادین نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۰.

haosafnaēnō-saēpa : هَئُمسَفْ نَئِنُوْ سَئِپَ :

smelting steel an moulding it into various forms.

ریخته‌گری پولاد ، گدازنده پولاد ، چدن . [illegible] نرینه ۵/۱ وند ۸ و ۹۰. = ریخته‌گری برای گداختن و درهم‌کردن پولاد به هر گونه‌ای که بخواهد .

haosravanha : (= [illegible])

هَئُسْرَوَنْگَهَ : خوشنام ، نیکنام ، نیک‌آوازه . [illegible] ۱/۱۰۶ یشت ۸ و ۴. یشت ۱۰ و ۶۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۴/۱ یشت ۲۴ و ۳۲. [illegible] ۷/۱۰ (۴/۱) یسنا ۶۸ و ۲.

2-the son of syavarshana and the grandson of Kaviusa (سیاوش)

۲ـ هئوسرونگه : کیخسرو

که پسر سیاوش و نوه کیکاوس از زنجیره پادشاهان کیان می‌باشد . [illegible] ۲/۱۰۶ سی‌روزه ۲ و ۹. [illegible] ۶/۱ یشت ۹ و ۱۸. آفرینگان ۵ و ۵. سی‌روزه ۱ و ۹. [illegible] ۵/۱ = که من بایسته است کیخسرو را بگریزانم یشت ۱۵ و ۳۲. [illegible] ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۳۲.

3-the Lake Haosravangh, is within frasangs to the north west of lake chaechast.

۳ ــ دریاچه خسرو. برابر نوشته بندهش در "چگونگی ورها" در چهار فرسنگی چیچست (اورمیه کنونی) جایگرفته است. ۲/۱ سی روزه ۹ و ۲.
۶/۱ آفرینگان ۵و۵. سی روزه ۱و۹.

haosravaṅhana :

(a member) of the family of husravangha; the son of Husravangh

هَئُسرُوَنْگْهَنَ : از خانواده کیخسرو

پسر کیخسرو ۶/۱ یشت ۱۳و۱۳۷. از هموندان خانواده کیخسرو ۱/۳ یشت ۱۴ و ۳۹.

haošāta :

full joy, happy state;

هَئُشَاتَ : بسیار شاد. شادکام. ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۶.

haošyaṅha :

Haoshang

هَئُشْیَنْگَهَ : هوشنگ

in shahnama named Haoshangah that is epoch-and begining to construct the homes, Fravakia period. That people could speak and talk together. see to "Zendegi va Mohajerat - e nezad-e Arya". F.JONEYDI, Bonyad Neyshaboor, 1358.

هئوشینگه که در شاهنامه از او بنام هوشنگ یاد شده است دوران آغاز خانه‌سازی مردمان است. =خوب. =آشیانه، خانه. پس هوشینگه برابر است با زمانی که مردمان تازه آغاز به ساختن خانه‌های خوب کردند. فرواک پدر هوشنگ نیز برابر است با =فرا گفتن، و با هم گفتگو کردن است و آن زمانی است که مردمان نخستین آغاز گفتگو کردند. (نگاه کنید به: زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی، نوشته فریدون جنیدی).

۱/۱ یشت ۵ و ۲۱. یشت ۹ و ۳. یشت ۱۵ و ۷. یشت ۱۷و۲۴
۲/۱۰۶۴ یشت ۱۹ و ۲۶. ۶/۱
یشت ۱۳ و ۱۳۷.

haošyanta : هَئُشْیَنْتَ: نگ: see :

haosraogaona : هَئُسْرَئوگَئِنَ:
possessing qualities adapted for gaining renown;
خسرو وار، خسروگونه. آوازه، روشناس. نرینه ۱/۱ یشت یشت ۴ و ۹.

hakat : هَکَتْ: (پ) بی‌درنگ، بآن، آنی. = پیروی کردن. وند ۸ و ۷۰. ۷۱. وند ۹ و ۲۵. ۲۶. یشت ۱۰ و ۷۲. یشت ۱۳ و ۷۸.

hakeret : هَکِرِتْ: (ویس-۱)
hakeret: once; one time, but no more:
هَکِرِتْ: یکبار، یکگاه، نه‌بیشتر وند ۲ و ۴۰. وند ۷ و ۲۹. یشت ۱۴ و ۳۷. (۲-) برخی گاه، گاه‌بگاه. 2-sometimees
وند ۱۴ و ۱۱. ناگهان، یکباره، بزودی 3-at once.
= با یک نواخت، با نوازش ناگهانی.

hakérét-jan : هَکِرِتْ جَنْ:
hakeret-jan : Killing at once.
هَکِرِتْ جَنْ: یکباره کشنده، آنی‌کشنده. نرینه ۶/۱ یشت ۱۰، ۷۰. ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵.

[illegible] . [illegible] ([illegible])

هَخَ: کف‌پا the sole of the foot;

از ریشه [illegible] = [illegible] = [illegible] کف پا [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۶۹. ۷۰. وند ۹ و ۲۴. ۲۵.

haxan; haxi : [illegible] . [illegible] .

هَخَنْ ، هَخْی: a friend, a companion

دوست ، همراه ، یار ، این واژه نیز از ریشه [illegible] است [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یسنا ۶۲ و ۸. [illegible] ۱/۳ وند ۴ و ۴۴. یشت ۲۴ و ۱۰. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۱ و ۱۶. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۹.

haxéδra : [illegible] . کماسه ([illegible])

هَخذْرَ: friendship;

دوستی ، همراهی . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۶ و ۵. [illegible] ۳/۱ یشت ۲۰ و ۱۰. [illegible] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۷۹. ۸۱. یشت ۱۷ و ۶. یشت ۲۴ و ۳۴. [illegible] ۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۱. [illegible] ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۰. [illegible] ۶/۳ یشت ۶ و ۵. آفرینگان ۱ و ۱۵. مانند [illegible]

haxẽma : [illegible] .

see : [illegible] . نگ

haxtayãw : [illegible] .

see : [illegible] . نگ

haxti : [illegible] . (ودایی)

هَخْتی: شکم ، گودال شکمی . [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۵۸. ۵۹. the abdomen;

haxma :

a friend, a companion.

هَخْمَ: دوست، همراه، برابر با [illegible] و [illegible] واز ریشه [illegible]. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۳.

haxman: ([illegible])

friendship ; companionship;

هَخْمَنْ: دوستی، همراهی (برابر با واژه [illegible]) [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۷. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۰ و ۲. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۰ و ۳.

haxš :

see : [illegible] : نگ:

haγδanhu :

satisfied ; pleased; or rendering assistance

هَغْذَنْگْهو: خرسند.

خوشنود، یاری کننده (از ریشه [illegible] = پیروی کردن، روان‌کردن) [illegible]. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یسنا ۶۲ و ۹. یشت ۲۴ و ۳۸. آفرینگان ۵ و ۱۵.

hanguharéna :

eating

هَنْگو هَرِنَ: خوردن.

از ریشه [illegible] = [illegible] = خوردن، کوتاه شده [illegible] = [illegible] = خوردنی، برای خوردن، خوراکی ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۱۱ و ۴. ۵. از سوی دیگر این واژه معنی استخوان آرواره هم می‌دهد. [illegible] ۲/۲.

۷۱۳۹- **hañhauruši** :
name of a person.
هَنْگْهَئورُوشی:
نام کسی است. ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hañhurvañh :
name of an illustrious personage; probably, the only son of Jamaspa, better known in the later legend, by the name of Giramik (Pehl.) Girami
هَنْگْهورْوَنْگْهْ: نام کسی نامور و با آوازه و بایستی نام تنها پسر جاماسب نامور و با آوازه جهان کهن باشد و در پهلوی به نام گرامیک یا در پارسی امروز گرامی نیز خوانده میشود ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hañhanuštéma :

see : نگ: .

hañhu :
abundance, sufficiency : or, enjoyment. comfort;
هَنْگْهو : فراوانی ، رسایی ، بسندگی ، آسایش، آرامش. — = دلخوشی از خوراک ، به شاک ۱/۱ وند ۵ و ۳۸. = بسندگی ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴.

hač :
to follow, to pursue, to go after, to reach;
هَچ : پیروی کردن ، دنبال کردن . پی‌گیری کردن ، رسیدن
۲/۱ یشت ۱۷ و ۶ . ۷ . ۸. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۶ . ۱۰۷ یسنا ۱۰ و ۸ . یسنا ۳۴ و ۲ . یشت ۱۴ و ۴۴. یسنا ۴۸ و ۴. ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۲ . یسنا ۱۹ و ۱۵

یسنا ۱۰ و ۸. [illegible] یسنا ۳۳ و ۹. [illegible] یسنا ۴۸ و ۱۲.
[illegible] یشت ۸ و ۱. [illegible] یشت ۵ و ۶۹. [illegible]
۳/۱ یشت ۲۴ و ۸. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۸ و ۴. یشت ۱۹ و ۵۴. [illegible] =
رهبری کردن. [illegible] ۱/۱ یشت ۵و۱۸. ۱۰۵. یشت ۹و۲۶. [illegible]
یشت ۲۴ و ۴۷. [illegible] = من رهبری خواهم کرد یا رهنمون خواهم کرد.
۱/۱ یسنا ۸ و ۷. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۶۷. ۱۴۱.
[illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷. [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱۰.
[illegible] ۴/۱ یشت ۵ و ۸. [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و۴
[illegible] ۲/۳. یشت ۱۳ و ۳۲. [illegible] ۶/۳. ویسپرد ۹ و ۱.

۲- بدست آوردن، فراهم کردن. 2-To get, to obtain.

۳- رهبری کردن، راهنمایی کردن. 3-To lead, to guide.

[illegible] = چه کسی را رهنمون خواهم شد. ۱/۱ یسنا ۴۶ و۱۰.
[illegible] ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۲۶. (وسترگارد [illegible])
[illegible] (وسترگارد [illegible]) ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۶.

4-to enjoin, to urage, to order;

۴- سپارش کردن، باپافشاری‌وادارکردن، فرمان‌دادن، دستوردادن. [illegible]
وند ۷ و ۵۰.

ava-hač : [illegible]

to follow, to accompany آوَ هَچْ

پیروی کردن، همراهی‌کردن. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۷.

upa-hač : [illegible]

to adhere with strong attachment;

to cling, to fallow, to attend. ئوپَ هَچْ

ئوپ هچ: بادلبستگی نیرومند هواخواهی کردن. با پیوستگی‌نیرومندچسبیدن، چسبیدن دنبال کردن، رسیدگی‌کردن، [illegible] ۳/۱ وند ۱ و ۹. یشت ۱۵ و ۴. یشت ۱۹ و ۲۶. [illegible] آیا تو بمن نگرش می‌کنی ۲/۱ یشت ۱۷ و ۷. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۸.

۲ـ پخش کردن، فرستادن. 2-to issue, to spring, to proceed.

سبزشدن، پدید آمدن، رهسپار شدن، پیشرفت‌کردن. [illegible] وند ۷و۵۶ [illegible] ۳/۱۰ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۳۸. آفرینگان ۵ و ۱۶.

hača : [illegible] = از [illegible] پهلوی، از ریشه [illegible]

far off, implying "departure from"

هَچَ: از، رهسپار از، راه‌افتاده از.

[illegible] = رهسپارشدن از [illegible] (وند ۷و۲) [illegible] = [illegible] وند ۶ و ۳۱. ۳۴. ۳۷. ۴۰.

۲ـ از ([illegible] وند ۱ و ۱۸ وند ۲ و ۴۱. ۶ و ۲۹. ۳۱. [illegible] وند ۲ و ۲۲. [illegible] یسنا ۴۷ و ۱. 2-from.

۳ـ برای، به‌انگیزه، به‌شیوه، ازباره. 3-for, on account of.

[illegible] وند ۱۲ و ۱. ۳. ۵. ۹. ۱۱. وند ۳ و ۳۹.

۴ـ از، به [illegible] وند ۱۶ و ۲. 4-than:

۵ـ ازباره، به شوهٔ، بسته به. 5-on account of; owing to

[illegible] وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۱. ۲. ۴. ۶. ۷. ۸. [illegible]. یسنا ۳۵ و ۱۰.

۶ـ در، برم [illegible] = در شب تاریک یشت ۱۴ و ۳۱. 6-in

۷ـ درباره [illegible] یشت ۱۷ و ۵۷. 7-about; concerning

۸ـ گذشته از (میلز) با (دارمستتر) 8-beside with (Dar.);

[illegible] یسنا ۳۷ و ۲. [illegible] = از. [illegible] = از بر = زبر. [illegible]

[illegible] = از زیر = زیر.

hačant : ([illegible]) [illegible]

هَچِنْتْ: فراهم کردن، بدست آوردن. obtaining, getting.

hačat-aēša :

هَچَتْآئیشَ : obtaining one's desires.

کامیاب، به آرزو رسیده، بدست‌آورنده آرزو، آرزوی یکی را فراهم کنند، مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

hačat-paēmainya :

هَچَتْ پَئیمَئینْیَ : فراهم‌کننده شیر obtaining milk. rich in milk;

شیردار، توانگر درشیر، مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۶. ۱۰.

hačat-puθra :

rich in children, blessed with children;

هَچَتْپوثْرَ : توانگر در بچه، فرزند دار.

مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۶. ۱۰. ۱۴. ۱/۳۰ یشت ۱۳ و ۱۵.

نگ

haz :

هَزْ: ربودن، قاپیدن to snatch, to seize away;

hazaoša :

هَزَئوشَ hazaosa: having the same desire, of one accord (Lit.); a friend, a well-wisher;

همکام ، کام برگرفتن مرد و زن از هم ، هم‌آهنگ با خواست یکی دیگر ، دوست ، نیک آرزو . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۰۷ . [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۲۸ و ۰۸ . [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۰۲۰ .

hazangra : [illegible] .

a thousand ,1000.

هَزَنْگْرَ= هزار —/۱۰۰۰ [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۰۴ . یشت ۱ و ۰۱۹ . یشت ۱۰ و ۶۹ [illegible] ۱/۱ یشت ۶ و ۰۱ . آفرینگان ۱ و ۰۱۱ . [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۰ ۰۳۸ . وند ۳ و ۰۳۱ ۰۳۷ . یشت ۱۰ و ۰۱۲۸ . یشت ۵ و ۰۲۱ . یشت ۹ و ۰۳ . [illegible] = ۱۶۰۰ . ۲/۱ یشت ۵ و ۰۹۵ . [illegible] ۴/۱ یشت ۵ و ۰۹۶ . یشت ۸ و ۰۴۹ . [illegible] یشت ۳ و ۰۱۰ ۰۱۳ . یشت ۴ و ۰۲ . یشت ۲۴ و ۰۱۹ . [illegible] ۲/۲۰ وند ۱۸ و ۰۷۳ . [illegible] ۲/۳۰ وند ۲۲ و ۰۲ ۰۶ ۰۹ ۰۱۵ . یشت ۱۳ و ۰۶۰ . [illegible] وند ۱۳ و ۰۵۱ . وند ۱۴ و ۰۱ . [illegible] ۸ و ۰۱ .

2- a thousand-fold (۲) یکهزار تاه.

[illegible] . یشت ۱۰ و ۰۱۱۷ .

hazaṅgra-gaoša : [illegible] .

hazangra-having a thousand ears.

هَزَنْگْرَ گَئُشَ : هزار گوش دارنده هزار گوش.

پاژنام میترا . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۰۱۶ . [illegible] . یشت ۱۰ و ۰۱۴۱ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۳ . یسنا ۶ و ۰۲ . یشت ۱۰ و ۰۹۱ . [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۰۳ . یسنا ۳ و ۰۵ . یسنا ۴ و ۰۸ . یشت ۱۰ و ۰۱۴۶ .

hazaṅgra ana : [illegible] .

a thousand time;

هَزَنْگْرَ غَنَ : یکهزار بار [illegible] ۴/۱ وند ۷ و ۰۵۵ ۰۵۶ . یشت ۵ و ۰۵۴ ۰۵۸ ۰۱۱۷ . [illegible] ۳/۳۰ وند ۷ و ۰۵۵ ۰۵۶ . یشت ۵ و ۰۵۴ ۰۵۸ ۰۱۱۷ .

2-smiting (evil beings)

a thousand times. ۲ . با شماره ۱ = زننده (بدکار) در یکهزار بار

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳ . ۳/۳ یشت

۱۰ و ۴۳ .

کماسه ( )

hazaňgra nya : هَزَنْگْرَغْنَیَ :

a thousand-smiting; killing a thousand times. هزاربار زننده

هزار بار کشنده . ۴/۱ یسنا ۱۰ و ۶ . یشت ۱۳ و ۴۵ .

hazaňgrajan : ( ) .

one who smites or kills a thousand times;

هَزَنْگْرَجَنْ : هزاربار زننده

کسیکه هزاربار می‌زند یا می‌کشد . نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱ . ۲ . ۵ . ۶ .

وند ۸ و ۸۰ .

hazaňgra-yaoxšti : .

endowed with a thousand contrivances, artifices

or powers; هَزَنْگْرَ ـ یَئوخْشْتی : با هزار شیوه بخشیده ، استادی یا نیرو یا نیرنگ .

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۳۵ .

نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳ .

نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۸ یشت ۵ و ۳۴ . یشت ۱۰ و ۳۵ .

hazaňgrõ-aspa : .

a thousand times

هَزَنْگْرُ وَآسْپَ = اسوران یکهزار نفری ، لشگر

سواره یکهزار اسپ دار مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲ .

hazaňgravant : .

هَزَنْگْرَوَنْتْ : یکهزار اسب . 1000 horse

یکهزاربار ، یکهزارگاه .

hazaṅgrō-gaoš :

See: نگ :

hazangrō-zima :

a thousand winters.

هَزَنْگْرُ وزِیْمَ: یکهزار زمستان ، برای مانند: یکهزار سال .

وند ۲ و ۲۰.

hazaṅgrō-témaṅh :

a thousand times dark;

هَزَنْگْرُو تِمَنْگْهْ: هزار بار تاریک ، جای بسیار تاریک

نرینه ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳. = جای بسیار تاریک که هزار بار تاریک است .

hazaṅgrōtémō-hazangra :

a thousand times a thousand : 1,000,000

هَزَنْگْرُوتِموهَزَنْگْرَ: هزارهزار بار = یک میلیون ۱٫۰۰۰٫۰۰۰

۲/۳۰ یشت ۲۴ و ۱۹.

hazaṅgrō-frasčinbana :

a thousand beams;

هَزَنْگْروفْرَسْچِینْبَنَ: یکهزار نورد . یکهزارتیر؛

یک خانه با یکهزار تیری که روی پشت‌بام آن کشیده شده باشد. [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸.

hazaŋ̊grō-vāiri : [illegible]

a thousand showers of rain;

هَزَنگرووائیری: هزار رگبارباران، هزار باران. [illegible] ۱/۳ وند ۲۱ و ۲.

hazaŋ̊grō-vīra : [illegible]

a thousand vira:

هَزَنگروویرَ: یکهزار برابر اندازه بلندی مرد(برای مانند: [illegible] = ژرفای رودخانه رنگهه برابر بابلندی هزار مرداست مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

hazaŋ̊grō-stūna : [illegible]

a thousand pillars.

هَزَنگروستُونَ: هزارستون. [illegible] کماسه ۱/۱. یسنا ۵۷. ۲۱. یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه هزار ستون.

hazaŋ̊grō-huna : [illegible]

thousand - fold brood;

هَزَنگروهونَ: یکهزار تا جوجه. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۵. = نهنگ با یکهزار تا جوجه‌اش.

hazaŋ̊h : ([illegible]) [illegible]

plunder, spoliation; snatching away;

هَزَنگهْ: چپاول، تاراج، ربایش. پوروداود: ستم

[illegible] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۱۹ و ۸۰. [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۱.

2-strength vigour ۲ـ نیرو، زور.

3-a plunderer; a freebooter ۳ـ تاراجگر، رباینده، راهزن

۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. ۲/۱۰ یسنا ۴۳ و ۴. نرینه ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

hazañhan : (.....) .....

a plundever; a freebooter.

هَزَنْگْهَنْ: تاراجگر، راهزن، چاپنده. ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸. ۲/۱ یشت ۱۲ و ۸. ۶/۳ یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۱۴.

hazdã : (.....) .....

to snatch away, to seize from.

هَزْدا: ربودن، غاپیدن.

ni-hazdã : .....

to snatch away; to rob away

نی- هَزْدا: ربودن، غاپیدن، چاپیدن. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۳.

hãnm; hén; han; .....

a prefix imploying, together; with; com-pletely, wholly,

هانْم، هِنْ، هَنْ: گونه کاتابی هیم، هیم، هین. این واژه‌ها بگونه پیشوند با هم در سر واژه‌ها بکار می‌رود بمعنی همگی، رسایی، همه (وند ۱۹ و ۲۷) (یسنا ۳۰ و ۴) (وند ۳ و ۷) (وند ۱۰ و ۶. وند ۱۹ و ۲۱) (وند ۱۹ و ۴۱) (وند ۳ و ۲۷) (یسنا ۷۱ و ۱) (وند ۸ و ۱۱) (وند ۷ و ۵۸).

2-Prep. with, together with;

۲ـ با، با همدیگر، با هم. (وند ۵ و ۲۷)

hankana : ( ) .

hankana: name of a cave on the top of a mountain, near Barda (on the frontier of A darbaijan), where Afrasyab, when defeated, took refuge. At last, he was discovered by the hermit Hom, who delivered him to king kaikhosru. Firdosi calls this cave = the cave Afrasyab.

هَنْکَنَ: نام غاری است در بالای کوه نزدیک برده که در مرز آذربایجان است و آن غاریست که افراسیاب پس از شکست ازارتش ایران در آن غار پنهان شده بود که بدست هوم نامور دستگیر و دست‌بسته به پیشگاه کیخسرو شاهنشاه ایران بار آمد و آن غار در شاهنامه فردوسی بنام هنگ افراسیاب یا غار افراسیاب نامیده شده است.

۷/۱ یشت ۵ و ۴۱.

hankusra : ( ) .

hankusra : contracted, narrow;

هَنْکُوسْرَ: بار ک، بسته، بهم‌رسیده. = در پائین گسترده و پهن و در بالا و نوک باریک و بهم‌رسیده ۲/۱ وند ۱۴ و ۷.

hankéréti : ( ) .

hankereti: completing, accomplishing;

هَنْکِرِ تی: بانجام رسانده، برسایی رسانده.

۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱.

2-adoration, worship.

۲ـ ستایش، شیفتگی، پرستش ۱/۱ یشت ۱۵ و ۱۴.

3-completion; end; final state hanker

۳ـ انجام. پایان.

چگونگی پایان. (گلدنر) ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۴

hankéréθa : ( ) .

completion; end

هَنْکِرِتَ: انجام، پایان [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.

2-completed, finished; ending (M.). finished up to the end (Dar.);

رسا، پایان‌یافته، پایان‌دهنده

به‌پایان رسیده. [illegible] . نرینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۸.

۷۱۸۰- [illegible] .

hankéréma: ([illegible])

one who has united hankerema : one who has united or embodied into one whole (as a kingdom).

هَنْکِرِمَ: هم‌پیمان و یکدل‌شده (مانند پادشاهی) [illegible] .

۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲.

hanč : [illegible] .

to extend, to stretch.

هَنْچ: گسترش دادن، درازکردن، کش دادن، فارسی کهن آهنچیدن. [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۹. ۱۰. از سوی دیگر [illegible] . = از درازا بهم پیوستن.

hanj : [illegible] .

to adhere; to be attached, to be rooted.

هَنْج:

بهم‌پیوستن، پیوسته‌بودن، چسبیده‌بودن، ریشه‌گیر بودن. [illegible] = پیوسته، چسبیده، ریشه‌گرفته، [illegible] ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۷.

hanjaγmana: ([illegible]) . [illegible]

the gathering place (hanjaghmana).

هَنْجَغ مَنَ: جای‌گرد آمدن، جای گردآوری. [illegible] . = جای‌گردآوری آب ۱/۱ وند ۲۱ و ۸. ۴. ۱۲. ۱۶.

hanjamana : ([illegible]) . [illegible]

an assembly, a meeting.

هَنْجَمَنَ: انجمن، دیدار . [illegible] ۲/۱۰۶ وند ۲ و ۲۱ [illegible] ۲/۱ نیایش ۲ و ۸. [illegible] ۷/۱۴۵ یسنا ۱۱ و ۲. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۱ و ۴.

2-consultation ; mutual deliberation

۲ـ گنگاش، رایزنی، رایزنی دوسره یا روبرو [illegible] ۷/۳۰ یسنا ۱۲ و ۵. ۶. [illegible] = برخورد جاده‌ها، مادینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

hantačina : [illegible].

to flow; or strengthening (rt. to strengthen)

هَنْتَچینا: از ریشه [illegible] = جاری شدن، روان شدن

یا نیرومند شونده، پشتیبانی کننده از ریشه [illegible] = پیشرفت کردن [illegible]. [illegible] ۲/۳ وند ۲۱ و ۷. ۱۱ و ۱۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۹.

hant : [illegible] (.[illegible]).

being existing, Living.

هَنْتْ:

a person. باشنده، زنده، هستن، زندگی کننده. [illegible] = یک کس

نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۷ و ۴. یسنا ۵۱ و ۵. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۴. ویسپرد ۱۸ و ۲. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۸. نیایش ۵ و ۱۴. [illegible] راستین یا درستین مادینه ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۹. [illegible]. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. [illegible]، وند ۱ و ۲. یشت ۲۲ و ۱۴. [illegible]. کماسه ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۶. [illegible]. مادینه ۴/۱ یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۶۸ و ۲۲. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] مادینه ۲/۳ (گلدنر [illegible]) یشت ۱۳ و ۲۱. [illegible] (یسنا ۳۲ و ۶.) [illegible]. نرینه ۳/۳ یسنا ۲۱ و ۲. [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۶. [illegible]، وند ۱۸ و ۴۳. یسنا ۴ و ۲۶. یسنا ۱۲ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible]. مادینه ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۹. [illegible]. مادینه ۶/۳ یشت ۱۳. ۹۱. [illegible].

[illegible] یسنا ۴۴ و ۱۰ [illegible]
نرینه ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۲ [illegible] = [illegible] + [illegible]

handaréza : [illegible] (+[illegible])
binding together; a chain, a bond.

هَنْدَرِزَ: بهم‌بندکردن، زنجیر، بند، رسن. پوردلود: استوار بستن و دوختن
[illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۴۹.
2-Joining or mixing together; uniting (as a fire brand with a piece of log);
۲ـ بهم‌پیوندکننده
یا به هم‌آمیزنده، با هم کننده (مانند یک تکه نیمسوز یا یک تکه کنده درخت که‌درهنگام سوزاندن همدیگر را می‌سوزانند) [illegible] ۲/۳۰ وند ۸ و ۷۶.

handarémana : [illegible]
هَنْدَرِمَنَ: نگ: [illegible] see : [illegible]

handarézayanta : [illegible]
نگ: [illegible] see : [illegible]

handarézayen : [illegible]
نگ: [illegible] See: [illegible]

handãiti : [illegible] (مادینه)
هَنْدائیتی: the entire collection or the complete writings (of the staota yasna).
گردآمده همگی یارسانوشته‌ها (از ستوت یسنا) [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۸.
یسنا ۷۱ و ۱۸.

handãta : [illegible]

that which is put togethr or arranged (Lit.);
the complete writings; Prayers;

هَنْداتْ: با هم گذارده شده یا آراسته همه نوشته‌ها، نیایشها

۳/۱ یسنا ۴۲ و ۱. ۲/۳ ویسپرد ۱۶ و ۴. یشت ۲۴ و ۲۸. ۶/۳ ویسپرد ۱ و ۳.

handāma : (۱ - ۲)
the limb of the body:

هَنْدامْ: اندام، از سر تا پا ۲/۳ یشت ۱۴ و ۵۶.

handvaréna : (۱)
runing together; or gathering together.

هَنْدْوَرِنَ: گردهم‌آمدن. پورداود: باهم دویدن

۱/۱۰ وند ۷ و ۵۳. ۵۴.

handvaréman : (۱)
runing together

هَنْدْوَرِمَنَ:
باهم‌دویدن. باهم‌گریختن. (گلدنر
وسترگارد سنرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶.

hata : (۱) از ریشه ۲-
one who loves or desires;

هَتَ: کسیکه دوست می‌دارد یا آرزو می‌کند. ۱/۱ وند ۴ و ۴۶.

haθra : ( )
thither, to that place.

هَثْرَ: به آنجا، به آنسوی. یسنا ۱۰ و ۷. یشت ۱۰ و ۱۰۱. ۱۱۰.

۲- با هم، هم‌آهنگ، بهم پیوسته
2-united, joined together;
یشت ۸ و ۴۴.

3-with, together with;

۳ـ با ، با همدیگر ، [illegible] . وند ۲ و ۲۱ . وند ۵ و ۱۵ . ۱۳ . یسنا ۱۰ و ۱۹ . یسنا ۶۵ و ۱۴ . ویسپرد۸ و ۱ . یشت ۱۰ و ۹ یشت ۱۲ و ۴ . [illegible] یسنا ۳۸ و ۱ .

4-through. ۴ـ از میان . [illegible] یسنا ۲۸ و ۴ .

haΘravata : [illegible] ، [illegible]

smiting at once; crushing at one stroke;

هَثْرَوَتَ : ناگهانی زننده ، یورش کننده برای زنش

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳ . یشت ۱۵ و ۱ .

haΘravana : [illegible] ، [illegible]

one who crushes at one stroke or; one who conquers at once

هَثْ رَوَنَ : ناگهانی زدن . یورش کردن

یا کسیکه ناگهانی پیروز می‌شود . از ریشه [illegible] = زدن ، یورش کردن . پیروز شدن ، [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴ . یشت ۱۵ و ۴۶ .

haΘravanant : [illegible]

smiting at one stroke or, conquering to once;

هَثْرَوَنَنْتْ : زدن یک زخم (زنش) ناگهانی پیروز شده . [illegible] نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰ .

haΘrāka : [illegible] .

one who accompanies; one who keeps united; (Dar.).

هَثْراکَ

کسیکه همراهی می‌کند ، کسیکه با همی را نگاه می‌دارد ، کسیکه همازوری را نگاه می‌دارد .

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶ .

[illegible] ، [illegible]

haΘrã-nivãiti : هَثْرا ـ نیوائیتی :

smiting down at once; destroying at one stroke;

فروکوبیدن آنی . فروکردن ناگهانی . نابود کردن با یک زنش

۲/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۶لا یشت ۱۰ و ۱۱ . ۹۴ . یشت ۲۴ و ۲۵ .

haΘwan : کاسه

quickness, haste, or valour, bravery. هَثْوَن :

تندی ، شتاب ، دلیری ، دلاوری

۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۶ .

had :

to sit down هَدْ = نشستن .

2-to rest, to abide, to dwell; ۲ـ آرمیدن ، پابرجاماندن

جا گرفتن ، مانندها :

apa-had :

to sit at a distance; to change the Seat;

آپَ ـ هَدْ : در دور نشستن ، کناره نشستن ، جایگاه دگش کردن .

۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶ .

ni-had :

to sit down نی ـ هَدْ : نشستن .

۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵ . یشت ۲۲ و ۲ . یسنا

۵۷ و ۳۰ . ۲/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۳ . ۳/۱۰ وند ۹ و

۲۹ . وند ۸ و ۱۱ . وند ۹ و ۳۳ـ۳۵ وند ۱۶ و ۸ـ۱۰

۳/۱۰ وند ۱۶ و ۱ . یشت ۲۲ و ۱۴ . یشت ۲۴ و ۶۰

یسنا ۹ و ۲۴ .

۱/۱ وند ۱۶ و ۱۵ . ۱۶ .

had : (۰۲)

to smite down to kill;

هَدْ: فروکوبیدن، کشتن، خردکردن.

۳/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۶.

hadiša; hadiš

هَدْیَش، هَدْیْش:

one who keeps the residence; the owner of the abode.

کسیکه جایگاه یا خانه‌ای را نگهداری می‌کند، خداوند خانه، برابر شود با ریشه‌سانسکریت بمعنی نشستنگاه، خانه

۶/۱۰ ویسپرد ۲ و ۱۱. ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۵. ۶/۱ ویسپرد ۳ و ۹.

hadéma : (کماسه)

an abode, a residence.

هَدِمَ: خانه، جای، کاشانه ۷/۱ یسنا ۴۴ و ۹. یسنا ۴۶ و ۱۴.

haδa : (۰۱)

prefix. with, together with; accompanied by

هَذَ:

۱ــ پیشوند بمعنی با، با همدیگر همراه‌با

ویسپرد ۱۲ و ۵. (ویسپرد ۱۲ و ۵) (ویسپرد ۱۳ و ۱).

۲ــ همیشه. یشت ۵ و ۱۹. یسنا ۲۹ و ۲. ۴۶. ۱۷.

2-always

3-with, along with, accompanied by

۳ــ با، همراه با، همراه شده با وند ۴ و ۵ــ۱۰.

یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲. یشت ۱۴ و ۴۷.

4-during (۴) در زبان (درمدت)

یسنا ۶۲ و ۳. نیایش ۵ و ۹. پورداود: هم‌چنین

[illegible] .

haδa-aiwīavenhana :

with holy belt. هَذَآئیوْیاآنْگْهَنَ: با گُشتی ، با کمربند زرتشتی

[illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ و یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۵۹ و ۲۸ . [illegible] کماسه ۲/۱ نیایش (خورد اوستا) ۴ و ۵ .

haδa-aesma : [illegible] .

with or accompanied with the fire-wood used for ceremonial purposes;

هَذَآئیشْمَ : با هیزم که در آئین یسنا بکار می‌رود .

[illegible] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

haδaoxta : [illegible] .

the Hadokht Nask; also the subjects treated of in the Hadokht Nask;

هَذَ نُسْخْتَ: هادوخت نسک ، همچنین جستاریکه درهادوخت نسک است . [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۲ . ویسپرد ۲ و ۱۰ . [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۸ .

haδa-zaoθra : [illegible] .

accompaired with the Zaothra;

هَذَ زَئُثْرَ: همراه با زوتر

[illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ . یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۵۳ و ۲۸ . خورده اوستا ۴ و ۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ . [illegible] کماسه ۳/۱ یسنا ۳ و ۱ . یسنا ۲۲ و ۱ .

[illegible]

haδanã-tanasuš :

altering the text. هَذَناتَنَسوش :

[illegible] گزارش شده

the places of repose fixed for جاهائیکه برای نهادن تن مردگان است .

the dead body; جاهائیکه تن مردگان را در آن می‌گذارند .

یشت ۱۲ و ۳۸ .

haδa-baoδi : [illegible]

accompanied with the perfumes;

هَذَ بَئُوئیذْی : همراه با بویه ، همراه با بوی خوش .

[illegible] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

haδa-mãnΘra : [illegible] .

we praise Zarathushtra, the writer or the composer of the Manthras

هَذَ مانْثْرَ : با مانتره

[illegible] زرتشت نویسنده وآراینده‌سخن مانتهره را می‌ستائیم .

نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۱ .

haδa-ratu-friti : [illegible]

with the timely prayers. or; with the adoration of the spiritual masters;

هَذَ رَتْو فْرِیتْی :

با نیایش بهنگام یا با بزرگداشت سروران مینوی . [illegible] .

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

haδa-hunara : [illegible] .

possessing merit-excellence-good qualities;

هَذَ هُونَرَ : هنر ، با هنر

دارنده شایستگی ، هنرمند ، شایسته [illegible] نرینه

۱/۱ یشت ۵ و ۹۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱.

[illegible]

haδãnaepatã, haδãnaepãtã :

a sweet smelling wood, burnt on the fire in order to purify the house in which a man dies; a kind of perfume; the pomegranate tree (trad.) from = ever.

هَذانَ اِپَتا ، هَذانَ اِپاتا :

چوب خوش‌بو ، یک‌جور چوب بویه‌دار که برای بخور در خانه می‌سوزانند . یک جور بویه ، درخت انار ، چوب درخت انار . از [illegible] = همیشه ، ریشه [illegible] و [illegible] = سبز بودن یا سبز . [illegible] ۱/۱ وند ۱۴ و ۴ [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۹ . نیایش ۵ و ۱۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۲۲ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۳ . [illegible] ۶/۱ وند ۸ و ۲ . ۳ . ۷۹ . وند ۹ و ۳۲ .

haδãnaepatavant : [illegible]

with good perfume

هَذانَ اِپَتَ وَنْتْ : با چوب خوش بو .

[illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۱ . [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۲ ویسپرد ۱۱ و ۴ . [illegible]

haδiš : [illegible]

see : [illegible] نک :

[illegible]

haδõ-gaẽθa :

a landed estate;

هَذُو ـ گَئیثَ : دارنده سرزمین .

[illegible] ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶ .

haδõ-zāta :

born from the same womb.

هَذُو زاتَ: هم‌زاد، از یک مادر با هم زاده شده،
باشد. نرینه ۴/۱ یشت ۴ و ۹. یشت ۱۴ و ۴۶

haδbiš :

see :

نگ:

han : (۱)

to be worthy-deserving.

هَنْ: شایسته‌بودن، سزاوار بودن، درخور بودن. ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰
۱/۳ یسنا ۴۱ و ۴. ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۸. یسنا ۴۶ و ۱۹. ۳/۱۰ یسنا
۵۹ و ۳۰. یسنا ۸ و ۴. نرینه ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹.
۳/۱ (۲/۳) نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸.
(۲/۳) یشت ۱۳ و ۸۸. نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۳.

2-to exalt, to raise to dignity; to revere.

۲ـ بزرگ شدن، بالیدن، به بزرگی برخاستن، ارج‌نهادن، بزرگداشتن.

han : نرینه (۲)

an old man.

هَنْ: پیرمرد

= پیرمرد، = پیرزن = an old woman
نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۹. ۲۰. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴.
۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴. یشت ۲۴ و ۴۸. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۳. ۱۴.

hanaré : ( ) و

deserving, fit

هَنَرِ:

شایسته، درخور، سزاوار. [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۵.

۲- بخش، بهره، 2-a portion, lot, due

پرداخت، خواستگار، [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۵. جز- بدون،

hanairẽ : [illegible]

هَنَئیرِیْ :

he who has no friends.

[illegible] (یشت ۲۴ و ۳۱) = آن کسیکه دوست ندارد.

hap : [illegible]

to promote, to nurture, to gard; to guard;

هَپْ: پیشرفت دادن، پروراندن، پائیدن، نگاهداشتن.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲.

hapérési : [illegible]

a species of green wood unfit for putting on fire.

هَپِرِسی: یک‌جور چوب تر (سبز) که برای سوزانیدن شایسته نباشد [illegible]

۱/۱ یشت ۱۴ و ۵۵. چوب تر دودزا.

haptaiΘivant : [illegible]

Seventy-fold;

هَپْتَ ئیثی وَنْتْ: هفتاد تاه: [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

haptaiΘya : [illegible]

هَپْتَ ایثْ یَ

[illegible] = روی زمین هفت کشور [illegible] یشت

(۲/۱) یشت ۱۹ و ۲۶.

haptanhaiti :

Yasna Haptanghaiti the seven chapters'

the seven archangels including Ahura Mazda. It is writen in the proiaic Gatha dialect. the eighth chapter, viz, yasna 42, which is commonly induded in the yasna Haptangh aiti, is a series of invocations consecvated to the grand objects of nature.

هَپْتَنْگْهائیتی: از یسنا ۳۵ تا یسنا ۴۱ هفت هات است که نیایش آن هفت‌بندبنام هفت امشاسپندان هفت شماره است. هفتنگ هائیتی به نرمی سروده‌های گاتهایی نیست اماگفتار و سروده‌های بسیار ارزنده مینوی در آنها بکار رفته است: ۱/۱ یسنا ۵۷و۲۲. ۲/۱ یسنا ۴۱و۷. یسنا ۷۱و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۷. ویسپرد ۲۰ و ۳. ۱/۶ یسنا ۴۲و۱. ویسپرد ۱و ۵. ویسپرد ۱۵ و ۲.

haptaΘa :

Seventh; 7th

هَپْتَتَ: هفتم. نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱ و ۷. یشت ۱۴ و ۱۹. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۹. کماسه ۲/۱ وند ۱و۹. وند ۴ و ۱۹. ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

haptadasa :

Seventeenth; 17th.

هَپْتَ دَسَ: هفدهم. ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

haptadasan :

seventeen; 17.

هَپْتَ دَسَنْ: هفده. ۱۷.

haptan :

Seven : 7

هَپْتَن: هفت. ۷. نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۳.
۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵.
۲/۳ وند ۱۴ و ۶. ۱۶. وند ۱۵ و ۴۵
۲/۳ وند ۱ و ۱۸.
۲/۳ وند ۱۹ و ۴۲.
۲/۳ (= ۷۰۰) وند ۴ و ۱۳.
۲/۳ یشت ۲ و ۱۲. کماسه ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۵.

hapta-mahya :

Seven months.

(a woman) in the course of seven months.

هَپْتَ ماهْ یَ:

هفت‌ماهه، زنیکه هفت‌ماهه آبستن است. ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

hapta-yaxšti :

7 branches or stems.

هَپْتَ یَخْشْتی: هفت شاخه یا تنه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۶.

haptāiti :

seventy; 70.

هَپْتائیتی:

هفتاد، ۷۰. ۲/۱ وند ۴. ۱۹ و ۲۳. ۲۷. ۳۴.
۲/۱ (= ۷۵) آفرینگان ۱۲.

haptaždyai:

sevenfold; seven times more.

هَپْتاژْدیائی: هفت‌تاه، هفت‌بار، بیشتر از هفت‌گاه.

یسنا ۱۱ و ۹.

haptõiringa : [illegible]

the chief of the stars of the north; the Ursa Major.

هَپْتُو ئیرینگَ : هفت‌اورنگ ، دسته‌ستارگان شمالی بنام خرس بزرگ ، یا هفت برادران در اپاختر . به‌تازی نبات النعش. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۱۲ . یشت ۱۲ و ۲۸ . سی‌روزه ۱ و ۱۳ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ . [illegible] (گلدنر [illegible]) ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۰ .

haptõ-karšvairya: [illegible]

هَپْتُو کَرْشْوَئیْرِیَ: هفت‌کشور . [illegible] = زمین دربر- دارنده هفت کشور ، یا هفت کشور روی زمین [illegible] ۷/۳ یشت ۶ و ۳ .

habãspa : [illegible] (نرینه)

name of an illustrious personage.

possibly, a member of the royal family of king Gushtasp;

هَباسْپَ: نام‌کسی نامور و با آوازه و شاید نام یکی از‌هموندان خانوادهٔ شاهی دربار شاه گشتاسب باشد . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲ . [illegible] + [illegible] = [illegible] . [illegible] = [illegible] = [illegible] = نیکاسب .

hama : [illegible] (۰۱)

summer.

هَمَ : تاب تان .

[illegible] ۶/۱ وند ۹ و ۶ . ۷ و ۹ . [illegible] ۷/۱ وند ۵ و ۴۲ . وند ۱۵ و ۴۵ . وند ۱۶ و ۱۲ . یسنا ۱۶ و ۱۰ . [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۱۰ .

hama : [illegible] (۰۲)

prefix, implying, alike, similar, same: in comparison with;

هَمَ: همه، هر، این واژه پیشوند است و در جزی واژه‌ها بکار می‌رود: مانندهم، یکسان، یک‌گونه، همانند، همان، برابر با.

2-all, whole, every, similar, same.

۲ــ همه، هر، همانند، همان. [illegible] (وستر [illegible]) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳و۸۳ [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۱. [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۱۳و۸۳. [illegible] کماسه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲. [illegible] کماسه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. [illegible] مادینه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۸ و ۵۴. [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۸و۵۴. [illegible] نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۷. [illegible] نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۳. ۵۵.

hamaēstar: [illegible]

one who stands in opposition an opponent, an enemy.

هَمَ ئِیسْتَرْ: همیستار

همیستار، ناسازگار، هماورد، هم‌چشم، دشمن. [illegible] ۲/۱. یشت ۱۰ و ۲۶. یشت ۱۱ و ۵. یشت ۱۸ و ۱. [illegible] ۱/۱. وند ۱۰ و ۱۷. [illegible] ۲/۲ یشت ۱۱ و ۱۵. [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. پورداود: برافکننده

hama-gaona : [illegible]

of the same colour.

هَمَ گَئُنَ: هم‌گون، همرنگ. [illegible] = چهارمادیان همرنگ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

hamankuna : [illegible]

possibly, the name of a mountain; or; contiguous

هَمَنْ کونَ: شاید نام کوهی باشد. [illegible] پهلو، همسایه

[illegible] = همان . [illegible] = پهلو و کنار . [illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible] ۱/۲ یشت ۱۹ و ۳ . [illegible] .

hamaθa : (hamatā) همتا

a like, similar, exactly.

هَمَتَ : مانند هم ، همسان ، درست همانجور ، همتا . [illegible] . [illegible] . [illegible] وند ۶ و ۳۲ . ۳۵ . ۳۸ . ۴۱ . ۴۳ . یشت ۵ و ۶۵ . [illegible] یسنا ۶۵ و ۵ . نیایش ۴ و ۶ .

2-always, incessantly;

۲ـ همیشه ، همواره ، پی‌درپی ، پیوسته . [illegible] یشت ۸ و ۵۳ . یشت ۱۰ و ۱۱ یشت ۱۴ و ۵۳ .

hama-nāfaēni (hamanafaēnī) : of the same blood.

هَمَ نافَئِینی : هم‌خون ، هم‌ناف . [illegible] . [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳ .

hamaréna : (hamarena) کماسه

battle;

هَمَ رِنَ : نبرد ، جنگ

[illegible] . (وسترگارد [illegible]) ۵/۱ یشت ۱۳ و ۳۱ .

hamaspaθmaēdaya :

name of the five days of the Gatha Gahambar. immediately following the month Asfandarmad; name of the last of the six Gahambar of the year, the word Hamaspathmaedaya means "the equality of heat and cold, and the division of the period of 24 hours of the day into two equal periods of 12 hours" it was consecrated to the works of religion and dedicated to the singing of divine and moral bymns;

هَمَسپَثمَئِیدَیَ:

نام گاهانبار پایان سال که ۵ روز پایان اسفند ماه است معنی واژه این است که در این گاهانبار سرما و گرما و همچنین شب و روز با هم برابر می‌شود ۲۴ ساعت گاه ۱۲ تسو روز و ۱۲ تسو شب می‌شود بدین روی این روزها برای کار بسیار شایسته است بویژه به‌کارهای دینی‌ونیایش‌وخواندن‌سرودهای‌دینی‌بسیاردرخورسزاست [illegible] ۲/۱ یسنا ۲و۹. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۱۳ و ۴۹. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲. آفرینگان ۲ و ۱۲.

hamiδpaiti : [illegible]

the chief of the assembly. (sp. & Har.).

هَمَذپَئیتی: سرانجمن، سرور یک نشست

[illegible] = سوخت‌برای‌آتشورجاوند. [illegible] = سرور، سر، بزرگ [illegible] = سرورآماده‌کردن‌وسرورآمادگاه‌درختان‌سوختی‌برای‌آتشورجاوند [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

hamisti : [illegible] مادینه

exccon fighting against;

هَمیستَی: باهم‌رزمنده. هماورد [illegible] ۴/۱۰ یسنا ۴۲ و ۴. یسنا ۶۱ و ۵. [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۱ و ۲. ۳. ۴.

2-affliction, distress; ۲ـ اندوه‌زدگی، پریشانی

[illegible] ۷/۱ یسنا ۸ و ۶.

haméréθa : ([illegible]) [illegible]

a foe; an enemy;

هَمِرِثَ: کین، دشمن. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۷. یشت ۱۴ و ۳۵. [illegible] ۴/۱. یشت ۱۰ و ۶۹. [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۰ و ۴۸. ۷۱. یشت ۱۳ و ۳۳. نیایش ۳ و ۱۰. [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶. [illegible] ۶/۳ یشت ۲ و ۱۲ پورداود: هماورد

haméréna :

see :

hamõistri :

opposition, fighting against.

هَمُوئیسْتْرِی: دشمنی، رُزمَهَدن. (وستر ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۱۶ و ۸. یسنا ۶۸ و ۸. پورداود: برانداخته، برافکنده

hamõ-xšaΘra :

possessing full power, very powerful.

هَمُوخْشَتْرَ: دارنده نیروی بسیار.

بسیار نیرومند. فرمانروای کشور با نیرومندی بسیار، نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸. ۶۹. یشت ۱۵ و ۵۰. سرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳. نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹.

hamõ-xšaΘrõ-xšasyana :

ruling with full power; swaying the authority with absolute power;

هَمُوخْشَرُوْخْشَیَمْنَ:

فرمانروای نیرومند، فرمان راندن با نیروی بسیار، چیره‌شونده، نیرومندی و نیروی خودکامگی. مادینه ۱/۳ یشت ۱۵ و ۵۴.

hamõ-gaona :

of one and the same colour;

هَمُوگئُنَ: هموگونه، هم‌رنگ، یکرنگ، مانند هم

نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸. یشت ۱۴ و ۵۰.

hamō-manaŋ̊h :

of one thought - accord.

هَمُوْمَنَنْگْهْ :

هم‌اندیشه، هم‌رای، هم‌آهنگ.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۳.

hamō-vāčaŋ̊h :

of one speech;

هَمُوْوَچَنْگْهْ : هم‌سخن، هم‌گفتار.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۳.

hamō-šyaoϴna :

of one deed;

هَمُوْشْ یَ ئُشْنَ : هم‌کردار، همکار

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳.

har :

(۰۱)

to protect, to shelter, to nourish.

هَرْ: نگهداری کردن، پناه‌دادن، پروراندن، خوراک دادن، مانندهها :

ni-har :

to guard, to keep watch over

نی-هَرْ :

نگهبانی‌کردن، پاسداری کردن. دیده‌وری کردن.

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۶. یشت ۱۰ و ۱۰۳.

۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴.

2-to be protected or sheltered;

۲- نگهداشته بودن یا پناهنده بودن.

یسنا ۱۹ و ۱۰.

har : (۰۲)

هَرْ: رفتن، جنبیدن، روان شدن.

to go, to move, to flow;

haraiti : مادینه (۰۲)

a mountain, an elevated place of water.

هَرَئیتی: کوه، بلندی، جای بلند.

the mount Alborz

= البرز =

۵/۱ یشت ۱۰ و ۵۱. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰. یسنا ۵۷. ۲۱. یشت ۹ و ۱۷. یشت ۱۰ ۵۰. ۸۸. یشت ۱۲ و ۲۳. ۶/۱. یسنا ۴۲ و ۳. یشت ۱۲ و ۲۵.

haraxaitī :

name of the region near kandahar, lying to the south-east of Kabul. Arghandab.

هَرَخَئیتی: ارغنداب

نام بخشی در نزدیک قندهار در افغانستان در نیمروز خاوری کابل پایتخت افغانستان جایگرفته است. ۲/۱. وند ۱ و ۱۲.

harā : (۰۲)

a mountain, an elevated place of water.

هَرا: کوه، بلندی. جای بلند از رویه آب.

= البرز یا ستیغ البرز = دماوند

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۰. وند ۲۱ و ۵. ۹. ۱۳ یشت ۱۰ و ۱۳. ۱۱۸. یشت ۱۲ و ۲۳.

۶/۱ یشت ۵ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۷. ۶/۱. یشت ۹ و ۳. یشت ۱۷ و ۲۴.

haréka : (۰۲)

throwing, casting;

هَرِکَ: اندازنده. ریزنده.

۲/۳ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

haréč :

to throw, to cast

هَرِچْ: انداختن، ریختن

۳/۱ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

fra-haréč :

to fling;

فرَ هَرِچْ : پرت کردن، انداختن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

haréz :

to filter, to strain (as the Haoma);

هَرِزْ:

فشردن، پالودن. پالایش کردن (فشردن و پالیدن مانند هوم که شیره‌اش پالوده‌میشود)

۳/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱. = (+)

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱.

2-to sprinkle; to water, to moisten.

۲ـ پاشیدن، افشاندن، آبریختن، خیس‌کردن، ترکردن. ۳/۳ وند ۶

و ۲. ۳. ۴.

3-to emit seed, to sow seed.

۳ـ دانه‌ریختن، تخم‌پاشیدن، دانه‌کاشتن

4-to let lie, to let stand.

۴ـ دراز کردن

وا داشتن. وند ۸ و ۲. ۳.

5-to let loose,to despatch;

۵ـ شل و سست کردن، نومیدکردن، هرزکردن

۳/۳ یشت ۱۳ و ۴۳.

apa-haréz :

to remit; to forgive;

آپَ هَرِزْ:

آمرزیدن، بخشیدن.

ava-haréz :

آوَ هَرِزْ : to repel, to drive avay;

از خود راندن ، کنار زدن ، پدافند کردن .

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵ .

upa-haréz :

ئوپَ هَرِزْ : to sprinkle, to pour, to let down;

پاشیدن ، ریختن ، پائین‌گذاشتن . ۳/۱ وند ۵ و ۵۱ .

2-to throw away, to waste;

۲ـ هرزکردن ، کنار انداختن ، ول‌کردن . ۳/۱ وند ۶ و ۱۰ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ .

3-to throw (a thing on a person)

۳ـ انداختن (انداختن چیزی بروی کسی) ۳/۱ وند ۸ و ۲۳ و ۲۴ ، ۲۵ .

pairi-haréz :

پَئیری هَرِزْ : to strain; to squeeze.

پالودن یا سراسر فشردن ۳/۳ .

fra-haréz :

فْرَهَرِزْ : to throw down; to degrade.

پست کردن ، زیر پا کردن ، پائین کردن ۳/۱ وند ۲ و ۶ .

2-to emit seed, to have intercourse with;

۲ـ تخم‌ریختن ، آمیزش کردن با ، هم‌بستر شدن .

۳/۱ وند ۸ و ۳۲ ، وند ۱۵ و ۰۷ ، ۰۸ .

نرینه ۶/۳ یشت ۱۴ و ۱۳ .

همیستار این واژه است .

haréta : از ریشه (۰۱۱)

هَرِتَ: نگهداشته، پرورده، خوراک داده شده. protected, nourished; fed.

haréta : (۰۲)

an adversary; a tormenter.

هَرِتَ: دشمن، همیستار، رنج‌دهنده، آزارنده. ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲.

harétar : (نرینه)

a protector, a guardian a thriver;

هَرِتَرْ: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان

کامیاب‌کننده، پیشرفت‌دهنده. ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۰۱۵ یشت ۱۱ و ۰۱۰

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳ ۱/۱۰ وند ۲ و ۰۴ ۰۵.

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳.

harétõ-vīspõ-gaona :

of all species an well-fed.

هَرِتوْ وینْسپوْ گَئُنَ از هر گونه نیک پرورده.

نرینه ۶/۳ وند ۲۲ و ۰۴ ۰۱۱ ۰۱۷.

haréθa : (۰۱)

a foe; an enemy an adversary.

هَرِثَ: دشمن، همیستار، کین.

۲/۳ یشت ۱۰ و ۰۳۴.

haréθra : (۰۱)

nourishment, food, support

هَرِثْرَ: خوراک، خوراکی،

نگهداری، پرورش. ۲/۱ وند ۱۴ و ۰۱۷ وند ۱۵ و ۰۱۶ ۰۱۷ ۰۱۹.

۴/۱. وند ۱۳ و ۳۹. ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۲. نیایش ۸ و ۵.

2-protection, shelter; ۲ـ نگهداری، پشتیبانی، پناه.

۴/۱ یسنا ۵۵ و ۴. ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۲. یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۵. ۶.

haréθravant :

affording protection. sheltering;

هَرِثْ رَوَنْتْ: توانای نگهداری، پناه‌دهنده

مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

haréδāspa : نرینه)

name of an illustrious personage.

هِرْذاسْپَ: نام کسی نامور. ۶/۱. یشت ۱۳ و ۱۱۷.

haréδi :

affliction, oppression; enmity.

هِرْذی: پریشانی، ستم، دشمنی. ۱/۱ وند ۲ و ۲۹.

haréšyamna :

see : نگ:

haréšyente :

see: نگ:

harōyu : ( )

the region situated near the river Heri. Herat to the south of Khorasan;

هَرُوْیو: بخشی است در نزدیکی رود هریرود.

در نیمروز خراسان. ۲/۱ وند ۱ و ۸.

hava : one's own

هَوَ: دارایی یکی، از آن . . .

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸. یشت ۲۲ و ۱. [illegible]
مادینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۹. ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۳و۹. یسنا
۵۹ و ۲۸. یسنا ۷۱ و ۱۸. یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible]
مادینه ۲/۱ یشت ۴ و ۴. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸
یسنا ۷۱ و ۱۸. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible] نرینه ۳/۱
وند ۱۵ و ۲. [illegible] نرینه ۴/۱ وند ۱۹ و ۲۷. یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۳۳. ۶۶
[illegible] مادینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و
۱۸. یسنا ۲۳ و ۴. [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۵ و ۶.
۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. وند ۱۶ و ۷. [illegible] مادینه
۶/۱ وند ۱۰ و ۱۹. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۱ و ۱.
[illegible] کماسه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۷. [illegible] نرینه ۳/۲
وند ۶ و ۴۶. یشت ۱۳ و ۱۰۷. [illegible] کماسه ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۴. [illegible]
۶/۳ یسنا ۸ و ۵. فرگرد ۴ و ۲.

havanha : prosperity of the family' propagation of offspring;

هَوَنْگَهَ: خوشبختی خانوادگی،

افزایش فرزند. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. [illegible] ۴/۱ یسنا
۱۴و۱. ویسپرد ۱۵و۱. ویسپرد ۱۱ و ۲۰. [illegible] ۴/۱۰ یسنا ۱۱ و ۱۰. یشت
۱۰ و ۵. نیایش ۲ و ۱۴.

2-happiness, comort, joy; tranquillity;

۲ـ خوشی، آسایش، شادی، آسودگی. [illegible] ۱/۱۰ یشت ۱۷ و ۲۲. یسنا
۷۱ و ۱۱. [illegible] ۲/۱۶ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۴/۱۰ یسنا ۶۸
و ۴. [illegible] ۷/۱۰ یسنا ۶۲ و ۶. نیایش ۵ و ۱۲.

see : [illegible] نگ: [illegible]

havaṅhō-dā : (۰۱-) .

cheerfulness-giving, comfort-bestowing;

هَوَنْگْهُوْدا: خوشی‌دهنده، آسایش بخشنده.

۱/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۵. ثرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

havant : (۰) .

1-accompanied with; provided with;

هَوَنْتْ: همراه با، آماده با. مانند: .

2-this much; so much;

۲ـ این اندازه، آن اندازه.

3-like as; alike, similar, uniform.

۳ـ مانند، همچون، همانند، همگون، هم چهر. ثرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۱ ۱/۳ وند ۱۵ و ۱۴.

4-as before;

۴ـ مانند پیش.

hvat-zém : (.

the ground (becomes pure) as before;

هْوَتْ زِمْ: زمین (پاک می‌شود) مانند پیش.

۱/۳۰ وند ۷ و ۴۷. تا ۴۹.

havat-masaṅha : .

as great; so much grand or exalted;

هْوَتْ مَسَنْگْهَ: همچنان بزرگ آن اندازه بزرگ یا بلندشده. کماسه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳.

hāvana : (۰۱-) کماسه .

expressing the juice of the Haoma:

هَوَنَ: هاون این واژه همان هاون است.

= هاون برای کوبیدن هوم .

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲۰ .

havapaṅ̊ha : کماسه .

excellence, a good quality, goodness; (۱- - ۲-)

هَوَپَنْگَهَ بسیار بسیار خوب، گونه خوب، خوبی

۳/۳ یسنا ۵ و ۲۰ یسنا ۳۷ و ۲۰ .

havara : (یشت ۲۴ و ۱۰) .

sun. shining.

هَوَرَ

خورشید. درخشان.

havya : .

left; (opposed to right)

هَوْیَ

چپ، (همیستار راست) نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۵ . ۴۶ . ۴۹ .

۲/۱ . نرینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۴ .

یشت ۵ و ۱۳۱ . مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۷ . ۴۸ . ۵۷ . ۵۸ .

وند ۹ و ۱۷ . ۳۰ . (وستر .) نرینه ۲/۳ وند ۸ و ۷۱ . ۹ و ۲۶ .

hasta : ( ) (از ریشه ۱-)

an abode (Lit.); an enclosure; (for the cattle)

هَسْتَ خانه، جا، آغل یا استبل (برای گله چارپاه)

see : نگ: .

haṣa : از ریشه . (+)

a friend, a companion;

هَشَ دوست، یار، همراه ۴/۱ یسنا ۶۲ و ۸ .

۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶ . ۲/۳ وند ۱۸ و ۲۶ . = (+)

۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲ .

haši :
a friend; a companion;

هَشی: دوست، یار، همراه

haši : (۰۲) نرینه
a kind of deases

هَشی. نام گونه‌ئی درد و ناخوشی است

۲/۱ یشت ۴ و ۲. ۵/۱۰ یشت ۴ و ۳.

haši-tbiš : نرینه
a friend-tormenter;

هَشی-تَبیش

دوست آزار، آزاردهنده دوست.

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۶.

hašidava :
one who deceives his friend;

هَشی دَوَ : دوست فریب، فریب‌دهنده دوست

کسیکه دوست خودش را فریب دهد. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۷.

hašanm; hašе:
See:

نگ:

hahya : کماسه
corn; grains

هَهیَ

دانه (گندم، جو، سایر دانه‌ها) = دانه (غله) دهنده

پئی‌تیش‌هه‌هیم نام کاهانبار پایان تابستان است

نرینه ۲/۱ ویسپرد: ۲ و ۲. - .

نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

hā : (۰۱)

ها: بریدن، تکه‌کردن. to cut; to divide;

see : . (۰۳) نگ:

hã : (۳) (وند ۷ و ۵۷)

ها: گونه‌ای از آواها. a sort of interjection

hãiti : ۱ —

هائیتی: هات، بخش، تکه، a chapter; a section

فرگرد ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۸. یسنا ۲۸ و ۱۲. (گلدنر ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۳.)

hãiδišta : (۰۲-)

the best killer or destroyer;

هائیذیشتَ: کشنده‌ترین نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۸.

hãiriši : (۰)

a woman that gives birth to a child; a female;

هائیریشی: زنیکه بچه بزاید، ماده، زاینده.

۱/۳ وند ۱۵ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۱۵. ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. نیایش ۴ و ۳. ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵. یشت ۲۴ و ۵۰. نیایش ۴ و ۳.

hãu : (۰۱)

هائو آن مرد، آن زن he, she; this, that

این ضمیر برای مرد و زن هر دو بکار می‌رود. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. وند ۹ و ۴۱. ۵۰. یشت ۱۴ و ۴۱ یشت ۱۹ و ۵۶. نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۸. مادینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. وند ۱۳ و ۱۶. وند ۱۹ و ۳۰.

[illegible] (برای [illegible]) مادینه یشت ۸ و ۵۴.

hãu : (۰۲) [illegible]

هائو : there, in that place.

آنجا ، در آن جای. [illegible] وند ۷ و ۵۴.

hãkuréna : [illegible]

working together (Lit.); Co-operation;

هاکورِنَ : همکار ، با هم‌کارکننده ، همکاری. [illegible] = [illegible] = با هم. [illegible] = کار کننده. [illegible] جوری از [illegible] و [illegible] [illegible] = یاور ، همکاری ، یاری دوستانه ، ۲/۳ یسنا ۴۴ و ۱.

hãgét : ([illegible]) [illegible]

هاگِتْ : following, pursuing;

دنباله‌روی. پیروی [illegible] کاسه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

کماسه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۱.

hãta : ([illegible]) [illegible]

existing, living; beings; men in general;

ها تَ: زندگی‌کننده ، زنده ، باشنده ، هستی یابنده ، مردم همگان. پورداود : بنیاد داشتن

[illegible] ([illegible])

hãta-maréni:

one who weighs and makes account of (Lit.). i.e. one who weighs and makes account of the good and evil deeds of men done in this world; epithet of Ahura Mazda.

هاتَ مَرِنی: کسیکه کردار کسان را می‌سنجد و شمارش می‌کند.

سنجنده و برشمارنده کردار نیک و بد مردم در این جهان [illegible] یشت ۳۲ و ۶. [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

hãtãm :

see :

نگ :

haΘra :

a measure of 1,000 paces, one mile "There are meny kinds of hasar (Hathar), the me an hasar counts 1,000 paces of two feet each. The mean hasar in then a Roman mile; two hasar : make one tacar".

هاثْرَ:

۱ ــ اندازه هزار گام

۲ ــ فاصله میان دو میل دیوان برید (پست تلگراف ایران) که امروز در فرانسه "میل" و در انگلستان مایل می‌خوانند.

hãΘrõ-masanh :

one hathra long (as a road)

هاثْرُومَسَنْهْ: بدرازی یک هاسر (مانند جاده)

نرینه ۲/۱ وند ۲ و ۲۶. ۳۴. وند ۱۳ و ۱۸. یشت ۸ و ۲۳.

hãdrũyan :

clear, obvious, manifest;

هادْرُو یَنْ: روشن، آشکار، پیدا.

نیایش ۷/۱۰.

hãma :

a prefix implying "similar, same uniform"

هامَ: پیشوندیست که برای همسانی، همانندی، هم‌چهری بکار می‌رود.

مانند:

2-adj, all, whole, similar, same, uniform;

۲ــ صفت مانند همه، همگان، همانند، همان، همگون. نرینه ۱/۱ یشت ۱۹

و ۱.۰ [illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷.۰ [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۵.۰ [illegible] .
۱/۱ یشت ۱۸ و ۵.

hãmõ-gatu : [illegible]

the same seat, the same place;

هامو گاتو : همانجا ، همان ، نشستنگاه .

[illegible] ۷/۱۰ وند ۵ و ۲۷ و وند ۷ و ۶.

hãmõ-taxma : [illegible]

sufficiently strong.

هامو تَخْمَ : نیرومند ، رسا ، باندازه بسنده نیرومند . [illegible]

[illegible] . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

hãmõ-daema : [illegible]

of the same religion.

هامُو دَئیمن: همدین ، هم باور . [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۹/۲۴.

hãmõ -nãfa : [illegible]

of the same lineage; of the same blood;

هامُو نافَ : هم نژاد ، هم خون ، هم تیره

[illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۹. ۳۷.

hãmõ-šyaoϑna : [illegible]

a similar action

هامُو شیَ اُثْنَ : هم کردار ، هم کنش.

[illegible] ۱/۳ وند ۴ و ۴۳.

hãra : [illegible]

a protector, a guardian.

هارَ: نگهبان

پاسدار ، نگهدارنده . واژه [illegible] دگرگون شده واژه [illegible] که در یشت ۵۷

و ۱۷ است . [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۰۲ و [illegible] . [illegible]
نرینه یسنا ۴۴ و ۰۲ [illegible] ۸/۱ یسنا ۳۱ و ۰۱۳

hãvant : [illegible]

See: [illegible] نگ هاوَن

hãvana : [illegible] ([illegible])

the sacred metalic Motar used for pounding the Haoma to be used for ceremonial purposes,

هاوَنَ : و هاون ورجاوندیکه در آئین نیایش برای کوبیدن هوم بکار برده می‌شود . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰ . [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۰۹ [illegible] مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱۲ و ۰۲ [illegible] ۱/۲ (۱/۳) وند ۱۴ و ۰۸ یسنا ۲۲ و ۰۲ ویسپرد ۱۲ و ۰۵ خورده‌اوستا ۴ و ۰۵ [illegible] ۲/۲ (۲/۳) وند ۵ و ۴۰ [illegible] ۳/۲ یشت ۱۰ و ۹۱ [illegible] ۴/۲ ویسپرد ۱۰ و ۰۲ [illegible] ۲/۲ وند ۱۴ و ۱۰
2-amotar.

hãvanãn : [illegible] ([illegible])

.he priest who strains the Haoma and perform its ceremony.

هاوَنانْ :

موبدیکه هوم را کوبیده و فشرده آنرا برای آئین نیایش آماده می‌کند . [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱ . خورده ۳ و ۰۵ [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۵۷ [illegible] ۶/۱ یشت ۲۴ و ۰۷۵

hãvani : [illegible]

the second of the five division of the day; when the Haoma ceremony is generally performed, from sunrise to mid-day.

هاوَنی :

هنگام دوم از گاه پنجم روزانه . هاونی از هنگام برخاستن خورشید تا نیمروز است و آن

هنگامی است که آئین هوم از آغاز برخاستن خورشید تا نیمروز انجام می‌شود [illegible]
۲/۱ یسنا ۲ و ۰۳ ۱۸. یسنا ۶ و ۰۲. یسنا ۹ و ۰۱ [illegible] ۴/۱-6 یسنا ۱ و ۰۳
۰۲۳. یسنا ۳ و ۰۵. خورده اوستا ۱/۱ [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۱ و ۰۱۷. یسنا ۲۲ و
۰۱۹ [illegible] ۸/۱ یسنا ۱ و ۰۲۰. (گلدنر [illegible])

hãvanõ-zasta : [illegible]

who holds t motar in his hand;

هاوَنُو زَسْتَ : هاون بدست ، کسیکه هاون را بدست می‌گیرد .

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۰۱. یسنا ۶۲ و ۰۱. یشت ۱۰ و ۰۹۱.

hãwõya;hãvaya : [illegible]

left (opposed to right)

هاوُوَیَ،هاوَیَ : چپ (همیستار راست) [illegible] نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۰۲۵ ۰۲۶. یشت
۱۷ و ۰۲۲. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۰۲۵
۰۲۶ ۰۲۸. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۰۲۲.

hãvišta : [illegible]

a pupil; a disciple.

هاوِیْشْتَ:

شاگرد ، پیرو . [illegible] = میان دو شاگرد یک استاد
[illegible] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۰۱۲.

hi : [illegible]

to bind, to sourround.

هی : بستن، به بند انداختن

para-hi : [illegible]

available. ready.

پَرَهی : فراهم

[illegible] ۲/۳ [illegible]
یسنا ۵۳ و ۰۶.

hikarana : (۰۲-[illegible]) .

hikarana: the means of preserving the fire (from being extinguished), such as a hard knotty, log of wood; a pair of round bellows;

هیکَرَنَ: نگهدارنده آتش (از خاموش بودن) مانند یک کنده پر گره درخت.

[illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۷.

hiku : ([illegible]-۰۲) .

dry; dried; dusty.

هیکُو: خشک. گردآلود

[illegible] نرینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۳ و ۱۰.

hikvanh; .

dusty; soiled.

هیکُوَنْگْهْ: گرد و خاکی، غبارآلود. [illegible] = راه پر گرد و خاک، راه خاک‌آلود نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱.

hixti : ([illegible]-۰۱) .

watering (the field)

هیختی: آبیاری (آبیاری کشتزار) [illegible] ۴/۱ وند ۶ و ۶.

hixra : ([illegible]-۰۲) .

dry unclean matter, such as the nails pared off and the hair shaven;

هیخْرَ: پلیدیهای خشک مانند موی بریده شده از سر و تن یا ناخن گرفته شده از انگشتان دست و پا و یا دندان افتاده از دهان.

[illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱۶. ۱۸. [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

hi : .

to smite, to knock down.

هیغْ: زدن، بزمین انداختن، فروکوبیدن.

ni-hiγ :

to destroy, to annihilate.

نی هیغ : نابودکردن ، [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.

hiγnu : (۰۲-[illegible])

dry;

هیغنو : خشک. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱.

hič : (۰۱)

to wet, to moisten, to water.

هیچ: تر کردن ، نم‌کردن ، آب‌آلود کردن ، آبیاری ، خیس کردن . [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۵.

paiti-hič :

to sprinkle (a person) with gomez or water;

پَئیتی‌هیچ: پاشیدن آب یا گومیز (کسی‌که آب می‌پاشد)

to cleanse;

پاک کردن ، زدودن . [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۲. [illegible] ۲/۱۰ وند ۹ و ۱۴. [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۵۸.۴۰ و وند ۱۵۹. [illegible] ۳/۱۰ وند ۹ و ۴۷.

para-hič :

to draw off the water;

پَرَ هیچ :

آب‌کشیدن . [illegible] ۳/۳ وند ۶ و ۳۲. ۳۵.

hič : (۰۲)

to dry, to become dry;

هیچ: خشک کردن ، خشک‌شدن .

us-hič :

ئوش هیچ :

to dry up

خاموش‌کردن ،خشک‌افتادن . ۱/۳ وند ۵ و ۱۲ . ۱۳ . وند ۸ و ۹ . ۱۰ .

hiz : (۱-۳)

هیز:

to flow, to move on; to roll

روان‌کردن ، از جای خود جنبیدن ، غلتیدن .

pairi-hiz :

پَئیری هیز :

to flow round about, to roll along.

بفراگرد خود روان شدن ، به پیش غلتیدن . ۲/۱ وند ۲۱ و ۴ . ۸ . ۱۲ . ۱۶ .

hizu :

هیز و : زبان

the tongue.

۶/۱ یشت ۳و۱۸ . یشت ۵و۱۷ . یشت ۹و۲۵ . ۶/۱ آفرینگان ۵ ۲/. ۶/۱ (۳/۱) یسنا ۵۱ و ۱۳ . ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۴ .

hizuδa : ( )

fluent-togued,

ready = tongued.

هیزوخذَ : شیوازبان ، گشادمزبان . با زبان . زبان آور . آماده زبان . همیستار این واژه = بسته زبان ، بی‌زبان (یشت ۶۵ و ۹) . نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۰ .

hizu-drājaṅh :

long - tongued. chattering, loquacious.

هیزوذْراجَنْگْهْ : زبان‌دراز

ورزن ، پرگو، وراج [illegible] - نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸.

2.as long as the tongue ۲- زبان‌درازتر ، پرگوتر.

[illegible] (وسترگارد [illegible]) نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۱.

hizũma : [illegible]

the tongue هیزومَ: زبان

[illegible] - [illegible] ۱/۵ وند ۳ و ۱۴. وند ۹ و ۴۰.

hizvañh : کماسه ([illegible]) [illegible]

the tongue هیزْوَنْگْهْ: زبان

[illegible] ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶. [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۵. ۵۹.

hizvã: (ریشه شماره‌های ۷۳۶۴ و ۷۳۶۳ و ۷۳۶۰) [illegible]

the tongue ri هیزْوا:

هیزوا از ریشه [illegible] = زبان دگرگون شده [illegible] = [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۱۹ و ۹۵. [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴. یسنا ۶۲ و ۴. یشت ۱ و ۳۱. نیایش ۵ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۸ و ۵. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱.

hizvãréna : [illegible]

the force (Lit movement) of the tongue

هیزْوارِنَ: نیروی (جنبش) زبان = زبان‌دار ، پرتوان‌درگفتار ، زبان‌دار. [illegible] = زبان [illegible] = جنبنده ، رونده. ریشه [illegible] در سنسکریت = رفتن. [illegible] = زبان‌آور ، زبان‌دار یشت ۵ و ۶. نیایش ۴ و ۷.

hizvõ-dañhañh : [illegible]

See: نک: [illegible]

hizvõ -raiϴya :

Leading the tongue to the right direction i.e. one who is fair in his utteraces;

هیزْوورَئیثْیَ : گرداننده زبان به راست . مانند کسیکه در گفتار خودش راست است ، راست گوینده ، درست گفتار
۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶. (گلدنر

hizvõ-wasañh :

curbing the tongue i.e., speaking after mature the ought: not speaking recklessly

هیزْوو وَسَنْگْهْ : سنجیده‌گفتار
گوینده پس از اندیشه رسا ، با بی‌پروایی نگوینده ، سخن‌گوی اندیشه کرده
نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.

hindu :

the sind (orig); india;

هیندو:
سیند (ریشه) هند = ودائی .

the Punjab;a name of the indus country;

پنجاب ، نام کشور هندوان = هندوستان .
۲/۱۰وند ۱و۱۹.
۳/۱ وند ۱ و ۱۹.
۷/۱یسنا۵۷و۲۹. یشت ۱۰ و ۱۰۴.
۲/۳ وند ۱ و ۱۸.

hindva :

the Mount us-hindva that stands in the middle of the sea vouru-Kasha: the Hindu Kush (Haug)

هینْدوَ: کوه ئوس هیندو که در میان دریای وئوروکش است .
هندوکش کوههایی که در شمال افغانستان است (هوگ)
۵/۱ یشت ۸ و ۳۲ (گلدنر

hita : ( ) .

bound (Lit.); curbed, restrained.

هیتَ: بسته، مرز، جلوگرفته، نگهداشته شده. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳و۱۰۰ یشت ۱۹ و ۸۶. نرینه ۲/۳ یسنا ۹ و ۲۲.

مانده‌ها: .

۲ـ اسب 2-a horse ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

۴/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶. یشت ۵ و ۵۳. یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴.

hitāspa : .

itasp: the murderer of Urvakhshaya (one of the two sons of Sama.) he was avenged by his brother, Kereshaspa who dragged him to his chariot

هیتاسپَ:

هیتاسب نام خونی و کشنده ئوروخش پسر سام و برادر گرشاسب است.

و گرشاسب با هیتاسب کینه‌جویی کرده به‌خوخواهی برادرش و تلافی کشته‌شدنش، او را با ارابه جنگی خود کشید. پورداود: دارنده اسبْ بسته‌شده.

۲/۱ یشت ۱۵ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۴۱.

hitō-hizvanh : .

tongue-fetterd.

هیتو هیزوَنگهْ:

کم‌زبان، بسته‌زبان، اندک‌گو، همیستار واژه = زبان دار، وراج، پرگو . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۹.

hiθā : .

an abode (Sp. & Jus); the place of the rest (Dar.)

true (Mills); the essential characteristic (Har.) : هیثا

خانه (اشپیگل ـ یوستی) جایی برای آرامش (دارمستتر) درست (میلز) کس ویژه (هارلز)

۲/۱۰ یسنا ۳۴ و ۱۰.

hitu : ( ) .

bond, union; or. a land-mark.

هیتو: بند، مرز، بستگی، یا نشان مرزی. ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۷.

hiθwant : ( ) .

want : hasty, speedy, quick;

هیثوَنْت: شتاب‌زده، تند، باشتاب. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۵.

hisiδĩāt : .

see : نگ:

hispũsentem :

see : نگ:

hišas : (نرینه) .

one who sees or surveys.

هیشَسْ: نگاه‌کننده، کسیکه نگاه می‌کند یا بررسی یا بازرسی می‌کند. مانند:

hišāra : ( ) .

a guardian, a protector

هیشارَ: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان، این واژه دگرگون شده واژه است.
۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲.

hiška; hišku : .

dry.

هیشکَ،هیشکو: خشک = .

مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱. (گلدنر). مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۸.

وند ۹ و ۳۰. [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۸ و ۳۴. [illegible] ۴/۱ وند ۸ و ۳۴.

[illegible] (۰ [illegible])

hišku-pansnū :

dry dust;

هیشکو ـ پانسنو: غبارخشک، خاک خشک، گرد خشک [illegible] ۱/۲ وند ۱۶ و ۲.

hišč : [illegible]

to ask for, to beg. to desire. هیشچ: خواهش کردن. آرزو کردن.

[illegible] ۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴. = خواهش می‌کنیم ۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

hištaiti : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hištenta : [illegible]

See: [illegible] نگ:

hišmarentō : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hišmāirīm : [illegible]

See: [illegible] نگ:

hiš-haxti: (مادینه) ۱/۱ [illegible]

sprinkling water (Lit.);

cleansing, purifying; undefiling هیش ـ هَخْتی : آب‌پاشی

پالایش ، پالاینده [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۲.

2-defiling, rendering impure. ۲ـ آلوده‌نکننده.

ناپاک‌نکننده. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۳۴.

see : [illegible]

hišasat : [illegible]

هیشَسْت: از ریشه [illegible] = خواستن، جستجو کردن. to wish; to search.

hu : [illegible] (۱)

to be pregnant, to bear off spring (of evil beings).

هُوْ: آبستن‌بودن، بچه‌زائیدن (از بدکاران) [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۳۱. [illegible]

2-to prepare (food); to cook; ۲/۱ وند ۱۸ و ۳۰.

۲ـ پختن، آماده کردن (خوراک)

[illegible] ۳/۳ (۲/۳) وند ۷ و ۷۵. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۷۳.

3-to burn, to burn out. ۳ـ سوزاندن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۷۱ و ۸.

4-to pound the Haoma-twigs; to express the juice of the Haoma. ۴ـ کوبیدن ترکه‌های هوم، فشردن شیره هوم

[illegible] ۳/۱. یسنا ۹ و ۳. ۶. ۹. ۱۲. [illegible] برینه ۱/۱ وند ۶ و ۴۳. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲. یشت ۲۱ و ۹. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳. [illegible] ۱/۳۰ ویسپرد ۹ و ۳. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳.

5-to prepare, to provide, to give.

۵ـ آماده‌کردن، فراهم‌کردن، دادن [illegible] یسنا ۳۱ و ۱۵.

aiwi-hu : [illegible]

to express the juice of the Haoma twigs.

آئیوی ـ هُوْ: فشردن، شیره از شاخه‌های کوچک هوم

[illegible] برینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۳.

fra-hu :

to express the Haoma juice. to prepare the juice by pounding the Haoma-twigs;

فْرَ-هُوْ :

فشردن شیره هوم ، فراهم‌کردن ، شیره هوم با کوبیدن ترکه‌های هوم .

۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

hu :

a profix implying "good, well, beautiful, much, sufficient sometimes, though rarely.

هُوْ: خوب ، نیک ، به ، زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا این واژه پیشونداییست که در واژه‌های خوب ، نیکو و به و زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا ، و گاهی بمعنی "اگرچه و کمتر" می‌باشد معنی‌باین گونه بکار می‌روند . مانند: گونه از واژه هستند که بهمان

2-strong, firm,

۲- نیرومند ، استوار .

hu-aiwi-tatina :

running quickly;

going fast;

هُوْ - آئیوی - تَچینَ: تیزرونده . تند دونده .

مادینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱ .

hu-irixta :

well filled up;

هُوْ - ئیریخْتَ : خوب‌لبریز شده ، خوب‌پرشده ، ۲/۱۶۴ یشت ۱۰ و ۶۸ .

hu-kairya :

the Mount Hukar, one of the peaks of the Alborz wherefrom the River Aredvisura flows.

هُوْکَئیریَ : ستیغ هوکار یکی از ستیغ های رشته‌کوههای البرز است و

آن جائیست که رود اردویسور می‌ریزد یا روان است. [illegible] ۱/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۸۸ [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴. [illegible] ۵/۱۰ یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۳. ۲۵. یشت ۹ و ۸. یشت ۱۳ و ۶. یشت ۱۵ و ۱۵.

hu-kéréta : [illegible]

well-made, well-shapen;

هُو کِرِت: خوب‌ساخته، خوش‌ریخت یا خوش‌پیکر. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲۹. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲. [illegible] کماسه ۱/۱، یشت ۵ و ۱۰۱. [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹. [illegible] نرینه ۱/۳ (۳/۱) وند ۱۹ و ۸. ۹. [illegible] مادینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۸.

hukérépta : [illegible]

well-shapen, well-formed.

هُو کِرِپْتَ: خوش‌پیکر، نیک‌اندام، خوش‌ساخت. [illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۱۲۷.

hukéréptéma : [illegible]

most virtuous; practising good deeds in the highest degree.

هُو کِرِپْتِمَ: نیکوکارترین، راست‌ترین.

پارساترین، [illegible] = کرفه، هوکرپتمه [illegible] کرفه‌مندترین. این واژه پاژنام اهورامزدا و فروهر او است. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶ و ۲. یشت ۱۳ و ۸۰. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱.

hukéhrp : [illegible]

beautiful of form.

هُوکِهْرپْ: خوش‌ساخت.

خوش گونه . [illegible] .نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶

۲ـ خوش پیکر . 2-a beautiful shape or body;

خوش‌اندام ، نیکوتن . [illegible] = تن ، اندام [illegible] = خوب

huxrata: ([illegible]) [illegible] .

possessing good sense; discrect; sensible;

هوْخْرَتَ: نیکو خرد ، خردمند

دور اندیش، آگاه . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۳ . یسنا ۳۴ و ۱۰ . یسنا ۵۱ ۵ . [illegible] .(وسترگارد [illegible] .)نرینه ۸/۱ یسنا ۱۰ و ۲ .

huxšaΘra : ([illegible]) [illegible] .

a good king, a virtuous ruler.

هوْخْشَثْرَ: پادشاه نیک ، فرمانروای خوب .

[illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۱ و ۲ . [illegible] . ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱ . [illegible] ۸/ یسنا ۴۴ و ۲۰ . [illegible] ۱/۳ اوند ۱۹ و ۹ . یسنا ۴۸ و ۵ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۲ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۰ و ۱ . [illegible] ۳/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸ . [illegible] ۴/۳ یسنا ۴ و ۴ . یسنا ۲۴ و ۹ . ویسپرد ۹ و ۴ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۶ و ۳ . [illegible] ۸/۳۰ ویسپرد ۵ و ۲ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹ . [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲ . [illegible] نرینه ۴/۱ یسنا ۳۵ و ۵ . وند ۱۰ و ۸ . ویسپرد ۸ و ۲ . [illegible] نرینه ۴/۱ آفرینگان ۶ . [illegible] نرینه ۸/۳ آفرینگان ۴ .

huxšnaoΘra : [illegible] .

well-satisfied; greatly pleased or happy;

هوْخْشْنَئوثْرَ: نیک‌خرسند یا

بسیار خرسند و خوشنود . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۵ .

2-a great delight or satisfaction.

۲ـ خوشنودی بزرگ، خوشی و شادمانی بسیار نیکو. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

huxšnuta : [illegible]

well-sharpened

هوْخْشْنوتَ: خوب‌تیز، بسیارتیز [illegible] = یک‌نیزه بسیار تیز مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۴. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹.

huxšnūiti : [illegible]

a great satisfaction delight. هوخْشْنوئیتی: خوشنودی بسیار بزرگ.

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹.

hugao : [illegible] نرینه

name of an illustrious personage

هوْگئو: نیکو روان، زنده، نیک‌نام کسی نامور. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸.

hučiθra : [illegible]

of a noble seed; of high parentage;

هوْچیثْرَ: از نژاد نیک، از خاندان بزرگ، نیک‌نژاد.

[illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵.

2-producing a good result ۲ـ بهره‌بخش، هوده نیک دهنده

[illegible] نیایشگری‌که‌هوده‌نیک از کردار خود دارد. کماسه ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

hučiθrā : [illegible] (مادینه)

name of a noted woman; of high parentage.

هوْچیثْرا: زن نژاده. زن نیک‌نژاد

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

hučisti : [illegible]

هوْچیسْتی: دانش ورجاوند. sacred wisdom;

نیکو دانش، دانش سپنتایی [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۳۴ و ۱۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۴.

hujīti : [illegible]

a happy life; the happiness of life;

هوْجیتی: یک زندگی شاد، شادی زندگانی [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳. [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۴. یسنا ۳۳ و ۱۰ ویسپرد ۵ و ۲.

hujyaiti : [illegible]

necessaries of life; the happiness of life.

هوْجیائیتی: بایسته‌های زندگی

شادمانی زندگی. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. [illegible] ۶/۱ (۵/۱) یسنا ۴۶ و ۸. مانند: [illegible]

huzaena : [illegible]

well-armed;

هوْزَئینَ: خوب جنگ‌افزار دارنده، خوب جنگ‌افزار پوشیده (خوب مسلح) [illegible] کاسه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۸. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵.

huzantu : [illegible]

of good intellect; of good sense

هوْزَنْتو: نیک‌خو، خوی نیک، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

huzarašta : (۰۳-) .
erect, upright; of straight stature.

هوْزَرَشْتَ راست.

راست (پاد کج) راست اندام . مادینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۹.

huzāmi : (۰) .
easy delivery or child-birth.

هوْزامی: زایش آسان، نیکزا ، زایش بچه به‌آسانی ۱/۲ یشت ۵ و ۸۷.

huzāmiti : (۰۲-) مادینه .
easy delivery or birth

هوزامیتی: آسان بار خالی‌کردن . زایش آسان ، زایش آسان کودک .
۷/۱ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵. ۱۵.

huzéntu : (۰) .
of good intellect-wisdom; highly intelligent;

هوْزِنْتو: هوشیاری نیک ، خرد نیک

بسیار هوشمند . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۳. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۹ و ۵.

huzbāta : ( ) .
well-invoked; adequately called on far assistance;

هوْزْباتَ: خوب نیایش کرده.

با سهش بیاری خواسته . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۲.

huzvāréna : (۰۳-) .

sufficient strenghth;

هوْزْوارِنَ نیروی بسنده، نیروی رسا. [illegible] = زور [illegible] ۳/۱۰ یشت ۵ و ۶. نیایش ۴ و ۷. (گلدنر [illegible]).

See: [illegible] ۱- : نگ [illegible] .

hutaosã : [illegible] . مادینه (نام واژه)

the beloved wife of king Gushtasp and the patroness of Zoroaster; she was a descendant of the illustrious Naodar family.

هوتَشْسا: آتوسا: شه‌بانوی دوست‌داشتنی گشتاسب شاه.

این شه‌بانو پیرو و دوستدار و پشتیبان زرتشت بود از خانواده نامی و باآوازه نوذر

. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۳۵. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۹ و ۲۶. یشت ۱۷ و ۴۶. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

hutãšta : [illegible] , [illegible] .

well-shapen; beautifully formed;

هوْتَشْتَ: خوش‌ریخت، خوش‌اندام، خوش ساخت.

[illegible] = ساختن. [illegible] = ساخته. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۷. ۹. ۴۴. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. نیایش ۱ و ۶. نیایش ۲ و ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۶. یسنا ۶ و ۵. یشت ۲ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۴۲. خورده اوستا ۴ و ۱۰. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. یسنا ۴ و ۱۱. یسنا ۷ و ۸.

huΘaxta : [illegible] . ۱ [illegible])

well-bent or stretched;

هوْتَخْتَ خوب خم شده یا خوب کشیده [illegible]. کماسه ۵/۱ یشت ۱۰ و ۳۹.

hudaẽna : [illegible] . ([illegible])

of good religion; or of good conscience,

هوْدَئِینَ: بهدین، یا از وجدان خوب.

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۹. [illegible] - نرینه ۱/۱ ویسپرد ۳/۳ خورده ۴ و ۸. [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵. = ای جوان نیک دین نرینه

۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱.

hudãnu : [illegible] (۰۲-[illegible])

of good wisdom; possessing great intelligence.

هوْدانو: نیکودان، دانا، باخرد، بسیار هوشیار.

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹/۴۴. یسنا ۵۰ و ۹. [illegible] = داناترین دانا نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

hudãnvaréšvã : [illegible]

act with good wisdom.

هوْدانْوَرِشْوا: با کنش یا خرد نیک [illegible] = [illegible] یسنا ۵۳ و ۳.

hudãstéma : [illegible]

see : نگ: [illegible]

hudéma : [illegible] کماسه

good , sufficient. deam self-command;

هوْدِمَ: نیکدم. پورداود: دلپذیر، شیرین.

[illegible] = خوب، [illegible] = چیره‌بخود، بر خود. [illegible] = I wish to give him the fluency of speech (Lit., a sufficient command of words).

من آرزو می‌کنم بآن سخنان روان یا فرمان نغز بدهم (ادبی، دستوری بسنده از واژه‌ها)

۲/۱ یسنا ۲۹ و ۸.

gazing with sharp looks; epithet of Fravashī;

هوذوّ ئیثرَ : نیک‌چشم

= نیک = چشم ، خیره نگرنده ، تیزبین ، خیره نگرنده با دیدگان تیز ، پاژنام فروهر . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹ .

huδāwnh : (۰۱) (۰۲) belonging to the good creation;

هوذاونگهْ : وابسته به آفرینش نیک

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷ . - ۲/۱ وند ۱۳ و ۴۵ . ویسپرد ۱۱ و ۳ . - نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۵ . - مادینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۶ . ۴/۱۳ وند ۵ و ۲۰ . ویسپرد ۱ و ۹ . ویسپرد ۲ و ۱۱ . ۵/۱۴ ویسپرد ۷ و ۴ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۷ . یسنا ۱۶ و ۴ . سی‌روزه ۱ و ۲۸ . فرگرد ۶ و ۱ . نرینه ۸/۱ وند ۲۱ و ۱ . نیایش ۵ و ۴ .

2- : clarified butter or muttonball placed on the sarced bread in the Baj ceremony; Goshodo;

گائوش‌هُداو: روغن کره یا گوشت که در نان ورجاوند گذاشته می‌شود و در آئین باج بکار می‌برند . گوشودو . ۲/۱ یسنا ۳ و ۱ . ۲/۱ یسنا ۴ و ۱ .

huδāwnh : (۰۲) (-) possessing good sense; very discreet, judicious.

هوذاونگهْ: داشتن اندریافت نیک

نیکو نهاد ، دادگر ، بسیار دوراندیش . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۶ . یسنا ۴۸ و ۳ . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰ . ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳ . ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲ . نرینه ۱/۳ وند

۱۹ و ۹. یسنا ۲ و ۲. یسنا ۷۰ و ۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۳. یسنا ۳۴ و ۳. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۴ و ۴. یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۸ و ۱. ویسپرد ۱۰ و ۴. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۳۴ و ۱۳. [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۵۶ و ۳. [illegible] نرینه ۸/۳ ویسپرد ۵ و ۲. [illegible] دارنده بهترین سپهر (فروزه برترین) نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۴۱ و ۲. ۳.

huδāwnha : [illegible] کماسه [illegible]
good sense, great widsom;

هوذاونگهَ: اندریافت نیک، خرد بزرگ [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳.

huδāta : ([illegible] ۲-) [illegible]
well-created; noble created;

هوذاتَ: نیک آفریده، بسیار خوب آفریده.
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. یشت ۱۰ و ۱۴۲. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵. (۲) خوب پایه‌گذاری شده. 2-well-founded;
[illegible] - [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱.
[illegible] ۱/۳ یشت ۱۷ و ۸.

see : [illegible] نک: [illegible]

huδāman : ([illegible] ۲-) [illegible]
possessing great wisdom; very sensible;

هوذامَنْ: داشتن خرد بزرگ. دانا، بسیار آگاه.
[illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱

huna : [illegible] ۱-) نرینه [illegible]
the brood (of evil creation);

هونَ: جوجه (ازبدان و زیانکاران)

hunairyāwnč :
walking with great courage-manliness;

هونائیریاوْنْچ با دلاوری گام بردارنده.

با جوانمردی و مردانگی گام بردارنده. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۲. نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۳.

hunara : (نرینه)
a good quality; virtue, goodness excellence;

هونَرَ هنر، خوبی، دلاوری : خوب = دلیر : دلیر نیک

۶/۳۰ وند ۱۳ و ۱۹. مانندهها :

2-an equitable ordinance a just code of laws

۲ـ یک فرمان یک‌نواخت، دستور یکسان.

یک نسک دات و داوری . ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۵.

hunarvant :
هونَرْوَنْتْ هنرمند.

possessing excellence-good qualities; morally good;

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰. مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

= نیک، = مرد دلیر = مرد دلیر نیک، دارنده دلیری

hunarétāt : (مادینه)
excellence, merit, goodness;

هونَرِتاتْ : برتری، شایستگی، خوبی.

۳/۱ یسنا ۵۰ و ۸. پورداود: هنری.

hunivixta: (مادینه)

sufficiently made ponderous-heavy;

هونی ویخْتَ: بسیار کوبنده و سنگین.

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۷۲. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۵ [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲. [illegible] ۱/۳. یشت ۱۰ و ۱۴۰.

hunu : [illegible] (نرینه) [illegible]

the brood (of evil creation);

هونو: جوجه (از بدان، زیان‌کاران) [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۰. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۴. پورداود: بچه یا کودک اهریمنی.

hunu : [illegible] (نرینه) [illegible]

name of a fiendish tribe, antagonistic to the Zorastrian religion;

هونو: نام یک ایل دیوخویی است که دشمن دین زرتشت بودند. [illegible] ۱/۳ یشت ۷ و ۵۷. [illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴. [illegible] ۵/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۸۶.

hunušta : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hunvant : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hupaitištāna : [illegible]

standing firmly; firm-footedness; [illegible]

هوپَئیشْ تانَ: استوار ایستنده، پایداری.

[illegible] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

(نرینه)

hupairispā :

one who disperses or hurls away;

هوپَئیریسْپا: بدور پرتاب‌کننده

hupairišta :

well-tested, throughly-examind;

هوپَئیریشْتَ: نیک آزموده، سراپا آزمایش شده.

نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸.

hupaurva:

of a very exalted dignity;

هوپَئوروَ: از جایگاه بالا، بالاجاه، جاه و پیشه بسیار بزرگ و ارجمند

مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.

hupaṭareta :

well-winged.

هوپَتَرِتَ: تیزپر، خوب بالدار.

= باشتابتر از تیزبال‌ترین پرنده

fleeter than well-winged-birds.

۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۸.

hupaθmainya :

Leading to the righteous or heavenly path; supplying good provision to men on their way to paradise (Sp. Justi. Har. Dar.) epithet of chista; i.e., the angel presiding over religion;

هوپَتَ مَئینْیَ: رهبری خوب به راه راستی و راه مینوی. پیش بینی کننده راه‌خوب‌وآماده کننده فردوس برای مردم در راه‌شان (اشپیگل ـ یوستی ـ هارلز ـ دار مستتر) ۲ پاؤنام

چیستا (برای ماننده) مینوی پشتیبانی کننده دین. [illegible]
مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

huparéta : [illegible]

fighting bravely;

هوپَرِتَ: با دلیری جنگنده. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶.

hupãta : [illegible]

well-protected;

هوپاتَ: نیک نگهدارنده، خوب نگهداشته. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۲
[illegible] = بهترین نگهداری شده مادینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۱۲.=
best protected.

hupuΘrya : [illegible]

well-behaved children. virtuous offspring;

هوپوثْرَیَ: فرزندان نیک رفتار، فرزندان راست و درست.
[illegible] ۲/۱۰۶ یسنا ۱۰ و ۱۵.

hupérétu : [illegible]

a forest that can be easily crossed;

هوپِرِتو: خوب‌گذار: جنگلی که بتوان به آسانی از آن گذر کرد.
مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۳. [illegible] = آب‌های با گذار
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

hupéréna : [illegible]

well-winged.

هوپِرِنَ: خوش‌پر، خوش پرواز
[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۰.

hupõ-husta :

well-adorned.

هوپوبوستَ: خوب آراسته

نیک آذین‌شده = خوب درست. = آراستن = آراسته. بسیار خوب آراسته. جای‌گاه یا نشست‌گاه یا رخت ـ خوابهای خوب آراسته نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹.

huféδri :

of noble parentage.

هوفِذْری: از دوده نیک. از زنجیره خانواده

بسیار خوب. مادینه ۲/۳ ۲ و ۷.

hufraorvaesa :

cleverly turning round (a charist)

هوفرَئورْوَئِسَ: با زرنگی گرداننده نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۱.

hufrañharšta :

well-thrust, well-stabbed; (as a sword);

هوفرَنْگهَرْشتَ: خوب فرو رونده، بسیار تیز سوراخ کننده.

(مانند شمشیر) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲.

(مادینه)

hufrabéréti : a good offering or gift.

هوفرَبِرِتی: پیشکشی خوب، دهش خوب، نیاز خوب ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۹. یشت ۱۰ و ۷۷.

huframéréta :

well-recited; epithet of the Gatha Ahunavaiti.

هوفرَبِرِتَ: خوش گزارش، گزارش خوب.

نیک دریافتنی ، نیک ازبرکردنی ، پاژنام اهونودگات . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱ .

huframéréti : ( ) .

complete recital;

هوفرَیِرِتی: گزارش رسا . نیک‌سخن . ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳ .

hufravač : .

name of an illustrious personage of the family of Kahrka

well speaker. هوفرَوَچ: نام کسی نامور از خاندان کهرکا . نیک‌گوی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۷ .

same as . مانند .

hufrāyašta ( ) .

well-praised; well-invoked.

هوفرایشتَ: خوب نیایش شده ، خوب ستایش کرده . مادینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۵ . یسنا ۶۱ و ۱ . ویسپرد ۲ و ۶ . ویسپرد ۱۴ و ۱ . مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۴ . ۶/۳۰۶ ویسپرد ۱ و ۳ .

hufrā uxta : ( ) .

well-moulded; well-cast;

هوفرایوخْتَ: خوب‌ریخته ، خوش ریخت (کالبد) . نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۰ .

hufrāyešti: ( ) (مادینه)

good offerings of yasna; هوفرایِشتی: نیکوستاینده

good conserations.

نیاز خجسته، دهش خجسته [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۷.
[illegible] ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳.

hufrīna : ([illegible]) [illegible]
a good blessing; pious benediction;
هوفْرِیْنَ: آفرین خوب، نیکخواهی خوب برای کسی، آفرین نیک دین دار. [illegible]
۵/۱ یشت ۱۶ و ۳.

hubaoiδ i : ([illegible]) [illegible]
sweet-scented; fragrant;
هوبَئُئیذی: بوی خوش، بویه. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴. [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۷. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۶. [illegible]
کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷. [illegible] = خوشبوتر نرینه ۱/۱.
یشت ۲۲ و ۷. [illegible] = خوشبوترین بوها ۱/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۸.
[illegible] مادینه ۶/۳ وند ۸ و ۲. ۳. ۷۹. وند ۹ و ۳۲. وند ۱۴ و
۳. وند ۱۸ و ۷۱.

hubaoiδ it ā (مادینه) [illegible]
sweet-scentedness;
هوبَئُئیذیتَ: خوش بویی، بویه آگینی. [illegible] ۳/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۱.

hubaoiδ ya : ([illegible]) [illegible]
Sweet - scented.
هوبَئُئیذیَ: خوش بو، بویه آگین. [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲.

huba γ a : ([illegible]) [illegible]
fortunate, lucky;
هوبَغَ: خوشبخت. کامیاب، نیک روز. [illegible] = زنان خوشبخت مادینه
۲/۳ ویسپرد ۲ و ۷.

huabrãna : ([illegible]) [illegible]

admirably fit for riding.

هوبَرانَ:

خوش راه، خوب برنده، شایسته سواری. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸.

hubãmya : ([illegible]) [illegible]

full of splendour-radiance; highly resp-Lendent, epithet of Mithra;

هوبامْیَ: پرشکوه، پردرخشش.

بسیار درخشنده، پاژنامه میترا [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳. [illegible] = پرتو خورشید، درخشنده‌تر از خورشید.

hubiš : [illegible]

of good the remedies;

هوبیش: خوب درمان‌گر، نیک‌درمان. [illegible] = درمان‌گر [illegible]. ۱/۱ یشت ۲، و ۱۷. مانندهها: [illegible]

hubéréta : (نرینه) ([illegible]) [illegible]

one who offers good gifts;

هوبِرِتَ: نیک برنده، کسیکه دهش خوب پیشکش می‌کند. نیازی خوب‌کننده [illegible]

2-a good offering; ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۲ (۲) پیشکشی خوب

[illegible] یا [illegible]. کماسه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۸.

[illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۸.

hubérétã : (مادینه) [illegible]

good treatment (Lit. well carried i.e., well behaved).

هوبِرِتا: خوش رفتار، نیک روش.

[illegible]. که ممکن است با من خوشرفتاری کنند. ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۰.

hubéréti : (مادینه) (۰) .

a good offering; or a gift;

هوبِرِتی: یک پیشکشی خوب یا دهش خوب. ۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۷۸. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۲ و ۱. ۷. ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. ۲/۳ فرگرد ۷ و ۲.

humata : کماسه (۰) .

a good or holy thought, an honest intention;

هومَتَ: اندیشه نیک، اندیشه ورجاوند، آهنگ نیک ۱/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۶ ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۶. ۱/۶ یسنا ۱۰ و ۱۶. ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. ۳/۳ یسنا ۷۰ و ۴. ۳/۳۰ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۰. ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. ۶/۳ ویسپرد ۲ و ۲. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well-thought, honestly considered;

۲ـ نیک‌اندیش، بایک، درست‌کار. کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸. کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵. ۰. کماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. ۲/۳۰ یسنا ۳ و ۴.

3-the good-thought paradise, called in pazend star-pae behesht

۳ـ اندیشه نیک، بهشت (بهترین)

که در پازند ساترپائی بهشت نامیده می‌شود. ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵ و ۲۲. ۲۲ یشت ۲۲ و ۱۴.

humanaṅh : (۰) .

holy thoughts, well-minded;

هومَنَنْگْهْ: نیک پندار، نیک‌اندیش. نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳. نیایش خورده ۴ و ۸. نرینه ۴/۱ یشت ۵ و ۸.

[illegible] نرینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۱۸. [illegible] = قوای جوان نیک‌اندیش نرینه ۱/۸ یشت ۲۲ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴. یشت ۱۹ و ۹۵.

humãya : [illegible] (۶ [illegible] ۱)

a good ordinance; a wise code of laws;

هومایَ هومَیَ: دستورنیک، یک پند خردمندانه از دات.

دات نیک، [illegible] ۲/۳ یشت ۹ و ۲۱.

2-possessing good understanding; rich in wisdom;

۲ـ دارای فهم خوب، پرخرد، توانگر در خرد.

[illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۴۱ و ۳. ویسپرد ۳ و ۳. نیایش ۴ و ۸. [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۲. یشت ۲۴ و ۱۷. [illegible] ۱/۳۰ ویسپرد ۱۲ و ۴ و ۵. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴. [illegible] ۱/۳۰ ویسپرد ۱۲ و ۴. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴.

humayaka : [illegible]

name of a Daeva-worshipper; literally, implying, full of tricks, crafty;

هومَیَکَ:

نام کسی است دیوپرست نیرنگ‌بازوافسونگر، دغل‌ورنگ‌باز [illegible]

نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۱۳.

humã : (مادینه) [illegible]

a daughter of king Gushtasp's

renowned for her beauty; she was carried away, along with her sister BeH Afrid into captivity, by the king's mortal for Arjasp; but they. both were gallantly rescued by their heroic brother Isfendyar, Humae

هوما: همای نام دختر شاه گشتاسب که بداشتن زیبائیش نامی بود.

و او بهمراه خواهرش به آفرید ربوده شدند و در بند و گرفتاری ارجاسب هیونان‌خدای

درآمدند تا اینکه هر دو آنها بدست اسفندیار که برادرشان بود دلاورانه رهایی داده شدند
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

humãya : [illegible] .

see : [illegible] : نگ

humižda : ([illegible]) [illegible] .

giving good rewards

هومیژدَ: دهنده پاداشهای خوب. [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

huméréti : ([illegible]) [illegible] .

a good religious law or doetrine;

هومِرِتی: دات از دین خوب ـ جستار دینی.
[illegible] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰.

humãn.dra: (نرینه) ([illegible]) [illegible] .

benignant mysteries of the Zoroastrian religion; effica- cious Manthra.

هومَنْزْدَر: راز مهربانی آئین دین زرتشتی، سودمندی (مانتره) [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱.

huyaona : (نرینه) ([illegible]) [illegible] .

giving great assistance-strength; or having a good residence.

هویَئُنَ: دهش یاری بزرگ، دهش نیرومندی، داشتن خانه یا جای خوب [illegible]
مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

huyazata : ([illegible]) ([illegible]) [illegible] .

well worthy of adoration-reverence;

هویَزَتَ: شایستگی خوب برای بزرگداشت از بزرگداشت کننده.
شایسته ارجمندی (۱) [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۰۱

huyazata : [illegible] (۰۲)
name of an illustrious personage
هویَزَتَ:
نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷.

huyašta : [illegible] (۰ [illegible])
well-adored; greatly
praised;
هویَشتَ: نیک ستوده، به بزرگی ستایش شده
[illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹. [illegible]
مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹.

huyairya : [illegible] (۰ [illegible])

of fruitful or cropful year; fertiles producing fertility;
هویائیرْیَ:
سال نیک، سالیکه میوه و دانه در آن فراوان باشد (ترسال) [illegible]
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۱. [illegible] ۴/۱۰ یشت ۸ و ۳۶ [illegible]
مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۹. ۴۰.

huyāγna : [illegible] (۰ [illegible])
a good performer of the yasna ceremony; a good adorer of spiritual beeings;
هویاغْنَ: خوب ستایش کننده. خوب انجام دهنده یسنا، خوب بزرگداشت کننده‌مینوی.
[illegible] = بزرگداشت، ارج، پیرو خدایی، خداپرستی، دین‌داری [illegible]
۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

huyāreš : . نگ: see :

huyēšti : ( ) .
a good or worthy adoration; full-offered-yasna

هویِشتی: بزرگداشت شایسته، ستایش خوب، ستایش بایسته

۳/۱ (۲/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸
۳/۱. یسنا ۶۸ و ۹.

huraiϑya : ( ) .
possissing a good chariot.

هورَئیثیَ: دارنده ارابه خوب. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۶. (گلدنر)
= دارنده راه خوب (دار مستتر)

huraoδa : ( ) .
tall-formed; stately; well-shapen;
beautiful,

هورَئُذَ: بلندبالا، خوش ساخت، خوش پیکر، زیبا.

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یشت ۱۴ و ۷. ۴۴.
مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴. وند ۱۹ و ۳۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰.
نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۲ و ۶. یسنا ۵۷ و ۲. ۵. ۷. ۹. ۱۱. ۱۳. یشت ۱۱ و
۱. ۱۰. ۱۴. ۱۵. ۱۸. مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یشت ۵ و ۱۵.
یشت ۹ و ۲. یشت ۱۷ و ۱. نرینه ۶/۱ یسنا ۳ و ۸. یشت ۱ و ۲۷
یشت ۸ و ۸. مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴ یشت ۱۰ و ۹۰.
نرینه ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲. ۳۱. ۳۴. ۳۷. وند ۴۰. ۴۳. ۴۶. ۴۹.
یسنا ۵۷ و ۲۵.

huraoδaṅh : ( ) .
beautiful, stately, tallformed.

هورَشْدَنْگَهْ: زیبا ، خوش ساخت ، خوش پیکر ، خوش اندام .
بلند بالا . [illegible] زنان خوش پیکر ، زنان زیبا . مادینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۰۷.

hurā : [illegible] (۰۱—[illegible])
strong drink. intoxicating Liquor.
هورا: مستی‌آور ، نوشیدنی مست‌کننده ، آشام مستی‌آور . [illegible] ۱/۶ وند ۱۴ و ۱۷ . [illegible] ۱/۶ آفرینگان ۴ .

huraēmanah : [illegible] (از ریشه [illegible] = [illegible]) کما
good growth; good creation;
هوروثْمَنْ : رویش خوب ، آفرینش خوب . [illegible] آفرینش نیک از اهورا مزدا . ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴ .

hurunya : [illegible] ([illegible]) از ریشه [illegible]
peace of mind; equanimity;
هوروُنْ یَ: آرامش دادن ، بردباری .
blisful state of soul;
سنگینی ، گونه‌ای از خوشی روان . [illegible] = نیک [illegible] = روان . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳ . [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲ . ویسپرد ۵ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۲۰ .

hu-vaxšā : [illegible] (۰۱—[illegible])
very prosperous or thriving fruitful (as a country);
هووَخْشَ : خوشبختی زیاد ، یا کامیاب از بارداری
و سودمندی (مانند کشت‌زار کشور) [illegible] ۴/۱ وند ۴ و ۲ .

hu-vačanh : [illegible]
see : نک: [illegible]

husasta : (۱-ئوسوتَ) .

well-taught; properly instructed;

هوسَسْتَ: نیک آموخته، برسایی یادگرفته. [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳.

hustaréta (مادینه) [illegible]

(a bed) well spread.

هوسْتَرِتَ: خوب‌گسترده، خوب پهن کرده. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹.

husravanh : (نرینه) .

the son of Syavarshana (Syavakhsh) and the gerands on of Kaviusa (per. Kaus). he successfully begs of Aredvi-sura to enable hime to overcome A trasyab who had killed his father. in the vish taspyasht, he is called immortal.

هوسْرَوَنْگْهْ: کیخسرو. پسر سیاوش و نوه کیکاوس است و او بهاردویسور نیاز کرد که توانایی پیدا کند تا بتواند برافراسیاب کشنده پدرش چیره گردد و سرانجام افراسیاب بدستیاری هوم دستگیر و به پیش کیخسرو آورده شد تا اینکه افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد. کیخسرو را در ویشتاسب یشت جاودانی نامیده‌اند. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲. یشت ۱۷ و ۴۱. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸. یشت ۱۷ و ۳۸. یشت ۱۹ و ۷۷. یشت ۲۳ و ۹۰۲ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۴.

2-a lake of the same mame

۲ـ نام دریاچه‌ای است بنام دریاچه هسرونگه. [illegible] (گلدنر [illegible]) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

husravan : (۱-ئوسرَوَن) .

good intonation; recital of prayers in musical tone

هوسْرَوَنْ: آهنگ خوب، آوای خوب. سرایش نیک

با آوای خوب نیایش خواندن . [illegible] ۷/۱۰ نیایش ۴ و ۸ .

huš : [illegible] .

to become dry; to dry;

هوش: خشک شدن ، خشک کردن . مانند: [illegible] .

hušata : ([illegible]) [illegible] .

well-cut

هوشَتَ: خوب برش. [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷ = کننده درخت خوب بریده شده . [illegible] نرینه ۶/۳ آفرینگان ۵ .

hušayana : ([illegible]) [illegible] .

of a good welling.

هوشَیَنَ: خوب‌آشیانه ، خوب جایگزین ، خوب خانه ، نام آواز و پاژنام میترا و تشتر: [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ . یشت ۱۰ و ۴ . نیایش ۲ و ۱۳ .

hušiti : مادینه ([illegible]) [illegible] .

a pleasant or joyful abode; a good residence;

هوشیتی: یک خانه دلخواه یا آرامش بخش.

یک جایگاه خوب . [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۱۰ . یسنا ۴۸ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴ . [illegible] ۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۷۷ . [illegible] ۶/۱ ، ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ .

2-the coming (of the season) at its proper time.

۲ـ آینده (از موسم)

در آن هنگام درست . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۶ . خورده ـ اوستا ۴ و ۱۰ . [illegible] ۶/۱۰ یشت ۲ و ۳ . یشت ۴ و ۵ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۶ . یسنا ۳ و ۸ . خورده اوستا ۴ و ۲ .

hušēna : ( ) .

a happy abode, living happily;

هوشینَ: یک خانه شاد، جای زندگی شادمانه، خانه خوب، . ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۵.

hušāiθ.mna : .

a valuable property-possession

هوشوئیثْمَن: دارایی گرانبها، دارایی بسیار ارزنده. ریشه = دارا بودن . ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۶.

hušyaoθna : (۱). .

of good deed; practising virtuous actions

هوشیَئوثْنَ: کُنش نیک، انجام دهنده کار نیک. .

هادینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴. ... . نرینه ۲/۱ ویپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸. ... . نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. یشت ۲۴ و ۱۷. ... = توای جوان نیک کردار، نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. . نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵.

hušauθna : (۲) .

names of two different illustrious personages. (1) possibly, a son of King Gushtasps (Yt. 13,103). (2) a member of the well-known Family of Frashaostra (Vt. 13, 104).

هوشیَئوثْنَ: نام دو کس. (نخستین) شاید پسر شاه گشتاسب باشد که در یشت ۱۳ و ۱۰۳ آمده است (دومین) یکی از هموندان خانواده بسیار باآوازه فرشوشتر است یشت ۱۳ و ۱۰۴. . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳، ۱۰۴.

huška : ( ) .

هوشکَ خشک

۷/۱ ۰۲۵ و ۰۷۸ ۰۷۷ و ۵ یشت ۸ و ۷۱ یسنا ۲/۱ نرینه ۰۷۸ ۰۷۷ و ۵ یشت ۸ و ۷۱ یسنا ۲/۱ نرینه
وند ۶ و ۲۹ ۰ ۳۱ ۰ ۳۴ ۰ ۳۷ ۰ ۴۰ ۶/۳ وند ۸ و ۲۹ ۰ ۳۰ ۰ ۳۱ ۰
۳۳ ۰ ۳۴ وند ۸ و ۳۳ ۰ مانند: [illegible] .

huškō-zéma : (huškō + zéma) . huškō-zéma

where of the ground is dry

هوشکوزِما: زمین خشک، در جائیکه زمین خشک است.

huškō-zéma ۶/۳ وند ۸ و huškō-zéma ۸ وند ۶/۳
کاسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵ ۰ وند ۵ و ۴۶ ۰ وند ۸ و ۵ ۰ وند ۹ و ۳ ۰

hušxvafan : (hušxvafan) . hušxvafan

sleeping pleasantly; (ازریشه hušxvafan)

enjoing a happy sleep. هوش خْوَفَنْ

خوشخواب، خوش‌خوابیدن، خواب خوش، و آرام و شاد. hušxvafan نرینه
۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷ ۰ یشت ۱۱ و ۱۲ ۰ hušxvafan = خوابیدن [illegible]
hušxvafan = کسیکه هرگز نخوابیده یسنا ۵۷ و ۱۷ ۰ یشت ۱۱ و ۱۲ ۰

huš-haxan : (huš-haxan) . huš-haxan

a good or well-wishing friend.

هوش هَخَنْ : دوست خوش دل، دوست خوب، huš-haxan ۱/۱
یسنا ۳۲ و ۲ ۰

huš-haxi : (huš-haxi) نرینه . huš-haxi

a good companion; a good or., real friend.

هوش هَخی: یار خوب، دوست راستین

دوست خوب، huš-haxi ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳ ۰

huš-haxman :

whose friendship is good;

هوش هَخْمَن: دوستی خوب.

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

huš-hãnm-béréta :

well-hoarded, provided with full store;

هوش ـ هانْم ـ بِرِتَ:

نیک گردآوری شده، خوب خرمن شده. نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۱. مادینه ۵/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

huš-hãnm-sãsta :

well instructed or trained; well principled.

هوش ـ هانْم ـ ساسْتَ:

نیک آموخته. نیک دانش فراگرفته، نیک‌روش، نیک‌خوی ... مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

hũ : (نرینه)

a Swine.

هُو: خوک نر.

= در پیکر یک خوک بیابانی (وحشی) یشت ۱۰ و ۲۰ و ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵. = در پیکره زیبا.

hũ :

هُو: مانند

hũiti : (مادینه)

expressing the juice of the Hoama.

هُوئیتی: فشردن شیره هوم. در سانسکریت:

جائیکه سوما فشرده شده [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶.

hũiti : [illegible] (۰۲)

an artisan; a handicraftsman

هوئیتی: افزارمند، هنرمند، کارگر سازنده افزار، در پهلوی ۳ دسته مردم بنام آترهون [illegible] رتیشتار [illegible] و استریه فشوئیت [illegible]. [illegible] دسته‌بندی شده بود در هند باستان ۳ دسته بنام براهمن خشتریا و وائیشیا، دسته بندی شده بود. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

hũišti : [illegible] (مادینه)

a good wish or desire;

هوئیشتی: آرزوی نیک، خواست نیک، خواهش نیک. [illegible] وسترگارد. [illegible] ۲/۳۶ یشت ۴ و ۸.

hũ-karetar : [illegible] (نرینه)

a doer of virtuous actions; a well doer,

هوکَرِتَرْ: نیک‌کردار، درستکار، نیکوکار.

[illegible] ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۱۳. (وسترگارد [illegible])

hũxta : [illegible]

a good word; a well-intetioned, speech.

هوخْتَ: گفتار نیک، واژه نیکو

[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶. [illegible] ۱/۳ فرگرد ۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. [illegible] ۳/۳۰ یسنا ۷۰ و ۴. [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [illegible] ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۰.

[illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.
[illegible] ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well spoken; honestly uttered.

۲ـ گفته خوب، گفتار راستین. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸.
[illegible] کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵. [illegible]
[illegible] کماسه ۱/۶ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. [illegible] ۲/۳۰
یسنا ۳ و ۴. [illegible] ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵. [illegible] ۲/۳۰ یشت ۲۲ و ۱۴.

hūrō : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hū-bāmya : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hūšnāΘra : [illegible]

well-washing, purifying thoroughly; effective for the bathings (as water).

هوشناثرَ خوب شوینده، سراسر پاک کننده، درخور شستن و پاک‌کردن (مانند آب)،
[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

[illegible]

see : [illegible] در هر ۴ واژه نگ به

héntō; héntém : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hé - Čā; hēča: [illegible]

see : [illegible] نگ:

hénkérétã :

see : نگ :

hẽngrabém :

see : نگ:

hẽbvant : (-)

gathering or meeting together; (waters)

هِبْوَنْت : همدیگر را دیدن ، گردهم‌آمدن.

همدیگر را بیننده. (میلز = آن در استخر ایستاده) (آب که از کوه روان است ، رودها بندهش، دارمستتر) گونه‌گاتها است از واژه - که معنی آن، باهمدیگربودن ، یابهم افزون شده است .

مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳. وند ۱۱ و ۵.

hẽmiΘyãt:

See: نگ: -

hẽm-paršti : (-)

consultation, interview;

هیم پَرْشتی کنکاش، سگالش، گفت وشنود. - ۶/ یسنا ۳۳ و ۶.

hẽmyantũ :

see : نگ: -

hẽ; hõ; õhi :

see : نگ:

hõiθwa :

see :

(یسنا ۵۳ و ۰۶)

این واژه‌ها را در واژه نگاه کنید.

hõiš; piθã;parã :

see :(para, hi)

hõyå: m; hõyũm :

see :

hå: :

see :

håm :

see :

håmin : (نرینه)

summer; the warmest season of the year

هامینْ : تابستان، گرمترین موسم سال.

۲/۱ (۷/۱) یسنا ۶۵ و ۵. یشت ۵ و ۵. یشت ۱۳ و ۸. نیایش ۴ و ۶.

2-belonging to summer

۲ـ وابسته به تابستان، تابستانی = دو تابستان نرینه ۲/۱ اوند

۱ و ۳. = هفت ماه تابستان نرینه ۳/۱ اوند

۱ و ۴. تابستان بزرگ در ایران باستان هفت ماه بوده است.

håm-isã : (مادینه)

هانْم ئیسا : همان مالبند ارابه. the same pole of the chariot;

[illegible] - [illegible] یشت ۱۰ و ۱۲۵.

hām-urvīsya : [illegible]

meeting together;

هانْم ئورویس یا: همدیگر را دیدار کردن [illegible] نرینه ۱/۳، وند ۳ و ۳۲.

hām -nāfa : [illegible]

See: [illegible] : نگ

hām-taptin : ([illegible]) [illegible]

bailing (Water)

هانْم تَبْتین : جوشان (مانند آب) [illegible] مادینه ۴/۳ وند ۴ و ۴۶.

hām - tāčit-bāzu : ([illegible]) [illegible]

grappling each other by the arm; هانْم - تاچیت - بازو :

بازو بهم چنگک کردن. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۲. (گلدنر [illegible] . گلدنر

hām-nasu : ([illegible]) [illegible]

defiled by the dead;

هانْم نَسو: آلوده بالاشه (مرده) [illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱.

hām-patana : ([illegible]) [illegible]

کماسه

هانْم پَتَن :

patana: rushing on; making an onset یورش ــ تک کردن.

۱/۱۰ وند ۷ و ۵۳. ۵۴.

hām-baoδémna : healthy or sound in mind;

هانْم بَئُذِمْنَ : تندرستی

hām-barétar : the gatherer, name of an illustrious personage.

هانْم بَرِتَرْ:

گردآوری کننده: نام کسی نامور. = گردآوری کننده

چیزهای خوب ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۱.

hām-béréta (bareΘa): bringing together; carrying together;

هانْم بَرِتَ (ـ بَرِتَ):

با هم برنده، با هم بردارنده.

۳/۱ وند ۸ و ۸۵. ۸۶. ۳/۱۰ وند ۱۹ و ۴۴. ۴۵.

hām-bereΘwa : collection; harvest;

هانْم بِرِثْوَ : خرمن، گردآورده.

۳ وند ۲۷.

hām-yaētāwnhō: exerting. striving after;

هانْم یَئیتاوْنْگْهُوْ: بکاربرنده، کوشنده. = بکاربردن

= با هم بکار بردن. وند ۲۱ و ۸۰۴.

hām-yanta :

see : نگ :

hām-yūiti : ( ) .

connection; coming in contact.

هانْم یوئیتی : وابسته، بهم برخوردن.

بهم‌رسنده، ۷/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. وند ۷ و ۱۷. ۱۸.

hām-raeθwa : (۰۱) .

direct defilment;

هانْم رَئِثْوَ : آلودگی سرراست. = آلودگی ناسرراست.

۲/۱ وند ۱۰ و ۶. وند ۱۱ و ۹. ۱۲.

hām-raeθwa : (۰۲) .

to be polluted by direct defilement

هانْم رَئِثْوَ . ناپاک شدن با پلیدی سرراست.

= لاشه مرده سرراست پلید می‌کند ۳/۱ وند ۵ و ۳۳. ۳۴. ۳۵. وند ۱۲ و ۲۱. ۱/۱ یشت ۱۹و۵۸.

2-to be mixed a bad thing with a good one.

۲ـ آمیخته شدن یک چیز خوب با بد، یا آمیخته شدن پاک با پلیدی.

۳/۱ وند ۱۸ و ۶۲.

وند ۱۸ و ۶۲. و ۱۸. ۶۲.

hām-raoδa : ( ) .

growing up; thriving; statly;

هانْم رَئُذَ : بالنده، بزرگ‌شونده، رونده، با شکوه

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. نیایش ۵ و۱۱

hām-vaiti : ( ) .

Friendly; victorious;

هانْم وَئینتی : دوستانه ، پیروزی . . . . .
مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۱ . یشت ۲ و ۶ . . . .
مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۱ . سی‌روزه ۱ و ۲ .

2-triumphant success; victorious power; also the Angel presiding over the same.

پیشرفت پیروزمندانه ، نیروی پیروزی ، همچنین نام نیروی‌مینوی نگه‌دارنده و پشتیبان پیروزی و شادی . . . ۴/۲ ویسپرد ۱۱ و ۱۶ .

hām-vaoiri : .

a large fruit (sp. & Jus); fruits with rind (Haug); (milk) with pap (Dar.);

هانْم وَئوئیری :

برابر ترجمه اشپیگل و یوستی این واژه: میوه بزرگ است. برابر ترجمه هوگ = میوه با پوست برابر ترجمه دار مستتر خوراک نرم و رقیق از شیر است . معنی درست این واژه‌میوه خوب رسیده یا میوه رسا می‌باشد . . ۶/۳ وند ۵ و ۵۲ .

hām-varēti : ( ) .

protection, support; strength; vigour;

هانْم وَرِتی : نگهداری ، پشتیبانی .
نیرومندی ، پیروزی . . ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶ . یشت ۱۱ و ۲ . یشت ۱۹ و ۳۹ . . ۲/۱۶ یسنا ۶۲ و ۴ . نیایش ۵ و ۱۰ . ویسپرد ۷ و ۳ . یشت ۱۹ و ۳۹ . سی‌روزه ۲ و ۲۲ . . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱ . . ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۸ . . ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۲ .

hām-varétivant : .

affording protection-

support; giving vigour- courage. هانْم وَرِتی وَنْتْ :

یارایی کردن نگهدار ، یارایی کردن پشتیبانی ، پیروزی دادن ، دلاوری کردن [illegible]

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳.

hām-sāsta : [illegible]

intructed, trained, educated;

هانْم ساسْتَ : آموخته ، پرورش یافته ، فرهیخته ، دانش آموخته .

hām-stāiti : [illegible]

standing together; همه ایستاده.

هانْم ستائیتی : با هم ایستادگی کردن [illegible] ۴/۱

یشت ۱۳ و ۳۹.

hām-sistō: [illegible]

by the whole of the living world (Dar.);

[illegible]

هانْم شیشْتو : با همه‌جهان زندگی (ترجمه دار مستتر) . یشت ۲۴ و ۳۶.

see : [illegible] نگ : [illegible]

hyat : [illegible]

an indefinite pronoun of the neuter gender, mostly used in the Gatha dialect, implying, that. which. هَیَتْ:

نام واژه‌ای ناآشکارا از گونه‌کماسه‌است‌که بیشتر در گاتها مانند وات فزونی بمعنی‌آن که ، کدام بکار رفته است . [illegible] یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۱۵ و ۳ . یسنا ۳۱ و ۵ . یسنا ۳۷ و ۴ . یسنا ۴۹ و ۱۲ . یسنا ۵۶ و ۱ . یسنا ۶۵ و ۱۴ .

2-sometimes, used in the mas.; e.g., the leader who.

۲ـ گاه‌گاه[1] در نام نرینه بکار می‌رود مانند

(رهبریکه یسنا ۲۹ و ۲. و گاهگاه) در نام فزون شده بکار می‌رود مانند:

= نامهائیکه یسنا ۳۸ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۸. واژه‌هیت

همچنین در گفتارهای بسیاری با معانی گوناگون بکار می‌رود.

3-Therefore, consequently;

۲ـ بنابراین سرانجام (درنتیجه)

یسنا ۲۹ و ۸. (۴) به آن وسیله یسنا ۴۴ و ۱۷.

4-thereby

5-when

۵ـ هنگامیکه یسنا ۳۰ و ۴ و ۶.

6-from the time

۶ـ از هنگام یسنا ۳۱ و ۸.

7-because

۷ـ برای اینکه، زیرا یسنا ۴۳ و ۴.

8-that is

۸ـ آن است یسنا ۵۸ و ۱.

9-as a connecting particle between a noun and its qualifying adjective.

۹ـ مانند یک وات پیوست دهنده.

میان نام واژه و صفت بکار می‌رود و شناساننده آن می‌باشد (اضافه توصیفی)

یسنا ۲۸ و ۹.

10-inseveral instrances is used as an expletive in the Gathas for the purposes of scansion (Sp.);

۱۰ـ واژه در چندین جا در گاتها برای بریدن چند واژه

در گفتار بگونهٔ وات فزونی بکار رفته است. یسنا ۳۱ و ۱۴.

هیار. هیات. هیانن

نگاه‌کنید به واژه = هستن است

hva :

own; belonging to one's self; also

هْوَ: صفت است: دارایی، بکسی وابسته بودن، داشتن.

همچنین نیز همان‌معنی‌را دارد. نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۴. یشت ۲۴ و ۵۳. مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۲۲ و ۱۱۰۹. مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۳.

در واژه‌های آمیخته (مرکب) نیز بکار رفته مانند [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

2-reflex. pronoun self, used in the three persons; myself thyself,himself; itself.

۲ـ نام واژه بخود (ضمیر بخود) مانند خودش در سه کس من و ،او، و آنان بکارمیرود مانند خودم آنان به او به آن، [illegible]. من خودم نرینه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۶. [illegible]. به آنان خودشان نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۰ و ۲. یسنا ۴۴ و ۲. [illegible] = او خودش نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۶. یسنا ۵۱ و ۱۹. یسنا ۵۳ و ۸. یسنا ۷۱ و ۱۳. [illegible]. نرینه ۴/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰.

hvaiwyāsta: [illegible] (از ریشه [illegible]) well-darted;

هْوَئیوْیاسْتَ: خوب پرت شده.

[illegible] = نیزه خوب‌انداخته‌شده. مادینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲.

hvaṅhvya : [illegible] (از ریشه [illegible] + [illegible] + [illegible]) a bissful life;

هْوَنْگْهْوَیَ: زندگی‌خوش، زندگی‌با کامروایی. [illegible]. یک زندگی خوش تا جاوید، یک زندگی کامروا برای همیشه جاودانی ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱.

hvačaṅh: [illegible] = (از ریشه [illegible] + [illegible]) speaking good-gracious words;

هْوَچَنْگْهْ:

خوب‌گفتار، گفتن واژه‌های نیک و فرهیخته [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۵ و ۲۰ [illegible]. نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸. [illegible]. نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. [illegible] = تو ای جوان نیک‌گفتار نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵.

hvazãna : ([illegible]) [illegible] .

admirably fit for driving.

هْوَزانَ : پسندیده و در خور رانندگی . [illegible] .

with good horses to ride and good chariats to drive.

با اسبان خوب برای سواری کردن و ارابه‌های خوب

برای راندن ، نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸ .

hvanta : ([illegible]) [illegible] .

beautifully-fringed;

هْوَنْتَ : کناره دار بزیبایی ، دارای ملیله در کناره به زیبایی . [illegible]

گلدنر [illegible] . کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲ . = نازبالش ملیله‌دار و

کناره‌دار زیبا . [illegible] یشت ۱۷ و ۹ . ۱۰ .

hvant : [illegible] .

see : نگ : [illegible] .

havapaṅh : [illegible] .

well-working; working wonders;possessing intrinsic merit.

هْوَپَنْگْهْ : خوب‌کارکننده

شگفت کار کننده ، دارنده شایستگی سرشتی . [illegible] = خوب [illegible] = کار .

همچنین [illegible] در پارسی بمعنی خوب است . [illegible]

[illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۸۵ . [illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰

و ۵۴ . [illegible] . نرینه ۸/۱ یسنا ۷۱ و ۱۰ . [illegible] . [illegible]

[illegible] . مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳ .

hwar : (۱) [illegible] .

to shine, to give light.

هْوَرْ : درخشیدن ، روشنایی دادن .

huvar : (از ریشه [illegible] ۱) (۰۲) [illegible]

the sun.

هُوَرْ: خورشید.

[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۴۰. وند ۷ و ۵۲. یشت ۱۲ و ۲۵. [illegible] ۱/۱ وند ۹ و ۴۱. یشت ۱۰ و ۹۰. یشت ۷۳ و ۶. [illegible] ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. [illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۱. ۲. ۱۰. ۱۳. ۱۶. ۱۹. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۹. ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۶ و ۵. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۳. ۵۷. [illegible] ۶/۱ وند ۲ و ۱۰ و ۱۴. ۱۸. وند ۷ و ۷. ۵۸. یسنا ۱۹ و ۸. یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶. یشت ۴ و ۸. یشت ۵ و ۹۱. ۹۴. یشت ۱۰ و ۱۳. ۹۵. یشت ۱۲ و ۳.

hu-var : ([illegible] ۱) (۰۳) [illegible]

to eat;

هُوَرْ: خوردن

fra-huvar : [illegible] ۷۵۹۱-

to eat :

فْرَ هُوُوَرْ خوردن

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۱. [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۸. یشت ۵ و ۹۳. [illegible] ۳/۱ وند ۷ و ۲۳. ۷۶. یشت ۱۰ و ۱۲۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۹۱. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۲. [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

2-to drink.

۲ـ آشامیدن، خوردن.

[illegible] وند ۷ و ۷۱ [illegible]

۳/۱ خورده اوستا آفرینگان ۴.

hvaré-xšaēta : از ریشه [illegible] ۲۰ [illegible]

the shining sun; commonly used for the sun.

هُوَرِخْشَئیتَ: آفتاب درخشنده.

همگانی این واژه بخورشید گفته می‌شود. [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و

۲۸. یشت ۱۰ و ۱۱۸. [illegible] ۲/۱-6 یشت ۵ و ۹۰. یشت ۶ و ۱. یشت ۱۲ و ۳۴. نیایش ۱ و ۷. ۱۱. یسنا ۱۶ و ۴. یسنا ۲۵ و ۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. نیایش ۱ و ۵. [illegible] ۶/۱ یسنا ۲۲ و ۱۴. یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۰. سی‌روزه ۱ و ۱۱ [illegible] ۶/۱۰ یسنا ۱ و ۱۱ یسنا ۳ و ۱۳.
۸/۱ وند ۲۱ و ۵.

hvaréčaēšman : [illegible]

one of the six foremost helpers of Saoshyant,

هْوَرِچَئِشْمَنْ: خورشید چشم. روشن چشم نام یکی از شش تن یاران سوشیانت.
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸.

2-name of an illustrious personage different from the one mentioned above,

۲ـ نام یک کس نامی و برجسته
سوشیانت است. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

hvaréčiΘra : [illegible] (نرینه)

the youngest son of Zoroaster;
he was a warrior, commanding the armies of peshutan, son of king Gushtasp's.

هْوَرِچیثْرَ: خورشیدچهره، جوانترین پسرزرتشت، که جنگ‌آور و فرمانده ارتش پشوتن بود. و پشوتن نیز یکی از پسران شاه گشتاسپ است. [illegible]
۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

huvaréz : [illegible] (۱) [illegible]

good indeed; honest in work-practice;

هووَرِزْ: نیکوکردار، درست‌کار.
درست‌کردار. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶.

huvaréz : [illegible] (۲) (نرینه)

name of an illustrious personage

هووَرِزْ: نیکو کردار. نام کسی نامور. [illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

hvarézāna : [illegible]

doing good, benefiting;

هُوورزانَ: نیکی‌کننده، سودمند. [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

hvaré-darésa : [illegible]

sun faced; sunlike; or (the most glorious of all men) born to behold the sun; epithet of king Jamsheed.

هُورِدَرِسَ: خورشید روی.

مانند هور (شکوهمندترین مردان) زاده شده در نگر آفتاب. پاژنام جمشیدشاه‌پیشدادی [illegible] ۲/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۷ و ۴۵. ۴۶.

hvarēδī : [illegible]

name of a famous maiden;

هُووَرِذْی: بیننده خورشید. نام یک بانوی با آوازه و نامی. [illegible] = خورشید [illegible] = دیدن، نگریستن (۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱ [illegible])

hvaré-barézaṅh : [illegible]

high-reaching as the sun;

(پهلوی [illegible] = خورشید بالا)

هورِبَرِزَنگْهْ: خورشید بلند (بالا)

[illegible] ۲/۳ یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۲.

hvaré-raoxšṇi : [illegible] کماسه [illegible]

the light of the sun;

هْوَرِ رَئُخْشْنی: روشنایی خورشید . [illegible] ۱/۱۳ یشت ۶ و ۱ نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-raočanh : [illegible]

the brightness of the sun;

هْوَرِرَئُچَنْگْهْ : تابش خورشید ، سفیدی خورشید . پرتو خورشید . [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۶. نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-hazaoša : [illegible]

in one accord with the sun

هْوَرِهَزَئُشَ:هماهنگ با خورشید ، سازگار با خورشید .
پاژنام امشاسپند [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۵۱. [illegible] نرینه ۸/۳ نیایش ۱ و ۱.

hvaré-pišyant : [illegible]

the splendours of the sun

هْوَرِپیش یَنْتْ :شکوه‌خورشید . [illegible] = دربشیاری از شکوه خورشید یشت ۵۰ و ۲.

hvaréstāt : [illegible]

eating, eating the food. (مادینه) [illegible].

هْوَرِشْتاتْ : خوردن ، خوراک خوردن .

hvaršta : (کماسه) [illegible]

a good deed, a moral action;

هْوَرْشْتا: کردار نیک ، کنش مینوی . [illegible] ۱/۱۶۴ یسنا ۱۹و۱۶. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. [illegible] ۱/۶یسنا ۱۰و۱۶. [illegible] ۲/۳ویسپرد ۱۷ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. [illegible] ۲/۳یسنا ۱۱و۱۷ . [illegible] ۳/۳یسنا ۴۹و۴. یسنا ۷۰و۴ [illegible]

۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [illegible] ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۰. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [illegible] ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-(a deed) well-done; honestly performed.

۲ـ (کردار) نیک انجام شده. بدرستی انجام شده [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸ [illegible] ۲/۱. ویسپرد ۲ و ۵ [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. ویسپرد ۱۹ و ۲. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴. [illegible] کماسه ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱. [illegible] کماسه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

3-the good-deed

۳ـ کردار نیک

[illegible] ۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۴. [illegible] ۷/۱۰۲ یشت ۲۲ و ۱۵. یشت ۲۴ و ۵۴.

hvarštāvaréz : [illegible]

who do good deeds

هْوَرْشتاوَرِز: کردار نیک کننده.

[illegible] مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

hvasčva : [illegible] از ریشه [illegible]

having good-strong legs (Lit., calves of legs)

هْوَسْچْوَ: داشتن پاهای نیرومند و خوب. (پاهای گوساله‌ها) [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲.

hvasta : [illegible] از ریشه [illegible]

well-flung, well-shot.

هْوَسْتَ: خوب پرت‌شده، خوب پرتاب شده. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۱. یشت ۱۴ و ۲۰. [illegible] مادینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۲۸.

hvaspa : [illegible] (۱)

having a fleet horse; a good horse;

هْوَسْپَ: دارنده اسب تندرو، اسب خوب. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۶.

[illegible] نرینه ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۱۰۱. نیایش ۴ و ۵.

hvaspa : (2) [illegible] (۲) (نرینه)

the spiritual chief the karshvare vouru-Bareshti;

هْوَسْپَ: پیشوای روانی یا مینوی کشور و وروبرشتی.

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

hvaspa : (3) [illegible] (۳)

name of a river in Afghanistan;

the khoaspa of Arachosia, an eastern tributary of the Hamun;

هْوَسْپَ: نام رودخانه در افغانستان.

خواسپه ارچوسیا. بخشی از سرزمین خاوری هامون (ترجمه گلدنر) [illegible]. یشت ۱۹ و ۶۷.

hvā : [illegible]

self

هْوا: خویش، خوری، نام واژه (ضمیر ملکی)

hvāiwyasta : [illegible]

well-darted;

هْوائیویاسْتَ: نیزه تیزپر، تنداندانداخته.

hvāxta : [illegible] (۱) [illegible]

standing steadily, firm-foted; or entertaining good friendship;

هْواخْشْتَ: پابرجا. استوار یا در دوستی پابرجا. [illegible] = آشتی دوستی [illegible]، نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲.

hvāzāta : (۰۱) (𐬵𐬀𐬰𐬀𐬌𐬰𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙

هْواپا: دارای شایستگی سرشتی، بسیار زبردست. working wonders;

شگفت‌کار. [illegible] - نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۵. یشت ۱۰ و ۹۲.

۲ـ کننده کارهای نیک، نیکوکردار 2-practising good deeds

[illegible] - نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰. 3-highly respectable;

۳ـ بسیار آبرومند. بزرگوار. [illegible] = خوب [illegible] = آب = آبرو، ارج

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. [illegible]. مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷.

hvāpīm : [illegible].

see : [illegible] نگ: [illegible]

hvāfrita : [illegible] از ریشه [illegible]

هْوافْریتَ: بسیار خجسته، بسیار دوست‌داشتنی. greatly beloved;

[illegible]. نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. fully blessed;

hvāmarždika : [illegible].

highly merciful or forgiving;

هْوامَرْژْدیکَ. بسیار بخشنده، دهش مند ([illegible]) = بخشنده‌از خویش، خودبخش. یا ([illegible]). [illegible]

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۰.

hvāyaožda : [illegible].

purifying one's self

هْوایَئُژْدَ: پاک‌کننده خویش ([illegible]) خوب‌پاک‌کننده ([illegible]) [illegible]. مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

hvāyaona : [illegible]

assisting or supporting one's self;

هْوایَئُنَ: خودیار یا پشتیبانی کننده خویش.

(𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۲/۱ یشت ۳ و ۳.

۲ـ دارای دلاوری بسنده . 2-possessing sufficient vigour;

دارای دلیری‌رسا . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸ . ۳۰ . ۳۲ . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۱/۳ یشت ۱۶ و ۳. 3-one's own residence

۲ـ درخور جایگیر . بخود پشتیبان . استوار بخود . پابرجا (قائم‌بالذات) 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۱/۱ یشت ۳ و ۳.

hvāraoxšna : (𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

self-shining; self-lighted;

هْوارَتْ خْشْنَ: خودروشن ، از خود روشنی دهنده ، فروغمند . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲.

hvāret : (𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

rushing on one's self; self-attacking;

هْوارِتْ: خود یورش آورنده . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

hvāvaēϑa : (𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

sufficiently smiting;

هْواوَئیغَ: زننده‌رسا ، به‌اندازه بسنده زننده (یک‌جنگ‌ابزارکه‌به اندازه بسنده زننده‌است) 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 کماسه ۲/۱ یسنا ۵۷ . ۳۱.

hvāvant : (𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

like one's self; as himself;

هْواوَنْتْ: مانند خود ، خویشوار ، بگونه خود . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌 . نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

hvāvayañh : (𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌) . 𐬀𐬭𐬀𐬌𐬭𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

self-helping; self-supporting;

هْواوَیَنْگْهْ: خودیاری‌کننده. خودپشتیبانی کننده. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۴.

hvāvastra : [illegible]

self-clothed;

هْواوَسْتْرَ: خودپوشیده، تن‌پوش ازخود، جامه‌سرخود. (مانندجانوریکه‌تنش باپشم پوشیده باشد). [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

hvāvōya : [illegible]

see : [illegible] نگ: [illegible]

hviδ ātāw : [illegible]

see : [illegible] نگ: [illegible]

hvīra : [illegible]

possessing heroic, strength, as powerful as a hero;

هْوِیرَ: دارای پهلوانی، نیرومند مانند یک پهلوان.

[illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. نیایش ۵ و ۱۱. [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۸۳، ۱۳۴. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۸.

[illegible]

hvō-aiwiš̱āč :

self-following; going hand in hand;

هْوْوآئیویشاچ: خودپیروی، دست در دست رفتن.

[illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱.

hvōgva : [illegible]

the name of family the court of king Gushtaspa.

هوگو، نام خانوادگی یکی از درباریان شاه‌گشتاسب

hvõva :

the most illustrious family at the court of king Gushtasp to which belonged Jamasp, the minester of the king and Frashaostra his brother;

هْوُوَ: نامیترین و باآوازه‌ترین خانواده در دربار شاه گشتاسب که وابسته به جاماسب وزیر و برادرش فرشوشتر است. ۱/۱۰ یشت ۸ و ۹۵. ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳. ۸/۱۰ یسنا ۴۶. ۱۶. ۱/۳ یشت ۵ و ۹۸.

hvõγžaΘa :

sufficeintly flowing; full-flowing;

هْوُوْغْژَثَ: جاری به اندازه بسنده، بسیار روان = پر، بسیار = روان‌شدن. ۲/۳۰ یسنا ۳۸ و ۳. = آب روان شونده را.

hvõvi : (مادینه)

the daughter of Frashaoshtra and the pious wife of Zarathushtra and the putative mother of the three apostles at the end of the time. The three apostles are Saoshant, Ukhshyat Ereta and Ukhshyat-Nemangh;

هْوُوِي: دختر فرشوشتر زن زردشت و مادر "ایسدواستر"، "اروفتدنغ" و "خورشیدچهر" سه وفادار دین زرتشتی. ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

hvãnΘwa :

a good retinue; sufficient number of men and herds;

هْوانْثْوَ: همراه خوب.

بایسته خوب، هموندان بسنده از مردم یا رمه مانند:

2-provided with a good retinue.

۲ـ فراهم شده با یک همراه خوب. یاژنام جمشید [illegible]
نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱. یسنا ۹ و ۴. یشت ۵ و ۲۵. یشت ۹ و ۸. یشت ۱۹ و ۳۴.
[illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۱. [illegible]
نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲. وند ۱۹ و ۳۹.

hvãnθvant : [illegible]

provided with a good retinue; rich in good herds; furnished with a sufficient number of men;

هْوانْثَوَنْتَ: فراهم شده با بایسته خوب؛ توانگر با رمه خوب. آراسته با مردم بسنده، آراسته با هموندان بسنده. [illegible]
کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲.

hvãnn : [illegible]

to consider a person as closely connected with one's self.

هْوانّن:

رسیدگی کردن به کسی یا دیدن کسی را با ژرف‌بینی خویش.

[illegible] ۱/۳ خورده اوستا. ۶. [illegible] یسنا ۳۵ و

ریشه‌ها

to twist. bent	آنْك : خم کردن ، پیچاندن	ank	
to use violence	آنْغ : کاستن ، رنج دادن ، سختی دادن	anǰ	
to go. to step-walking	آنْچ : رفتن ، گام برداشتن ، گردش کردن	anč	
blinding. dazzling	آند : کور بودن ، کور شدن	and	
to breath.	آن : نفس کشیدن	an	
	ائِیش	aēš	
	آئِیش	aeš	
	آئِین	aēn	
to be existng	آه : بودن ، هستن	ah	
to threw.	آه : انداختن	ah	
to go, to come forward. to get. to take. to reach.	آپ : رفتن، رسیدن، پیش آمدن، بدست‌آوردن، برداشتن	ap	
Water	آپ : آب	ap	
to tell	آ اُك : گفتن	aok	
to tell to talk	آ اُگ : گفتن ، فراگفتن ، خواندن	aog	
to call	آ اُج : نامیدن	aoj	
to tell	آ اُش : گفتن	aoš	
to hold dear	آ اُز : گرامی داشتن	aoz	
to perceive	آ اُت : دریافتن .	aot	
to squeeze	آ اُبگ : زیرفشارگذاشتن	aobg	
to progress. to audibility	آرِد : پیش بردن ، رسا ساختن	aréd	
to cost. to be worth	آرِگ : ارزیدن ، ارج داشتن	arég	

to movement. to go. to reach.	آر : حرکت کردن ، رفتن ، رسیدن .	ar	
to give. to forgive.	آر : بخش کردن ، بخشیدن	ar	
to be hindered. to prevent.	آر : بازماندن ، درجا نگاهداشتن	ar	
to battle. to quarrel	: پیکار کردن ، ستیزه کردن		
carring. to carry. to lead	: حمل کردن ، بردن		
to drive. to runing.	: راندن ، روانه کردن		
to come	: آمدن		
to say. to tell	آد : گفتن ، ادا کردن	ad	
to help. to go to come	آو : یاری دادن ، رفتن ، آمدن	av	
to destroy. to injur	آو : ویران کردن ، آسیب زدن	av	
to fade. to dry	آویو : پژمردن ، خشک شدن	ava-miv	
to inform. to know.	آپی‌وت : آگاهی دادن ، دانستن	api-vat	
to put out. to send out.	آیپی‌وا : خاموش کردن ، بیرون انداختن	aipi-vā	
to sit. to sit down.	آه : نشستن	āh	
to accept.	آه : پذیرفتن	āh	
to want. to wish. to desire	آز : خواستن ، آرزو داشتن ، جستن	āz	
to increase	آفی : افزون	āfya	
to come	آئی : آمدن	āi	
to glance. to look. to observe.	آخش : زیرنظر داشتن ، برنگریستن ، پائیدن	āxš	
to close. to fasten.	آنز : بستن ، تنگ بستن	ānz	
to reach. to come. to became	آنس : رسیدن ، آمدن	āns	
to come. to go.	ایر : آمدن ، رفتن	éré	

bar بَرْ : بردن، سواری‌کردن، بردباری کردن — to carry. to ride. to patience.

bar بَرْ : سخت‌وزیدن — to blow firm

bi بی : بیم داشتن، ترسیدن، ترسانیدن — to be afraid. to fear. to dread

buć بوذ : دانستن، آگاه‌بودن، بوئیدن — to know-to be inform.

bud بود : دانستن، آگاه‌بودن، بوبردن — to know-to be inform. to suspect

buj بوج : رهانیدن، بازکردن — to free. to open.

bug بوگ : آزادرها ساختن، بخشودن، گذشت‌کردن — to free. to forgive. to pass.

bag بگ : بخش کردن، انباز بودن — to give. to company. to share.

baj بَجْ : بخش، بخت — share. chance.

pad پَذْ : بحرکت درآمدن، جنبیدن — to move. to keep moving.

pat پَتْ : افتادن، انداختن، پرت کردن — to fall. to throw. to shoot.

pat پَتْ : پرواز کردن — to fly

par پَرْ : سزا دادن، برابرکردن، درگذرانیدن‌گناه — to remunerate. to equalize. to pass.

par پَرْ : جنگیدن، گذرکردن، بسوی دیگررفتن — to fight. to pass. to go away.

par پَرْ : پر کردن، انباشتن — to fill. to full. to load.

par پَرْ : جلوگیری کردن، برابرکردن، سنجیدن — to prevent to equalize, to measure

paréx پَرِخْش : پرخاش کردن، کشمکش کردن — to Bawl out. to quarrel.

pérét پِرِت : جنگیدن — to fight.

to fight	پَرِت : جنگیدن	parét	
to full	پِرِ : پر کردن	péré	
to ask.	پِرِس : پرسیدن	pérés	
to close. to fasten.	پَس : بستن ، دربندکردن	pas	
to fart.	پَرِدْ : گوزیدن	paréd	
to frighten. to driving away.	پَزْدْیَ : ترسانیدن ، دور راندن	pazdya	
to move.	پَثْ : جنبیدن ، مانند	paΘ	
to stench. to decay.	پَوْ : گندیدن ، پوسیدن	pav	
to coloring, to ornament. to wright	پَئِشْ : رنگین‌کردن،آذین‌کردن ، نوشتن	paēs	
swelling,	پَئی : ورم‌کردن، بالاآمدن، شیر دادن (پستان‌ازشیر)	paī	
to look after, to glance.	پَئی : پائیدن، نگهداری‌کردن	pai	
to look after, to glance.	پا : پائیدن ، نگهداری کردن	pā	
to look after, to glance.	پاهْ : پائیدن ، نگهداری کردن	pāh	
to warm. to be warm. to heat	تَپْ : گرم سدن ، گرم کردن ، تفتن	tap	
to shave. to cut. to make	تَشْ : تراشیدن، بریدن ، ساختن	taš	
to draw. to germinate to widen	تَنْ : کشیدن، تنیدن، پهن‌کردن	tan	
to gallop. to streagthen to follow.	تَکْ : تاختن ، نیرودادن، روان‌شدن	tak	
to drive	تَچْ : راندن	tač	
to can. to be able.	تَوْ : توانستن ، توان داشتن	tav	

tav	تَوْ	شیون برآوردن ، فریاد برآوردن	to wail.to mourning
tar	تَرْ	برداشتن ، چشم‌پوشی کردن ، چیر شدن	to take off, to counive. to prevall.
tbiš	تْبیش	رنجاندن، آزاردن، کین داشتن	to give trouble. to affict.
tarép	تَرِپ	دزدیدن ، ربودن ، ترفند	to steal.to rob.trick
téré	تِرِ	چشم‌پوشی کردن	to courning.
taoš	تَئُش	تهی ، تهی‌کردن یا شدن	empty. to void
taxš	تَخْش	تازاندن ، روان کردن	to drive. to send.
taxš	تَخْش	تخشا بودن ، کوشیدن	to be diligent. to effort.
taurv	تَئورْو	پیروز (بودن ، شدن)	to become victorious.
tawérs	تَوِرْس	بریدن	to cut.
tuš	توش	خرسند کردن	to satisfy. to please
Oru	ثرو	پروردن، روزی‌دادن، رویهم چیدن	to train. to fed. to put things in order.
Orā	ثرا	نگهداری کردن ، پناه دادن	to hold. to shelter.
Oanj	ثَنْج	سفت‌کردن	to fasten
Ouš=tuš	ثوش=توش	خرسند کردن	to satisfy. to please.
Oang	ثَنْگ	کشیدن ،آهیختن	to drawout. to weary
Oraoš	ثرَ اُش	پروردن ، پختن ، رسیده کردن ، پرداختن	to train. to fed. to cook.
Ora	ثرَ	ترسیدن ، هراسیدن.	to frighten. to be afraid. to fear.
Owaxš	ثوَخش	تخشا بودن ، کوشیدن	to be diligent. to effort
Owai	ثوَئی	ترسانیدن ، هراس انداختن	to fear.to frighten
Owanz	ثوَنْز	درفشاربودن، برنج‌وستم افتادن	to squeeze. to harm

do not wish. dont wishing.	جَدْ : نخواستن، نیوزیدن	jad	
to strike. to hit	جَنْ : زدن	jan	
to entreaty.	جَذْ : التماس کردن	jaδ	
to go	جَمْ : رفتن =	jam	
to request.	جی : درخواست کردن	ji	
to live. to be	جی : زندگی کردن، زیستن	ji	
to live. to be	جو : زندگی کردن، زیستن	ju	
to hurry.	جو : شتابیدن	ju	
to grow old.	جْیا: پیر شدن، فرسودن، ناتوان شدن	jyā	
to choos. to know.	چی: برگزیدن، شناختن	či	
to punish	چی: کیفر دادن	či	
to know	چیت: دانستن	čit	
to know	چیث: دانستن	čiθ	
to relate,	چیس: نسبت دادن	čis	
to empty	چیش(۲) : تهی کردن	čiš	
to teach, to learn.	چَس : آموزش دادن، یاد دادن	čas	
to be taught,	چَش : آموزش دادن، یاد دادن	čaš	
to learn.	چیش (۱) : آموزش‌دادن، یاد دادن	čiš	
to dsire, to forgive.	چَگ : چغیدن، هوس داشتن، بخشیدن	čag	
to take care. to protect.	هَر : نگهداری کردن، پاسداری کردن، پناه‌گرفتن، بازداشتن	har	
assistance. to be confedrate	هَک : برادری‌کردن، همراه‌بودن، یگانه‌شدن	hak	
assistance. to be confedrate	هَخ : برادری‌کردن، همراه‌بودن، یگانه‌شدن	hax	
to befit. to be fit.	هَن : شایسته‌بودن، ارزنده‌بودن،	han	

to worthy.to be fit.	فراهم‌کردن		
to gain access to. to seize. to get.	دست یافتن، ربودن، گرفتار کردن، چیر شدن	haz	هَزْ
to grab.to separate.	بازداشت‌کردن، جداکردن	ha	هذ
to boast. to pride.	بالیدن، فخر کردن	haṇ	هَنْ
to sit down.	نشستن، نشاندن	had	هَدْ
to be near.	نزدیک شدن	had	هَدْ
to see. to look.	دیدن، نگاه کردن	has	هَسْ
to hold up. to take care.	برگرفتن، نگاهداری‌کردن	hap	هَپ
to dry.	خشک شدن	huš	هوش
to threw away, to threw out.	کناراندا‌ختن، دورانداختن، بیرون‌انداختن	harék	هَرِك
to put. to lay, to dliver.	هلیدن، هشتن، رهاکردن	haréz	هَرِز
to puor. to shed.	ریختن، پاشیدن، خیس‌کردن	haēk	هَئِك
to follow.to pursuing.	دنبال‌کردن، پیروی‌کردن	haēz	هَئِز
to dry	خشکیدن	haēk	هَئِك
to dry	خشکیدن	haoš	هَئُش
to pound. to press,	کوبیدن، فشردن	hv	هْو
to drive forth. to excite.	پیش راندن، برانگیختن	hv	هْو
to bring forth. to give birth tc	زائیدن، فرزند آوردن	hv	هْو
to cook. to roast	پختن، سرخ کردن	hv	هْو
to pound.	کوبیدن	héréz	هِرِز
to follow.	روان کردن	héréz	هِرِز
to lead. tecite. to persist	رهبری‌کردن، انگیختن، پافشاری‌کردن	hixš	هیخش

to persits. to shed.	هینچ : پاشیدن ، افشاندن	hinč	
to follow.	هَخْش : روان کردن	haxš	
to reach. to get.	هَنْتْ : رسیدن ، بدست آوردن	hant	
to close.	هی : بستن	hi	
to chew. to grind.	خَدْ : خائیدن، خورد کردن	xad	
to eat.	خَرْ : خوردن	xar	
to can. to be able.	خْشی : توانستن ، یارستن	xši	
to rule	خْشی: فرمانروائیِ کردن	xši	
to teach. to show	خْشا : آموختن ، نشان دادن	xsā	
to wish	خْراپ : خواهش، آرزو (کردن)	xrap	
to fear. to dishevel	خْرَدْ : نگران کردن و پریشان کردن، ترسانیدن	xraod	
to roar. to cry	خْرَ اُسْ : خروشیدن	xraos	
acquainted.	خْشنا : آشنا	xšnā	
to hapy.	خْشنو: خشنود (بودن، شدن، کردن)	xšnu	
to be disturbed. to get angry	خْشَ بْ : آشفتن ، آشوب کردن	xšaob	
to tear. to rend.	دَرْ : دریدن ، پاره کردن	dar	
to take up. to support	دَرْ: برداشتن. (دارش.) پشتیبانی کردن، ستودن	dar	
to say. to call.	دَوْ : گفتن ، خواندن	dav	
to keep away.	دَوْ: دور کردن ، دفع کردن	dav	
to clean. to purify	دَوْ : زدودن ، پاک کردن ،مالیدن	dav	
to press, to harm.	دَوْ : فشار آوردن ، آزردن	dav	
to dcay.	دَبْ: فریفتن ، گمراه کردن	dab	
to persist. to make a stand.	دَبْ: پافشاری کردن، کارورزی کردن	dab	
to see. to learn.	دَرِسْ : دیدن ، فراگرفتن	darés	
to see	دِرِسْ : دیدن	dérés	

dag دَگ : داغ‌کردن، سوزانیدن = to cauterize. to heat.

daxš دَخش : نشان دادن، آموختن to show. to teach.

daēz دَاِز : رویهم توده‌کردن، ساختن to store. to make.

daēs دَاس : نشان‌دادن، نمایش دادن، آگانیدن to show. to represent, to inform.

daréz دَرِز : دیدن، فراگرفتن to see. to learn.

déréz دِرِز : ۱ـربودن ۲ـبستن، دوختن to steal. to close. to sew.

déré دِرِ : برداشتن to take of.

débaēš دِبَئِش : آزردن to pain.

débu دِبو : فریفتن to deceive.

déréš دِرِش : جرات دادن، سخت‌شدن، استوارشدن to give courage. to dare. to be firm.

débānz دِبَنْز : افزودن، بالیدن

dyav دْیَو : درپی‌چیزی‌بودن ،کوشیدن to encreaze. to pride.

dyā دْیا : دربندکردن، جلوگیری‌کردن، بازداشت‌کردن looking for. to endeavor. to detain, to prevent.

draog دْرَاُگ : دروغ falsehood. lie.

drag دْرَگ : سخت‌نگهداشتن، دراز کردن to keeping, hard. to extend. to give power.

drang دْرَنگ : بستن، استوارکردن، زورمند ساختن to close, to fasten, to give power.

drang دْرَنگ : ازبرکردن، بیاد سپردن، آهسته‌خواندن to learn by heart, to red slow

dvaēš دْ ئِش : فریفتن to deceive.

dvag دْوَگ : پرزدن to fly. to flap.

dvar دْوَر : شتافتن، رفتن، اهریمنی to run, to go.

to fly, to go	دْوَنْ : پریدن، رفتن	dvan	
to clean.	دیش : پاک کردن	dīš	
	دْرِوْ :	dréw	
to see	دی : دیدن	di	
to show	دیش : نشان‌دادن	diš	
to give. to create. to forgive.	دَثْ : دادن، آفریدن، بخشیدن، پیشکش‌کردن	daΘ	
to follow.	درو : روان‌شدن	dru	
to give. to creat	دا : دادن، آفریدن	dā	
to full	داث : پر کردن	dāΘ	
to learn. to teach.	داه : آموختن، دانا نمودن	dāh	
to nurs. to take care of	دائی : پرستاری‌کردن، خدمت کردن، دایه‌گی‌کردن	dāi	
to see.	دائی : دیدن	dāi	
to look after. to hold.	ذَرْ : نگاهداشتن	ðar	
to wound. to harm.	رَشْ : ریش کردن، زخم زدن، آسیب رساندن	rašˇ	
to wound. to harm.	ریش : ریش‌کردن، زخم زدن، آسیب‌رساندن	rišˇ	
to decorate. to ornament.	رَزْ : آراستن، نظم دادن	raz	
to make comfortable. to joy.	رَمْ : آرامیدن، رامش داشتن، خوش بودن	ram	
to pour. to abandon. to lay.	رَئِكْ : ریختن، واگذاشتن، هشتن، ترک‌کردن	raēk	
to wound.	رَئِشْ : ریشیدن، زخم کردن	raēšˇ	
to lick.	رَئِزْ : لیسیدن، لیس‌زدن	raēz	
to die. to pass away.	رَئِثْ : درگذشتن، مردن	raēΘ	

raoč رَاُچ : روشن‌شدن، درخشیدن، افروختن — to light.to kindle. shining.

raod رَاُد : گریه‌کردن، مویه‌کردن، شیون‌کردن — to weep. to cry. to shed tears.

raod رَاُد : رستن، روئیدن — to grow, to spring.

raod رَاُد : فراموش‌شدن، بازداشتن، دورنگهداشتن — to forget. to preven, to take far

raod رَاُد : روان بودن (رودخانه)، رود — flowing. runing.

rah رَه : بیوفائی‌کردن، بیگانه‌بودن — do not constant. to be forighn

rai رَئی : ریدن، ریستن — to stool. to shit.

rang رَنگ : سبک‌بودن، چابک‌بودن، تیزکردن — to be light. to agili, to sharpen.

(raz) (رَز) : رستن، رهاکردن — to be delivered. to get rid of.

rap رَپ : شادکردن، پناه‌دادن، رامش‌دادن — to enjoy, to shelter. to happy

raēθwa. رَئِثْوَ : آمیختن — to mix. to blend.

ričˇ ریچ : تهی‌کردن، ریختن — to empty. to pour

riθ ریث : تراوش‌کردن، مردن — to ooze. to seepage. to die.

rid رید : اشک ریختن، چکانیدن — to shed tears.to drip.

rud رود : اشک ریختن، نالیدن — to shed tears.to weep.

ruδ روذ : اشک ریختن، نالیدن — to shed tears.to weep.

ry-ava ری آوَ : گریستن — to weep.

rā را : رادی‌کردن، رایگان‌دادن — to for give. to do gratis.

rās راس : رفتن، رسیدن — to go to reach.

	راز : گرازیدن.	rãz	
to avail. to dcorat. to do.	راد : آماده کردن، آراستن، بجای‌آوردن	rãd	
to paste. to belong.	راث : چسبیدن، تعلق داشتن	rãΘ	
to know.	زن : دانستن	zan	
to give birth to	زَنْ : زائیدن	zan	
to pain. to angry.	زَرْ : آزردن، خشمگین‌شدن	zar	
to be yellow. to turn yellow.	زَرْ : زرد بودن، زرد شدن	zar	
to abandon. to lay.	زَهْ : واگذاشتن، ترک‌کردن	zah	
to call. to call for help.	زو : خواندن، یاری‌خواستن	zu	
blessing. to call for help	زو : نیایش‌کردن، یاری‌خواستن، آوا کردن	zu	
to call. to sound.	زبا : نامیدن، آوا کردن	zbã	
aberration. to deceive.	زْبَرْ : کج رفتن، کجرفتار بودن، فریفتن	zbar	
to. harm. to loss.	زْیا : زیان‌رساندن، آسیب‌زدن	zyã	
to like.	زوش : دوست داشتن	zuš	
to grind. to destroy.	زَمْب : خرد کردن، ویران‌ساختن	zamb	
to be far from. to pass. to swim	زْگَدْ : دور شدن، گذشتن، شنا کردن	zgad	
to draw. to be stright.	زَرِشْ : کشیدن، بیخ شدن	zaréš	
to like. to happy.	زَئُشْ : دوست داشتن، خوش آمدن از چیزی	zaoš	
to be in love. affection.	زْرَزْدا : دلدادن، دلبستگی داشتن	zrazdã	
to grow old.	زِرِ : پیر شدن	zéré	
to abandon. to lay.	زا : ترک کردن، واهشتن	zã	

to go. to go forth.	رفتن، پیش رفتن	zā زا	
to free. to give out. to keep away	رهاکردن، بیرون دادن، دفع کردن (زائیدن)	zāi زائی	
flowing	روان بودن، جاری بودن	žgar ژگَر	
flowing	روان بودن، جاری بودن	žar غَرَر	
to recipt. to learn.	دریافتن، آموختن	sak سَك	
to elapse. to pass. to do.	سپری‌شدن، گذشتن، انجام دادن	sak سَك	
to join together. to assemble.	بهم‌پیوستن، انجمن‌کردن	sar سَر	
to fall. to attach. to go in.	افتادن، یورش‌کردن، فرورفتن	sad سَد	
to pain. to harm, to tinkle.	رنجاندن، آزردن، درنگیدن، واهشتن	sad سَد	
to come into view. to admire.	پدیدارشدن، پسند آمدن، به نگرآمدن	sand سَند	
to load. to make. to eaxn.	بباراوردن، ساختن، بدست آوردن، انجام‌دادن	sand سَنْد	
to make a profit.	سود دادن، سود بردن	sau سَئو	
to teach. to learn.	یاد دادن، آموختن	sañ h سَنگ	
to sin.	گناه کردن	star سْتَر	
to spread.	گستردن	star سْتَر	
to commend. to praise.	ستودن، ستایش کردن	stu سْتو	
to stand up.	ایستادن	stā سْتا	
to deposit. to trample.	سپردن، پایمال کردن	spar سْپَر	
to struggle. to strife.	در تلاش و کوشش بودن	sparéz سْپَرِز	
to look. to watch. to spectator.	نگریستن، تماشا کردن، دیدانی کردن	" "	

to us a new plan. to throw.	سپا : پی‌افکندن ، افکندن	spã	
to take forth, to increase.	سپا : بیش بودن ، افزودن	spã	
to swell. to inflame. to grow big.	سپائی : باد کردن ، ورم‌کردن ، بزرگ‌شدن	spãi	
to sash. to clean.	سنا : شستشوکردن ، پاک‌کردن	snã	
to strike. to hit	سنَثْ : زدن ، اوژدن	snaΘ	
to snow.	سنَئگ : برف باریدن	snaẽg	
to make firm. to support.	سکِمْب : استوارکردن ، پشتیبانی کردن	skémb	
to pour, to scatter. to spread.	ستِرِ : ریختن ، پاشیدن ، گستردن	stéré	
to paste. to glue.	سریش : چسبیدن ، سریشتن	sriš	
to hear.	سرو : شنیدن	sru	
to go.	سوو : رفتن	sru	
to light	سوچ : روشن کردن	suč	
to cut of each. to separate of each.	سچیند : ازهم‌بریدن ، ازهم‌جدا کردن	sčind	
to fed. to increase.	سپَن : پروراندن ، افزودن	span	
to cut.to wound.	سو : بریدن ، زخم‌کردن	sõ	
to break. to break up.	سید : شکستن ، گسستن	sid	
to teach. to inspire.	سیش : آموزاندن ، الهام‌کردن	sīš	
to nest. to dwell.	شی : آشیان‌کردن ، نشیمن‌کردن	šī	
to go.	شو : رفتن	šu	
to strut.	شو : خراشیدن	šu	
to drink.	شَم : آشامیدن	šam	
to be glad. to joy	شیا : شاد بودن ، خوش بودن	šyã	
to go. to walk.	شیاو : شدن ، رفتن	šyav	

to go. to walk.	شیو : شدن، رفتن	šyu	
to see. to look.	شَس : دیدن، نگاه کردن	šas	
to be glad	شا : شاد بودن	šā	
to flowig. shedding.	غژر : روان شدن، جاری کردن	žar	
to do. to make.	کَر: کردن، ساختن، انجام دادن	kar	
to remember. to think to suppose	کَر : بیاد داشتن، اندیشیدن، انگاردن	kar	
to sow. to plant. to scatter.	کَر : کاویدن، کاشتن، پخش کردن، پاشیدن	kar	
to plough. to till.	کَر : شخم‌زدن، شکافتن، شیار انداختن	kar	
to graze.	کَرچَر : چریدن، این‌سو و آنسو رفتن	kar=čar	
knife. to cut.	کَرِت : کارد، بریدن	karét	
to dig.	کَن : کندن	kan	
to love. to like.	کَن: مهر ورزیدن، دوست داشتن	kan	
to draw.	کَرْش: کشه، کشیدن	karš	
to sow. to plant.	کَرْش : کشتن، کاشتن، غرس کردن	karš	
to plough.	کَرْش: شیار کردن، شخم کردن	karš	
to be inform. to look	کَس (با پیشوند آ) : آگاه شدن، نگاه کردن	kas	
to expect.	کو : چشم داشت	ku	
to lean. to meager.	کِرِس : لاغر کردن	kérés	
to do.	کِر : کردن	kéré	
to show. to give up	کَشِش: فرا دادن، نشان دادن	kaēš	
to swall. to bring.	کَشِش: آمادن، فراهمیدن	kaēš	
to look. to think.	کَتِت : در نظر گرفتن، اندیشیدن	kaēt	

to learn. to show.	آموختن ، نشان دادن : کَئِث	kaēθ	
to kill.	کشتن : کَئُش	kaoš	
to teach.	آموختن : کَش=چَش	kaš=čaš	
to pick.	چیدن : کی	ki	
to like. to love.	دوست‌داشتن ، کام خواهش خواستن : کا	kā	
to at one. to pay.	کفاره دادن ، پرداختن : کائی	kāi	
to do sound. to earess to caress.	بصدا درآوردن ، نواختن : کانْهْ	kāh	
to walk. to com.	گامیدن ، آمدن : گَمْ	gam	
to be awake.	بیدار بودن : گَرْ	gar	
to sing. to sing a song, to dear.	نغمه خواندن ، سرود خواندن گرامیداشتن : گَرْ	gar	
to swallow. to gulp.	اوباردن (بلعیدن)، خوردن : گَرْ	gar	
to live. to ـsist.	زیستن ، زنده بودن : گی	gi	
to strengthen.	نیرو دادن : گی	gi	
to aern. to overcome	بدست‌آوردن ، چیر شدن : گی	gi	
to get angry.	خشمگین شدن : گَرَمْ	gram	
to take. to hold.	گرفتن ، برداشتن : گَرَب	grab	
to take. to hold.	گرفتن ، برداشتن : گِرِوْ	gérew	
to hit. to fight.	زدن ، جنگیدن : گَنْجَنْ =	gan=jan	
to search. to want. to vant.	جستن ، خواستن : گَدْ	gad	
to get on hand.	بدست‌آوردن ، بکف‌گرفتن، دست : گَوْ	gav	
to hear. to listen	گوش کردن ، شنیدن : گَئُش	gaoš	
to hear. to listen.	شنیدن ، نیوشیدن : گوش	guš	
Multyplaying.	ضرب (زدن دو عدد درهم) : گون	gun	

to hid. to cover.	گوز : پنهان‌کردن، پوشاندن	guz	
to hide. to cover.	گئوز : پنهان‌کردن، پوشاندن	gaoz	
th bad eating.	گنهْ : بنادرستی خوردن، خوردن (اهریمنی)	gañh	
to spread.to scatter.	گوت : گستردن، پخش کردن	gūt	
to weap, to complain.	گرِز : گریستن، گرزش کردن، گله کردن	géréz	
to walk.to go.to come.	گا : گامیدن، رفتن، آمدن	gā	
to walk.to go.to come.	گئی : گامیدن، رفتن، آمدن	gai	
to wrapped. to dis-locate.	فْشَنْ : پیچ خوردن، دررفتن (در اثرکشیدگی)	fšan	
to nourish.to fatren.	فْشو : پروریدن، فربه کردن	fšu	
to decay.to sprinkle.	فْرَئِثْ : پوسیدن، ازهم پاشیدن	fraēθ	
to ask.	فْرَسْ : پرسیدن	fras	
to swim.	فْرُو : شنا کردن	frū	
to increase.to widen.	فْراد : افزودن، فراخ کردن	frād	
to full.	فْرا : پر کردن	frā	
to praise.	فْری : آفرین گفتن	frī	
to be put out.	فْرو : خاموش بودن	fru	
to like to praise.	فْرائی : دوست داشتن، آفرین خواندن	frāi	
to think	مَنْ : اندیشیدن	man	
to remain. to stay.	مَنْ : ماندن	man	
to foresee.	مَنْ : پیش‌بینی کردن	man	
to act sluggishly,	مَدْ : سست کردن	mad	
to share.	مَدْ : بخش کردن	mad	
to die.	مَرْ : مردن	mar	
to count. to remember to memorize.	مَر : شمردن، بیادآوردن، ازبر خواندن	mar	

to memorize.	مَنْد : بیاد سپردن	mand	
to move.	مَنْت : جنبانیدن	mant	
to respect.	مَنْگ : بزرگداشتن	mang	
to step on. to press.	مَئِد : زیرپاانداختن ، درفشار گذاشتن	maēd	
to desolate. to destroy.	مَرِد : نابود و تباه کردن	maréd	
to rub. to	مَرِز : مالیدن	maréz	
to bless	مَرِز : آمرزیدن	maréz	
to kill, Death.	مَرِك : میراندن ، مرگ	marék	
to memorize	مانْزدا : بیاد سپردن ،بیاد داشتن	mā̊zdā	
to bless.	مِرِژدا : آمرزیدن	méréždā	
to mix.	مَیَس : آمیختن	mayas	
to take. to carry. to move.	مَیو : گرفتن ، بردن ، جنبانیدن	mayu	
to speak. to talk, to read.	مَرَاُ : گفتن ، فرمودن ، خواندن	marao	
to measure. to teast	ما : اندازه‌کردن ، پیمانه‌کردن ، آزمودن	mā	
to want. to search. to worship.	مَچ : خواستن ، جستن ، پرستیدن	mač	
to reach. to come near. to lie with	مَغ : رسیدن ، نزدیک‌شدن ، نزدیکی‌کردن	maγ	
to be big.	مَز : بزرگ بودن	maz	
Death.	مِرِ : مردن	méré	
to be near.	مَخش : نزدیک شدن	maxš	
	مَغژ : نزدیک شدن	maγž	
to hold. to take room.	میت : جا گرفتن ، سرا گرفتن	mit	
to hold. to take room.	میث : جا گرفتن ، سرا گرفتن	miθ	
to admit. to accept.	میث : راه دادن ، پذیرفتن	miθ	

to make tat.	miv میوْ : فربه کردن		
to go.	mruč مْروچ : رفتن		
to kill. to destroy	mérénč مِرِنْچ : کشتن، تباه کردن		
to talke. to speak.	mrū مْرو : گفتن، فرمودن		
to be ashamed.	maj مَجْ : شرمنده بودن		
	naj نَجْ : شرمنده بودن		
to destroy. to turn off	nas نَسْ : ناپدید کردن، نابودن، خاموشیدن		
to get. to find	nas نَسْ : بدست‌آوردن، پیدا کردن		
to avail. to be brought about.	naš نَشْ : فراهم‌کردن، بدست‌آوردن		
to peel. to cut.	naΘ نَثْ : پوست‌کندن، بریدن		
to bent to bring down.	nam نَمْ : خمیدن، فرود آوردن، بسوی‌کسی‌مایل‌شدن		
to close.	naz نَزْ : بستن		
to be ashamed.	naj نَجْ : شرمنده بودن		
to know.	-čī چی : تشخیص دادن، شناختن		
to put. down. below.	ni نی : نهادن، پائین، زیر		
to sit down.	ni-had نی هَدْ : نشستن		
to sit down.	ni-pad نی پَدْ : نشستن		
to clean. to rub off	nižْ نیژْ : زدودن، پاک‌کردن		
to wet. to become we all over.	nab نَبْ: نمیدن، نم‌کشیدن، ترکردن		
diminishing of moon.	narép نَرِپ : کاستن ماه		
to lead. to carry.	nī نی : رهبری‌کردن، بردن		
to buzz. to doubt. to suppose.	naoΘ نَئُثْ : وزوزکردن، شک‌کردن، گمان‌کردن		
malevolence. to curse to scurrilous. to reproach.	naēd نَئِد : بدخواهی‌ونفرین‌کردن، بدگفتن، نکوهیدن		

naēg نَئِگ: شستن، پاک‌کردن	to wash. to clean.	
nāš ناش: بردن	to carry. to take.	
vah وَهْ : بودن، منزل‌کردن (باشیدن)	to be. to sit in home.	
vah وَهْ : پوشیدن (رخت)	to wear. (suit)	
vah وَهْ : روشن‌شدن، درخشیدن	to light. to shine.	
vak وَكْ : گفتن، واجیدن	to tell. to say.	
vaš وَشْ : گفتن	to tell.	
vī وی : پریدن	to fly.	
vī وی : کشتن	to kill.	
var وَرْ : گرویدن، باوریدن، گزیدن	to belive. to belift to choose.	
var وَرْ : روچرخاندن، روی‌تابیدن	dispensing with. giving up.	
var وَرْ : پوشاندن، پناه‌دادن	to cover. to shelter.	
var وَرْ : آبستن‌کردن، بارور کردن	to make pregnant.	
vaz وَزْ : وزیدن، بردن	to blow. to carry.	
vas وَسْ : آرزو کردن، خواستن	to wish. to want.	
vap وَپْ : بافتن، چکیدن، انداختن	to weave, to droppe. to throw	
vap وَپْ: سرودن	to sing. to poetast.	
vaf وَفْ : سرودن		
vad وَدْ : رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن	to lead. to run, to carry out.	
vaδ وَذْ : رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن		
van وَنْ : زدن، کشتن، کوبیدن	to hit, to kill. to grinder.	
van وَنْ : خواستن، خواهش کردن، حرمت داشتن	to will, to wish, to rever.	

to defend. to resistance.	وَن : برتر بودن ، چیرشدن	van	
to prevail. to preponderate	وَن : بدست آوردن	van	
to avail. to be brought about	وَد : پدافند کردن ، ایستادگی کردن	vad	
to tell.	وَچ : گفتن	vač	
to vomit	وَم : غی کردن	vam	
to stool.	وین : دیدن	vin	
to come. to became. to enter. to tach. to inform. to select to accept. to get. to be gentle. to let. to fellow. to be capture.	ویس: شدن ، آمدن ، درون آمدن ، رخنه‌کردن ، دست‌زدن ، نگرش دادن ، پسندیدن ، پذیرفتن ، دریافت کردن ، سر بفرمان بودن ، روا نمودن ، همراهی کردن ، گرفتار بودن	vīs	
to find. to avail. to get.	وید : پیدا کردن ، فراهم‌کردن ، بدست‌آوردن	vid	
to know. happening. event.	وید : دانستن ، رخداد ، پیش‌آمد	vid	
to choose. to know.	وی چی : برگزیدن ، شناختن	vī-čī	
pederasty.	ویپ : غلامبارگی‌کردن ، شر	vip	
to discharge.	ریختن		
to pull down. to destrouy.	وی کَن : پائین‌کشیدن ، ویران کردن	vi-kan	
to go.	وی : رفتن	vī	
to wear. to cover.	وِر : پوشیدن ، پوشانیدن	véré	
to blow. to do . to work. to fnish.	وِرِز: ورزیدن ، کارکردن ، انجام دادن	véréz	
to serve. to look after.	وِرِز : خدمت‌کردن ، رسیدگی	véréz	

to grow up. to increase.	وَرِدْ : بالیدن ، افزودن	varéd	
to grow. to rise to increase.	وَخْش : روئیدن ، بالیدن ، فزودن	vaxš	
to scatter.	وَخْش : افشاندن ، پاشیدن	vaxš	
to entreat. to prise	وَنْدْ : لابه کردن ، نیایش کردن	vand	
to separate. to sift to riddle.	وَئِدْ : جدا کردن ، دستچین کردن ، بیختن	vaēk	
to twist. to curl, to shot.	وَئِگْ : تاب‌خوردن ، تاب‌دادن ، پرت‌کردن ، جنبانیدن	vaēg	
to see. to have seen.	وَئِنْ : دیدن ، دیده شدن	vaēn	
to be redy. to eccept.	وَئِسْ : آماده بودن ، پذیرفتن	vaēs	
to know. to binform. to receive	وَئِیدْ : دانستن ، آگاه‌بودن ، دریافتن	vaéd	
to find.	وَئِدْ : یافتن	vaēd	
to be meek, to hold dear. to happy.	وَئِدْ : فروتنی کردن ، گرامی داشتن ، خوشنودکردن	vaēd	
to be inform, to receive.	وَئِثْ : آگاه‌بودن ، دریافتن	vaēΘ	
to prove.	وَئِثْ : ثابت کردن (گناه)	vaēΘ	
to blow. to cultivate.	وَرِزْ : ورزیدن ، برزگری کردن	varéz	
to separate. to part with each other.	وَرِزْ : جدا کردن ، جدا شدن	varéz	
to become	وَرِثْ : گردیدن ، گشتن	varéΘ	
to show	وَرِپْ : نشان دادن	varép	
to want. to like.	وَنْ : خواستن ، دوست داشتن	van	
to wear up.	وَنْ : از بالا پوشاندن	van	
to blow.	وا : وزیدن (باد)	vā	

to turn of, to be cold. to depress.	وا : خاموش شدن، سرد شدن، افسردن	vã	
shortage. diminution.	وا : کمبود و کاستی داشتن	vã	
to pull the vehicle.	وَشَیَ : کشیدن گردونه	vašaya	
to search. to seek.	وائی : جستن، جستجو کردن	vãi	
to rain.	وار: باریدن	vãr	
to beget.	وادایا : پس زدن	vãdãya	
to happy, to injoy.	وُئی : خوشنودکردن، شادکردن	voi	
to make proud. B to hurt. K	ووئیژدا : سربلند کردن، سر برافراشتن، آزار رسانیدن	vuiždã	
to infrom. to know.	وَتْ : آگاهیدن، فهمیدن	vat	
to prise. to worship.	وَنْدْ: ستودن، ستایش کردن	vand	
to stand up.	اوز ـ ایر : برپا خاستن	uz-ir	
to weep. to shed tears.	اوروپ: گریه‌کردن، اشک ریختن	urup	
to grow big.	اوزْ : بزرگ شدن	uz	
to weep. to shed tears.	اوروث: گریه‌کردن، اشک ریختن	uruΘ	
to be happy.	اورْواد : شاد بودن	urvãd	
to be glad.	اورواز : شاد بودن	urvãz	
competition. rivalry	اوسَنْگْهْ : همیستاری، هم‌چشمی	usan̊h	
yok. pair	یَئُگ : یوغ، جفت	yaog	
to clean. to pay.	یَئُژدا: پاک‌کردن، پرداخته‌کردن	yaoždã	
feast. celebration.	یَسْنَ : جشن	yasna	
to combat. to search to Boil.	یَاُذ : مبارزه کردن، جستن، جوشیدن	yaoδ	
to boil. to revolt.	یَئُز : جوشیدن، به‌شورش‌آمدن	yaoz	
to fight. to endeavor.	یَئود : جنگیدن، کوشیدن	yaud	
to prise. to worship.	یَزْ : ستایش کردن، پرستیدن	yaz	

to boil.to endeavor. to flow. to spout.	yah یَهْ : جوشیدن ، کوشیدن ، روان شدن ، فوران کردن	
to endeavor,to move.	yat یَتْ : کوشیدن ، جنبیدن B	
to stool.	yat یَتْ : ریدن K	
to take. to take on hand.	yam یَمْ : گرفتن ، بردست‌گرفتن	
to will. to pair. to join.	yav یَوْ : برآن‌شدن ، پیوسته کردن	
period. to join	yu یُوْ : زمان ، پیوستن	
to join together. to yok.	yuj یوج : بهم‌پیوستن ، یوغیدن	
to go. traversed.	yã یا : رفتن ، پیمودن	
to be suitable. to agree.	yã یا : هماهنگ‌شدن ، سازگارشدن	
to wear. to girdle.	yãh یاه : پوشیدن ، به‌تن‌کردن ، کمر بستن	
to will. to wish.	yãs یاس : خواستن ، آرزوکردن	

این ریشه‌ها ، برابر ریشه‌یابی اوستائی ، بارتولمه و پرفسور کافگا و جاکسون تنظیم شده. هرجا که واژه ریشه تنظیمی بارتولمه با ریشه کافگا ناهماهنگی دارد در روی آن ستاره آرم گذاشته شده است . مانند : کافگا (K) ، بارتولمه (B) . دیگر ریشه‌ها در فرهنگ‌های کافگا و بارتولمه و جاکسون هماهنگی دارند .

قیـدها
adverbs

این قیدها به ریشه‌ها می‌چسبند و برای آن معنی می‌سازند . adverbial suffix. ۱

ixnã	iΘã	ixa	aΘa	aeta	ha	ta	ava	a
ایخْنا	ایثا	ایخَ	آ ثَ	آ اِ تَ	هَ	تَ	آوَ	آ

قیـدها

authority	اوسوْ : اختیار	usõ	
havent authority	آنو سوْ : بی‌اختیار	anusõ	
openly	هَیثیَ : آشکارا	haiΘya	
hidden.	آنگهیثیم : پنهانی	añhiΘim	
openly	چیثوِ : آشکار	čiΘvē	
suddenly. hidden	آئیپی بوستی : ناگهانی ، پنهانی	aipi-busty	
each. all	یَوَ : هر ــ همه	yava	
each. all	یَوا : هر ــ همه	yavã	
interior. innerly.	آنْتَرِ : نَئِماتْ : درونی ، باطنا	antaré naemãt	
external. exterior.	نیشْتَرَ نَئِماتْ : بیرونی ، ظاهرا	ništara naemãt	
far from.	دورات : دور از	dūrãt	
in the short time.	ایشَرِسْتا ئیثیَ : در یک وقت کوتاه	išarestãitya	

Right. correct.	اِرِش (اِ رِز) : درست	éréš(éréz)	
donot afraid.	اَسْتَرِتُو : نترس	astarétõ	
soon. soonly	هَکَت : زود ، بیدرنگ	hakat	

قیدهای ضمیری

the pronominal adverbs

wich who	یَ : کی ، کدام	ya	
wich. who	کَ‌کو : کی ، کدام	ka-ku	
according to. thus.	اَوَثَ : بنابراین ، هم‌چنین	avaΘa	
according to. thus. so.	اَوَثات : بنابراین ،هم‌چنین	avaΘãt	
in order to. for us. to us.	آث زی نِ : برای این ، برای ما ، بما	aΘ-zĩ-né	
then. thus. such.	یَثَ : پس ، هم‌چنین ، همانجور	yaΘa	
then. thus. such.	یَثَن : پس ، هم‌چنین ، همانجور	yaΘana	
then. thus. such.	یَثا : پس ، هم‌چنین ، همانجور	yaΘã	
then. thus. such.	یَثَنا : پس ، هم‌چنین ، همانجور	yaΘanã	
how. in what way. such.	کَثَ : چگونه ، چه‌جور ، کی	kaΘa	
how. in what way. such	کَئِثیچَ : چگونه ، چه‌جور ، کی	kaeΘiča	
how. in what way. such.	کَثا : چگونه ، چه‌جور ، کی	kaΘã	
how. in what way. such.	چیثِنا : چگونه ، چه‌جور ، کی	čiΘénã	
how. in what way. such.	کاثِ: چگونه ، چه‌جور ، کی	kãΘé	
how. in what way. such.	کوثَ : چگونه ، چه‌جور ، کی	kuΘa	

what size. how much.	چو : چقـــدر ، چه اندازه	čũ	

قیدهای اشاره به مکان

the adverbs indication. to place

to this ward.	آثَرَ : باین‌سوی	aΘra	
at this ward	ایـثَرَ : باین‌سوی	iΘra	
at this ward	آوَثَرَ : باین‌سوی	avaΘra	
to that ward	هَثَرَ : بآن‌سوی	haΘra	
everywhere	یَثَرَ : هرجا که	yaΘra	
everywhere	یَثوا : هرجا که	yaΘrã	
where.	کوثَرَ : کجا ، چگونه	kuΘra	
where.	کوثوا : کجا ، چگونه	kuΘrã	
hear.	ایذَ(ایدَ) : اینجا	iδa(ida)	
hear	ایذا (ایدا) : اینجا	iδã(idã)	
hear	آد : اینجا	adẽ	
hear	آوَذَ : اینجا	avaδa	
hear	آاتَذَ : اینجا	aeta a	
there	تَذَ : آنجا	taδa	
not hear.	آئینی ذَتْچَ : نه اینجا	ainiδatča	
and hear	ایذَتْچَ : و اینجا	i atča	
as everywhere.	یَذَ : هرجا که	yaδa	
where	یَذَ : کجا =	kaδa	
everywhere, everyward	کو دُو : هرجا ، هرسو	kudõ	
where	کو : کجا	ku	
where	کُوَ : کجا	kva	
with	هَذَ : با	haδa	
from where.	یَذَتْ : ازچه‌جائی ، ازکجا	yaδat	

from where.	یَذْوئیت : ازکجا ، ازچه جائی	yaδõit	
here after then.	آپا ذَ : سپس	apãδa	
hereafter, from now on.	آپانْم : از این پس، پس‌از این	apõm	
lower. beneath.	آوَ : زیر ، پائین	ava	
lower. under	آاُرَ : پائین‌تر	aora	
then. thisway.	آت ـ آآتـآت : پس، ازآنرو	ãt-ãat-at	
here.	اینْجَ : اینجا	inja	
there.	تینْجَ : آنجا	tinja	
soon.	ایشَـرِ: زود	išaré	
thus	اوئیتی : بدینسان	uiti	
thus	اوئیتی : بدیفسان	uitĩ	
no correctly	مُوْئی تو : نه براستی	mõi-tũ	
correct.	گت : درست ، راستی	gat	
out(side)	تَـرُوْ : بیرون	tarõ	
otherwise	تَـرِمْ : جور دیگر	tarẽm	
now. exactly	توتوم : اکنون ، بدرستی	tũtũm	
no.	نا : نه	nã	
not here	نَـئِ : نه اینجا	naeδa	
no. not	نَـوَ : نه ، نیست	nava	
no. not	نَـوَتْ : نه ، نیست	navat	
no. not	نُوئیت : نه ، نیست	nõit	
no. not	نیخْشتَ : بدون ، بدون اینکه	nixšta	
out(sid)	نیشْتَـرِ : بیرون	ništaré	
now.	نو نوچیت : اکنون	nũ-nũčit	

قید زمان
adverb of time

then.	آدا : سپس	adã	

allways	هَدا : همیشه	hadã	
everytime	یَدا : هر زمان	yadã	
when.	کَذَ : چه زمان ، چه گاه	ka a	
when	کَدا : چه زمان ، چه گاه	kadã	
when	کودا : چه زمان ، چه گاه	kudã	
never	چیثِنا : هرگز ، هیچگاه	čiΘénã.	

قیدهای لفظی

oral adverbs

far from.	آئیویثیُوْ : دور از	aiwiΘyõ	
after this.forth	آئیپیچیثیت :از این پس،پیش	aipičiΘĩt	
up upon. on the	آئیوی : بالا ، روی	aiwi	
up. on the	آئیبی : بالا ، روی	aibi	
sush. then.	آ ا وَ : بنابراین ، پس	aeva	
how. in what way	کَوَآا وَ : چسان ، چگونه	kava-aeva	
according to	آت آتْچَآ تْچیت : بنابراین ، بدین روش	at.atča.atčit	
then. like. this.	آثَذْچَ : سپس ، بدین‌جور	aΘa ca	
then. like. this.	آ تَتْچَ : سپس ، بدین‌جور	ãtatča	
then.	آذَ : سپس	ã a	
into.	آنْتَرِ : اندر ، درون	antaré	
far	آپَ : دور	apa	
far.	آ پُوْ : دور	apõ	
bak. behind.	آپِشَ : پشت ، پشت‌سر	apaša	
bak. behind.	آپانْش : پشت ، پشت‌سر	apãš	
at first	پَئیری چیثیت : از این پس	pairičiΘit	
out set	پَئیرْوَ : آغاز ، نخست ، پیش	paurva	
at begining	پَئورْوَیَ : در آغاز	paurvya	

تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی

forth	پَرَ : پیش، جلوتر	para
Bak. behind.	پَرانْس : پشت، پشت‌سر	parāš
behind. beneath.	پَسْچَ : پشت‌سر، در زیر	pasča
out(Sid)	پَرِنْتَرِ : بیرون	paréntaré
all	پَرا : همه، تمام	parā
front. forth. out	فَرِشَ : جلو، پیش، بیرون	faraša
front. forth. out	فْرانْش ـ فْرانْس :جلو،پیش،بیرون	frāš.frāš
in exactly.	فْرُوْئیت : بدرستی	frōit
allways.	با ـ بات ـ با ذَ : همیشه	bā.bāt.bāδa
most exact.	بانیشْتَ : درست‌ترین	bāδišta
no. not.	ما : نه، نیست، حرف‌نفی	mā
no here.	ماذَ : نه اینجا	māδa
no.	مُوْئی : نه	mōi
no inright	مُوْئی تو: نه در حقیقت	mōi-tū
quickly. rapidly	مُوْشو : به تندی، بی‌درنگ	mōšu
when	یَتْ : هنگامیکه	yat
allways. each.	یَوا : همیشه، هر	yavā
each.	سْتُوْئی(سْتِ) : هر (ادامه دار)	stōi(stē)
allways in happy.	سْتُوْئیرَپِنْتِم : همیشه در شادی	stōirapéntém
exact. correct. Now.	هَمَتَ : درست، کامل، اکنون	hamaΘa
exactly like the formerly.	هَمَتَ یَتَ یَوَچیت : همانطوریکه	

حرف‌های اضافه

preposition

perimeter. from.	آئیپی : پیرامون، از، بالا،	aipi
near. then. on	نزدیک، پس، روی	
for. abut.on	آئیبی : روی، درباره، برای	aibi

aiwi	آئیوی : روی، درباره، برای	for-abut.on
aiwitū	آئیوی‌تو : در نزدیک، در پیرامون	in perimeter. near.
a airi	آئیری : زیر، پائین	under. below.
ana	آن : روی	on the
anabarezīš	آنبَرِزیش : روی بستر	on the bed
anu	آنو : پس از	after.
apa	آپَ : دور از	far from.
aōi.ava	آاُوئی آوَ : بسوی، نزدیک، پائین	toward. near.below.
avā	آوا : بسوی، نزدیک، پائین	toward. near.below.
avi	آوی : بسوی، نزدیک، پائین	toward. near.below.
ā	آ : نزد، بسوی، روی، در	near. toward.upon. at
āiti	آئیتی : بهم‌پیوستن، نزد	near. to join together
up.upā	اوپ ـ اوپا : به، نزد، بوسیله	to near by
upa-tū-nō	اوپَتو نُو : بدرستی بما	correctly to us
upairi	اوپئیری : بر، روی	upon. on
tarō	تَرُو : بالا، سراسر، پهنای	up. all over. abroad.
paiti	پَئیتی : بسوی، ناساز، پاد	toward.disagreeing
paitiš	پَئیتیش : بسوی، ناساز، پاد	〃 〃
paitiša	پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد	〃 〃
paitiša	پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد	〃 〃
pairi	پَئیری : گرداگرد، پیرامون، جدا	circular. round far
para	پَرَ : بوسیله، نزد، جلو، عقب	by near front. bak
parō	پَرُو : پیش از، برای	before. for
paskāt	پَسْکات : پس از، از میان	after. to middle
pasča	پَسْچَ : پشت‌سر، از پشت	behind. of bak.
pasne	پَسْنِ : از پشت‌سر	of behind.

together.	مَت‌ـ میت : باهم ، با همدیگر	mat-mit
all together.		
from. for	هَچَ : از ، برای	hača
from up	هَچَئُپَئیری : از زبر ، از رو	hačaǫpairi
from beneath	هَچَاَذَئیری ؛ از زیر	hača-aδairi
disagreeing. from	وی هَچَ : ناساز ، از	vī-hača
with.	هَذَ : با ، (حرف‌همراهی)	haδa
Nobody. Noone	نَئِچیش : هیچکس، هیچیک یک	naečiš
but	آت : اما	āat
another. sameas	ئیذی : دیگری ، مانند	āiδi
such	اوتَ(اوتا) : همچنین	uta(utā)
and	چَ : و (حرف‌عطف)	ča
and	چیت : و (حرف‌عطف)	čit
like	ثَ : مثل	Θa
if then	یَت : اگر	yat
then	یَذُوئیت : سپس	yaδōit
if for	یِئیذی : اگر ، برای	yeiδi
if for me	یِئیذی - زی ما : اگر برای من	yeiδi-zi-mā
for she	ها زی نِ : برای آن زن	hā-zi-nē
is it?	وا : آیا	vā
for this	زی : برای این	zī

ندا

vocative

oh.	آئی : ای ، یا ، اوه	āi
Regert. alas oh.	آوُوَ : وای ، اوخ	āvōya

alas me — آوُویَم āvõyame : وای بر من

praise. thanks. — اوشْتَ ušta : سپاس، آفرین، مرحبا، درود

regert. — بِ be : افسوس، آوخ

curse. imprecation — سادْرِمْ sādrém : نفرین، فحش، بدبختی

curse to that man — سادْرِمْ آهْمائی-نَئیرِ sādrém-ahmāi-naire : نفرین بر آن مرد